

# ایران فردا

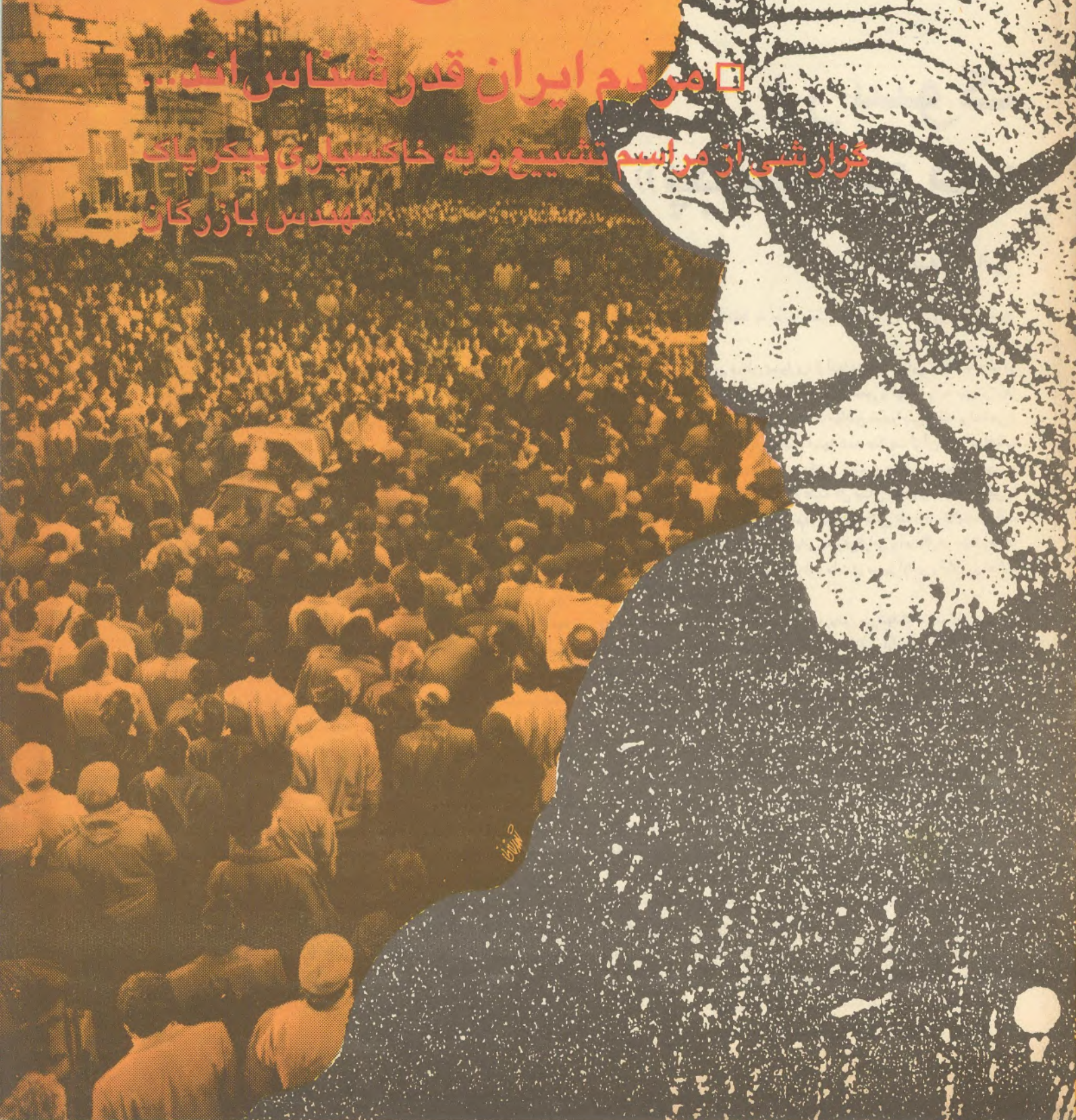
۱۶

سال سوم، شماره شانزدهم  
تاریخ انتشار بهمن ماه ۱۳۶۳  
نشریه اقتصادی - اجتماعی - علمی  
۱۵۰۰ ریال

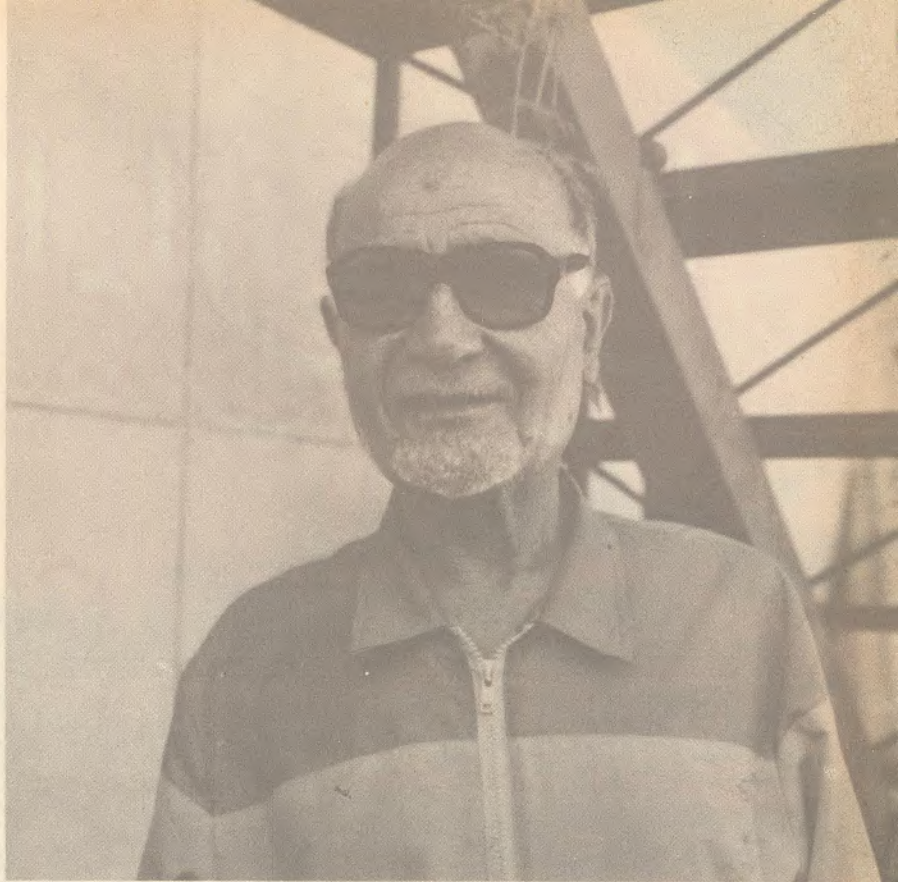
مردم ایران قدر شناسند

گزارشی از مراسم تشییع و به خاکسپاری بکر پاک

مهندس بازرگان







## در سوک «پیشکسوت»

### مهندس عزت‌الله سبحانی

خدمت بی‌منت و توقع، فقط به امید رضایت و لقا آن معشوق برای خود نمی‌یافت.

در ایام اخیر، مردان و زنان بسیاری، از آنها که در سالهای ۱۳۵۷ به بعد، در کوران هیجانات انقلاب به او تازیده و تیرهای طمن و تهمت را به سویش رها ساخته بودند، به تدریج و با زبانهای مختلف مواضع خود را پس گرفته و شفاهی و کتبی اظهار ندامت نموده و می‌نمایند. اینها همه حکایت از آن دارد که آفتاب حقیقت همیشه در زیر ابر پنهان نمی‌ماند و خصلت حقیقت، بروز و ظهور و جلوه‌گری آن است. عمده آن است که آنچه دل چنان صاف باشد که حقایق را درست دریابد. «لا یخافون لؤمة لا یم». حال که چنین شده، از خداوند مسألت داریم راههای بیداری مردم برای دستیابی به واقع‌گرایی و اعتدال در حفظ وحدت ملی و اساس هستی مملکتی گشوده‌گردد و ملت در مسیر آزادی و آبادی و عدالت برای بقا و سعادت مملکت قرار گیر د.

با خصوصیات ذکر شده از آن بزرگوار، روشن می‌شود که مسلمانان روشنفکر، آزادپنویان، مبارزان و انقلابیون دیرینه راه استقلال و آزادی و عدالت، و فراتر از همه، ملت ایران، چه عنصر عزیز و گرانبهایی را از دست داده‌اند و لذا تسلیت را نه تنها به خانواده و یاران نزدیک او، که به همه ملت ایران باید گفت.

رحمت پروردگار و دامن روزگار هیچگاه ما را به ناامیدی از تکوین و پرورش اینگونه مردان کار و خدمت و نیکی و مبارزه مجاز نمی‌سازد. اما باید دانست که در آستانهٔ قرن بیست و یکم، این جهان چنان با سرعت در تغییر و تحول است و حوادث چنان طوفان‌وار به پیش می‌رود که برای انتظار تکوین و پرورش مردان بزرگ چندان فرصتی باقی نمانده است. به‌ناگزیر باید آگاهانه و با تلاش، صفات و خصال نیکی و بزرگی را در قالب نهادها و جماعات و جریانات تحقق بخشید؛ که امروزه کارسازی و هدایت حوادث جز از سرپنجهٔ حرکات هدفدار و سازمان یافته ممکن نیست. وانگهی مردان بزرگ آینده هم در دامن جریانات بزرگ پرورده می‌شوند.

«و إن لواءستقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماء غدقاً»  
و اینکه اگر به راه درست استقامت ورزند، آنها را از سرچشمه‌های جوشان و فراوانی سیراب می‌سازیم.

پس از ورود جنازه به محوطه آرامگاه و انتقال آن به داخل اتاق مقبره، تا مدتی مراسم به دلیل هجوم جمعیتی که می‌خواهند در خاکسپاری مشارکت داشته باشند به تعویق می‌افتد.

در اینجا، جمعیتی - که تا آن وقت با نظم و ترتیب کامل رفتار کرده بودند - به طرز غیرمتربقه کنترل احساسات خود را از دست می‌دهند و حتی تذکرهای مکرر برخی از برگزارکنندگان مراسم مبنی بر اولویت صاحبان اصلی عزا در ورود به مقبره، در کنترل اوضاع مؤثر نمی‌افتد. سرانجام زمانی طول می‌کشد تا برگزارکنندگان به هر قیمتی شده بر احساسات مردم فائق آیند و مردم اتاق مقبره را ترک کنند.

در داخل محوطه آرامگاه، ابتدا آقای شاه‌حسینی سخنرانی کوتاهی را ایراد می‌کنند که مضمون آن اشاره به سابقهٔ مبارزاتی مهندس بازرگان و نقش او در نهضت مقاومت ملی و نهایتاً تشکیل نهضت آزادی است. سپس، آقای خسرو منصوریان با بغض و در میان گریه و احساسات اوج گرفتهٔ جمعیت وصیتنامهٔ مهندس بازرگان را می‌خواند. محتوای وصیتنامه، سفارش به تقوا و احسان در حق یکدیگر و تذکر نسبت به مرگ و حلالیت طلبیدن از مردم است.

در حینی که آقایان شاه‌حسینی و منصوریان صحبت می‌کنند، مراسم خاکسپاری - با حضور بستگان درجه اول مهندس بازرگان، دکتر یزدی، دکتر یدان... سبحانی، مهندس عزت‌ا... سبحانی، مهندس توسلی، مهندس صباغیان، مهندس معین‌فر، آقای صدر حاج سیدجوادی و چند تن دیگر به انجام می‌رسد؛ و در این هنگام فرصتی دست می‌دهد تا با تعدادی از افراد حاضر در آرامگاه صحبتی بکنم.

یکی از افرادی که دیدن او جلب توجه می‌کند، آیت‌ا... خلخالی است که می‌گوید: «در آن موقع (در زمان شاه) که خیلی از روحانی‌ها و روحانی‌نماها در انزوا زندگی می‌کردند، مهندس بازرگان در وسط مبارزه بود و لذا ما به ایشان علاقه داشتیم و به اینکه سر قبرش آمده‌ایم افتخار می‌کنیم... ویژگی بازرگان این بود که مرد علم و عمل بود؛ آدم محکم و با استقامتی بود و از تشخیصات خود دست برنمی‌داشت. حالا ممکن بود در تشخیصات بعضی اشتباهات هم داشته باشد. کیست که اشتباه ندارد. شاید اشتباه ایشان خیلی کمتر از اشتباه دیگران بود...»

در میان جمعیتی که در محوطهٔ حسینیه گرد آمده‌اند، چهره‌های شناخته شدهٔ بسیاری را می‌توان یافت؛ بی‌اغراق می‌توان گفت مزار بازرگان اکنون محل تجمع افرادی شده که به طیفی متنوع از گرایشات فکری گوناگون تعلق دارند. دکتر پیمان، در پاسخ به این سؤال که «آیا به عقیده شما جامعهٔ روشنفکری ما با بازرگان درست رفتار کرد؟» اعتقاد دارد که مواجعات میان اعضای جامعهٔ روشنفکری در دوران انقلاب با مهندس بازرگان ناشی از تفاوت نگرشها، تحلیلها و خطمشی‌ها، و امری طبیعی بوده است. مهندس میثمی، ویژگی خاص بازرگان را «نگاه کردن به سیاست به عنوان یک فریضةٔ مذهبی» می‌داند و آن را دلیل سازش‌ناپذیری و پرهیز ایشان از بده - بستان‌های سیاسی ذکر می‌کند.

وی خاطرهٔ جالبی را تعریف می‌کند که مربوط است به جمله‌ای که دکتر مصدق در زمان تشکیل نهضت‌آزادی، آن را در پشت عکس تقدیمی به مهندس بازرگان نوشته: «تقدیم به کسانی که وقتی پای مصالح کشور به میان می‌آید، یکدنده مقاومت می‌کنند». به عقیدهٔ مهندس میثمی، بازرگان علاوه بر این «یکدنده» بودن در اصول، در فروع خیلی کوتاه می‌آمد و هرگونه نقطه‌نظری را تحمل می‌کرد.

حجت‌الاسلام معادیخواه، از دیگر افراد حاضر در محل است که زیربنای شخصیت مهندس بازرگان را فرهنگ اسلامی، ظلم‌ستیزی و احترام به کرامت انسانی و دیگر ارزشهای ریشه‌دار در معارف اسلامی می‌داند و ویژگی خاص وی را حرکت مستقل و تحت‌تأثیر جو قرار نگرفتن ذکر می‌کند. حجت‌الاسلام جعفر



سعیدی نیز، از بازرگان به عنوان «الگوی مبارزه» و سرمشق «رعایت تقوا در مبارزه» نام می‌برد.

پس از انجام مراسم خاکسپاری و در حالی‌که ساعت از ۴ گذشته است، شعری در سوگ مهندس بازرگان توسط آقای هرمز ممیزی قرائت می‌شود:

«تسلیت را به کدامیت محضر، به چه کس باید گفت...»

پس از اتمام شعر، طبق برنامهٔ قبلی نوبت به سخنرانی مهندس عبدالعلی بازرگان می‌رسد که به‌جای وی دکتر یزدی پشت بلندگو می‌رود و ضمن اعلام اینکه مهندس عبدالعلی آمادگی صحبت کردن را ندارد، در عوض او و دیگر صاحبان عزا از جمعیت تشکر می‌کند. صحبت دکتر یزدی، مقدم است بر پایان رسمی مراسم که توسط مهندس صباغیان اعلام می‌شود. از آن پس، فرصت کوتاهی که تا مراجعت به تهران باقی‌مانده صرف اقامهٔ نماز و احیاناً زیارت می‌شود و تقریباً ساعت ۵ است که اتوبوسها تک تک به سمت تهران حرکت می‌کنند...

\*\*\*

در داخل اتوبوس، فرصتی برای صحبت با دکتر اردلان و دکتر نظیری پیش می‌آید که از مشکلات کابینهٔ مهندس بازرگان و دخالتهایی صحبت می‌کنند که بسیاری از افراد غیرمسئول برای دولت موقت پیش می‌آوردند؛ و بر این نکته تأکید دارند بر خلاف آنچه بسیاری از مردم فکر می‌کنند، مهندس بازرگان نه پس از تسخیر سفارت آمریکا، که پیش از آن - و آن هم چند بار - استعفا داده بود، و اتفاقی که پس از واقعهٔ سفارت رخ داد، پذیرفته شدن - و نه تقدیم - استعفای ایشان بود.

در اتوبوس، خواهر و برادری را می‌بینم که از حظّ معنوی که از مراسم امروز برده‌اند می‌گویند، از مسافری معمولی که قاطی عزاداران وارد اتوبوس شده و با صدای بلند حرف می‌زندگله دارند با حرفهای خود «حالت روحانی جمع را به هم می‌زند». در صندلی پشت آنها، جوان دیگری نشسته که تمام روز را بدون هیچ اعتراضی همراه من بوده تا «اگر یک وقت در تهیهٔ گزارش مراسم مهندس بازرگان کمکی از دستش برآید انجام دهد»، و بشدت از نحوهٔ بی‌تفاوت‌مآبانانهٔ انعکاس خبر مربوط به وفات مهندس در رادیو و تلویزیون انتقاد می‌کند. همین‌طور که به حرفهای این جوانان گوش می‌کنم، این کلام مهندس بازرگان - که صبح آخرین فرزند او نقل قول کرده - در ذهنم تداعی می‌شود که: «احساس می‌کنم کارهایی که کرده‌ایم و صحبتهایی که گفته شده و چیزهایی که نوشته شده، در شوره‌زار نبوده و رشد کرده و ثمر داده است...»



محدود اتوبوس تهیه شده تا نزدیکان مهندس با آن برای مراسم تدفین به قم بروند. سپس، مرتعش‌تر از پیش و در اجرای وصیت مهندس از مردم برای بازرگان حلالیت می‌طلبد و مجدداً و به تکرار از آنها تشکر می‌کند. در اینجا، دیگر سرسخت‌ترین بغضهای در گلو پیچیده می‌شکند. هیچ اثری از شیون کردنها و بوسه زدنهای پر سر و صدا و جیغها و نعره‌هایی که مرز میان احساس و شعار را مبهم می‌سازند نیست، تنها جوانانی، و مردانی و زنانی را می‌بینی که در جای خود ایستاده و آرام اشک می‌ریزند. کمی آن‌طرف‌تر، خانمی می‌گوید: «ما بازرگان را حلال کنیم؟ این اوست که باید ما را حلال کند...».

با وجودی که صحبت‌های مهندس صباغیان و انتقال جنازه به داخل آمبولانس جهت انتقال به قم خبر از تشییع جنازه می‌دهد، جمعیت پراکنده نمی‌شوند و به همراه نزدیکان و دوستان مهندس بازرگان - که رهسپار قم هستند - در خیابان نفت جنوبی به‌راه می‌افتند.

در انتهای این خیابان، تعدادی اتوبوس آماده حرکت به قم هستند. جمعیت، انگار با دیدن اتوبوسها می‌فهمند که بزودی بازرگان را خواهند برد و هیجان اوج گرفته آنها با تلاش برگزارکنندگان مراسم - که سعی در کنترل شعارها و احساسات مردم دارند - در هم می‌آمیزد.

در این شرایط، برای مدتی افرادی شعارهایی از قبیل «عزا عزاست امروز، روز عزاست امروز، مهندس مبارز پیش خداست امروز» یا «عزا عزاست امروز، روز عزاست امروز محمد مصدق صاحب عزاست امروز» و برخی شعارهای دیگر - که به خاطر فی‌البداهه بودن بعضاً وزن درستی هم ندارند - را سر می‌دهند و این در حالی است که برگزارکنندگان مراسم بشدت - و با نگرانی - سعی در ممانعت از بیان چنین شعارهایی دارند.

سرانجام جمعیت مشتاق برای سوار شدن به سمت اتوبوسها هجوم می‌آورند. در اینجا، حتی کارتها و معرفی‌نامه‌های خبرنگاری هم کارساز نیستند که به اعتبار آنها توقع باز کردن راهی را داشته باشی؛ پس معرفی‌نامه‌ها را در جیب گذاشته و با لطایف‌الحیل و در لحظات آخر سوار یکی از اتوبوسها می‌شوم که تازه جا هم ندارد و باید - چون بسیاری دیگر - در داخل آن بایستم. سرانجام، اتوبوسها به راه می‌افتند، و این در حالی است که ماشینهای نیروی انتظامی آنها را همراهی می‌کنند.

□ یاران به مشایعت «محبوب» آمده‌اند:

مهندس سحابی - مهندس معین‌فر - مهندس صباغیان - حاج محمدی اردهالی



در داخل اتوبوس، در کنار تعدادی خبرنگار و عکاس نشریات مختلف و دو جوان شهرستانی می‌ایستم که متولد ۴۸ و ۵۰ هستند. آن دو، در پاسخ به این سؤال که «با توجه به سن خود چه چیز از بازرگان در ذهن دارید که به مراسم خاکسپاری او می‌آیید»، آشنایی خود را با بازرگان از طریق آثار او، و ویژگی این آثار را «معرفی اسلام حقیقی» ذکر می‌کنند.

خانمی میانسال، راجع به صداقت بازرگان صحبت می‌کند و آن را دلیل علاقه مردم و احترام حتی بسیاری از مخالفینش نسبت به او می‌داند. نرسیده به پلیس راه، اتوبوس جدیدی را سوار می‌شوم که تعدادی از نزدیکان مهندس بازرگان را به قم می‌برد. در داخل اتوبوس، فرصت صحبت کردن با آقای نوید بازرگان (کوچکترین فرزند مهندس بازرگان) را می‌یابم که هرچند آمادگی زیادی برای این کار ندارد، مدتی از وقت خود را در اختیار من می‌گذارد. طی این مدت، صحبت وی از صداقت پدر است و از رحمت و سعه صدر نهفته در روح او و بی‌توجهی مثال زدنیش به هر آنچه غیرخداست. جالب آنکه میزان حضور مردم در مراسم، برای او هم شگفت‌انگیز بوده است: «ما وقتی امروز این اجتماع عظیم را دیدیم یا وقتی در مواجهه با افرادی که برای گفتن تسلیت می‌آمدند و پا به پای ما و بیش از ما گریه می‌کردند قرار گرفتیم، دچار شگفتی شدیم که بازرگان چه موقع این‌همه عاشق را دور خود جمع کرده است. فکر می‌کنم یک دلیل اینکه این مردم جلب شخصیت او شده‌اند آن است که او اصولاً تمایلی به جلب طرفدار نداشت ولی صداقت داشت و مردم این را می‌فهمیدند».

در طی گفتگو، درمی‌یابم که بازرگان برای مخاطب من مفهومی بسیار فراتر از یک پدر داشته، همان‌طور که برای مردمی که صبح دیده‌ام نیز دارای معنایی فراتر از یک اندیشمند ملی - مذهبی بوده است. در میان تمامی آنچه آقای نوید بازرگان می‌گوید، توصیف او از منش محمدی و سعه صدر پدر بسیار عجیب است: «در زمان گروگانگیری و در دوره‌ای که به اصطلاح جو افشارگری به راه افتاده بود، طبیعتاً کسی که رسانه‌ها در اختیارش نبود و امکان دفاع و پاسخگویی را نداشت می‌بایست خیلی خود را ببازد، ولی ایشان مانند دریای پهناوری که یک نهر کوچک به آن بریزد هیچ موجی بر نمی‌داشت و هیچ اضطرابی به وجودش راه نمی‌یافت. بارها دیده بودم که در زمانی که تلویزیون افشارگری‌ها را پخش می‌کرد، او براحتی می‌رفت و می‌خوابید و این تجربه بارها اتفاق افتاد... بارها می‌دیدیم که خیلی از دوستان وی که واقعاً حق دوستی را به جای نیاوردند به شویش بازمی‌گشتند و او هر بار آنها را با آغوش باز می‌پذیرفت...»

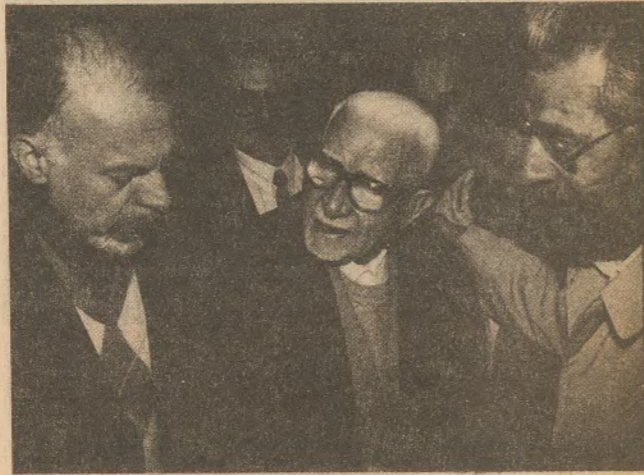
در قم، اتوبوسها جلوی مسجد امام حسن عسکری(ع) توقف می‌کنند. تعدادی از مردم در اطراف اتوبوسها به تماشا ایستاده‌اند و اکثر آنها نمی‌دانند که چه خبر است.

در جلوی مسجد، پیکر مهندس از آمبولانس به تابوت پیچیده شده در پرچم ایران انتقال می‌یابد و به همراه جمعیت عزادار و با شعار لا اله الا الله به سوی حرم حضرت معصومه(ع) حرکت داده می‌شود. تمام مراحل حمل جنازه به داخل حرم، مکتی کوتاه در صحن - که با قرائت فاتحه همراه است - و خروج جمعیت از حرم چیزی به درازا نمی‌کشد.

سپس، تابوت بر دوش تشییع‌کنندگان به خیابان اراک محل آرامگاه خانواده بازرگان انتقال داده می‌شود. جلوی آرامگاه، یکی از کسبه محل می‌پرسد که تشییع جنازه چه کسی است و وقتی اسم مهندس بازرگان را می‌شنود با تعجب می‌گوید «مگر مهندس بازرگان فوت کرده؟» بعداً او را به همراه یک نفر دیگر می‌بینم که به محوطه آرامگاه آمده و در مراسم شرکت می‌کند. در هنگام ورود به محوطه آرامگاه، شخصی از طلبه‌ای که چند قدم آن طرف‌تر از من حرکت می‌کند می‌پرسد: «حاج آقا، به خاطر شرکت در این مجلس به زیر سؤال نمی‌روید؟» و طلبه با این پاسخ طنز که «فعلاً که داریم به زیر آستانه در می‌رویم» (در آن لحظه او در حال عبور از آستانه در است) از پاسخ دادن طفره می‌رود.

# بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران...

گزارش از فرزانه سپاس



□ در فراق دوست به سوگ نشسته‌اند: دکتر سحابی، دکتر بنی‌اسدی - دکتر محمد مهدی جعفری

□ فرودگاه مهرآباد - سالن پروازهای خارجی - دوازدهم دی‌ماه ۱۳۷۳ - ساعت یک بامداد

فرودگاه ماتم‌زده است. دلها همه آشوب است. قلبها همه مضطرب است. یاران به سوگ نشسته‌اند. خیل داغداران آمده‌اند: سحابی‌ها، صباغیان، یزدی، حاج سید جوادی، معین‌فر... همه هستند، کاروانی است بی‌کاروانسالار. عزاداران با بغضی در گلو مانده فرود پروازی را به انتظار نشسته‌اند: «پرواز مرگ». خدایا! این پرواز پیکریاک کاروانسالار را با خود دارد...

ساعت هنوز یک و سی دقیقه نشده است که پرواز بر زمین می‌نشیند همسر مهربانش که قدم بر زمین می‌گذارد، بغض یاران به یکباره می‌شکند، بغضی که سالها در گلو مانده بود...

ای همره و هم‌منفس بازرگان! با ما سخن بگو، بگو تو که سالها درد و رنج و خستگی را بر شانه‌های خود حمل کرده‌ای چگونه این مصیبت را طاققت خواهی آورد؟ ای دل درهم شکسته چگونه بر این اندوه عظیم صبر خواهی کرد؟... امید داشتیم بار دیگر همراه با شوهر مهربانت قدم به این سرزمین پاک بگذاری، اما اینک برای تسلائی تو به اینجا آمده‌ایم... «بازرگان» اینک در ملکوت آسمانها به وصال معبود ازلی و ابدی خود پیوسته است. اما راستی تو را تحفل بی‌او بودن هست؟ اینک چگونه روز را به شب و شب را به روز خواهی رساند؟ نجوای عاشقانه چه کسی از امروز تو را امید خواهد داد؟ همسر مهربان بازرگان اما هیچ نمی‌گوید. به جای هر گفت و شنودی یکسره‌گریه می‌کند. فرزندانش یکی پس از دیگری مادر را در آغوش می‌گیرند... «مهندس عبدالعلی بازرگان»، فرزند بزرگ مهندس بازرگان «مادر» را به صبر فرا می‌خواند.

مادر اما همینطور می‌گرید:

«بگذار تا بگیریم، چون ابر در بهاران».

در دلم غوغایی بیاست، همسر مهربانش چه تنها و غریب می‌گرید در سوگ او. دکتر بنی‌اسدی داماد بزرگ مهندس بازرگان که در آخرین ساعات زندگی «پیر و مراد» ما همراهش بوده است، یاران را در آغوش می‌کشد.

دکتر! از آخرین لحظات با ما بگو... از آخرین دقیق زندگانی او:

دکتر بنی‌اسدی از آخرین لحظه‌ها می‌گوید:

«مهندس بازرگان در تمام یکی - دو ساعت قبل از مرگشان بسیار سرحال و بانشاط بودند. آقای مهندس «تارا» که از اولین فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی هستند به استقبالشان آمدند. مهندس بازرگان از دیدن ایشان خیلی خوشحال شدند و خاطرات پنجاه سال گذشته را با او مطرح کردند و لحظاتی با یکدیگر قدم زدند، پس از دقایقی دیگر نتوانستند سرپا بایستند... خیلی سریع با هلی‌کوپتر به بیمارستان منتقل شدند و پزشکان هم تلاش زیادی کردند.

من تا آخرین لحظه بالای سر ایشان بودم و به پزشکان التماس می‌کردم که تو را به خدا کاری نکنید. که گفتند: ما همه تلاشهایمان را کردیم اما متأسفانه امیدی نیست... ایشان در نهایت آرامش از میان ما رفتند...».

یاران همه در فراق دوست بی‌قرارند. بیکرشان در غم او تکیده است.

دکتر سحابی یار دیرینه مهندس بازرگان بی‌محابا می‌گرید.

ای دل! این همه اندوه را می‌بینی و هنوز در مأوای سینه آرام نشسته‌ای. ای دل! بدان هر اندازه بمانی این زخم التیام نخواهد یافت. آری! داغ یار تا ابد جاودانه خواهد ماند.

از میان سوگواران کسی درمندانانه فریادی برمی‌آورد: «مرا دیگر ملجأ و پناه کیست؟»

و از میان انبوه یاران ندایی درمی‌رسد که:

«گرچه او نیست، اما یادش، پیامش، کلامش، دیدگان هشیارش، شوق و شعورش، صلابت و ایمانش هست.»

یاران در خویش فرو شکسته‌اند و باران اشک می‌بارند.

دکتر ابراهیم یزدی، در درددل با ما می‌گوید:

«ای کاش این لحظه فرا نمی‌رسید... احساسم را چگونه بیان کنم... من یک ضایعه بزرگ را احساس می‌کنم، نه تنها به‌عنوان کسی که ۴۵ سال با او بودم، نه به عنوان کسی که عضو نهضت آزادی بودم و او دبیرکل و مؤسس نهضت بود، بلکه برای یک ملت احساس فقدان می‌کنم. مهندس بازرگان اسوه‌ای بود که در تاریخ پنجاه - شصت سال گذشته این کشور بی‌نظیر بود. او فقط یک مبارز سیاسی نبود، یک استاد تقوای سیاسی و معلم همکاریهای سیاسی نیز بود. مهندس بازرگان قبل از آن که دعوت به چیزی بکند، خودش عامل به آن بود...».

□ حسینیه ارشاد - همان روز - ساعت چهار و سی دقیقه بامداد

آمبولانس به حسینیه ارشاد می‌رسد. حسینیه خاموش است و دلها غم‌زده... کالبد مطهر مهندس بازرگان که بر روی دست یاران وارد حسینیه می‌شود به یکباره غوغایی به‌پا می‌شود.

اینک بوی «او» می‌آید و صدای قرآن... یاران بر گرد پیکر سرورشان جمع شده‌اند... به تماشای خورشید ایستاده‌اند و در اوج تماشای قامت یار دیدگان‌شان خون می‌بارد.

پیری بر پیکر پاک او آب می‌ریزد. به‌راستی این غسل کیست که یکسره اشک می‌بارد و بوسه بر سر تا پای محبوب می‌زند... ای دل! تو او را می‌شناسی! به همگان بگو که او یکی از همراهان دیرین دکتر محمد مصدق است.

در شگفتم ای دل! که چرا بر این بیکر آب می‌ریزند... چرا پس نمی‌گذارند یاران با آب چشم و خون دل کالبد مطهرش را شستشو دهند... مگر تلاطم اشکها و دیدگان پرخون دکتر سحابی، دکتر معین‌فر، دکتر یزدی، صباغیان و دیگر یاران را نمی‌بینند... یاران همه مشتاق و بی‌قرار به تماشای قامت استوار



«مراد» نشستہ‌اند... بغض فقدانش را چگونه فریاد کنند و نبودنش را چگونه در باور ذهن بگنجانند... افسوس که باید بسوزند و بسازند با غم او.

یاران راز دل با محبوب خود می‌گویند:

خداوند تو را چه شایسته پذیرا شد... برایمان دعا فرما که خدا ما را نیز بپذیرد.

جوانی که غریبانه سر بر دیوار حسینیہ نهاده است، از ته دل ضجه می‌زند و با مراد خود سخن‌ها می‌گوید:

«من استقامت راه، شهامت راه، صبر را از تو آموختم تو حاصل یک عمر جستجوی منی، بزرگ خدای را به شهادت می‌طلبم که تا آخرین ضربان قلبم «باید»‌های تو را جامه عمل ببوشانم.»

جوانی که با هر دو دست بر سر می‌کوبد، می‌گوید:

«قلبم دارد از تیش می‌ایستد، اگر نبود که ما را به صبر سفارش کرده بودی غم فراغ تو ما را می‌کشت...»

دکتر صدر حاج سید جوادی نیز به زیارت پیکر پاک بازرگان در حسینیہ آمده است.

دکتر! تو یار و همراه دیرین مهندس بازرگان هستی، به سخن بیا، با ما از فضایل او بگو.

دکتر حاج سید جوادی برایمان از او می‌گوید:

«جز صداقت و راستی چیزی از او ندیدم و در طول این چهل سال هرگز ترک‌اولایی از ایشان ندیدم... مهمترین ویژگی بازرگان صداقت، بزرگواری، دوستی بی‌شائبه، تدین و اعتقاد و ایمان به‌تمام معنا نسبت به آنچه که می‌گفت و عمل می‌کرد، بود.

برای ادامهٔ راه بازرگان همچنان که ایشان به صراحت در وصیتنامه خود آورده‌اند باید ایمان و اعتقاد نسبت به خدا و عمل به اعتقادات، صداقت و خدمت به خلق را در سرلوحهٔ اعمالمان قرار دهیم.»

... چیزی به صیح نمانده است، نگاهی به آسمان داریم و نگاهی به حسینیہ ارشاد... ای حسینیه! تو آیا می‌دانی چه گوهری را در آغوش گرفته‌ای؟ ای حسینیہ تو چگونه کوه عشق را در حجم مادی خود تحمل می‌کنی؟ ... اینک یاران با دیدگانی اشکیار طلوع خورشید را به‌انتظار نشستہ‌اند تا کالبد «محبوب» را همراه با خیل عاشقانش تا سر منزل خاک مشایعت کنند. ای عزاداران! آنقدر اشک بریزید که عقدهٔ هزاران ساله ظلم را خالی کنید. این گریه روزها، ماهها، سالها بل قرن‌ها دیر خواهد پایید، این بغض هر روز در گلوبمان بیشتر ریشه خواهد لوانید. این راه و رسم عشق است. این نوشتار ناتمام می‌ماند همچنان که اندوه سوگ دوست ناتمام خواهد ماند....

همسر مهندس بازرگان در اندوه هجرت یار...



□ قم - مقبره بیات

## ... مشایعت «محبوب»

□ همان روز گزارش از: هاتف گویا

حدود ساعت ۶ که به جلوی حسینیۀ ارشاد می‌رسم، هوا هنوز تاریک است. چند ماشین نیروی انتظامی و تعدادی ماشین که روی شیشه بعضی از آنها عکس مهندس بازرگان دیده می‌شود جلوی در پارک شده‌اند. پیکر مهندس، در چادری خارج از ساختمان حسینیہ قرار دارد و جمعی از نزدیکان او در داخل چادر و در حالی‌که رو به جنازه ایستاده‌اند زیارت عاشورا می‌خوانند. فضا کم و جمعیت متراکم، با وجود هوای سرد خارج چادر، هوای داخل آن با رطوبت نفس‌های بغض‌آلود و ملتهب دم کرده است، سرانجام، دعا په پایان می‌رسد و حاضرین - به رعایت خواب صبحگاهی همسایگان - جنازه را بدون شعار لا اله الا... که در این‌گونه مواقع موسوم است از چادر خارج کرده و آن را در یک آمبولانس قرار می‌دهند. سپس، جماعت بتدریج به داخل حسینیہ می‌آیند و روی صندوق‌ها می‌نشینند. ساعت حدود ۷ است و تا آمدن مردم و شلوغ شدن حسینیہ فرصت خوبی برای مصاحبه با افراد حاضر - که اغلب از افراد نهضت آزادی یا نزدیکان مهندس هستند - وجود دارد، اما هیچ‌کس در حال عادی نیست که بتوان ضبط‌صوت را در مقابل او گرفت و سماجت کرد و که همین الساعه فلان جنبۀ شخصیت مهندس را تجزیه و تحلیل کن. پس منصرف می‌شوم و داخل حسینیہ در جایی می‌نشینم. پشت سر من، یک نفر با لحنی تلخ از خاطرات خود از سال ۵۸ می‌گوید که چگونه برخی برای تصفیہ حساب‌های جناحی یا شخصی خود حرمت «تاریخی» مهندس بازرگان را با ملعبۀ لقلقۀ زبان حتی کودکان کوی و برزن کرده بودند: «... هیچ‌وقت یادم نمی‌ره که یک روز داشتم از جلوی یک دبستان دخترانه رد می‌شدم. بچه مدرسه‌ای‌ها همین‌طور که از دبستان خارج می‌شدند تفریح‌کنان جیغ می‌زدند «مرگ بر بازرگان!».»...

هر چند مراسم قرار است ساعت ۸ شروع شود، از ساعت ۷/۵، جمعیت دسته دسته به حسینیہ می‌آیند. تعدادی از دوستان و نزدیکان مهندس در جلوی در صف کشیده‌اند و جمعیت تسلیت‌گویان از مقابل آنها می‌گذرند.

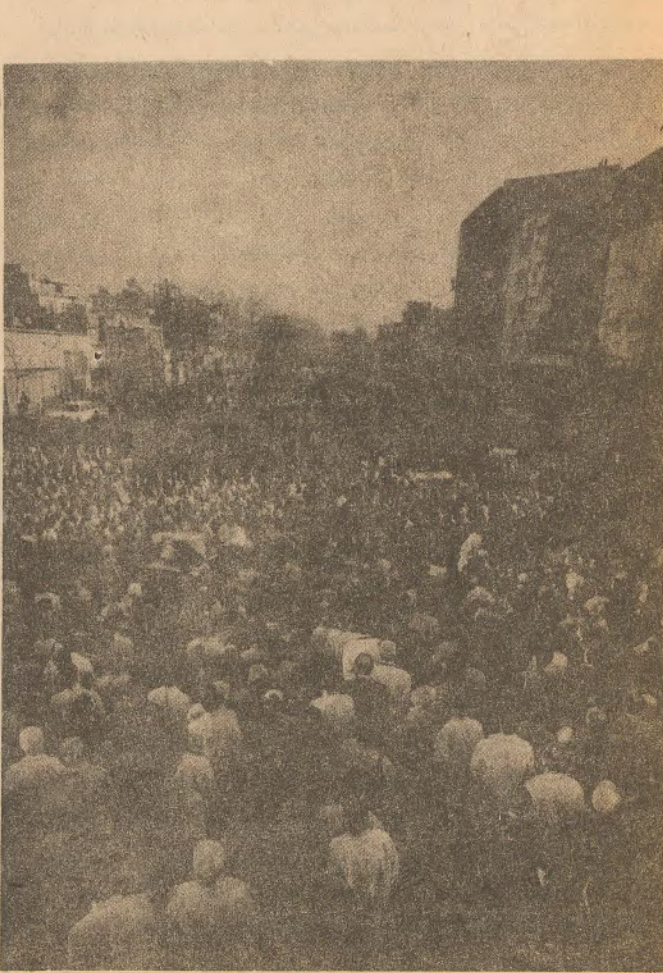
بیشتر، فکر نمی‌کردم با توجه به انعکاس ضعیف خبر مربوط به مراسم اینکه مراسم در وسط هفته برگزار می‌شود جمعیت زیادی بیایند، اما حضور جمعیت چنان گسترده است که ظاهراً خود صاحبان عزا هم غافلگیر شده‌اند.

بقیه از صفحه ۲

نحوۀ برگزاری مجلس، به روال معمول مجالس ترحیم شباهت ندارد. در واقع، پشت تریبون فقط یک نفر - و وقتی خسته شد یک نفر دیگر - قرآن می‌خواند. صاحبان عزا، برای اجتناب از «برخی مسائل» هیچ‌گونه تدارکی را برای سخنرانی یا حتی مرتبه‌خوانیهای رایج در چنین مجالسی را ندیده‌اند و این موضوع برخلاف انتظارات برخی از مردم است. جمعیتی انبوه گوداگرد حسینیہ ازدحام کرده‌اند و حتماً به ملاحظهٔ همین جمعیت است که مردمی که به داخل حسینیہ می‌آیند، بدون آنکه کسی چیزی به آنها بگوید پس از توقعی کوتاه در آن برمی‌گردند تا جا را به منتظران بیرون ساختمان بپسارند. بتدریج، هجوم جمعیت چنان زیاد می‌شود که دیگر حتی برگشتن و خروج از حسینه از در ورودی آن امکانپذیر نیست. بناچار، دست‌اندرکاران برگزاری مراسم در‌های کنار تریبون را باز می‌کنند تا جمعیت پس از ورود به حسینیہ و مکنی کوتاه از در‌های مقابل خارج شوند.

پس از آنکه سیل جمعیت بتدریج و پس از عبور از داخل ساختمان در حیاط حسینیہ و کوچه‌هایی اطراف آن آرام می‌گیرد، نماز میت اقامه می‌شود که جمعیت با متصل ساختن صفوف خود در داخل و خارج محوطهٔ حسینیہ و به امامت دکتر یزدالله سبحانی آن را برگزار می‌کنند. پس از ادای نماز، اعلام می‌شود که برنامهٔ بعدی، تشییع پیکر مهندس تا مسافتی و سپس (طبق وصیتنامۀ وی) حرکت به قم برای انجام مراسم خاکسپاری است.

جمعیت، در سکوت و نظم کامل از حیاط حسینیہ و کوچه‌های اطراف به سوی خیابان اصلی به‌راه می‌افتند و پس از مدتی... در قالب سیلی عظیم از هزاران بغض در گلو پیچیده و چشم شبنم نشسته و لب مترنم به «لا اله الا...»



بقیه در صفحه ۷۹

در خیابان دکتر شریعتی جریان می‌یابد، و تازه اینجاست که شدت حضور مردم در این تشییع جنازهٔ تبلیغ نشده جلوه می‌کند. عکاسان، با چنان شتابی به سوی جمعی از دوستان و همکاران مهندس که در پیاده‌رو هستند می‌شتابند که برخی گمان می‌کنند در پیاده‌رو اتفاقی افتاده است. عکاسی را می‌بینم که خود را به مکان مرتفع می‌رساند و دوربین به دست قبل از آنکه عکسی بردارد مدتی صورت حیرت‌زدهٔ او رو به جمعیت تغییر زاویه می‌دهد و زمانی طول می‌کشد تا به خود بیاید و عکس بگیرد.

جمعیت، پس از رسیدن به سه‌راه میرداماد - که پلیس آن را بر روی تردّد اتومبیل‌ها بسته است - به داخل خیابان میرداماد سرازیر می‌شوند. همزمان با عبور عزاداران، تقریباً در تمام ساختمانهای مُشرف به خیابان - که اغلب متعلق به شرکتها یا مؤسسات هستند - افرادی از روی بالکن‌ها یا از چهارچوب پنجره‌ها به امواج انسانهای مقابل خود می‌نگرند، و این در حالی است که در طوی مسیر عکاسان از هر کجا که شده بالا کشیده‌اند.

هر چه زمان بیشتر می‌گذرد، چهره‌های آشنای بیشتری در میان جمعیت قابل تشخیص هستند؛ چهره‌هایی که بعضاً دیدنش‌ان تعجب انسان را برمی‌انگیزد. از آنچه راجع به هویت برخی افراد - که خود می‌شناسم - می‌دانم و آنچه از زبان این و آن را جمع به چهره‌هایی که می‌شناسند می‌شنوم، شگفت‌زده می‌شوم: تاکنون هرگز در عمرم چنین جمعیت انبوهی از متخصصان، استادان و محققان را ندیده‌ام ( این نکته‌ای است که بعدها از زبان بسیاری دیگر نیز می‌شنوم). مرد جوانی را می‌بینم که ضبط‌صوت خبرنگاری و دفترچهای کوچک در دست دارد و ظاهراً فراموش کرده برای چه آنها را با خورد آورده؛ چرا که تمام سعی او در تلاشی بیهوده برای کنترل اشک‌هایش مصرف می‌شود، و چقدر در این کار ناموفق است!

بیشترین تراکم جمعیت، در درجه اول در اطراف پیکر مهندس - که در تابوتی پیچیده شده در پرچم سهرنگ منقش به کلمه «الله» قرار دارد - و پس از آن حول و حوش تعدادی از دوستان و همکاران مهندس است که نزدیک به هم حرکتی می‌کنند. عکس‌العمل بعضی از مردم که سالهاست این افراد را ندیده‌اند بسیار جالب است: «دکتر یزدی اون؟ ولی اون که همهٔ موهاش سفیده...»

تعدادی از افراد دارای بازوبندهای سیاه که روی آنها کلمه «انتظامات» نوشته شده حوالی تابوت حرکت می‌کنند و نظم و ترتیب محدودهٔ اطراف آن را برعهده دارند.

یک خبرنگار زن خارجی و مترجم انگلیسی زبان همراه او - که در چهارراه میرداماد متوجه آنها شده بودم - را می‌بینم که اکنون در حاشیۀ جمعیت راه می‌روند و ناگهان یک موتورسوار از راه می‌رسد و کنار آنها ترمز می‌کند. موتورسوار می‌خواهد که خبرنگار با او مصاحبه کند و به مترجم می‌گوید: این‌ها را که من می‌گویم ترجمه کن» خلاصهٔ آنچه او می‌گوید این است که بازرگان در انقلاب شخصیتی باسابقه بوده و زمان شاه خیلی مبارزه کرده، ولی بعد از انقلاب راه خود را از مردم و انقلاب جدا کرده و.. از این قبیل. پس از آنکه موتورسوار حرف‌هایش را می‌زند، مردی از راه می‌رسد و در حالی‌که منقلب و گریان است به انگلیسی نظر خود را در رد آنچه موتورسوار گفته و ستایش از بازرگان به خبرنگار می‌گوید، و موتورسوار چیزی از حرف‌های او سر در نمی‌آورد...

نرسیده به مسجد میرداماد، پیام تسلیتی از طرف آیت‌الله منتظری در میان جمعیت پخش می‌شود که موفق به یافتن هیچ نسخه‌ای از آن نمی‌شوم و تنها از این و آن می‌شنوم که محتوای پیام به‌جز از تسلیت، تقدیر از مهندس بازرگان بود و صحبت از ادامهٔ راه او. روبه‌روی مسجد میرداماد، برگزارکنندگان مراسم مردم را دعوت به سکوت می‌کنند و اندکی بعد مهندس صباغیان از پشت بلندگو و با صدایی که از فرط احساسات می‌لرزد از مردم به خاطر حضورشان تشکر می‌کند و تأسف می‌خورد که امکان پذیرایی از آنها در قم وجود ندارد و تنها تعدادی

سال سوم / شماره شانزدهم / ۷۹



# ایران فردا

نشریه اقتصادی - اجتماعی - علمی

سال سوم شماره شانزدهم

آذر و دی ۱۳۷۳

تاریخ انتشار بهمن‌ماه ۱۳۷۳

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عزت‌الله سحابی

زیر نظر شورای سردبیری



طرح روی جلد: مهرداد احمدی شیخانی

گرافیک و صفحه آرایی: آتلیه کبود

طرحها: حمیدرضا دانشفر، ایمان افسریان

○ حروفچینی: کوشش

○ لیتوگرافی: آریا

○ چاپ: چاپخانه سرزمین

○ نشانی مجله: صندوق پستی ۸۳۱-۱۶۱۱۵

○ تلفن پخش: ۸۸۴۳۳۸۴

- ایران فردا از همکاری همه علاقمندان و صاحب‌نظران استقبال می‌کند.
- حق ویرایش و تلخیص مطالب ارسالی برای ایران فردا محفوظ است.
- لطفاً مطالب ارسالی را بر روی یک طرف کاغذ و با خط خوانا بنویسید.
- ارسال متن اصلی مقالات ترجمه شده ما را در ارائه بهتر مطالب یاری می‌کند.
- مقالات ارسالی پس فرستاده نمی‌شوند.

۴	● سرمقاله	تهاجم فرهنگی، فرهنگ تهاجمی
۸	● اجتماعی	چرا از مشارکت سیاسی می‌پرسید؟ آینده‌ام به‌خطر می‌افتد گزارش از خجسته آزادی
۱۵		نگاهی به حوادث دانشکده حقوق و علوم سیاسی خجسته آزادی
۱۶	● اقتصادی	بررسی مبانی نظری «خصوصی‌سازی» میزگرد اقتصادی
۳۰	● خارجی	استراتژی آمریکا، تضعیف توان ملی ایران دکتر رضا رئیس طوسی
۴۵		تجدید حیات و بحران هویت مصاحبه با دکتر نیلوفر گوله
۴۹		وضعیت نوین جهان، بلوکهای قاره‌ای، آسیا و ایران دکتر عطاءالله هودشتیان
۵۴		پدر آریستید قربانی توطئه آمریکا در هائیتی پویا احمدزاده
۵۶	● فرهنگ و ادب	و فردا جنازه‌ها را بردند (داستان) مهدی فریبا
۵۹	● تاریخ معاصر	عباس میرزا، اصلاحات و موانع غلامرضا سالار بهزادی
۶۶	● داخلی	استقلال مرجعیت دینی، ضرورت دینی و ملی حسن یوسفی اشکوری
۶۹		نقش فرهنگ در سنت سیاسی جامعه ایران محسن مدیر شانه‌چی
۷۳	● نظر و اندیشه	غرب و تجدد در نگاه شریعتی علیرضا بختیاری

توضیح و تصحیح: ۱ - در شماره گذشته ایران فردا نام مترجم مقاله «کوبا، در مصاحبه با فیدل کاسترو» آقای ناصر سلطانی بود که بدینوسیله تصحیح شده و از ایشان پوزش می‌خواهیم.

۲ - در شماره گذشته ایران فردا دکتر مسعود کریم‌نیا «عضو هیئت مشاوران محیط‌زیست رئیس‌جمهور آلمان» ذکر شده بودند. اعلام این عنوان به مجله نادرست بود. بدینوسیله از ایشان پوزش می‌خواهیم.

گذشته فراروی روشنفکران خردگرا، مردم‌دوست و انسان‌گرا قرار خواهد داد. در این نگرش مدلهای و الگویی گوناگون (از جمله ژاپن در برابر اروپا و آمریکا و هر سه در شمال) در یک منظر و سطح قرار خواهند گرفت و حیطه وسیع‌تری برای بررسی مکانیزمهای رشد و توسعه با وجود تنوع فرهنگها و قومیتها وجود خواهد داشت. البته در نگاه شمال - جنوب محور، مسأله توسعه و رشدیافتگی، و عدم توسعه و عقب‌ماندگی است نه محور جغرافیایی که کدام کشور دقیقاً در شمال یا جنوب قرار گرفته است، همان‌گونه که در دیدگاه غرب - شرق نیز تا حدودی محور اصلی، جغرافیایی نیست. تحول و استحاله این زاویه دید چشم‌اندازی واقع‌گرایانه‌تر و بیشتر کاربردی به‌دست خواهد داد و خود به‌خود رهیافت‌هایی جهان‌گراانه و کارا‌تر برای ساختمان «مذهبی شریعتی - مذهب انسانیت که بر سه اصل استوار حقیقت، زیبایی و خوبی است و در بنای این ساختمان علم و هنر و اخلاق مصالح اساسی آن هستند»<sup>۴</sup> - فراهم خواهد ساخت. مذهبی که آرمان و ایده‌آل خدشه‌ناپذیر و مشترک دوران ما و دوران شریعتی، و مردم ما و دیگر مردمان و انسانهای همنوع ماست، چه در غرب، چه در شرق، چه در شمال و چه در جنوب!

این نگرش، غرب‌ستیزی و قهر معصبانه با غرب را که در جامعه ما به مثابه یک تابو و ایدئولوژی خدشه‌ناپذیر! درآمده است، از سیاست‌زدگی و همچنین، تولی - تیرای سنتی و تخیلی دور کرده به موضع و دیدی واقعی - علمی - کاربردی نزدیک خواهد کرد. تفصیل این نگرش خود بحث مستقلی می‌طلبد.

### پاورقی‌های بخش ۱:

۱. م ۲۰ ص ۱۲۲
۲. م ۲۰ ص ۲۵۳
۳. م ۴ ص ۳۵۴
۴. مکزوم ۲۰ ص ۲۰۸
۵. م ۱۱ ص ۲
۶. م ۲۵ ص ۶۱ و ۶۳
۷. م ۲۵ ص ۲۱۷
۸. م ۲۵ ص ۶۰
۹. م ۵ ص ۱۰۰
۱۰. م ۲۱ ص ۱۷۹
۱۱. م ۴ ص ۳۳۵
۱۲. م ۴ ص ۳۳۳
۱۳. م ۴ ص ۳۳۴
۱۴. م ۲۰ ص ۱۰۶
۱۵. م ۲۰ ص ۵۰۸
۱۶. م ۳۳ ص ۱۷۲ تا ۱۷۴
۱۷. م ۳۳ ص ۱۰۲۴
- ۱۸ و ۱۹. م ۳۳ ص ۵۳۳
۲۰. م ۳۳ ص ۱۷۴
۲۱. م ۱ ص ۱۶۰
۲۲. م ۲۰ ص ۵۰۶
۲۳. م ۱ ص ۱۰۱
۲۴. م ۳۳ ص ۲۹۹

### پاورقی بخش ۲:

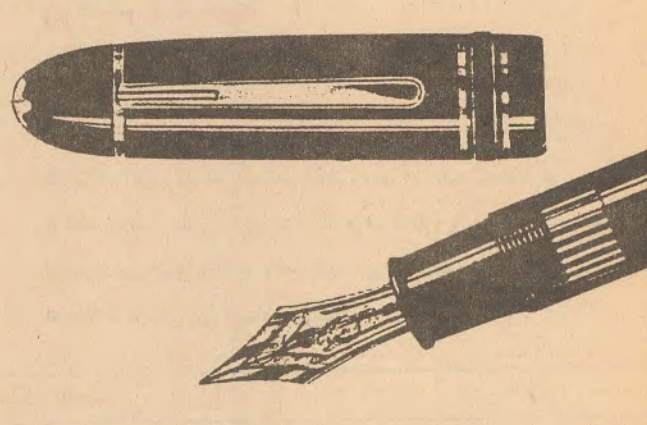
۱. م ۲۱ ص ۹۵
۲. م ۴ ص ۷۹
۳. م ۲۰ ص ۵۰۸
۴. م ۴ ص ۱۵
۵. در بسیاری از بخشهای م ۴ بویژه فصل اول آن این موضوع مفصلاً بحث شده است.
۶. م ۳۱ ص ۱۶۷

**پاورقی‌های بخش ۴:**

۱. بی‌انصافی و ناآگاهی است اگر شریعتی را در رده «دهها نویسنده تجددستیزی!» که در سالهای چهل و پنجاه در توهم «آنچه خود داشت ... «و ناآشنا با غرب»، به حساب آوریم، آن‌گونه که برخی مدعی است در باره جلال آل احمد و «دیگران»؟! چنان حکم می‌دهند.
۲. غیرعادلانه دیدن نظم جهانی و حداقل پذیرش نامناسب بودن این نظم و فاصله عظیم بین شمال و جنوب، اینک از سوی بسیاری از غریبان نیز امری بدیهی و مورد قبول است. کمیسیون ویلی برانت و گزارش آن از وضعیت شمال - جنوب برای متفکران جهان سوم نیز عبرت‌آموز است و آنان را به نپذیرفتن نظم موجود و لزوم دگرگون آن دعوت می‌کند.
۳. هر چند شریعتی ایران را متعلق به تمدن و فرهنگ شرقی نمی‌داند بلکه بیانیی ارزیابی می‌کند.
۴. م ۲۵ ص ۳۰۸



# تهاجم فرهنگی، فرهنگ‌تهاجمی



۱- در این ایام موضوع تهاجم فرهنگی یک مسأله روز شده است. گذشته از حساسیت‌ها و تبلیغات حکومتی، آیا در واقع امر نیز چیزی به نام تهاجم فرهنگی در جریان وقوع است؟

جریان ماهواره‌ها و کانالهای تلویزیونی متعدد و متنوع آن، برنامه‌های کم و بیش بیگانه با فرهنگ و تمدن کشورهای جنوبی و صاحب هویت تاریخی و فرهنگی، معمولاً به عنوان نمونه‌ای نمادین از یک «تهاجم» معرفی شده و می‌شود. اما آیا ماهواره و تکنولوژی‌های ارتباطی، و محتوای پیامهایی که از آن طریق، سیل آسا، بر اکناف جهان می‌بارد امری مجرد و مستقل است، یا آنکه جلوه‌ای از یک جریان عمومی‌تر است؛ آن جریان توانمند جهانی که امروزه در قالب مفاهیمی هم‌چون «حرکت به سمت دهکده جهانی»، «دمکراسی‌های موزائیکی»، «نظم نوین جهانی» یا جذب در بازار جهانی و… القاء و تبلیغ می‌شوند. اگر نسبت به جریان فرهنگی در روابط بین‌المللی این روزگار، به عنوان عنصری از این جریان عمومی نظر شود، روشن خواهد شد که «تهاجم» نسبت به ملت‌ها و کشورهای مستقل امروزه یک جریان واقعی است که در شرف وقوع و پیشرفت می‌باشد و برنامه‌های ارتباطی و فرهنگی هم جزئی از این مجموعه هماهنگ است؛ و این اولین بار نیست که در تاریخ اتفاق می‌افتد، از عهدباستان و تمدن یونان قدیم سابقه دارد. غرب همواره نسبت به غیر خود و ملت‌ها و کشورهای غیر یونانی یا رومی، به عنوان «بربر» یا فاقد تمدن و ابزار پیشرفت و توسعهٔ تمدن خود می‌نگریست. از قرن ۱۸ میلادی به این سوی که اروپا، مجدداً، جهان را کشف کرد و آن‌را فضایی برای رشد اقتصادی و توسعه خود یافت، با همان نظر و دیدگاه به جهان غیر خود، بخصوص آفریقا و شرق و قارهٔ جدید نگاه

کرد. استعمار و کلنیالیسم، صدور فرهنگ و مدرنیته و… همه جلوه‌های این نگرش هستند. بنابراین، اگر ما ایرانی‌ها امروزه به بقاء و استقلال خود علاقه‌ای داریم، باید نسبت به منافذ و کانالهایی که در گذشته‌های دور و نزدیک از رهگذر آن ضربه خوردیم و سرنوشت عقب‌ماندگی بر پیشانی ما نقش بست، مراقب و هشیار باشیم.

اگر آن جریان عمومی که به شیوهٔ تهاجمی عمل می‌کند، پیشرفت و استقرار بیابد، برغم آن که اهداف آن سیاسی ـ اقتصادی است، ولی تغییراتی را که در متن انسانهای کنونی ایجاد و القاء می‌کند، بیشتر ماهیت فرهنگی خواهد داشت؛ زیرا که بینشها و ارزشها و سلوک و رفتار اجتماعی مردمان را به کلی تحت تأثیر قرار می‌دهد. مشخصاً آن‌که در صورت تحقق چنین نظمی در جهان، دیگر مفاهیمی چون «احساس ملی و وطنی»، خودی و بیگانه، مصالح و منافع ملی، مرزهای اقتصادی و جغرافیایی و فرهنگی و… همه اموری منسوخ و ارتجاعی تلقی خواهند شد. لذا مجموعه این برنامه است که باید مورد اعتنا، معرفت، و تشخیص و برخورد حکیمانه و دوراندیشانه قرار گیرد، و نه تنها وجوه صوری یا فرهنگی آن؛ آن طور که امروزه در کشور ما مطرح شده است. گویی وجوه دیگر نظام نوین جهانی، به‌ویژه وجه اقتصادی آن در رابطه با استقلال و بقاء هویت ملی ـ مذهبی، خالی از اشکال است و تنها وجه فرهنگی و آن نیز در صورت و شکلی است که خطر دارد و مورد اعتراض و اشکال است. سخن اینجاست که اگر محتوای اقتصادی ـ اجتماعی جامعه راه وابستگی یا (انحلال) در نظام جهانی را بیوید، خواه و ناخواه فرهنگ متناسب با خود را نیز در جامعه رسوخ خواهد داد. و اگر تلاش و کوشش حاکمان یا گروههایی از مردمان در جهت حفظ «تمايزات» صوری فرهنگی، به جایی برسد، تنها شکل و صورت جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نه محتوی و حقیقت امور را؛ همان روندی که در عربستان سعودی برقرار بوده و هست!

۲- این تغییر و تحولات امری نیستند که تنها مربوط به حاکمیت یا رژیم یا مسلک و مذهب معین بوده و صرفاً، برنامه تهدید و فشار بر آن را داشته باشد. به گفته فرانسیس فوکویاما، از این پس موضوعی که در جهان فعلیت یافته و دیگر «معارضی» برای آن وجود ندارد آن است که «لیبرالیسم» یگانه ایدئولوژی حاکم و غالب و مقبول جهانی است. اگر کشورهای جنوبی کنونی، به این امر گردن بنهند فرقی نمی‌کند که، فی‌المثل، اهالی بورکینا فاسو، چه چیزی را می‌پرستند یا چه نوعی از لباس و پوشش را به کار می‌برند یا چه عادات و سنن و فرهنگ و تاریخی دارند. اینها همه مسائل داخلی آن کشورند. پس تنها صورت و شکل امور فرهنگی است که از دیدگاه طراحان نظم نوین، جنبهٔ «داخلی» دارد و ملتها را حق حاکمیتی برآنها متصور است. بقیهٔ امور، و هر چه که با مصالح و منافع و هستی ملتها مربوط بود، ماهیت بین‌المللی یافته، جهان و حاکمان آن هستند که حق تعیین حدود آن را دارند. اگر از این حقیقت که امروزه دولت ایالات متحده و کل غرب نسبت به اسلام و مسلمین حساب خاص باز کرده و می‌کوشند که چیزی به نام «کابوس اسلام» را به جای «کابوس سرخ یا کمونیسم» بنشانند بگذریم، وقوع تحولات ساختاری در اقتصاد و سیاست جهانی ناشی از ضرورتهای نظام سرمایه‌داری غرب و کل بحرانشها و بن‌بست‌های آن است و این تحولات ربطی به اسلام و مسلمین و دولتهای مدعی آن ندارد. هر هویت داخلی و ملی که در برابر ضرورتهای جهان سرمایه‌داری از استقلال و تفاوتی برخوردار باشد در معرض فشار و تهدیدهای جوامع «شمال» قرار می‌گیرد. پس گذشته از حساسیتهای دولتی، می‌بایست این تحولات دغدغهٔ هر وطن‌دوست ترقی‌خواه و طالب آزادی و آبادی و سعادت ملک و ملت نیز باشد. افراد و گروههای منتقد یا معارض و مخالف و مبارز با حاکمیت کنونی هم، علی‌الاصول، نمی‌توانند نسبت به این طوفان «جهانی شدن» که صحنهٔ گیتی را فرا گرفته است احساس رضایت یا بی‌تفاوتی و احتمالاً

و تمام روشنفکران جهان را به این مسؤولیت فرا می‌خواند. او معتقد است که علائم زایش یک «تمدن جدید» و «انسانی نو» را به چشم خود می‌بیند.

۴- **و اینک «جهان شمال - جهان جنوب» بجای «غرب و شرق» - تغییر زاویه نگاه**

در یک نگرش کلی و گذرا، دیدگاههای شریعتی در مورد غرب - هویتی عینی و نه ذهنی - کلی آن - استمرار طبیعی‌اش و رهیافتها و چه باید کرده‌ای او را در این‌باره مطرح کرده گهگاه به ارزیابی آن پرداختیم. در یک همه‌نگری به این نظرات، می‌توان تصویر و تحلیل صحیح‌تر و واقع‌گرایانه‌تری از دیدگاههای وی در این زمینه یافت. شریعتی یک متفکر مبارز سیاسی است که در فرهنگی مذهبی و مبارز رشد یافته و در کوران حوادث و مباحث دوران خویش، فعالانه شرکت داشته است. وی حوادث و مباحث دوران خوش را با جامع‌نگری و ژرف‌بینی خاص خود تحلیل و جمع‌بندی کرده است. تا آنجا که می‌توان او را شاگرد ممتاز کلاس زندگی (روشنفکری و سیاسی) زمانه‌اش دانست. اما پس از وی، زمان و زمانه بسی دگرگونیهیا پشت سر گذارده است؛ حوادث و مباحث فراوانی به‌دنبال آمده است. و این خود صاحب نبوغ و درد و داغی همچون شاگرد ممتاز کلاس پیشین می‌طلبد تا با درد انسان و مردم، در ژرفای اندیشه‌ای خردگرای، و با پشتوانه‌ای دو فرهنگ به تحلیل و ارزیابی، و جمع‌بندی و ارائه رهیافتهایی برای این کلاس و مرحله نوین بپردازد.

به هر حال، شریعتی در اواخر دوران استعمار کلاسیک می‌زیست. او هم مراحل قبل و هم مدتی از مرحله جدید پس از پایان استعمار کهن را به چشم دید؛ از این‌رو دوران او دوره اوج و اعتلای فرهنگ حاد سیاسی ستیزه‌گری با استعمار و کارکردهایش در کشورهای تحت سلطه است. این دوره همچنین دوره رشد نظریه «امپریالیزم» در بخش غالبی از روشنفکران رادیکال جهان سوم، به‌ویژه پس از استقلال، می‌باشد.

در مقیاس داخلی، دوران شریعتی دوره تبلیغ و ترویج حاد و پر دامنه فرهنگ غرب‌ستایی در جامعه ایران و فضای غالب و رسمی فرهنگی - آموزشی است؛ غرب‌ستایی که پا به عرصه «خودبدی» فرهنگی و تاریخی نیز گسترانده بود و از سوی دیگر غرب‌ستیزی جزمی و جاهلانه‌ای در حال شکل‌گیری بود که شدیداً رو به گذشته داشت و حتی از مظاهر تمدن غرب پرهیز می‌کرد. و دیگر غرب‌ستیزی اقتصادی و طبقاتی بود که با ساده‌سازی غرب و شرق و رابطه این دو در روایت چپ، به چشم می‌خورد.

در این میانه شریعتی به گفته خودش برعکس رسم کهن «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو»، خلاف جریان آب شنا کرد و در مقابل جو رسمی و غالب غرب‌ستایی که نفوذ روزافزونی در میان جوانان داشت، به نقد غرب پرداخته بازگشت به هویت ایرانی - اسلامی خویش را مطرح می‌کرد و در برابر متعصبین غرب‌ستیز، بر ضرورت غرب‌شناسی و انتخاب و اقتیاس و حتی شاگردی از تمدن غرب، و پرهیز از کلی‌گویی و تولی - تیرای سنتی در برابر غرب، تأکید می‌نمود. هر چند این بعد از اندیشه او بنا به دلایلی موقتی و سیاسی کمتر شناخته شده است.<sup>۱</sup> وی همچنین سعی کرد تصویر کامل و ساده و تک بعدی ناشده‌ای از این مقوله به روشنفکران ارائه دهد. او نظم حاکم بر جهان را «طبیعی» (و نه مبتنی بر توطئه) و ناشی از سیر طبیعی و قانونمند شرق و غرب (که در اینجا از بسیاری از دیدگاههای غرب‌ستیزانه کور و به قول خودش قهر متعصبانه با غرب فاصله می‌گیرد) و اما «غیرعادلانه» می‌دانست «طبیعی و غیرعادلانه دیدن نظم جهانی» شاخص مهم دیدگاه شریعتی است.<sup>۲</sup>. دیدگاه شریعتی درباره غرب، اگر به‌طور کامل و دقیقی مورد تحلیل قرار گیرد، هم‌اینک نیز دارای عناصری، به‌طور گسترده، آموزنده و راهگشا خواهد بود. چرا که دیدگاه مستقل او که تفاوتهای بنیادی با ویژگیهای کلاسیک چپ، راست غرب‌ستا، و

سنتی غرب ستیز دارد، چند جانبه‌نگر، اصولی و درس‌آموز است. در دیدگاه او غرب، در قالب تئوری امپریالیزم ساده و خلاصه نمی‌شود، و با وجود تمایزاتی مانند تئوری وابستگی و نظریه توطئه، نه تمامی اعمال غرب توطئه محسوب می‌شود و نه غرب علت تمامی عقب‌ماندگیها و سرمنشأ تمامی بدبختیها معرفی می‌گردد.

با اینکه سیاست و اقتصاد سیاسی در برخورد با غرب همواره در پس‌زمینه ذهن شریعتی وجود داشته است، اما دغدغه اصلی او برخورد فرهنگی با غرب و تمدن آن می‌باشد و همین مسأله او را به «غرب‌شناسی» نزدیک می‌کند - سیاست‌زدگی همواره یکی از آفات مهم برخورد با غرب در جامعه ما بوده است. او هم به سیتایش غرب در رشد طبیعی و بسط و گسترش خرد و تجربه و علم و تکنولوژی و صنعت و هنر و… می‌پردازد، و هم به ستیز با آن به دلیل غارتها، ستمها و استثمارهایش.

به هر حال امروزه هم جامعه ما و هم غرب، و هم مباحث مربوط به غرب، در سطحی بالاتر از دوران شریعتی قرار گرفته‌اند. و همان‌گونه که در متن مباحث نیز اشاره شد اینک می‌بایست مراحل نوین حرکت غرب، به‌ویژه در دو - سه دهه اخیر، با نگرش و حساسیت کارشناسانه اقتصادی مورد تحلیل قرار گیرد.

در زمان کنونی فرهنگ در سطح جهانی سیال‌تر شده و از انحصار کاملاً دولتی - آن‌گونه که تا حدودی شریعتی می‌دید - درآمده است و یا می‌تواند که به‌دراید. بدین‌سان نسبت به گذشته، امید رشد فرهنگ روشنفکری و متعلق به جوامع پیرامونی، افزون‌تر گردیده است. از سوی دیگر با دگرگونیهای سالهای اخیر و فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد، چهره و نظم سیاسی جهانی دگرگون شده است. و نیز بویژه بر اساس این تحولات و برخی دگرگونیهای پرشتاب دیگر، نقش عوامل اقتصادی و توسعه‌یافتگی و همچنین موانع توسعه، اهمیتی روزافزون یافته است و سیمای جدیدی از جهان را در پیش رو قرار می‌دهد که تفسیر و تحلیلی دقیق‌تر و پیچیده‌تر و درخور شرایط جاری و پرشتاب کنونی را می‌طلبد.

و سخن پایانی، شایسته است برای آنکه موضوع شرق - غرب هر چه بیشتر ملموس و مؤثر بیان شود<sup>۳</sup> و جهت کاربرد آن مشخص‌تر گردد، اینک روشنفکران می‌بایست از اصطلاح شمال - جنوب بفره بگیرند. تقابل غرب و شرق که حکایت از تضادی تاریخی - سیاسی - فرهنگی - اقتصادی می‌کرد، اینک به تقابل شمال - جنوب که در تحلیل نخست بیانگر تعارض و تفاوت اقتصادی این دو جهان است، استحاله گردیده است. گرچه این تحول، تضادهای تاریخی و سیاسی و حتی مذهبی را انکار نمی‌کند، اما نوع دسته‌بندی‌ها، حساسیتها و دقت و دغدغه بر عواملی که تأثیرگذارترین آثار را داشته‌اند یا دارند، اینک به عوامل اقتصادی تغییر یافته است. از این‌رو، اکنون می‌بایست هم در تحلیل علتها و هم در ترسیم اهداف و مفاهیم، برای ترسیم چگونگی وضعیت، این شاخص را در نظر گرفت. و حتی اگر در روشها و استراتژی‌ها، «فرهنگ» و نوسازی آن اولویتی می‌یابد، باز خود مقدمه و ابزاری جهت دگرگونیهای اقتصادی و گریز از دایره شوم و شیطانی فقر و عقب‌ماندگی به کار گرفته می‌شود. در جهان امروز زندگی و هویت و استقلال هر ملتی از گذرگاه توان اقتصادی و رشد و توسعه آن عبور می‌کند. با اینکه در نگاهی وسیع‌تر این رشد و توسعه خود می‌بایست در خدمت مردم و انسان باشد، اما فاصله روزافزون شمال و جنوب این آرزوی، هر چند ابزارگونه!، را بسیار دوردست، دست‌نیافتنی و به راستی در مقام یک هدف مهم و بنیادی قرار می‌دهد.

جایگزینی زاویه دید و نگرش شمال - جنوب، به‌جای شرق - غرب همه لوازم و استلزاماتش را در عرصه فرهنگ و اندیشه و ایدئولوژی، و راهبرد و استراتژی (در تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و…) به‌دنبال داشته و گمان بر آن است که سطح و کلاس بالاتری از سطوح پیشین و تئوری‌های

سال سوم / شماره شانزدهم / ۷۷



□ هر چند سیاست و اقتصاد سیاسی در برخورد با غرب همواره در پس زمینهٔ ذهن شریعتی وجود داشته، اما دغدغهٔ اصلی او برخورد فرهنگی با غرب و تمدن آن می‌باشد و همین مسأله او را به «غرب‌شناسی» نزدیک می‌کند.

(!!!) به دارو و درمانها و جادو و جنبله‌های خاله‌زنک‌ها عمل کردن است.
اولی شیوه کار روشنفکران فرنگی مآب و متجدد و سومین شیوه تفکر و عمل شبه مذهبی‌ها<sup>۱۲</sup>.
شریعتی اساساً به «شیوه ملی – تاریخی خاص خود با درس‌آموزی از غرب معتقد است. اما تقلید از غرب حتی در علوم تربیتی و آموزشی محصولی به دست خواهد داد که «یک آموزگار دانشسرای مقدماتی در ده، صمد بهرنگی، به مسخره‌اش می‌گیرد و چه درست و دقیق و بجا»<sup>۱۳</sup>. پس باید بجای تولید به «انتخاب و ابداع»<sup>۱۴</sup> دست زد و «این هدف را متفکران دو فرهنگه می‌باید و چاره‌ای نیست»<sup>۱۵</sup> و در این راستا باید از ترجمه نیز بهره گرفت. «ترجمه امه‌سزر یا دوبله سارتر فرق نمی‌کند، به‌عنوان آموزش و ایده‌گرفتن از او استفاده کنیم، به عنوان متد کار، نه هر طور که می‌گوید»<sup>۱۶</sup>.

دکتر اقبال لاهوری در عرصه فکری، و زاین در عرصه عملی – هر چند آنرا کامل نمی‌داند – از سبلمهایی‌اند که شریعتی برای شیوه خود مثال می‌زند؛ او با گرایش فرهنگی خاص خود در این عرصه، بارها از اقبال نمونه می‌آورد. «اقبال صاحب دو فرهنگ غربی و شرقی است و «تمدن و علم و اندیشه جدید را مستقیم و عمیق شناخت و مرد این قرن شد»<sup>۱۷</sup>. وی «از آن مرتجعان و کهنه‌پرستانی نیست که بدون آنکه بشناسند یا هر چه نواست و با تمدن جدید و با غرب بدون جهت و سبب دشمنی می‌ورزند. همچنین مثل آنهایی نیست که بدون داشتن جرأت انتقاد و انتخاب محو و مقلد غرب می‌شوند»<sup>۱۸</sup>. بلکه او «مکتبهای فلسفی اروپا را شناخت و شناساند و همه اقرار کردند که یک فیلسوف قرن بیستم است. اما با یک اندیشه انتقادی و یک قدرت انتخاب در قرن بیستم و در تمدن غربی زیست»<sup>۱۹</sup>. «اقبال در میان دو پایگاه متعصب در جامعه‌های آفریقایی و آسیایی |در ستیز یا ستایش غرب| پایگاه سومی را اعلام می‌کند |شریعتی خود نیز به این پایگاه سوم در میان ستیز و ستایش معتقد است|. یکی معتقد است که نمی‌توان در برابر غرب دست به انتخاب زد و «نومن بیعض و تکفر بیعض» بود، چه تمدن و فرهنگ و اخلاق و فلسفه و فکر و هنر و شیوه زندگی جدید اروپایی یک بافت واحد و متجانس و غیرقابل تفکیک است. پس باید آن را یکجا پذیرفت و هر چه را در میان ما با آن مغایر است یکجا و دریست دور ریخت. و برخی یا هرگونه اخذ و اقتباسی از غرب دشمنی می‌ورزند. اما اقبال می‌گوید نه تنها می‌توان بلکه باید علم و صنعت غربی را گرفت و فرهنگ و اخلاق و روابط اجتماعی و شیوه زندگی‌اش را کنار زد، مسؤولیت و ایده‌آل بشریت جمع این دو است»<sup>۲۰</sup>.

ایده‌آل شریعتی در رابطه «شرق با غرب»، به‌طور عام، را می‌توان در الگویی‌ش در عرصه فکری، به‌طور خاص، مشاهده نمود. یک «ترکیب طبیعی» از خود و غرب، بر اساس انتخاب و اقتباس. او جهان‌بینی اقبال را برآیندی از این دو می‌داند «که هماهنگی منطقی و ترکیب طبیعی»<sup>۲۱</sup> خاص خود را دارد و نیز اصلتش را. و مثال و الگوی عینی و عملی که برای رهیافت و چه باید‌کرد خویش می‌زند، زاین است. «تجربه زاین گرچه برای ایده‌آل اقبال مثال کامل نمی‌تواند باشد» اما الگویی است برای تداوم سنت در کنار بهره‌گیری از صنعت، «هم حفظ شخصیت ملی و فرهنگ و اخلاق خویش»، و هم «اقتباس صنعت و علم اروپایی»<sup>۲۲</sup>.

۷۶ / ایران فردا

شریعتی شاگردی کردن، و تقلید و الگوبرداری در یک مرحله و به این معنا از غرب را می‌پذیرد. چرا که نمی‌توان «پیش از آنکه بی‌نیاز شویم، اصلاً غرب را نادیده بگیریم؛ دنیای امروز و تمدن امروز را نفی کنیم، نه! چنین دعوتی، دعوت به ارتجاع است و ندیده‌گرفتن واقعیت‌های موجودی است که در برابرمان هست و خود را بر ما تحمیل می‌کند. «باید تقلید کرد اما نه تقلید یک نوکر از اربابش، دقیق و کورکورانه، بلکه تقلید که شاگرد از معلمش می‌کند، تقلیدی منطقی و مترقی، طرقی را که معلم طی کرده برای استاد شدنش، شاگرد هم طی می‌کند. این تقلید درست و سازنده و ضروری است، اگر نکنند برای همیشه جاهل می‌ماند»<sup>۲۳</sup>. اما این همه می‌بایست بر اساس شخصیت، تاریخ و فرهنگی خودی، و با غرور و پشتکار و ابتکار صورت‌گیرد، نه با پشت کردن به خود – پدیدهٔ «خود‌بدی».. «قوم نکرومه هنگامی‌که برای شرکت در جلسه سازمان ملل می‌آید»<sup>۲۴</sup> به عمد لباسهای محلی می‌پوشد. و «خانم گاندی با آن «ساری»‌های سه هزار، چهار هزار سال پیش که می‌پوشد و با همه رهبران بزرگ دنیا ملاقات می‌کند، و وارد سازمان ملل که می‌شود پانصد نماینده بلند می‌شوند و نیم ساعت برایش دست می‌زنند، هرگز احساس حقارت نمی‌کند»<sup>۱۵</sup>.

۳=۴: شریعتی معتقد است باید بینش و روش کار را آموخت. اما این تجربه را باید به زبان زمان و مکان خویش درآورد چرا که نیازها و دردهای شرق <sup>۲۶</sup> با نیازها و دردهای غرب یکی نیست، از آن تجربه و آموزش باید نسخه‌ای برای درمان بیماری متفاوت به‌دست آورد. چرا که «رنج شرق از گرسنگی است و رنج غرب از سیری»<sup>۲۷</sup>، «او درد اعصاب دارد من درد شکم. اضطراب من سوخت برای زمستان است و داشتن شغل فردایم و تربیت فرزندانم. او خاطرش از همه چیز جمع است و ما هنوز بی‌لباس و بی‌ذغالییم»<sup>۲۸</sup>. «آمریکا به یک انفجار سارتری نیازمند است؛ اما آسیا یا آفریقا یا آمریکای لاتین از فقر و کمبود و گرسنگی و جهل و عقب‌ماندگی صنعتی رنج می‌برد»<sup>۲۹</sup>. و بسیاری تفاوت‌های دیگر نیز که بین شرق و غرب فاصله انداخته است، تقلید را محکوم می‌سازد. شریعتی از جمله این تفاوت‌ها را در موقیعت بورژوازی می‌داند. «زیر بنای بورژوازی جدید ما سرمایه ملی و تولید و صنعت نیست و روان‌شناسی بورژوایی نیز در این طبقه مصداق ندارد، بلکه زادهٔ دو عامل است «واسطگی» و «تصدیق»»<sup>۳۰</sup>. پس باید با استفاده از تجربیات غرب، طرحی نو، ملی، علمی و عملی درآنداخت.

۳=۵: دیگر آنکه شریعتی معتقد است ما در راه مستقل و دانش آموخته و با تجربه خویش می‌بایست با شتاب و جهش حرکت کنیم چرا که غرب درجا نمی‌زند که ما به او برسیم. پس ما باید جهش کنیم «اکنون جامعه‌هایی را در آسیا داریم که در هزار سال تولید صناعت آن ثابت بوده است و هر ده سال جهش چند برابر کرده یعنی بر اثر یک جهش فکری و اجتماعی تا صددرصد درآمد ملی آن بالا رفته است. این عامل جهش را که شرق مملو از آن است، در نظر نمی‌گیرد»<sup>۳۱</sup>. پس اگر ما با روش‌های متناسب با شرایط مکانی – زمانی و تاریخی خویش، حتی در جامعه قرن چهاردهمی خود، عمل کنیم «در کمتر از نیم قرن می‌توانیم به قرن بیستم برسیم»<sup>۳۲</sup> و گسترش علم و دانش و ارتباطات و اطلاعات، تجربه راه‌های طی شده، و اراده و ایمان و پشتکار شرق می‌تواند و می‌بایست پشتوانه این جهش قرار گیرد.

۳=۶: اما همه این رهیافتها و چه باید‌کردها در تفکر شریعتی می‌بایست با نگرش فلسفی – انسانی وی هماهنگ افتد. او در نیم قرن می‌خواهد راه طولانی را، از طریق ملی – تاریخی خاص خویش و به شیوهٔ «غرب‌گزینشی» اقتباس، و انتخاب و طی کند تا به قرن بیستم برسد اما نه «به‌کیه قرن بیستم حاضر؛ بلکه یک چیز دیگر، نه اروپا، نه آمریکا، یک جامعه انسانی»<sup>۳۳</sup>. «همو که در اروپا به نام پاسکال، مارکس و سارتر وجود دارد و در تاریخ ما به نام حلاج یا مولوی، مزدک و بودا»<sup>۳۴</sup>. و شریعتی هم بدین آرزو بسیار امیدوار است و هم بدان مسؤول

هم‌آهنگی و همکاری بنمایند. اکنون درخت میهن و ملیّت‌ها در حال ریشه‌کنی است. اینکه چه کسانی بر سر شاخهٔ آن نشسته‌اند فرع بر مسأله است. تعارض با حاکمیت، از دیدگاه مصلحین اجتماعی و ملی، اگر به نحو منطقی و ارزشی و ملی بخواهد حل و فصل شود، تنها در هماهنگی و در ذیل مصالح و منافع ملی می‌تواند راه سالم و کم‌هزینه برای کشور و ملت را پیش پای ما بنهد.

۳ – «تهاجم» چیست؟ آیا هر نوع تفاوت، مقاومت، تعارض و هر مخالفت و حتی مبارزه‌ای حکم «تهاجم» دارد؟ تهاجم می‌تواند از جانب دولتی علیه دولت دیگر، یا دولتی علیه عده‌ای از دول یا حکومتی علیه گروه و قشر و حتی اندیشهٔ خاصی در درون جامعه و… باشد، و حتی می‌تواند نه یک هجوم آنی و مقطعی بلکه ناشی از کیفیت ذاتی نوعی خاص از رابطهٔ دوطرفه باشد. اگر به‌صور گوناگون تهاجم در دنیای امروز، از سیاسی، تبلیغاتی، اقتصادی، نظامی یا ترکیبی از همهٔ اینها نظر کنیم می‌بینیم که آنچه در همهٔ آنها مشترک است – و در واقع ماهیت تهاجمی به رابطه و برخورد دو طرف می‌بخشد – فشار و حمله‌ای ناگهانی یا تدریجی، غافلگیرانه یا اعلام شده است که راه عمل متقابل خودی یا قدرت فکر کردن و تمرکز و به «خود» بودن و فرصت تدبیر و دوراندیشی‌های لازم را از طرف مورد هجوم سلب می‌کند؛ تا دیگر نتواند با تشخیص موقعیت و تواناییها – و برتری‌های نسبی خود، و شناخت زمان و اوضاع و احوال، با اتکاء به خود یا با استمداد از غیر به دفع تهاجم بپردازد. در «تهاجم»، هدف مهاجم «نفی وجودی» طرف مورد تهاجم است نه اصلاح یا تغییر و تکامل ماهوی آن، یا بقاء وجود و حیثیت مشخص و متمایز آن.

۴ – معمولاً در تهاجمات نظامی برای دفاع و دفع تجاوز، استراتژیست‌های نظامی اول توجهٔ خود را به شناخت و جمع‌آوری نیروهای خودی، سازمان دادن آن و تحکیم پایگاه‌های مقاومت می‌پردازند. تا درک شرایط و زمان و زمین و قدرت دشمن و توان خودی، دست به برنامه‌ریزی زده و آنگاه پس از طی همهٔ این مراحل به تهاجم متقابل جهت دفع تجاوز می‌پردازند. اما چگونه است که در کشور ما قبل از هر اقدام تنها تهاجم و حمله متقابل فرهنگی و تبلیغاتی مورد توجه قرار می‌گیرد؟ چگونه ممکن است که پایگاه‌های اقتصادی و سرمایه‌های ملی را که لااقل ستونی از ارکان قدرت و مقاومت داخلی کشور است به سرمایهٔ خارجی سپرد و در وام‌خواهی و تضییع منابع مالی کشور و ریختن آن به پای بیگانگان چنان بی‌محایا و شتابزده راه افراط پیمود و آنگاه انتظار داشت که در برابر تهاجم نظامی یا سیاسی و اقتصادی بتوان خود را نجات داد. این نیست مگر زاویهٔ نگرشی که فقط از تهاجم وجه فرهنگی، و آن هم صورت آن را مدنظر دارند و نه غیر!

۵ – ممکن است طرف مورد تهاجم خود از صفت «تهاجم‌پذیری» یا جاذب و محرک تهاجم بودن برخوردار باشد به این معنی که یا به سبب عدم انسجام و نقص یا کمبود هویت ملی یا بی‌بندوباری در ساختار و روابط اجتماعی درونی یا پای‌بندی و قدرت حراست از حیات ملی، یاضعف و فتور در اقتدار نظام حاکم، طمع همسایگان، رقبا یا قدرتهای خارجی را برانگیزد. و یا برعکس، به سبب داعیه‌های سیاسی، ایدئولوژیک بدون پشتوانه عینی و واقعی و یا توسعه‌طلبی، چنان «بنمایاند»که برای محیط خود «خطری» بالقوه یا بالفعل است و بدینترتیب اندیشه و قصد تهاجم را در دیگران برانگیزد. دفاع و مقاومت در برابر تجاوز و تهاجم ارزشهایی والا و از واجبات زندگی اجتماعی و ملی است. اما تحریک دیگران، منجمله قدرتمداران جهان به حمله و تجاوز، خود نوعی «تهاجم‌پذیری» است. منظور آنکه «تهاجم» را همیشه و تنها نمی‌توان به توسعه‌طلبی یا قصد جهانگشایی طرف‌های مقابل نسبت داد. چنین مقاصدی معمولاً به‌طور خودجوش یا القایی از ناحیهٔ بیگانگان، در میان بوده و هست و خواهد بود، ولی باید سهم تهاجم‌پذیری درونی را تشخیص داد و آن‌را به «نحوی» اصلاح نمود. یکی از موارد «تهاجم‌پذیری»، اینکه وقتی یک نظام

مبنای حاکمیت خود را بر قهر و غلبه گذارده و کمتر رضایت و اشتراک و وفاق شهروندان مؤثر را مبنای حاکمیت خود قرار دهد، و نسبت به هرگونه انتقاد یا مخالفت و یا حتی «ابراز تفاوتی» چنان حساس می‌شود که به محض بروز چنین علائمی، با شکلی تهاجمی نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. یا بنابر «احساس خودش» همان «ابراز تفاوت» یا «طلب حق قانونی» را تهاجم تلقی کرده و بنمایاند، و به این ترتیب، برخورد و واکنش تهاجمی خود را توجیه کند. نظر به اینکه این‌گونه «ابرازات تفاوت‌ها» در یک جامعه زنده و متحرک امری عادی و طبیعی و مکرر است، رفته رفته کار به جایی می‌کشد که نظام در آن واحد در قطبها و موضوعات مختلف و متعددی از این دست درگیر می‌شود و مستمرأ ناگزیر می‌شود که قوای در چندین جا مشغول خود را برای سرکوب جدید بسیج کند و بدینترتیب با دستپاچگی و عدم تدبیر و تأمل و دوراندیشی، خصلت تهاجمی واکنش‌های خود را تشدید می‌بخشد. اما تکرار این‌گونه واکنش‌های تهاجمی و نوعاً خالی از تدبیر و دوراندیشی، که در آنها کمتر «حقانیت»‌ها و قانونیتهای آن‌گونه ابرازات یا تفاوت‌های اجتماعی را به حساب می‌آورند، سبب تکوین و استمرار و انباشت «احساس تهاجم» یا مورد تهاجم بودن یا عدم امنیت خاطر، که از اوّلی‌ترین حقوق اعضای یک جامعه ملی است، در میان گروه‌های مختلف اجتماعی شهروندان می‌شود. یعنی شهروندان به‌طور روز افزونی خود را در معرض تهاجم می‌یابند و هجوم و سرکوب نسبت به حرکت یا جریان معینی را هشدار یا نشانه‌ای بر تهدید «موجودیت» خود می‌یابند و اینکه دیر یا زود روزی هم نوبت به خود آنها خواهد رسید. به این جهت در جستجوی راه‌هایی برمی‌آیند که داعیه یا موجودیت خود را آنچنان اعلام یا ابراز نمایند که قدرت حاکمه نتواند آنرا سرکوب کند. همین مسأله به تکوین و رشد اندیشهٔ «تهاجم متقابل» در میان گروه‌های مختلف اجتماعی از شهروندان، می‌انجامد. مردمان در رابطه با فشارها یا نارضاییت‌های اجتماعی یا از اهل اصلاح، تأمل، تساهل و برخورد مسالمت‌جویانه هستند و یا اهل خشونت و تهاجم. دستهٔ دوّم معمولاً می‌کوشند که دولت و نیروهای مسلط جامعه را به سوی خشونت و تهاجم بیشتر بکشانند و یا به قول خودشان تضاد بین خلق و حاکمیت را تشدید کنند؛ و از این رهگذر گروه اول را هم از ادامه سلوک مسالمت‌جویانه یا اصلاح‌طلبانهٔ خود مأیوس کنند و آنها را هم به صف خود یعنی مشی خشونت و تهاجم بکشانند. چنین است که واکنش‌های تهاجمی و خشونت‌آمیز به تمام جامعه سرایت می‌کند و هم طرف‌های صاحب قدرت و هم طرف‌های تحت انقیاد و سیطرهٔ قدرت را معتقد و متمایل به خشونت و تهاجم می‌سازد. رفتار تهاجمی از سوی حاکمیت‌ها همواره واکنش تهاجمی و خشونت‌های غافلگیرانه را در توده مردم القاء می‌کند و در این میان گروه‌های تهاجمی بالذات هم بهره‌برداری خودشان را می‌کنند. بدینترتیب است که جامعه را سراسر اندیشهٔ تهاجم و خشونت فرا می‌گیرد و فرهنگ تهاجم بر روابط و مناسبات مخفی و آشکار سایه می‌اندازد.

۶– در یکی دو سال اخیر چند حادثه در این کشور اتفاق افتاده است که برغم تفاوت درصورت، ماهیت «تهاجمی»، یعنی نفی و انکار وجودی طرف مورد تهاجم، در آن به چشم می‌خورد. وقتی حوادث قزوین در چند ماه قبل اتفاق افتاد، هر صاحب عقل و منطقی می‌پرسید که مگر تمام راه‌های قانونی و مسالمت‌جویانهٔ استقلال قزوین از استان زنجان، به عنوان یک استان مستقل، پیموده شد و شکست خورده بود که مردم در اعتراض بر زد آن به آن خشونت بی‌سابقه دست زدند. درحالی که می‌دانستند که دولت و وزارت کشور و… همه موافق این استقلال بوده و خود لایحهٔ آن‌را به مجلس برده بودند. پاسخی که از هر جا شنیده می‌شد این بود که از سالهای ۵۹ و ۶۰ به این سوی خود آقایان هر ندای متفاوت با خواست خود را اعم از سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را با خشونت و تهاجم‌های معروف به «مردمی» خاموش کردند و این راه را به جامعه

سال سوم / شماره شانزدهم / ۵







محصولی کردن و… برمی‌خوریم. اما مهم‌ترین این شیوه‌ها از خود بیگانه‌سازی فرهنگی است. آموزه‌های شریعتی مشحون از این نظریه از زوایای مختلف است (تحت عناوین گوناگونی همچون الیناسیون، بازگشت به خویش، بحث هویت، بحث رابطه روشنفکر با جامعه و…).

از دیدگاه وی «مونوکلتوریکی از پدیده‌های استعمار است. این یک تشابه لفظی خیلی زیباست که کولتور هم به معنی مزرعه است و هم به معنی فرهنگ، و یک کولتور کردن تمدن‌ها و تاریخ‌ها و فرهنگ‌ها در جهان، هر دو کار استعمار است»<sup>۴</sup> و بر این اساس غرب به نفی یا مسخ فرهنگ ملل تحت سلطه دست زده است. در آفریقا به نفی فرهنگ، اما در مورد تمدن‌های دارای قدمت بیشتر به مسخ فرهنگ می‌پردازد و به معرفی و برجسته نمودن جنبه‌های تخریبی، منفی و یا حداقل بی‌خطر این فرهنگ‌ها مبادرت می‌کند.<sup>۵</sup> نتیجه این فرایند، پدیدهٔ «خودبدی»<sup>۶</sup> و کنده شدن از فرهنگ و تاریخ خودی، و پناه بردن خود به‌خودی به جهان و فرهنگ برتر است و بدین ترتیب و بر اساس «دیالکتیک سوردل» روشنفکر و انسان شرقی وقتی مورد حمله و سرزنش غربی قرار می‌گیرد از اخم و خشم او به دامان خود او پناه می‌برد! «دیالکتیک سوردل رابطه شرق و غرب را در نظام استعمار فرهنگی نشان می‌دهد»<sup>۷</sup>؛ اما «تا ملتی برای خود شخصیت قائل است نفوذ در او ساده نیست»<sup>۸</sup>. این نکات رئوس کلی مباحث شریعتی در مورد رابطه غرب با شرق است که هر یک می‌تواند مورد بحث و کنکاش و احیاناً نقد و بررسی بیشتری قرار گیرد. و البته این تصویر مربوط به سیمای این رابطه در قرون جدید است وگر نه در گذشته‌ها -همچنانکه شریعتی یادآوری کرده است - تمدن شرق و تمدن اسلامی نقش مهمی حتی در ایجاد رنسانس داشته‌اند<sup>۹</sup>. اما غرب با اگوسانتریزم خاص خود معمولاً به نفی و دور زدن این بخش از تاریخ و حذف تمدن اسلامی، در تدوین تاریخ خود و طرح مسیر تمدن بشری، پرداخته است.

در هر حال سیمای برخورد غرب با شرق در آموزه‌های شریعتی، سیمایی خشن، سلطه‌گر، حیله‌گر و چپاولگر است و در رابطه مذکور عنصر فرهنگ نقش مهمی را ایفا می‌کند. اما با توجه به تفاوت‌های تئوری شریعتی، در مورد استعمار اقتصادی با تئوری امپریالیزم در روایت کلاسیک چپ، در اینجا نیز باید گفت آموزه‌های شریعتی دیدگاهی متفاوت و پیچیده‌تری از نظریه موسوم به «توطئه» به‌دست می‌دهد. زیرا وی با عدم ساده‌سازی این رابطه همه‌گناهان را به گردن دشمن انداختن، تبرئه خودی را چشم‌پوشی از خیانت اصلی می‌داند؛ همچنانکه ساده‌لوحی نیز به‌خرج نمی‌دهد و پرده از اهداف اقتصادی و سیاسی غرب در جوامع تحت سلطه، به‌ویژه با تأکیدی که بر روش و ابزار فرهنگی دارد، برمی‌دارد. البته تصویری که شریعتی به‌دست می‌دهد، امروزه نیاز به نقد و تکمیل و تکامل دارد. زیرا در انتقال از دوران قدیم استعمار و محدود و انحصاری بودن مبادلات و سیستم اطلاع‌رسانی، به دوره رشد و شیوع رادیو و تلویزیون و مبادلات گسترده فکری و مطبوعاتی و نهایتاً دوران ماهواره، می‌بایست به ترسیم و تصویر پیچیده‌تری رسید. با رشد تکنولوژی ارتباطات و نیز با رشد فرهنگی و سیاسی جوامع تحت سلطه، امروزه ارتباط فرهنگ‌ها نه‌تنها از طریق دولت‌ها و نمایندگان استعماری، بلکه به شکل آزاد و گسترده و به‌طور خود به‌خودی و در سطحی وسیع صورت می‌گیرد. اینک برخلاف گذشته دولت‌ها و قدرتها تنها مالک و مبتکر انحصاری فرهنگ‌هایی که مورد مبادله قرار می‌گیرند، نیستند. تنها بخشی از این فرهنگ‌ها، هر چند بخش قوی‌تر، فرهنگ دولت‌ها و قدرتهاست. هم‌اکنون ملت‌ها نیز به‌طور آزاد و خود به خودی به مبادله مشغولند و این گستردگی، آزادی و شیوع خود به خودی این مبادلات فرهنگی، آن را از ساخت انحصاری گذشته -مربوط به دوران استعمار قدیم - تا حدودی متفاوت کرده است (هر چند این پدیده - مبادله آزادانه کنترل شده دولتی توسط دولت‌های استعمارگر - در گذشته نیز به شکل کم‌رنگ‌تری وجود داشته است).



در هر حال جوهره اندیشه شریعتی همچنان استوار و رهگشاست، اینکه هر ملتی باید هویت و شخصیت فرهنگی و تاریخی خویش را پاس بدارد تا بتواند بر اساس آن به حیات خویش در جهانی که دارا و ندارد، هر دو در آن زیست می‌کنند، ادامه دهد. اما شریعتی در رابطه «شرق با غرب» نیز بحث‌های گوناگونی کرده است. یکی از مهمترین آنها نظریه «تمدن - تجدد» می‌باشد که بارها و با تفصیل درباره آن بحث نموده است. از نظر وی «یکپاره فرهنگ تازه‌ای به نام تجدد و وسوسه متجدد شدن بر همه دنیا عرضه شد»<sup>۱۰</sup>. اما تجدد یعنی «تجدد در مصرف و فرم»<sup>۱۱</sup> و نه «تمدن در تولید و در فکر»<sup>۱۲</sup>. «در غرب تجدد و تمدن یکی است»<sup>۱۳</sup>؛ اما در شرق «بجای تمدن، تجدد را به خورد ما دادند و تاریخ این دو قرن اخیر در همه کشورهای اسلامی و سراسر آسیا و آفریقاگواه است که بهای این نفهمیدن را بسیار گران پرداختیم»<sup>۱۴</sup>. لوکس کردن زندگی مصرفی، مدرنیزاسیون و حتی می‌توان گفت تأسیس (یا وارد کردن!) کارخانه‌های عظیم - اما بی‌ریشه و بی‌زمینه و بی‌اتصال - در جوامع تحت سلطه نوعی تجدد بازی است. ولی ایجاد زمینه‌های ذهنی و عینی در جهت پیوندهای طبیعی با تاریخ و فرهنگ، و پیوستگی با دانش و ساختار اقتصادی این جوامع و به بیان امروز «توسعه»، باعث رشد «تمدن» است. تئوری «تمدن - تجدد» شریعتی را می‌توان امروزه در چارچوب بحث «توسعه» بازسازی و بارور نمود. «تمدن»، پیشرفت بنیادی در توسعه است و «تجدد»، رشد و پیشروی در مدرنیزاسیون سطحی و بادکنکی.

در هر حال، از نظر شریعتی «تمدن و فرهنگ کالای صادراتی نیست، رادیو و تلویزیون و یخچال نیست که از آنجا به اینجا بیاورند و به برق وصل کنند تا کار کنند. تمدن و فرهنگ آماده شدن زمین و کار کردن بر روی آن است، صبر، مطالعه و هوشیاری است، تغییر انسان، تغییر تفکر، شناخت زمین و آب و هوای سرزمینی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و انتخاب بذر و نوع میوه و تناسب آن، با نیازهای ما. تمدن صادراتی عبارت است از تکرار همیشگی یک فریب چشمگیر ولی دروغین که هیچ‌وقت به نتیجه نمی‌رسد (منظور شریعتی لوکس شدن و صنعتی شدن ظاهری است)، با وجودی که به‌نظر می‌رسد که راه صد ساله یک شبه بیموده شده است. کسانی که خیال می‌کنند در تمدن و فرهنگ می‌شود راه صد ساله را یک شبه پیمود یا نمی‌فهمند یا می‌خواهند که دیگران نفهمند»<sup>۱۵</sup>. «یعنی نمی‌شود دموکراسی و تمدن و فرهنگ را صادر کرد. اروپاییان سه قرن کار کرده‌اند تا از قرون وسطی به وضع فعلی رسیده‌اند؛ ما نمی‌توانیم با یک رفت و برگشت این راه را طی کنیم»<sup>۱۶</sup>. «و جوامعی که یک راه اصولی و اساسی برای رشد و توسعه و متمدن‌سازی خویش برنگزینند، جامعه و

در جبههٔ داخلی احساس ضعف کنند یا موفق به جذب همکاری و بسیج عمومی نشوند، با گسترش تحركات و احتمالاً تهاجمات خارجی خود می‌کوشند همگامان و هماهنگانی در بیرون از جامعه خود پیداکنند، تا ضعف درونی خود را جبران نمایند. اما همین روش نیز گذشته از امکان و توفیق آن، سبب جمع‌تر شدن و یکپارچه‌تر شدن نیروها و دولت‌ها و حتی ملت‌های خارج شده و رفته رفته جبههٔ جهانی ضد نظام مزبور را تکوین می‌بخشد و «تهاجم» خارجی را تبدیل به «محاصره همه‌جانبه» خارجی می‌سازد.

۸- در چنین موقعیتی و در واکنش متقابل، حاکمیت کشورها می‌کوشند که فشارهای تهاجمی جهان بیرامون را از طریق استفاده از تضادها و رقابت‌های درونی آنها حل و رفع نمایند. در دنیای امروز در عین وجود تضاد و رقابت بین بلوک‌ها و جناح‌های شمال، همگی آنها در یک مسأله مشترکند و آن تقدم منافع اقتصادی - سیاسی برهر چیز است. کشورهای شمال برغم داعیهٔ حقوق بشر و دموکراسی طلبی، بر سر منافع اقتصادی خود معامله می‌کنند و تبلیغات آنها وجه فرهنگی و سیاسی خود را حفظ می‌کند تا آنکه امتیازات اقتصادی دریافت نمایند. این تبلیغات و تهاجمات فرهنگی بر روی مردم و نیروهای مخالف و معارض حاکمیت‌ها کار و عمل می‌کند و افکار و داعیه‌های فرهنگی - سیاسی و خشم‌شی‌های اقتصادی آنها را جهت می‌دهد و با خود، طوعاً و کرهاً، هم جهت و هم‌کار می‌کند. ولی در عمل با گرفتن امتیازات اقتصادی، به‌طور مقطعی یا لحظه‌ای کنار می‌آیند. بدین‌ترتیب حاکمیت درون این کشورها مجبور می‌شوند فقط با نیروی امتیازات اقتصادی فشار تهاجم را کاهش دهند؛ ولی در عین حال مرتباً بر فشار بیگانگی گروه‌های ضربه خورده و زمانی طعم «تهاجم را چشیده» داخلی افزوده می‌شود. در چنین حالتی، صرفنظر از اینکه امتیازبخشی اقتصادی دولت‌ها به بیگانگان با منافع ملی و دعاوی انقلابی و اسلامی مغایرت آشکار دارد، ولی حدود توان و قدرت آن امتیاز بخشی‌ها هم بی‌نهایت نیست و با هر امتیاز، مقداری از توان اقتصادی و استقلال و خود اتکایی دولت از دستش خارج می‌شود. هر امتیاز در عمل مترادف می‌شود با انحطاط بیشتر اجتماعی - اقتصادی و نارضایی بیشتر مردم و شدت گرفتن بیگانگی فرهنگی یا حاکمیت در میان آنان. و چون همهٔ این‌ها را به پای اسلام به عنوان مکتب راهنمای عمل حاکمان نوشته می‌شود و دوری و جدایی جامعه را از اسلام و فرهنگ اسلامی دامن می‌زنند.

۹- چنانکه ذکر شد «تهاجم» را باید در سیاق عام و کلی‌تری نسبت به وجه فرهنگی تبلیغاتی آن لحاظ کرد، پدیدهٔ «جهانی شدن» یا رفتن «به سوی دهکده جهانی» که امروزه یک صورت تند و سیل‌آسا به خودگرفته است، کیفیتی فراگیر دارد که تهاجم فرهنگی را نیز شامل می‌شود. پس در حالی که این مجموعهٔ کلی از طرف یک دولت پذیرفته شود، نمی‌توان به‌طور موردی با جزئی از آن برخورد ویژه داشت. آن مجموعهٔ فراگیر است که از نظر اجتماعی، محتوای روابط و مناسبات واقعی جامعه را تعیین می‌کند. جهت‌گیری کلی و عمدهٔ این روابط و مناسبات و روندها و گرایش‌های مربوط به آن به سوی «نفی خودی» یا هویت ملت‌های مستقل و انحلال آن در امری مبهم به نام «بازار جهانی» است. اگر در ملت‌های روی کره خاک احساس خود و هویتی وجود داشته باشد، به‌طور طبیعی در برابر هر نوع هجومی که «وجود» فرد یا ملتی را نفی یا تهدید نماید مقاومت و ابراز تمایز و مقابله‌ای می‌نماید. این طبیعت موجودات و جماعات انسانی و حتی هر موجود زنده است. پس ملت‌های زنده و صاحب تحرک اجتماعی، نفی، مصالح و منافع تاریخی خود را که عناصر وجودی او هستند تحلل نمی‌نمایند. فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی و ملی و تاریخی و آرمانی یک ملت هم جلوه‌ای از همان مصالح و منافع تاریخی ملت است. زیرا که حیات ملت‌ها گذشته از منابع و ذخائر مادی به همان ارزش‌ها و اخلاقیات وابسته است. بنابراین، مسألهٔ مقابله با این تهاجم عام و فراگیر، یک امر «ملی» است؛ تنها

دولت نیست که نسبت به آن حساس است یا ملزم باشد نسبت به آن حساسیت به خرج دهد. اما، وجوه سیاسی - اقتصادی آن تهاجم فراگیر، از آن جهت اهمیت دارند که مستقیماً و فوری، منافع و مصالح ملی را در معرض خطر و تجاوز قرار می‌دهند و سهل‌انگاری نسبت به آنها در معنویات و وضع و ارزش‌ها و آرمان‌ها نیز مؤثر واقع می‌شود؛ و معمولاً، (بیشتر) در اختیار دولت‌ها و حکومت‌ها قرار دارند؛ اگرچه ملت و نیروهای درون ملت و نخبگان سیاسی یا اقتصادی آن هم، به‌قدر مراتب و دامنه نفوذ خود، در این مهم سهمی دارند. اگر حاکمیت‌ها وجوه اقتصادی - سیاسی یک تهاجم را که در دنیای امروز، در سیاست‌های معروف به «تعديل اقتصادی» با الگوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و جذب در بازار جهانی متبلور است بپذیرند و فقط مقابله با وجه فرهنگی این تهاجم را وجههٔ همت خود قرار دهند، در عمل به نوعی دوگانگی دچار می‌شوند که احتمال توفیق در نیل به اهداف را بسیار ضعیف می‌کند و مضافاً ملت و نخبگان آن را نیز بلا تکلیف می‌سازد. در چنین حالتی، حداکثر پیشرفت و توفیق حکومت‌ها تحقق آن شرایطی در کشور خواهد بود که امروز در جامعه‌ای مثل عربستان سعودی جریان دارد. صورت ظاهر و شکل جامعه، یک «صورت‌نمای» اسلامی، اما در بطن و محتوی صدرصد خالی از معنویت و تسلیم و فتای در برابر همان «بازار جهانی اصطلاحی» و نیروهای مسلط و کارگردان آن!!

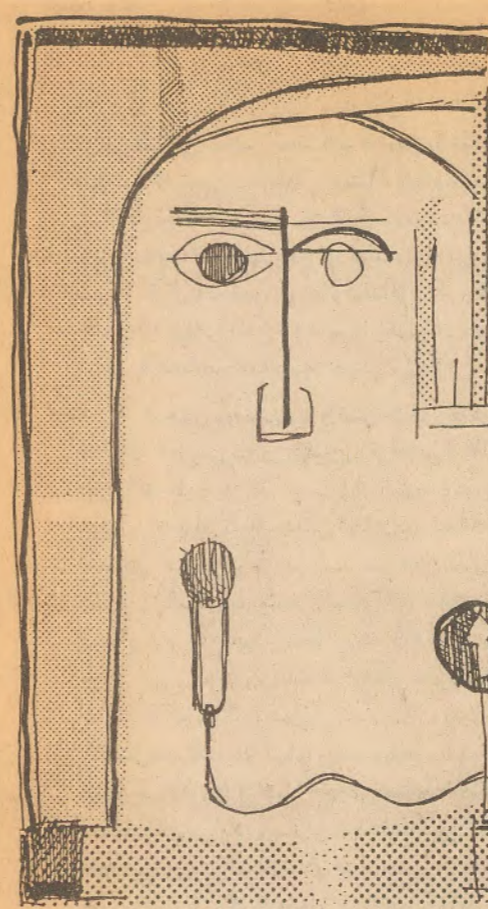
از طرف دیگر، حاکمیت‌ها می‌بایست برای مردم روشن کنند که از تهاجم فرهنگی، کدام دسته از تبلیغات و القانات فرهنگ جهان را مدنظر و موضوع تشخیص خطر و مقابله یا آن می‌دانند. آیا همه تبلیغات یا حساسیت‌های جهانی یکسان و در جهت انحطاط و انحلال ملت‌ها است؟ اگر تبلیغات جهانی بر دموکراسی، کثرت‌گرایی یا حضور مردم در صحنه و مراقبت و نظارت بر اعمال حاکمان یا مهار و توزیع قدرت سیاسی تأکید کرد، آیا این هم مشمول خطر عمومی تهاجم فرهنگی است؟ این‌گونه مواضع، صرف‌نظر از هر نیت یا استراتژی که در رابطه با آنها در تبلیغات و القانات فرهنگی یا سیاسی غرب وجود داشته باشد، خود نیز فی‌نفسه برای ملت‌ها و رهایی آنها از عقب‌ماندگی و عدم توسعه سیاسی اجتماعی اهمیت و ارزش دارند.

اگر امروزه، دولت‌ها و بسیاری از متفکران جهان به این رسیده‌اند که برحسب شرایط خاص هر جامعه، حتی‌المقدور، امور کشوری در دست دولت‌ها متمرکز و منحصر نشود و مردم و قشرهای آن نیز در این امتهات جامعه سهم و مسؤولیت بپذیرند چرا امردفاع از حیات‌معنوی ومادی‌کشور تنها دردست دولت ودرعهدهٔ آن قرار بگیرد و ملت نسبت به آن بیگانه و بی‌اختیار و بی‌مسؤولیت باقی بماند؟ اگر همه مردم در تولید مادی و بهره‌گیری از آن شریک شوند ارزش توسعه‌ای دارد، همچنین است مشارکت و مسؤولیت و اختیار مردمان در دفاع در برابر هر حمله‌ای که حیات معنوی و ارزشی و فرهنگی آنها را تهدید می‌نماید.

اما مردم در این گونه امور، یا داوطلبانه و مسؤولانه و یا انگیزه وارد نمی‌شوند و اندیشه و همت و جان و وقتی نثار نمی‌نمایند، مگر آنکه در کلیات مادی و معنوی، در روندهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه احساس مشارکت‌از یک طرف، و احساس امید و افتخار، از طرف دیگر بنمایند. اگر جامعه و روندهای آن برای مردمی موجد رفاه‌مادی، آرامش وامنیت فکری وعصبی باشد و سرفرازی و امید به آینده را شکوفان و فزاینده سازد آن مردم نسبت به آن جامعه، وابسته‌تر، وفادارتر و دلسوزتر می‌شوند، و طبعاً با حاکمیت‌های خود در مقابلهٔ با تهاجمات مادی‌یا فرهنگی خارجی هم‌آهنگ‌وهم‌آواز می‌شوند.دراین‌صورت،کار و زحمت دولت‌ها نیز بسیار مؤثرتر و رهایی‌بخش‌تر می‌شود.

بنابراین، توصیه و پیشنهاد این است که به جای ابراز حساسیت‌های زائد و افراطی نسبت به‌تهاجم فرهنگی، به ایجاد امید و مسؤولیت و دل‌بستگی و افتخارات در مردم همت بیشتر به خرج رود تا مردم خودشان انگیزه‌های لازم برای مقابله و مقاومت را بیابند





ندارم. به همین خاطر ترجیح می‌دهم از هرگونه فعالیتی کناره بگیرم.

### □ دانشگاه تهران. دانشکده دندانپزشکی

یک دختر ۲۳ ساله، اهل تهران و دانشجوی سال سوم رشته دندانپزشکی در پاسخ به این سؤال که میزان مشارکت دانشجویان در امور سیاسی - اجتماعی جامعه چقدر است، گفت: من خیلی گرفتارم. اطلاعی ندارم. اگر گرفتار نبودید در فعالیتهای سیاسی شرکت می‌کردید؟ نه. هیچ چیز خاصی از این فعالیتها بیرون نمی‌آید. یک پسر ۲۴ ساله، دانشجوی سال چهارم دندانپزشکی نیز گفت: دانشجویان دندانپزشکی آنقدر درس دارند که فرصتی برای فعالیتهای سیاسی پیدا نمی‌کنند. یعنی در دانشکده شما هیچ دانشجویی در امور سیاسی فعال نیست؟ چرا؟ بچه‌های انجمن اسلامی هستند.

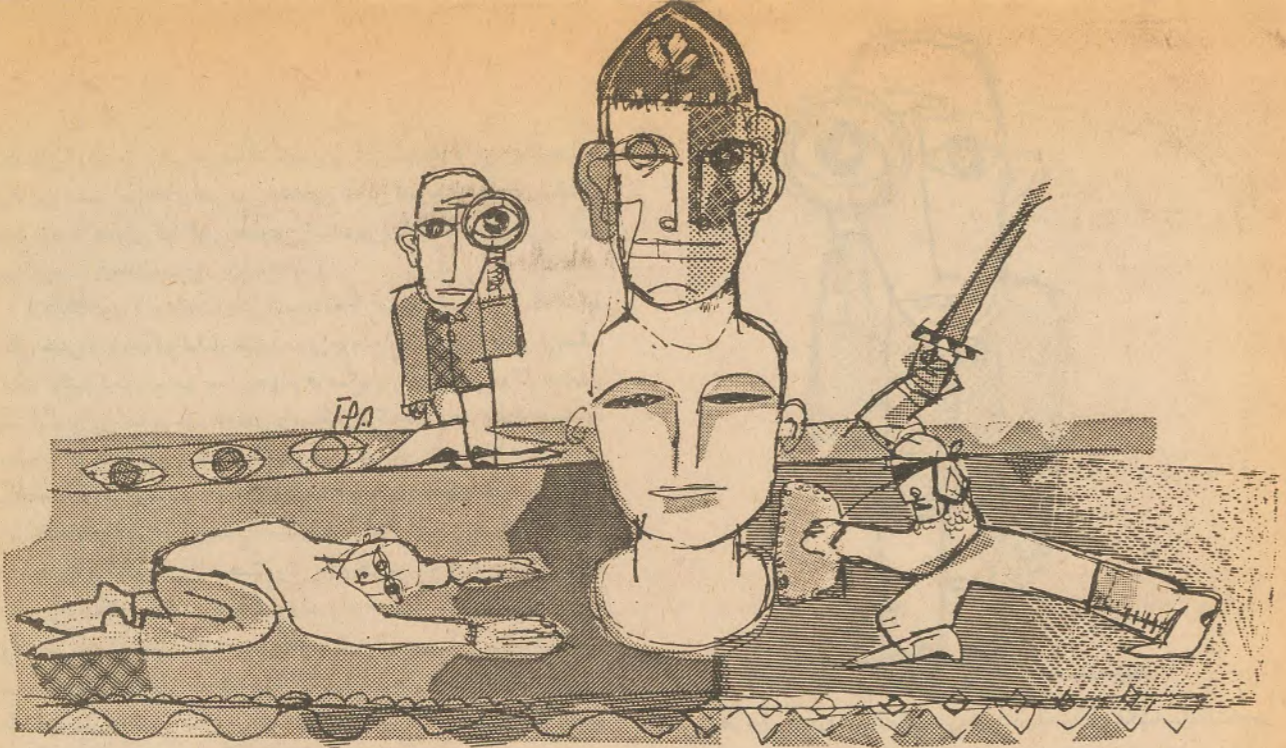
امروز دانشجویان کشور چگونه و به چه میزان در امور سیاسی و اجتماعی جامعه مشارکت می‌کنند؟ تشکلات دانشجویی در دانشگاهها چقدر فعال هستند و اعضای خود را چگونه انتخاب می‌کنند؟ دانشجویان فعال در امور سیاسی چه جایگاهی در میان سایر دانشجویان دارند؟ ستایش می‌شوند یا سرزنش؟ محدودیتهای فعالیت سیاسی، اجتماعی در دانشگاهها چیست؟ و به چه دلیل دانشجویان از انجمنها و سازمانهای دانشجویی دوری می‌جویند؟ وقتی این پرسشها را با تعدادی از دانشجویان دانشگاههای تهران در میان گذاشتیم پاسخهای گوناگونی شنیدیم: یک دانشجو در دانشکده فنی دانشگاه تهران که حاضر نشد خود را معرفی کند، گفت: قبل از ورود به دانشگاه علاقه زیادی به فعالیتهای سیاسی داشتم اما حالا فکرم کاملاً تغییر کرده است. چه تغییری کرده است؟ آن موقع فکر می‌کردم فضای دانشگاه برای چنین

## گزارش از خبسته آزادی چرا از مشارکت سیاسی

فعالیتی «باز» است اما خیلی زود فهمیدم که اینطور نیست. بنابراین تصمیم گرفتم آینده‌ام را با خطر روبرو نکنم. پس در واقع معتقدید فعالیتهای سیاسی می‌تواند آینده شما را با خطر روبرو کند؟ بله. اینطور فعالیتها آینده تاریکی دارد. یکی دیگر از دانشجویان این دانشکده نیز که نخواست نامش فاش شود، گفت: امکان فعالیت سیاسی برای دانشجویان خیلی کم است. راستش را بخواهید فقط افراد معدود و خاصی برای این فعالیتها آزادی عمل دارند. چه افرادی؟ افرادی که در جهت تأیید سیستم موجود حرکت می‌کنند و حاضر نیستند کمترین انتقادی را هم بپذیرند. شما هیچ وقت داوطلب انجام فعالیتهای سیاسی در دانشکده شده‌اید؟ نه. در طول این چند سال همیشه از هرگونه فعالیت سیاسی کناره‌گیری کرده‌ام. علت این کناره‌گیری چیست؟ انجمن اسلامی تنها تشکل دانشجویی در این دانشکده است و هرگونه فعالیت سیاسی باید در چهارچوب آن صورت بگیرد. من علاقه‌ای به فعالیت در این گروه

چرا فکر می‌کنید تأسیس «انجمن اسلامی دانشجویی» باعث کاهش فعالیتهای سیاسی دانشجویان شده است؟ این گروه که توسط «جناح راست» حمایت مالی می‌شود با برخوردهایی که در این چند سال داشته باعث سرخوردگی دانشجویان از فعالیت سیاسی شده است. مگر چکار می‌کنند؟ اگر ممکن است کمی بیشتر در این مورد برای ما توضیح بدهید؟ اینها کاری کرده‌اند که حالا دیگر حتی یک جانباز هم جرأت ندارد بگوید در انجمن اسلامی دانشجویان (تحکیم وحدت) عضویت دارد چون فوری از سوی انجمن دانشجویی بر او «برچسب» زده می‌شود. چه «برچسبی»؟ برچسب «ضد ولایت فقیه»، «ضد انقلاب»، «متناقض» و خیلی چیزهای دیگر. حالا دیگر هر کس می‌داند که انجمن دانشجویی چقدر راحت به افراد «انگ» می‌زند... وقتی بچه‌های انجمن اسلامی دانشجویان که همواره مبدأ فعالیتهای سیاسی در دانشگاه بوده‌اند دچار سرخوردگی شده‌اند از بقیه دانشجویان نمی‌توان انتظاری داشت. یک دختر ۲۶ ساله، دانشجوی روان‌شناسی در برابر این پرسش که چرا

درد و داغها و اندیشه‌ها که در آن نهفته است - تنها از آنچه ظاهری است و عمومی، و در فیلمها و مجله‌ها و رادیوها می‌توان دید و شنید، خبردار می‌شود»<sup>۱۸</sup>. «شرقی با این همه دوری و فاصله، کوهها و صحراها و دریاها و مرزها در میانه، و قید و بندهای سیاسی و سنتی و زبانی و فرهنگی و مذهبی و... چگونه می‌تواند به این زودی‌ها از آنچه در عمق تمدن امروز نهفته است، و ظاهر بینان و حتی آنها که با آن همیشه در تماس‌اند و از آن تقلید و تعریف می‌کنند بی‌خبرند، آگاه شود؟»<sup>۱۹</sup> و شریعتی در گفتگوهای تنهای ایش با خود واگویی می‌کند «هیچ‌کس در این ملک به عمق و درستی و وسعت و تجربه من نه شرق را می‌شناسد و نه غرب را و نه مابین را و نه استعمار را»<sup>۲۰</sup>. «و شاید با مکتبها و نهضتها و شخصیتها و جامعه‌های غربی بیشتر از شرق آشنا باشم»<sup>۲۱</sup>. اما او از شرق گفت و از غرب، از تمدن و تجدد، از بازگشت به خویش و استقلال، و از آزادی و عدالت و عشق، و از انسان نو و اینکه «ما نه می‌خواهیم اروپا بسازیم و نه امریکا ما می‌خواهیم یک جامعه انسانی بسازیم که آنها از ساختنش عاجز ماندند»<sup>۲۲</sup>. «ما از جامعه خودمان یک اروپایی شرقی دیگر هم نمی‌خواهیم بسازیم، تجربه روسیه بی‌مرد و چین هشتصد میلیونی که در آن فقط یک مرد بیشتر وجود ندارد، تمامی بشریت مظلوم را بس است. ما می‌خواهیم یک اندیشه نو، یک انسان تازه بیافرینیم. انسانی که مولوی و بودا و مزدک را در چهره‌اش یکجا بازشناسیم. رسیدن به جهان‌بینی و مسلکی که این هر سه در آن با هم سازش و آمیزش خوش‌آهنگ و طبیعی و زیبایی یافته باشد کاری است که رنج و جهاد و اجتهاد و اخلاص و ایثار و نبوغ و دانش و آگاهی و تجربه و پشت‌کار بسیاری را می‌طلبد. کشف این راه و کوفتن آن و ارائه‌اش به روشنفکرانی که بن‌بست‌ها را در پایان همه راهها احساس کرده‌اند و با این همه از جستجو باز نایستاده‌اند، کار یک تن و یک جمع و یک نسل تنها نیست. اما برای آغاز سخن گفتن از آن من امیدوار بودم که بیش از این بتوانم کار کنم و عمرم را نثار آن سازم»<sup>۲۳</sup> و...، با این‌همه شریعتی در لایه‌های مختلف اندیشه‌اش، در



□ اینک که جامعه و فضای روشنفکری ما پس از فراز و فرودهای خاص یک دهه اخیر می‌رود که بر بستر خردگرایی قرار گیرد، و در این راستا به ارزیابی دوباره و گاه تجدیدنظر برخی اندیشه‌ها، روشها و منشهای پیشین دست زده است، نوع رویکرد به غرب نیز از اهمیت بالایی برخوردار است

غرب‌شناس‌اش که هم غرب‌ستایی است و هم غرب‌ستیزی، در مسلک و آرمانش و... از یک شک که در او یک حالت روحی شده بود رنج می‌برد؛ «از بس حرفهایم را نفهمیده‌اند باور نمی‌کنم کسی بفهمد، همیشه پس از گفتن هر حرفی این تردید در من زنده می‌شود که، نه نفهمید، نفهمیدند، و بعد یا با بیزاری و خستگی تکرار می‌کنم، یا با افسوس خاموش می‌شوم و به اندیشه درآوری فرو می‌روم»<sup>۱۴</sup>. آیا حکایت شریعتی و غرب در دیار ما نیز تأیید و تکراری بر همین شک اوست یا تجربه نقضی بر این احساس تلخ‌آمانه‌اش؟! ۲ - دیالکتیک غرب و شرق - تمدن و تجدد شریعتی در رابطه «غرب با شرق» همواره، تکیه بر اسطوره استعمار را انحرافی برای پوشاندن نقش داخلی و خودی می‌دانست و معتقد بود به قول امام علی، «برای به وجود آمدن ظلم دو نفر مسؤولند: ستم‌گر و ستم‌پذیر. در شکست یک جامعه تنها فاتح نیست که شکست «می‌دهد»، جامعه نیز باید شکست «بخورد». برای مثال در قرن هفتم چنگیز نبود که شکستمان داد، این خود ما بودیم که از درون پوسیده بودیم و از قرن پنجم و ششم داشتیم خودمان را برای شکست آماده می‌کردیم»<sup>۱</sup>. نفوذ و پیروزی استعمار ناشی از ضعف و ناتوانی به تدریج رشدیابنده شرق بوده است. اما همین استعمار، پس از ورودش، نقش مهم و مؤثری بر روند سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دول تحت سلطه‌اش داشته است؛ تا بدانجا که شریعتی نقش «زیربنای اجتماعی» برای این کار قائل است<sup>۲</sup> و به انتقاد از مارکسیزم کلاسیک، از این موضع، می‌پردازد. ولی هدف از استعمار را دستیابی به منابع کسب بازار و صدور سرمایه می‌دانست و معتقد بود «امروز غرب دستش را از سر شرق برداشته و گذاشته توی جیبش»<sup>۳</sup>. اما برای رسیدن به این هدف، شیوه‌های مختلفی را برگزیده است. در ادبیات شریعتی هر چند به عواملی همچون تفرقه‌افکنی، جنگ زرگری، تک



ما به هویتی «ملی – مذهبی» دست خواهند یافت؛ از این‌رو شریعتی، به عنوان یک متفکر ژرف‌بین و جهان‌نگر و انسان‌گرای «ملی – مذهبی»، می‌تواند همچنان نقطه‌ای برای اتکاء، البته در حد آغاز و پایه و نه پایان و چارچوب‌بندی یک نظام فکری، یاری‌دهنده باشد. و این خود مستلزم بازنگری و پالایش افکار و اندیشه‌های او از جمله نوع رویکرد وی به غرب می‌باشد.

در هر حال، به نظر می‌رسد – و ادعا آن است که – در گذر از این «بحران عظیم»، که نسل کنونی را بی‌تکیه‌گاه و بی‌پشتوانه گذارده است. ما باید که از ذخایر فکری و فرهنگی گذشتگانمان، برای ترسیم آینده، آینده‌ای که می‌تواند حتی بسیار متفاوت با گذشته و اندیشمندان آن زمان و آمال و آرزوهایشان باشد، بهره بگیریم.

#### ۱ - «غرب» یک ایده یا یک واقعیت؟

در آثار و آموزه‌های شریعتی با دو سیما و رویکرد به غرب مواجه‌ایم. یکی سیمای عام یا تمدن غرب، «غرب به معنای اعم، زندگی صنعتی، علم، اخلاق، روابط اجتماعی و فرم تمدن، تیپ انسان، غرب سه قرن اخیر، نوع خاصی از تمدن و خاصی از زندگی<sup>۱</sup> و دیگری چهره، هویت و کارکرد سیاسی غرب یا حاکمان و رژیمهای غرب و «استعمار جهانی و امپریالیزم اقتصادی»<sup>۲</sup> غربی که «همه جا به‌نام انسانیت به تعقیب و شکنجه انسان پرداخته است»<sup>۳</sup>.

اما «مردم غرب غیر از دست‌ها و تعیین‌کننده‌های سرنوشت بشری هستند»<sup>۴</sup>. در هر حال «تمدن جدید یک «کل» نیست، مجموعه‌ای است از تجربیات تلخ و شیرین و ارزشهای بد و خوب و نسبی و ملاکهای مشکوک و جهانی که در بنا و اداره آن اهورامزدا و اهریمن هر دو دست‌اندرکارند»<sup>۴</sup> و نباید آنرا یکسره «حقیقت مطلق»<sup>۴</sup> و یا «غول و شیطان و جن و ارواح مودی» دانست. اما حتی در شناخت چهره منفی تمدن غرب نیز «در ذهن روشنفکران ما یک نوع اسطوره استعمار پدید آمده است»<sup>۵</sup>. و «بینش و تلقی آنان پیش از آنکه مبتنی بر تجزیه و تحلیل منطقی و شناخت علمی واقعی باشد با خرافه‌های افسانه‌ای و اساطیری آمیخته است. آنان از قدرت و اثر خارجی به گونه‌ای حرف می‌زنند که قدما از غول و شیطان و جن و ارواح مودی سخن می‌گفتند و این معلول دو عامل است یکی عدم شناخت واقعی و عینی استعمار که یکی از علت‌هایش عدم تماس نزدیک و مستقیم ما با آن است؛ چنانکه مللی که استعمار را در کشورشان و در کوچه و بازار و کارخانه و مزرعه‌شان می‌دیدند و لمس می‌کردند این چنین گرفتار «توهمی روحی و اسطوره‌ای» نسبت به آن نشده‌اند و «تابو»ی خارجی در اعماق روح و خیالشان حلول نکرده است. و عامل دیگر عدم بررسی علمی و تحلیلی استعمار است. زیرا در طول مبارزات ضد استعماری، روشنفکران ما بیشتر به آن فحش داده‌اند و علیه آن میتینگ برپا کرده‌اند و کمتر از آن حرف زده‌اند و آنرا به مردم شناسانده‌اند. این شیوه «لعن و نفرین» و «دعا و صلوات»، و به عبارتی سنت عاطفی در تولی و تبری را که از تربیت غلط مذهبی‌گونه خویش داریم، در زمینه سیاسی و اجتماعی دوره روشنفکری نیز حفظ کرده‌ایم»<sup>۶</sup>. بنابراین کمتر با مبالغه در نقش دشمن خارجی گریبان خود را از پنجه مسؤولیت‌های سنگین که در سرنوشت کنونی خود داریم، رها سازیم و با اتهام دشمن دوست را تبرئه کنیم! برعکس اگر دشمن نیز توانسته است در انحطاط ما دستی داشته باشد، این ضعف ما بوده است که در توفیق وی همداستان شده است»<sup>۷</sup>. «همه پریشانی‌ها و شومی‌ها را به گردن عامل خارجی انداختن، اغفال مردم از واقعیت‌های زشت داخلی است و نتیجه‌اش نادیده گرفتن و پوشاندن سرچشمه‌های اصلی و کانون‌های نخستین است که استعمار یکی از جوشش‌های آن است و به تعبیری یکی از مدعوین طبیعی و حتی جبری آن! همه گناهان را به گردن استعمار و امپریالیزم خارجی بار کردن، یک نوع تبرئه کردن عوامل حقیقی گناه و جنایت است که در پیش چشم ما هستند و مستقیم با ما و ما با آنها سر و کار داریم و

دریفا که نمی‌شناسیم. چنین نگرشی به مسائل دست‌های آلوده خودی را پاک می‌شوید و همه تقصیرها را متوجه «خارجی»‌ها می‌کند»<sup>۸</sup>.

و بر اساس این ناآشنایی و ناآگاهی با سیمای عام تمدن غرب و نیز سیمای استعماری آن و اینکه نه «شیفتگان و شیدایان آن و نه مرتجعین متعصب کهنه‌پرست که با غرب و تمدن و فرهنگ آن یکپارچه و سیستماتیک مخالفند»، «آنها عالمانه و درست نمی‌شناسند»<sup>۹</sup>. «غرب‌ستایانش می‌اندیشند آن جامعه برتر دارای طبقات مختلف نیست، بلکه یک واحد کلی است. اروپا را بدان صورت نمی‌شناسد که دارای طبقه است و افراد پست و زشت و پلید و یا باسواد و عالم و… دارد؛ اروپا عبارت است از یک مفهوم مجرد مفرد، مانند کلمه ملکوت که کلی است. برای او همه جای اروپا یک حکم دارد و تمام اروپا دارای یک وحدت کلی است. مثل اینکه ما از زمین ماه را به صورت کلی و تکه‌ای نورانی می‌بینیم اما وقتی به آن نزدیک می‌شویم، پستی‌ها و بلندیها و اختلافات آنرا مشاهده می‌کنیم»<sup>۱۰</sup> «و برعکس غرب‌ستیزهای غرب‌نشناس هم «خیال می‌کنند اروپا یک مکتب است که باید در برابرش یک جبهه معین و یک جبهته گرفت!»<sup>۱۱</sup> «و این شعار که ما نباید هر چه را فرنگی‌هامی‌کنند یا می‌گویند بپذیریم باید خود بیندیشیم و استقلال داشته باشیم، شده است یک بهانه ابرومندانه برای توجیه بیسوادی و بی‌شعوری و مزخرف‌بافی کسانی که هر را از پر تشخیص نمی‌دهند و چنین وانمود می‌کنند که اعلام استقلال فکری و سرباز زدن از تقلید در برابر زندگی و فرهنگ اروپایی، اعطای برات آزادی آنهاست»<sup>۱۲</sup>. «این مدیست‌های ضد غربی جدید فقط در مواردی که پرت بودن خود را از مرحله می‌خواهند به عنوان بی‌اعتقادی به افکار و آراء اروپایی‌ها توجیه کنند و یا بی‌آنکه حرف کسی را که در این زمینه‌ها صاحب‌نظر است بفهمند محکوم سازند به حربه غرب‌زدگی متوسل می‌شوند»<sup>۱۳</sup> و «اسیمیله شروع کرده به «یه قل، دو قل» بازی کردن با همین کلمات، مخالف با غرب‌زدگی است، با چه ماهیت مخالف با غرب‌زدگی هستی؟ تو که نه غرب را می‌شناسی و نه غرب‌زدگی را و نه شرق را؛ فقط از وقتی که دو مقاله از قانون ترجمه شده است، حالا اینها مد شده است»<sup>۱۴</sup> «یک آدم وحشی هم که تنبان هم یایش نیست و هر چه را که اروپا بگوید انجام نمی‌دهد، در برابر غرب استقلال دارد، اما این استقلال چه فایده دارد؟ بنابراین برای اینکه من مستقل از غرب بشوم باید غرب را بشناسم و به مرحله‌ای از استقلال فردی و انسانی برسم تا از آن مستقل بشوم، اگر هر چه آنها بگویند ما عکس آن را عمل کنیم این ارتجاع است و از همین هم که داریم باز می‌مانیم»<sup>۱۵</sup>.

«اما «شرق» هنوز پس از تلاش‌ها و قیام‌ها و مبارزات و اندیشه‌ها و تصمیم‌ها و رستاخیزها خود را از یوغ استعمار غربی رها نکرده و آزادی و استقلال را جز در خیال خویش ندیده است؛ هر چند ضربه‌هایی زده است اما پس از هر ضربه‌ای خود ضعیف‌تر گشته و کمند استعمار را بر گردن خویش فشرده‌تر ساخته است و این داستان شگفت و غم‌انگیزی است. با اینکه ایران همیشه ادعا می‌کند که استعمار را نپذیرفته و استقلالش را نگاه داشته است، اما این ظاهر کار است. در کشوری که استعمارگر شخصاً حضور دارد و رسماً حکومت را به‌دست می‌گیرد، استقلال این کشور کمتر پایمال می‌شود و خود استعمارگر نیز به‌ناچار مقیدتر و منصف‌تر و محتاط‌تر است، و کم دوام‌تر و مبارزه با آن آسان‌تر»<sup>۱۶</sup>. در عرصه فکری و روشنفکری نیز «باز آن کشورهای عقب‌انداخته شده‌ای که استعمار مستقیم داشته‌اند این شانس را هم داشته‌اند که لااقل اسیمیله درست و حسابی داشته‌اند، نه این تقلبی‌هاش را! یک زبان اروپایی درستی یادگرفته‌اند، اروپایی واقعی را به چشم از نزدیک دیده‌اند و با آنها تماس داشته‌اند و با زندگی‌شان آشنایی دقیق پیدا کرده‌اند»<sup>۱۷</sup>. و «نسل جدید که نه به‌درستی استعمار غرب را می‌شناسد و نه داغ و درد نهفته در روح فرهنگ نوین غرب را»، «چنین نسلی با تمدن امروز چقدر می‌تواند آشنا گردد؟ هر چند دل‌باخته و شیفته غرب باشد، ناچار از آن تمدن – و آن همه حرف‌ها و احساس‌ها و هنرها و

فعالیت سیاسی، اجتماعی دانشجویان در سطح نازلی قرار دارد، گفت:

چون دانشجو هم جزئی از همین ملت است.

منظورتان چیست؟

بیخشید خانم! من حوصلهٔ حرف زدن در مورد این مسائل را ندارم.

چرا؟

خودم هم نمی‌دانم. فقط می‌دانم از همه چیز خسته شده‌ام. حوصله فکر کردن هم ندارم… نمی‌توانم به سؤالهایتان جواب بدهم.

وقتی در همین دانشکده از یک دانشجوی دیگر پرسیدم که میزان فعالیت سیاسی دانشجویان چقدر است، پاسخ داد:

خودم فعالیتی ندارم.

علتش را برای ما می‌گویید؟

به فعالیت سیاسی علاقه‌ام ندارم.

چرا؟

چون آزادی‌اش وجود ندارد.

بیخشید آقا! شما نامتان را به ما نگفتید؟

اینطور بهتر است.

رشته‌تان را چطور؟ آن را هم نمی‌گویید.

اما مهم این است که این انتقادها چه باشد و توسط چه کسانی مطرح شود. ما که نمی‌توانیم به هر کسی اجازه بدهیم هر چه دلش می‌خواهد در محیط دانشگاه بگوید.

به نظر شما چه کسانی برای طرح چه نوع انتقاداتی آزادند؟

به انتقادهایی می‌توانیم اجازه مطرح شدن بدهیم که برای دولت سازنده باشد. کسانی می‌توانند انتقاد کنند که دلسوز باشند.

چگونه و با چه معیاری افراد «دلسوز» را از «غیردلسوز» تشخیص می‌دهید؟

واضح است. خیلی راحت می‌توان یک انسان دلسوز را از یک انسان مغرض تشخیص داد.

لطفاً چند ویژگی بارز و مشخص یک فرد دلسوز را که از نظر شما حق طرح انتقاد‌هایش را دارد برای ما بیان کنید؟

یک فرد بسیجی و جبهه رفته که درد نظام را دارد دلسوز است و می‌تواند انتقاد‌هایش را بیان کند. اما کسی که هیچ‌وقت به جبهه نرفته و معنای خونهای به زمین ریخته شده را نمی‌داند حق انتقاد ندارد.

### □ دانشگاه تهران. دانشکده علوم

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

یک دختر نوزده‌ساله، دانشجوی شیمی و اهل تهران گفت:

فقط درس‌م را می‌خوانم و هیچ فعالیت سیاسی ندارم. چرا؟

به خاطر محدودیت‌ها و فضای بسته دانشگاه.

یک دانشجوی زیست‌شناسی با اعتقاد به اینکه میزان فعالیت سیاسی دانشجویان اندک است، گفت:

سیاست‌کزاری دولت در این چند سال در جهت غیرسیاسی کردن دانشگاه‌ها بوده است. دانشجو ترجیح می‌دهد آهسته بپایزد و آهسته برود.

کدام سیاست دولت؟ منظورتان را واضح‌تر بیان کنید؟

دولت محدودیت‌های زیادی را برای متشکل شدن دانشجویان ایجاد کرده است… دانشجویان سیاسی هیچ وقت آیندهٔ خوبی نداشته‌اند.

### □ دانشگاه تهران. دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی

یک دانشجو که خود را معرفی نکرد و فقط گفت در سال چهارم علوم سیاسی درس

می‌خواند، اظهار داشت:

دانشجویان طالب فعالیت اجتماعی - سیاسی نیستند و بیشترشان از یک خستگی عمیق روحی در عذابند.

علت این خستگی روحی را چه می‌دانید؟

به‌طور کلی جوانان بخصوص دانشجویان به‌خاطر دارا بودن ویژگیهای خاص روحی و روانی پتانسیل و کشتش زیادی برای فعالیت‌های انتقادی و اعتراضی دارند.

وقتی اجازه چنین فعالیت‌هایی از او گرفته شده طبیعی است که احساس رخوت و سرخوردگی کند. به قول یکی از استادان ما دانشجو اگر انتقاد و اعتراض نکند دانشجو نیست.

چه محدودیت‌هایی برای فعالیت انتقادی و اعتراضی دانشجویان وجود دارد؟

هر انتقاد و اعتراضی برابر است با به خطر افتادن امنیت و آیندهٔ شخص و در نهایت او را با شکست روبرو می‌کند.

شکست در چه چیز؟

شکست در همه چیز… البته این مخصوص کشور ما نیست، فعالیت سیاسی در تمام کشورهای جهان سوم چنین سرنوشتی دارد.

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان در جریان تظاهرات ۱۳۰۲ خورشیدی

دانشجویان فعال در امور سیاسی چه جایگاهی در میان سایر دانشجویان دارند؟

انجمن اسلامی دانشجویان (تحکیم وحدت) نسبت به انجمن دانشجویی از محبوبیت بیشتری برخوردار است.

این دو گروه چه تفاوتی با هم دارند؟

انجمن دانشجویان مدافع جناح چپ حاکمیت است و انجمن دانشجویی مدافع جناح راست.

یکی دیگر از دانشجویان علوم سیاسی نیز گفت:

هیچ‌گونه فعالیت سیاسی و اجتماعی ندارم.

چرا؟

برای مشارکت سیاسی باید درپچه‌ای وجود داشته باشد…

چه درپچه‌ای؟

حزب.

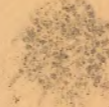
نظرتان در مورد دانشجویان فعال سیاسی چیست؟

اصلاً چنین دانشجویانی وجود ندارند.

اعضای انجمن اسلامی چطور؟

عضو انجمن بودن دلیل فعالیت سیاسی نیست.

# می‌پرسید؟ آینده‌ام به خطر می‌افتد…





# غرب و تجدد در نگاه شریعتی

علیرضا بختیاری

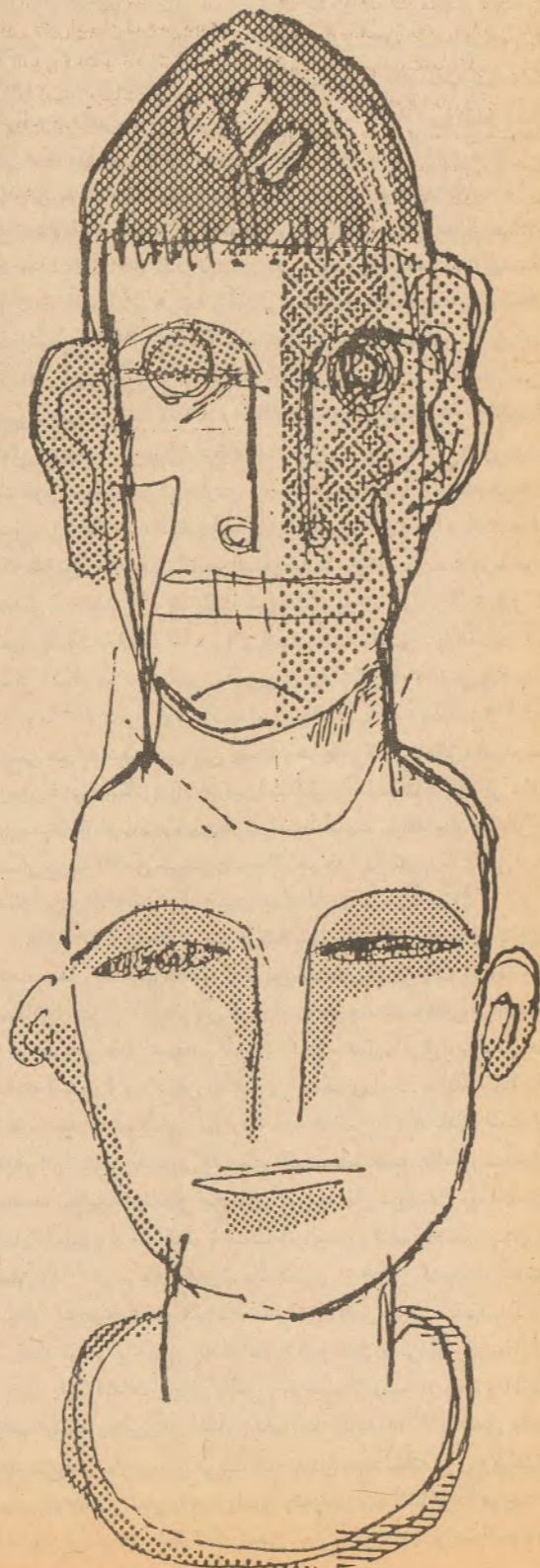
پیش‌نیاز:

جامعه ما، به‌ویژه روشنفکران و بخشهای آگاه‌تر مردم، در حال گذر از یک دوران انتقالی، دوران بحران هویت، به سمت یک هویت نوین می‌باشند. مصالح و عناصر سازنده این هویت نوین در فرایند نقد و بررسی، و احیاناً طرد و جایگزینی عناصر هویت‌های پیشین در حال شکل‌گیری است. نوع رویکرد به غرب بخشی از این هویت را تشکیل داده است و می‌دهد. این رویکرد می‌تواند غرب‌ستایانه، یا غرب‌ستیزانه و یا احیاناً غرب‌شناسانه باشد؛ همه چنانکه در گذشته کم و بیش این‌گونه بوده است.

تغییر و تحولات بین‌المللی اخیر به دنبال فروپاشی بلوک شرق از یک سو، و ملموس شدن رویکرد به مذهب کلاسیک در مقیاس داخلی از سوی دیگر، حساسیت و حتی گاه حقانیت خاصی برای رهیافتهای غربی در میان آشنایان از مردم و روشنفکران ایجاد نموده است. عکس‌العمل در برابر غرب‌ستیزی‌های سطحی و بی‌پایه، غوغاسالارانه و گاه عوام‌پسندانه، نیز بر این زمینه افزوده شده است. اما اینک که جامعه و فضای روشنفکری ما پس از فراز و فرودهای خاص یک دهه اخیر می‌رود که بر بستر خردگرایی قرار گیرد، و در این راستا به ارزیابی دوباره و گاه تجدیدنظر در برخی اندیشه‌ها، روشها و منشهای پیشین دست زده است، نوع رویکرد به غرب نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. این ارزیابی در فضای روشنفکری، می‌بایست مبتنی بر خردگرایی و با پرهیز از افراط‌های گذشته و یا تفریط در واکنش‌های عوامانه در مقطع فعلی باشد. حداقل آنکه باید ذهن را از پیشداوری‌های کلیشه‌ای زدود و عواطف را نیز از داوربها و واکنش‌های احساسی پرهیز داد. بدین‌سان به بازنگری و ارزیابی آموزه‌های پیشین پرداخت، مباحث مثبت و واقع‌گرای آنرا از مباحث و مسائل غیرواقعی و نادرست تفکیک نمود، تا با بهره‌گیری از این عناصر و با تکمیل و گسترش و افزایش آن با داده‌ها و تجارب جدید، به سطح نوینی از آگاهی و دانش رسید؛ و در این فرایند بالطبع عناصر تخیلی، ساده‌ساز و مطلق‌گرا را می‌بایست به‌دور ریخت.

بازنگری در نوع رویکرد به غرب در مباحث روشنفکری جامعه ما هر چند جسته و گریخته مطرح گردیده اما هنوز به جایگاه حساس و مستقل خویش نزدیک نشده است. بازنگری و تحلیل غرب (در عرصه اقتصادی، سیاسی، علمی و فلسفی و فرهنگی و متدولوژیک)، تئوری امپریالیزم، تئوری وابستگی، نظریه توطئه، تحلیل وضعیت فعلی و آتی جهان شمال و جهان جنوب و... می‌توانند بخش‌های مهمی از فرایند بازنگری را تشکیل دهد.

اما چرا شریعتی؟ گفتیم که جامعه و روشنفکران ما در دوران انتقال و بحران هویت ناشی از آن بسر می‌برند و شریعتی فصل مهمی از روند گرایش روشنفکری و هویت روشنفکری مذهبی ما را تشکیل می‌دهد. بررسی دیدگاه وی در این باره می‌تواند آغازی مناسب و نقطه شروعی ضروری برای تحلیل و ارزیابی نوع رویکرد روشنفکری مذهبی که بخش غالبی از طیف روشنفکری در دو دهه اخیر جامعه ما را تشکیل می‌دهد، باشد. این بررسی هم می‌تواند به نقد تلقی این طیف از روشنفکران از غرب منجر شود، و هم می‌تواند بیانگر نگرش یک بعدی بر اندیشه و آموزه‌های شریعتی و ناشناخته ماندن آنها از جمله درباره غرب - از سوی الهام‌گیرندگان و پیروان وی باشد. نگارنده بر این باور است که فرایند این بررسی هر دوی این نتایج را دربرمی‌گیرد و نیز به اعتقاد نگارنده با گذر از دوران انتقالی و بحران هویت کنونی، بخش مهمی از روشنفکران و جامعه



## □ دانشگاه تهران. دانشکده دندانپزشکی

خانم! شما دانشجوی همین دانشکده هستید؟

بله. ترم ششم دندانپزشکی هستم.

شما می‌دانید وزیر فرهنگ و آموزش عالی چه کسی است؟

فکر می‌کنم دکتر معین باشد.

دکتر معین دیگر در این سمت نیست... وزیر بهداشت را چطور؟ می‌شناسید؟

دکتر فاضل یا شاید هم ملک‌زاده...

هیچ‌کدام از این دو نفر نیستند.

راست می‌گویید؟

ریاست بانک مرکزی را در حال حاضر چه کسی برعهده دارد؟

قبلاً دکتر عادل بود، حالا را نمی‌دانم.

می‌دانید علت تحصن دانشجویان دانشکده حقوق چیست؟

مگر تحصن کرده‌اند؟

بله، تعداد زیادی از دانشجویان در محوطه دانشکده اجتماع کرده‌اند.

خبر نداشتم. مسیرم از جلوی دانشکده حقوق نیست. «گات» چیست؟

بیمانی بین چند کشور است، فکر می‌کنم در مورد همکاریهای اقتصادی باشد.

## □ دانشگاه تهران. دانشکده علوم

آقا! شما دانشجوی چه رشته‌ای هستید؟

دانشجوی سال آخر شیمی.

شما می‌دانید نام وزیر فرهنگ و آموزش عالی چیست؟

نه... من روزنامه نمی‌خوانم که این چیزها را بدانم.

دانشجویان دانشکده حقوق چرا تحصن کرده‌اند؟

اصلاً چیزی در این مورد نشنیده‌ام، فرصتی برای این جور چیزها ندارم.

«گات» چیست؟

تجارت آزاد بین‌المللی است.

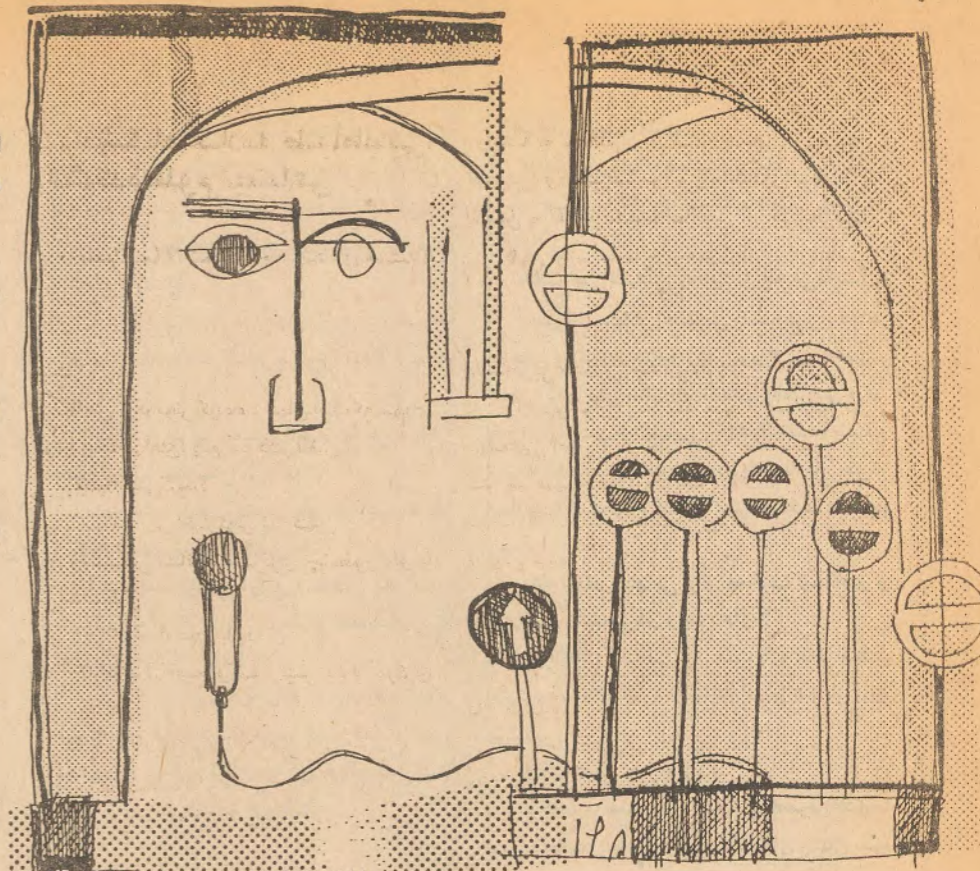
## □ دانشگاه تهران. دانشکده فنی

شما دانشجوی چه رشته‌ای هستید؟

مهندسی عمران.

نام وزیر فرهنگ و آموزش عالی را می‌دانید؟

بله. آقای هاشمی کلپایگانی است.



هیچ... چون تشکلی که من علاقمند به فعالیت در آن باشم وجود ندارد.

## □ دانشگاه علامه طباطبایی. دانشکده علوم اجتماعی

یک دانشجوی رشته «پژوهشگری اجتماعی» در پاسخ به این پرسش که میزان فعالیت سیاسی دانشجویان چقدر است، گفت:

صفر.

علت را چه می‌دانید؟

همه گرفتارند، هزار و یک مشغله دارند.

خودتان چطور؟ فعالیت سیاسی - اجتماعی دارید؟

جذابیتی برایم ندارد... چی به من می‌رسد از این فعالیتها.

## □ دانشگاه علامه طباطبایی. دانشکده ادبیات و زبانهای خارجه

یک دانشجوی زبان فرانسه با اعتقاد به اینکه میزان فعالیت سیاسی دانشجویان در حد بسیار پایینی قرار دارد، گفت:

دمکراسی، آزادی بیان و وجود احزاب مستقل و غیروابسته به حکومت مهمترین عواملی است که می‌تواند مشارکت مردم به‌ویژه دانشجویان را در امور سیاسی و اجتماعی افزایش دهد.

شما خودتان چقدر در امور سیاسی - اجتماعی مشارکت دارید؟

## □ دانشگاه تربیت معلم

یکی از دانشجویان رشته «مشاوره و راهنمایی» ضمن اظهار بی‌اطلاعی از میزان مشارکت دانشجویان در امور سیاسی گفت:

انجمن اسلامی دور خود حصار کشیده است.

کدام یکی؟ «دانشجویی» یا «دانشجویان»؟

این دو گروه از نظر من هیچ تفاوتی با هم ندارند.

## □ دانش سیاسی دانشجویان

به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران نه فقط دانشجویان در امور سیاسی - اجتماعی مشارکت نمی‌کنند بلکه میزان اطلاعات آنها از مسائل سیاسی - اجتماعی نیز در سطح بسیار نازلی قرار دارد و گاه نسبت به ساده‌ترین مسائل روز اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. برای ارزیابی اطلاعات دانشجویان چند پرسش ساده را در مورد مسائل داخلی و خارجی به‌طور اتفاقی با تعدادی از آنها مطرح کردیم. از آنجا که تهیه این گزارش با تحصن گروهی از دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی همراه بود چند پرسش نیز در این مورد مطرح کردیم. پرسشهای ما و پاسخهای آنها را بخوانید:



جلو اشاعه فرهنگ غربی را می‌گرفت، ژاپنیا تعلیمات عمومی اجباری برقرار کردند. ژاپنیا از ۱۸۷۲ مدارس عمومی ابتدایی برای سراسر کشور ایجاد کردند و در پایان قرن نوزدهم مسأله بیسوادی در ژاپن حل شده بود.»<sup>۱۳</sup>

فقر ارتباطات، بخصوص در بُعد رسانه‌ها در جامعه ایرانی امکان آموزش گسترده و فراگیر، شناخت و پذیرش متقابل خرده فرهنگها، و تجانس بخشیدن به ارزشهای غیرمتجانس و متفاوت را امکان‌ناپذیر می‌کرد و به سهم خویش مانع شکل‌گیری روح تساهل، تفاهم، مشارکت‌پذیری و ارتباط سالم و منطقی در عرصه سیاسی، اجتماعی و فکری بود. ارتباطات از طریق نهادهایی چون خانواده، مذهب، مدرسه و مطبوعات در شکل‌گیری افکار عمومی مؤثر است<sup>۱۴</sup> و علاوه بر این به شکل‌گیری جامعه‌پذیری سیاسی و فرهنگ سیاسی کمک می‌کند.<sup>۱۵</sup> اما علاوه بر ضعف این عامل، انحصار غالب مجراهای ارتباطی در ید قدرت ساختار سیاسی و بهره‌گیری از آن در راستای تثبیت و بسط سلطه این ساختار و تبلیغات یکطرفه در این راه، به انحراف و ضعف کارایی ارتباطات در روند گسترش فرهنگ و تفاهم اجتماعی می‌انجامد. به گفته فریدمان، «برخلاف تبلیغ که ارتباطات را از مسیر خویش در روند توسعه بازمی‌دارد، آموزش به تسریع آثار مثبت ارتباطات در امر توسعه می‌انجامد.»<sup>۱۶</sup> جهت‌گیری ارتباطات در مسیر تبلیغ -به‌جای آموزش- ارتباطات را از کارایی و توسعه‌بخشی خویش بازمی‌داشت و از این گذشته به تضعیف و محدودیت آن می‌انجامید؛ چرا که به گفته ارونسون ، «عدم اعتماد به ارتباطات، مانع گسترش آن است.»<sup>۱۷</sup> برخی نظریه‌پردازان از جمله وبر اساساً تقسیم جوامع به جامعه باز و جامعه بسته را به وجود یا فقدان ارتباطات نسبت داده‌اند.<sup>۱۸</sup> طبیعی است که فقدان ارتباطات لازم، مؤثر و قابل اعتماد (حتی در سده اخیر که امکان فنی و اجتماعی آن بالقوه فراهم بود)، جامعه را به صورت بسته نگه می‌داشت و مانع شناخت متقابل و تفاهم ملی می‌شد.

۷. شناخت کلی فرهنگ سیاسی ایران

علی‌رغم برخی ویژگیهای مثبت،

خلاقه، حماسی و مبارزه‌جویانه ناشی از عناصر ملی و مذهبی فرهنگ ایران، اما در مجموع فرهنگ استبدادی، فردگرای، سـلطه‌پذیری، تقلید، تسلیم، سطحی‌نگری، تفکر قضا و قذری، فقر آموزش و ارتباطات، بی‌اعتمادی، سوءظن، دشمن‌انگاری، اعتقاد عمومی به نظریهٔ توطئه، تضادهای عمیق فکری و اجتماعی شامل محافظه‌کاری و کهنه‌گرایی از یک سو و بیگانگه‌گرایی و وانهادگی فرهنگی از سوی دیگر، بر فرهنگ و بینش جامعهٔ ایرانی حاکم بوده است. یکی از پژوهشگران، ویژگی عمده فرهنگ و مذهب در جامعه ایران را چنین می‌انگارَد: «ویژگی عمده فرهنگ و مذهب در جامعه ایران، نگاه به بیرون از خویشتن است. مردم ما همیشه نیروهای ماورایی و بیرون از خویش را در سرنوشت و فرجام کار خود مؤثر دانسته‌اند. این نیروها از خدا، روزگار، آسمان، شانس، سرنوشت، طبیعت، قسمت، ارواح مردگان و شاه… گرفته تا ارباب، خان، مالک، مباشر، ژاندارم، والی و… پیوسته به جبر بر آنان حکم رانده، و بی‌حضورشان تعیین تکلیف کرده و دربارهٔ مرگ و زندگیشان تصمیم گرفته‌اند… تقلید و دنباله‌روی ویژگی بارز دیگر در رفتار و واکنشهای مردم در بیشتر امور است. تقلید اما - بجز در موارد معدود و به صورت پنهانی و کنایی- شامل تحلیل و انتقاد اجتماعی نمی‌شود. در نثر نیز صرف‌نظر از موارد پراکنده و غیر صریح -به نظریات انتقادی در امور سیاسی و اجتماعی برنمی‌خوریم… نوگرایی ادبی پس از مشروطه عمده بر محور بازگشت به ارزشهای ناسیونالیستی و فرهنگ پیش از اسلام قرار داشت و به نوعی ناسیونالیسم رمانتیک بود. این ادبیات گرچه چندین دهه روشنفکران و اقشاری از جوانان را مجذوب ساخت، اما نتوانست جنبه همگانی و فراگیر به خود بگیرد و جدایی و بیگانگی فکری توده‌های سنتی و مذهبی با آن، هر چه بیشتر به دورافتادگی اقشار و نسلهای جامعه انجامید»<sup>۲۲</sup>.

نتیجه‌گیری

چنان که دیدیم، فقر فرهنگی و آموزشی که در جای خود برآیندی از شرایط و پدیده‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود، علاوه بر آن که متقابلاً و در رابطه‌ای تعاملی در شکل‌گیری و تشدید نارساییها و مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تأثیر داشت، به عنوان عاملی شناخت و واداشتن آحاد جامعه به تحقیق و

اساسی و متغیری مستقل در شکل‌گیری و تداوم مجموعه خلیقات، ویژگیها و روایتی نتیجه تشدید تنشها آنجامید. یکی از پژوهشگران در این باب می‌نویسد: «نمودهای دوگانه و متضاد عقده حقارت نسبت به تاریخ و فرهنگ گذشته، به دو صورت نفی و طرد این تاریخ و فرهنگ، یا بزرگنمایی جنون‌آمیز آن نمود می‌یابد.»<sup>۲۱</sup>

پیشنهاد

از آنجا که فرهنگ کنونی جامعه در مجموع حاصل تلاقی سه عنصر ملی (ایرانی)، مذهبی (اسلامی) و مدرن (غربی) است، و اساس هویت، ماندگاری، پیشرفت و توسعه جامعه امروز ایران را نیز مجموعه این‌رو شناخت و برخورد اصولی و عمیق با این عناصر سه‌گانه تشکیل می‌دهد، از این‌رو شناخت و روابط نامصحیح و غیرمنطقی و سنتهای اجتماعی و سیاسی ناسالم است.

- اقتباس از ربمون ارون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی (متن کامل). ترجمه باقر بهرام (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴). ص ۶۰۱
- فرهنگ رجایی «فلسفه سیاست و مشکله ما». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۳۶۱ (مهر و آبان ۱۳۷۱). ص ۷.
- شاپور روستائی، «شرق وطن همه ما». ایران فردا، شماره ۳ (مهر و آبان ۱۳۷۱). ص ۳۹.
- فرهنگ رجایی، همان مقاله، ص ۸
- اقتباس از جواد طباطبایی، «توسعه، فرایند تجدد». فرهنگ توسعه، شماره ۲ (آذر و دی ۱۳۷۱). ص ۲۷.
- فرهنگ توسعه، شماره ۳ (آذر و دی ۱۳۷۱). ص ۸
- حسین عظیمی، «فرهنگ و توسعه». ایران فردا، شماره ۲ (مرداد و شهریور ۱۳۷۱). ص ۵۲ و ۵۳
- حسین شهبازی، «فنادهای سیاسی و توسعه». فرهنگ توسعه، شماره ۳ (آذر و دی ۱۳۷۱). ص ۸
- سعید بزریں، «گفتگو درباره مفاهیم ملی و دولتی و سنتهای سالم سیاسی» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۵۵۵۷ (خرداد و تیر ۱۳۷۱). ص ۳۸.
- سید جواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. چاپ دوم (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۶۸). ص ۲۴.
- حسین شهبازی، همان مقاله، ص ۱۰.
- حسین عظیمی، همان مقاله، ص ۳۷.
- داریوش آشوری، ایرانشناسی چیست و چند مقاله دیگر. چاپ دوم (تهران انتشارات آگاه، بی‌تا). ص ۵۴
- حسن صفوی، افکار عمومی (تهران، دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۱۳۵۱). ص ۱۰۵.
- موتی‌بالغر، همان کتاب، ص ۳۹.
- آنو فریدمان، روانشناسی در خدمت سیاست، ترجمه جلال نعمت‌اللهی (تهران، پیمان، ۱۳۶۳). ص ۱۰۸.
- الیور ارنسون، روانشناسی اجتماعی، ترجمه حسین شکرکن (تهران، انتشارات رشد، ۱۳۶۷). ص ۶۹
- ماکس وبر، مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، ترجمه احمد صدارتی (تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۷). ص ۱۱۵.
- حیب‌الله پیمان، «پیشانیهای توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران»، ایران فردا، شماره ۴ (آذر و دی ۱۳۷۱). ص ۳۱ و ۳۲.
- موسی غنی‌نژاد، «سرخس و ویژگیهای شیوه تفکر سیاسی معاصر در ایران» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۰۵۹ (مرداد و شهریور ۱۳۷۱). ص ۳۸.
- داریوش آشوری، همان کتاب،ص ۲۲ و ۲۳.
- اقتباس از همایون کاتوزیان، «مشروطیت و نوگرایی ادبی». ایران فردا، شماره ۲ (مرداد و شهریور ۱۳۷۱). ص ۶۲ و ۶۳

علت تحصن دانشجویان دانشکدهٔ حقوق چیست؟

در اعتراض به اخراج دو تن از استادان خود اجتماع کرده‌اند.

می‌دانید گات چیست؟

آزادی تجارت جهان.

## □ دانشگاه تهران. دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

*وقتی از یک دانشجوی روان‌شناسی پرسیدم نام رئیس بانک مرکزی چیست، پاسخ داد:*

فکر می‌کنم «روغنی زنجانی» باشد.

ماجرای جزایر سه‌گانهٔ ایرانی که این روزها در وسایل ارتباط جمعی مطرح بود، چیست؟ یک کشور عربی ادعای مالکیت سه تا از جزایر ایران را دارد.

کدام کشور؟

فکر می‌کنم ابوظبی شاید هم دوبی.

نام آن سه جزیره را می‌دانید؟

نه، نمی‌دانم.

«گات» چیست؟

پیمان اسرائیل بر ضد فلسطین.

*این را از کجا شنیده‌اید؟*

چطور مگر! اشتباه گفتم…

*خبر تحصن دانشجویان دانشکده حقوق را شنیدید؟*

من هیچ‌وقت از جلوی دانشکده حقوق عبور نمی‌کنم.

*فاصله زیادی با دانشکدهٔ شما ندارد.*

چیزی در مورد این تحصن نشنیده‌ام.

## □ دانشگاه تهران. دانشکدهٔ پزشکی

*ببخشید آقا! شما دانشجوی پزشکی هستید؟*

بله. در ترم چهارم درس می‌خوانم.

*می‌دانید بچه‌های دانشکدهٔ حقوق تحصن کرده‌اند؟*

بله. شنیدم.

*علتش چیست؟*

فکر می‌کنم در اعتراض به موضوع «شهریه» باشد.

*آن که مربوط به چند ماه پیش است.*

چیز بیشتری نمی‌دانم.

*نام «گات» را شنیده‌اید؟*

گات یعنی به‌دست آوردن، اسم مصدر است.

## □ دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی

*خانم! شما دانشجوی چه رشته‌ای هستید؟*

پژوهشگری اجتماعی.

*وزیر فرهنگ و آموزش عالی چه کسی است؟*

نامش را فراموش کرده‌ام… همان است که موهای سرش ریخته… آهان! پادم آمد، دکتر فاضل.

*اشتباه نمی‌کنید؟*

نمی‌دانم… من اخبار گوش نمی‌کنم.

*رئیس بانک مرکزی چطور؟ او را می‌شناسید؟*

باید دکتر حداد عادل باشد.

*حداد عادل هیچ وقت رئیس بانک مرکزی نبوده است.*

قبلاً بهزاد نبوی بود، حالا را نمی‌دانم.

*گات چیست؟*

باید نام یک اثر باستانی باشد.

## □ دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکدهٔ اقتصاد

*آقا! شما در چه رشته‌ای درس می‌خوانید؟*

اقتصاد.

*نام رئیس بانک مرکزی را می‌دانید؟*

قبلاً عادلی بود.

*حالا چطور؟*

نمی‌دانم.

*وزیر اقتصاد و دارایی چه کسی است؟*

فکر کنم آقای روغنی زنجانی باشد.

*تعداد گروهها و تشکلات دانشجویی در دانشگاهها بسیار معدود است. البته تا چندی پیش «انجمن اسلامی دانشجویان» (تحکیم وحدت) تنها تشکل فعال دانشجویی بود. اما امروز یکی دو گروه دیگر نیز در دانشگاهها فعال شده‌اند که معروفترین آن «انجمن اسلامی دانشجویی» است. به راستی اعضای تشکلات موجود دانشجویی چه می‌گویند؟ آنها چه نظری در مورد مشارکت دانشجویان در امور سیاسی و اجتماعی دارند و محدودیتهای فعالیت دانشجویان را چه می‌دانند؟*

## □ گفتگو با اعضای انجمن اسلامی دانشجویان

*با «محسن بحرینی» عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکدهٔ فنی*

*(وابسته به تحکیم وحدت) و همچنین «حسین حسینی» و «علیرضا موسوی» اعضای دیگر این انجمن به گفتگو نشستیم که در پی می‌خوانید:*

● *در چند سال اخیر میزان فعالیت سیاسی و اجتماعی دانشجویان کاهش زیادی پیدا کرده است. شما به عنوان اعضای یک تشکل دانشجویی علت را چه می‌دانید؟*

○ *موسوی:* به نظر من فعالیت سیاسی دانشجویان اصلاً کاهش پیدا نکرده است. دانشجویان هنوز هم همانند گذشته هر جا لازم بوده وارد صحنه شده‌اند. حرکت سیاسی دانشجویان آرام و مستقیم و خوب به پیش می‌رود و تفاوتی با قبل نکرده است.

● *حتی دولتمردان نیز در این یکسال اخیر بارها ضمن تأکید بر فعالیت نازل دانشجویان، آنها را به مشارکت فعال در امور سیاسی کشور فرا خوانده‌اند. شما با تکیه بر چه شواهدی معتقدید فعالیت اجتماعی و سیاسی دانشجویان در حد بالایی قرار دارد؟*

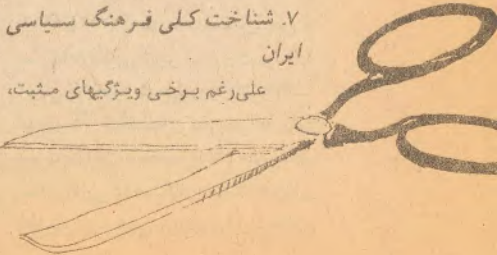
○ *موسوی:* حرکت سیاسی لزوماً به معنای ایجاد سر و صدا و آشوب نیست بلکه به معنای تلاش برای ساختن یک فضای بهتر و جامعه برتر است. پس از پیروزی هر انقلابی حرکتها به تدریج آرام می‌شود، این اصول همه انقلابات است. من معتقدم دانشجویان ما سیاسی هستند و سیاسی هم باقی خواهند ماند.

○ *حسینی:* من با عقیدهٔ دوستان کاملاً مخالف هستم. آمارها را که نمی‌توان انکار کرد. فعالیت سیاسی دانشجویان نسبت به سالهای قبل یک سیر نزولی را طی کرده است.

*شما دلایل افسول فعالیت سیاسی و اجتماعی دانشجویان را چه می‌دانید؟*

○ *حسینی:* پیش از انقلاب وجود تفاوتهای اعتقادی بین گروههای سیاسی یکی از عوامل حضور فالتو و برتر دانشجویان در عرصه‌های سیاسی بود. با پیروزی انقلاب اسلامی در سالهای بین ۵۷ تا ۶۰ که گروهها و احزاب سیاسی در کشور فعال بودند میزان فعالیت سیاسی دانشجویان نیز در حد بالایی قرار داشت. پس از خرداد ۶۰ که فعالیت این گروهها به درگیری، زد و خورد، خشونت و در نهایت جنگ مسلحانه تبدیل شد و «آزادی» می‌رفت که رنگ «هرج و مرج» به خود بگیرد، در چنین شرایطی طبیعی و حق بود که از چنین فعالیتهایی جلوگیری شود که شد. با تعطیل شدن فعالیت این گروهها بسیاری از فعالیت دانشجویان نیز تعطیل شد. با آغاز جنگ تحمیلی دانشجویان برای دستیابی به آرمانها و تحقق ایده‌های خود فعالیتهایشان را به سوی جنبه‌ها معطوف کردند. بعد از جنگ سرفه‌های سیاسی جمع شد و فعالیت دانشجویان با افت زیادی روبه‌رو شد.

○ *بحرینی:* وقتی آقای رئیس‌جمهور یک روز پس از تجمع دانشجویان در اعتراض به مسأله «شهریه»،





می‌گوید برنامه پنج ساله دوم چون بهمن عظیمی است و هیچ چیز را در سر راه خود تحمل نمی‌کند، چه انتظاری از دانشجو می‌توان داشت. من به عنوان یک دانشجو با این حرف از فعالیت سیاسی می‌ترسم.

● **دانشجویانی که مایل به فعالیت سیاسی در دانشگاه هستند اما به هر دلیل نمی‌خواهند در قالب انجمن اسلامی متشکل شوند چه باید بکنند؟ آیا اجازه ایجاد تشکل را دارند.**

○ **بحرینی:** هر فعالیت سیاسی در دانشکده باید از کانال انجمن اسلامی باشد. انجمن مختص یک طیف خاص نیست بلکه یک محل عمومی برای فعالیت تمام دانشجویان مسلمان است. ما همهٔ راه‌ها را برای حضور دیگران باز گذاشته‌ایم. هیچ‌کس برای حضور در انجمن مشکلی ندارد. در چنین شرایطی دلیلی وجود ندارد تشکل دیگری داشته باشند.

● **دیگران حق دارند با این نظر شما مخالف باشند یا نه؟**

○ **بحرینی:** دیگران این حق را دارند که بیایند و حرفشان را بزنند ما به هیچ‌کس جواب منفی نمی‌دهیم. این مکان مال خود بچه‌هاست نه مال ما. با بحث روشن داخل انجمن بشوند و حرفهایشان را بزنند یا ما آنها را قانع نمی‌کنیم یا آنها ما را. بیایند و فعالیتشان را در داخل سنگر نظام بکنند. انجمن اسلامی سنگر نظام است. «انجمن دانشجویی» تشکلی است که در کنار انجمن دانشجویان به‌وجود آمد… اینها مگر چه کرده‌اند جز ایجاد یک فضای نامطلوب، اصلاً پایگاه دانشجویی ندارند.

● **سؤال ما از شما این است که آیا دانشجویان حق دارند در چهارچوبی بجز انجمن اسلامی متشکل شوند و فعالیت کنند یا نه؟**

○ **بحرینی:** بیایند حرفشان را داخل انجمن بزنند اگر جواب ما منفی بود آن وقت حق دارند تشکل دیگری داشته باشند. وقتی می‌توانند فعالیتشان را در داخل انجمن بکنند چرا تشکل دیگری ایجاد کنند؟

● **شما حضور این حق را پیدا کرده‌اید که هر کس می‌خواهد فعالیت داشته باشد ابتدا بیاید حرفهایش را به شما بزند؟**

○ **بحرینی:** انجمن اسلامی بر اساس یک نظام شورایی اداره می‌شود هر کس حرفی برای گفتن دارد بیاید حرفش را بزند، هر فعالیتی دارد بیاید همین جا. نباید سنگر خود را خالی بکنند.

● **چرا این حق را برای دیگران قائل نیستید که آنها هم یک تشکلی بر اساس نظام شورایی به‌وجود بیاورند و در چهارچوب قانون به فعالیت بپردازند؟**

○ نه نمی‌توانند.

● **واقعاً چرا نمی‌توانند؟**

○ وقتی می‌توانند تشکل دیگری ایجاد کنند که در انجمن به رویشان بسته باشد.

● **چه دلیلی وجود دارد که همه به تشکّل شما علاقمند باشند، به هر دلیل خوششان نمی‌آید در قالب انجمن به فعالیت بپردازند. یعنی این حق را ندارند؟**

○ **بحرینی:** وقتی می‌توانند از انجمن خوششان نیاید که مانعی برای حضور آنها در انجمن وجود داشته باشد اما ما همهٔ راه‌ها را برای فعالیت دیگران آزاد گذاشته‌ایم.

● **آیا از این حرفها برداشت انحصارطلبی نمی‌شود؟**

○ ما انحصارطلب نیستیم. انحصارطلبی به معنای خودمجویی و نادیده گرفتن دیگران است. اما ما دیگران را نادیده نمی‌گیریم. اگر تشکل‌های دیگر به‌وجود بیاید به وحدت ضربه می‌خورد و زمانی که وحدت ما از هم گسیخته شود زمان نابودی ما فرا می‌رسد. وقتی همه راه‌ها باز است چرا خودمان تیشه به ریشهٔ خودمان بزنیم و فکر کنیم بچه‌های انجمن انحصار طلبند. این فکر درستی نیست. ○ **حسینی:** همچنان که نمی‌توانیم در یک کشور دو دولت و یا دو مجلس داشته باشیم نمی‌توانیم دو انجمن هم داشته باشیم.

● **شما با تکیه به چه دلایلی چنین قیاسی می‌کنید؟**

○ **حسینی:** انجمن اسلامی دارای شورای عمومی است که در واقع همچون یک مجلس عمل می‌کند و وظیفهٔ قانونگذار را برعهده دارد و شورای مرکزی انجمن مجری مصوبات آن است شبیه کاری که دولت در کشور انجام می‌دهد.

● **اما واقعیت این است که شما نه دولت هستید و نه مجلس، شما یک گروه سیاسی هستید. اما سؤال بعدی این است که طبق مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی**

**تشکّل‌هایی که از چهار درصد پشتوانهٔ دانشجویی برخوردار باشند می‌توانند فعالیت بکنند. آیا شما از چنین پشتوانه‌ای در میان دانشجویان برخوردارید؟**

○ **بحرینی:** این قانون بر اساس یک نگرش کاملاً غلط وضع شده است. این درست نیست که برای تشکلی که چهل سال سابقه فعالیت دارد و منشأ همه حرکتها در دانشگاه بوده است شرط بگذاریم. اصلاً ایجاد چنین شرایط و محدودیتهایی برای انجمن اسلامی درست نیست. انجمن اسلامی سابقهٔ زیادی دارد و باید تقویت بشود.

● **پس به نظر شما شرط لازم برای فعالیت یک تشکل سیاسی وجود سابقه طولانی است؟**
○ **بحرینی:** البته نه هر سابقه‌ای، سابقه باید درخشان باشد. مثلاً نهضت اسلامی را ببینید با این همه سابقهٔ طولانی که داشتند خط اسلام بی‌خطر را مطرح کردند. برای انجمن نباید معیار گذاشت شاید در بعضی از دانشکده‌ها از ۴ درصد پشتوانه برخوردار نباشد اینکه نباید دلیلی برای تعطیلی آن بشود.

## □ گفتگو با اعضای انجمن اسلامی دانشجویی

**با مهندس «حسنت‌الله طبرزدی» و «سید محمد میرابراهیمی» اعضای شورای مرکزی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی نیز گفتگویی انجام داده‌ایم که می‌خوانید:**

● **مشارکت سیاسی دانشجویان در امور سیاسی در سطح نازلی قرار دارد، چرا؟**

○ **مهندس طبرزدی:** مایلم در ابتدا بر این نکته تأکید کنم که پیش از انقلاب هم این‌طور نبود که همه دانشجویان در امور سیاسی نظر داشته باشند بلکه یک اقلیتی فعال بودند و در شرایط خاصی حرکت می‌کردند اما

فراتر رود و به چهارچوب روابط و مناسبات درونی جامعه نفوذ کنند. پس از گذشت چندی از انقلاب مشروطه، ساختار سیاسی بتدریج به ابزارها و حوزه‌های جدیدی در تمرکز و بسط قدرت خویش دست یافت. «پس از انقلاب مشروطه نیز با وجود خصلتهای لیبرالی، استبداد سنتی تداوم می‌یابد و حتی نظام خودکامه به علت متمرکز شدن کنترل دولت بر نیروها و منابع مختلف به صورت مطلقه درمی‌آید»<sup>۸</sup>. فرهنگ سیاسی نیز به ابعاد مختلف و ژرف تجدد دست نیافت.

«مشروطه مبتنی بر یک تفکر نو، ضابطه سیستماتیک، کوشش تئوریک اسلامی و تحول فکری نبود و تجدد جنبه‌های ظاهریبانه داشت». مشخصات این تجددطلبی که مشخصاً از دوره رضاشاه عینیت یافت، از دیدگاه برخی محققان بر محور توسعه و کنترل اقتصاد از این طریق دولت، ناسیونالیسم ایرانی، جهان‌بینی غیرمذهبی و روش غیرسیاسی (یا استبدادی) حکومت استوار بود. که اساساً با تجددطلبی واقعی و زمینه‌ساز توسعه سیاسی و سنت سالم سیاسی سنتجیتی نداشت.<sup>۹</sup>

۴. **بازتاب تجدد در فرهنگ سیاسی**

چنان‌که دیدیم، ورود افکار و اندیشه‌های جدید و موج نوگرایی و تجدد در صد ساله اخیر، نتوانست تحولی عمیق و همه‌جانبه در ساختار و فرهنگ سیاسی جامعه ایجاد کند. به گفته یکی از محققان فلسفه سیاسی، «جنبش مشروطه‌خواهی و انقلابی که به دنبال آن واقع شد، نه بر مبنای تفکر، که بر پایه سست ایدئولوژیها استقرار یافت و طبیعی است که دیر نپایید»<sup>۱۰</sup> این موج جدید از آنجا که با سنتهای دیرپای جامعه همخوانی و سنتجیتی نداشت، نتوانست سراسر جامعه و افکار و اقشار مختلف را تحت‌تأثیر قرار دهد و فرهنگ جدیدی را یکسره جانشین فرهنگ و ارزشهای پیشین کند؛ اما در عین حال با اثرگذاری بر برخی اندیشه‌ها و محافل و ایجاد پاره‌ای تغییرات، به چالش با سنتها و شکل‌گیری تضادها و تنشهای جدیدی انجامید؛ چرا که «شرایط بومی ایران برای تحول آماده نبود و تنها در نتیجه برخورد با تمدن غربی بود که شورهای مثل ایران در مدار مدرنیسم قرار گرفتند. نوسازی در ایران با توجه به قدرت سنتها در این کشور بسیار تنش‌زا بوده است. در ایران یک نوع شکاف یا

تعارض تمدنی داریم؛ به این معنی که چندین لایه تمدن روی هم افتاده‌اند و عارضه‌های بسیار عمیقی در زندگی اجتماعی ایجاد کرده‌اند.»<sup>۱۱</sup> این شکافها، تنشها و تعارضها، از یک‌سو در ظهور و حضور فرهنگهای مختلف در مسیر تاریخ کشور بروز کرده و از سوی دیگر ناشی از وجود تفاوتها و دگرگونیهای قومی، مذهبی، زبانی و فرهنگی در پهنه گسترده جغرافیایی جامعه بوده است؛ نوع برخورد با این چندگونگی تاریخی و جغرافیایی می‌تواند به تفاهم و وفاق ملی یا بالعکس به درگیریها و خصومتهایی انجام‌ده منتجّه آن هرج و مرج یا اختناق خواهد بود.

گسترش ارتباطات و تعمیم آموزش، بسویژه از سطح خانواده و سطوح اولیه مدارس می‌تواند فرهنگ مدارا، برخورددموکراتیک و ارتباط سالم سیاسی - اجتماعی را موجب شود و این امر در جوامع مختلف صورتهای گوناگونی می‌یابد». در برخی کشورها معمولاً ارزشهای فرهنگی چنان است که در جامعه میل به تراضی و شوق به ایجاد توافق و بالاخره اجتناب از درگیری را تأکید و ترویج می‌نماید. در این فرهنگها، فرد به همراه بلوغ جسمی خود بتدریج در راههایی که فرهنگ جامعه پیش رویش قرار می‌دهد، وارد شده و نیز در همان طریق، اجتماعی و سیاسی می‌گردد او یاد می‌گیرد همچنان که از او انتظار دارند رفتار کند.

۵. **سنت و نوآوری**

گرچه معمولاً، سنت را در برابر نوآوری و نوگرایی قرار می‌دهند، اما سنتها - به مفهوم مجموعه‌ای از ارزشها و کنشهای فرهنگی و اجتماعی- می‌تواند در انطباق انتخابی و آگاهانه با نیازها و شرایط جدید، تحول یابد و بارهایی از رکود و ایستایی و جزمیت تقدس‌گونه و خرافی، در مسیر سازندگی، تفاهم و همکاری، و مصالحه اجتماعی، از حرکت و پویایی برخوردار شود. ورود اندیشه‌ها و گرایشهای جدید در هر دوره از تاریخ گرچه به شکل‌گیری یا تشدید تنشها و تضادها می‌انجامد و برخورد مواضع و منافع را در پی دارد، اما در عین حال نوآوری و نوگرایی اگر در بستر منطقی و اصولی و در چهارچوب شناخت و انتخاب آگاهانه و خلاق و در پاسخ به شرایط و نیازهای جدید صورت گیرد، نه‌تنها سنتها را از رخوت و خمودگی، تقدس‌گونی، و خرافه و فساد می‌راند و آنها را متحول و پویا می‌سازد، بلکه به

کسب آگاهیهای جدید و دستیابی به فرصتهای تازه در راه همکاری، مصالحه اجتماعی، تفاهم و مشارکت عمومی منجر می‌شود.

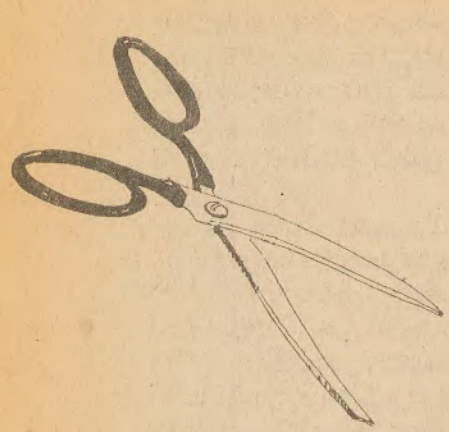
یکی از ویژگیهای جامعه ایران بافت روستایی آن است و حتی با توسعه شهرها، سبیل مهاجرت، و افزایش روند شهرنشینی، غالب ساکنان شهرها و بسویژه حاشیه‌نشینها را روستاییان یا کسانی تشکیل می‌دهند که منشأ روستایی دارند و مظاهر فرهنگ روستایی در آنها نمود بارزی دارد.

در جوامعی چون ایران، بسویژه به دلیل قسوت اعتقادات مذهبی و پایبندی به سنتهای اخلاقی و نیازهای متقابل و دسته‌جمعی، نوعی همبستگی و علقه گروهی وجود داشته است؛ اما خصلتهای محافظه‌کارانه، تفرد و خانواده‌گرایی، ضعف آموزش و ارتباطات، و نبودن نهادها و ابزارهای نهادی مشارکت، همواره مانعی بر سر راه نوآوری، مشارکت‌پذیری و همسویی منافع و خواسته‌ها بوده است و در عین حال با رشد شهرنشینی، تنها شکل ظاهری مدنیت جدید و ظواهر ابزارها و نهادهای نوین مشارکت بروز یافت و تجدد و نوگرایی، چنان که اشاره شد، نتوانست عمق و گستردگی لازم و نهادی شدن مشارکت و تفاهم و اشتراک مساعی را به همراه داشته باشد. بررسی تاریخ ایران -

همچنان که به نمودهایی از آن اشاره شد - نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی این جامعه را بیشتر آمیزه‌ای از فرهنگهای محدود و تبعی تشکیل می‌داده است که طبعاً جایگاه چندانى در آن برای شناخت و توجه به حقوق و وظایف خود و دیگران، مشارکت‌پذیری، برخورد فعال در امور سیاسی و اجتماعی، و رویکرد به منافع ملی و مصالح همگانی وجود نداشته است.

۶. **جایگاه آموزش و ارتباطات**

چنان‌که پیشتر گفته شد، تمدن ایران پیش از اسلام، بیشتر در شکوه و جلال کاخها، دربارها و ساختارهای سیاسی حکومتی و دیوانی محدود بود و با آن که در این تمدن به نام دانشگاههای معتبری چون گندی‌شاپور و اندیشمندان بزرگی مانند بزرگمهر یا برزویه برمی‌خوریم، اما چنان که می‌دانیم به علت غلبه نظام طبقاتی در همه قلمروها، دانش و آموزش نیز در انحصار نجبگان و حکومتگر و بسویژه موبدان و بزرگان دین بود. پس از اسلام، تمدن اسلامی که در شهرنشینی و نظام اداری و دیوانی و امور



کشوری و لشکری بیشتر از ایران باستان وام‌گرفته بود، در علم و فرهنگ و آموزش و نوزایی یا رنسانس بزرگ خویش، علاوه بر تعالیم اسلام، عمدهٔ از علم و فلسفه و حکمت یونانی مدد جست و ایرانیان نیز به عنوان فلاان این نهضت، بیش از گذشته علمی محدود خویش، به گذشته علمی گسترده یونانیان روی آوردند.

با پایان عصر نوزایی و افول تغقل و خردگرایی، نوبت به سلطه دیرپای تشرع خشک، تصوف گوشه‌گیرانه و انزواجویانه، هجومهای بیگانگان، اختلافات فرقه‌ای، جنگهای حیدری - نعمتی، غلبه بیسوادى، تعصبات، خرافات و استبداد اندیشه و عمل رسید. در این قرون متمادی، توده‌های مردم بسویژه در روستاها و نقاط پراکنده و دورافتاده کشور از کمترین امکانات و فرصتهای علمی و آموزشی نیز برخوردار نبودند. ورود اندیشه و آموزش غربی نیز به کشور عمدهٔ به تشکیل چند مدرسه و کتابخانه جدید در تهران و برخی شهرهای بزرگ و شکل‌گیری گروهی از روشنفکران و اندیشمندان آموزش‌دیده در غرب یا دارالفنون محدود می‌شد و پهنه گسترده کشور بسویژه روستاهای پراکنده فاقد کمترین امکانات آموزشی ارتباطی و فرهنگی، حتی در مقایسه با جوامع نه

چندان پیشرفته دیگر بود. در این مورد شاید تنها نگاهی به آمارها کافی باشد. «بر اساس آمارهای موجود در سال ۱۹۱۳ (سال قبل از شروع جنگ جهانی اول) حدود ۱۵ هزار کتابخانه عمومی روستایی در روسیه وجود دارد؛ در حالی‌که در سال ۱۹۱۳ [۱۲۹۲] - هفت سال پس از مشروطه| نشانی از این که در یک روستای ایرانی کتابخانه عمومی وجود داشته باشد، نداریم.»<sup>۱۲</sup> مقایسه‌ای تاریخی در باب آموزش، واقعی به مقصود است. «درست در همان زمانی که دستگاه حکومت در ایران از ترس پیدا شدن روشنفکران مخالف،





چهارچوب استبداد شرقی) وجوه غالب را تشکیل می‌داده و در سده‌های حاکمیت فتودالیسم در اروپا، در ایران همچون برخی دیگر از جوامع شرقی، استبداد شرقی موروثی (پاتریمونیل) - به جای فتودالیته - خودنمایی می‌کرده است؛ گرچه این استبداد به دلیل اوضاع جغرافیایی و وسعت و پراکندگی کشور، غالباً متمرکز نبوده و نوعی ملوک‌الطوایفی - بویژه در ادوار ضعف و فترت پادشاهان و انتقال سلطنت از خاندانهای مختلف به یکدیگر - سر برمی‌آورده است. این ویژگیها که از مختصات فرهنگ ایران باستان بوده است، پس از اسلام نیز به اشکالی تبلور و عینیت می‌یافت. به گفته یکی از پژوهشگران فلسفه سیاسی، «فلسفه سیاست ایران پیش از اسلام، فلسفه فروغ خداوندی در مورد پادشاه بود که ساختار سیاسی را توجیه می‌کرد»<sup>۴</sup> برخی محققان معتقدند که در همین دوره دو فرهنگ وجود داشت که تاکنون نیز تداوم دارد: «در ایران دو فرهنگ داشته‌ایم: فرهنگ سلطنتی که آدمکشانی مانند کورش و داریوش و خسرو ساسانی حامی و معرف آنند، و این چهره زشت فرهنگ ایران و شرق است، و فرهنگ مردم ایران یعنی فرهنگی که گوماتا و مانی و مزدک معرف آنند و جنبه زیبای فرهنگ ایران و شرق است»<sup>۳</sup>

پس از ظهور اسلام و ورود دین جدید به ایران، گستره حاکمیت خلافت اسلامی به ایران نیز بسط یافت و بتدریج خودکامگی خلفای عرب همراه با اندیشه سیاسی جدیدی که مبتنی بر لزوم و مشروعیت انحصاری خلافت بود، حاکمیت مطلقه فردی را به گونه‌ای دیگر در ایران احیا کرد و در این راه عناصر و ویژگیهایی از فرهنگ پادشاهی ایران باستان را نیز وام گرفت. در عصر اقتدار دودمانهای ایرانی‌نژاد صفاری، سامانی، آل‌زیار، آل‌بویه و آل‌بایوند و سلسله‌های ترک‌تبار غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی در حکومتداری و فلسفه سیاست اشکالی از شیوه‌ها و گرایشهای دوران کهن احیا شد تا آن‌که مغولان و تیموریان بر ایران دست یافتند؛ اما اینان و جانشینانشان نیز بتدریج در فرهنگ و روایات ایرانی جذب شدند. سرانجام با ظهور سلسله مقتدر صفوی، پادشاهی بلامنازع و دامن‌گستر ایران با نام اسلام و بویژه تشیع، بیش از پیش به عناصر فلسفی ایران باستان - در قالب مذهب رسمی - متوسل شد تا به توجیه شرعی و عرفی حاکمیت خویش

بپردازد. در این باب به اجمال می‌توان گفت: «پس از اسلام، اندیشه سیاسی خلافت، فلسفه سیاست غالب شد و در دوره صفوی، فلسفه فروغ خداوندی مجدداً و این بار به صورت فلسفه سایه خداوندی حاکمیت یافت»<sup>۴</sup> فلسفه سیاسی، شیوه حکومت و نوع برداشتها و گرایشهای فکری و دینی در این دوره، به اعتقاد برخی پژوهشگران، اوج انحطاطی بود که پس از زوال فرهنگ و اندیشه از قرن ششم به بعد آغاز شده بود. «از رنسانس اسلامی به بعد یعنی از قرن ششم به این سو، خردگرایی و دریافت عقلی از دین، به دریافت صرفاً شرعی یا صوفیانه مبدل می‌شود و یک جریان خردستیز و بی‌توجه به مسائل اجتماعی، سیاسی، روابط و مناسبات مردم در جامعه و پشت پا زدن به تمامی ضوابط خردمندانه شکل می‌گیرد که همراه با عنصر سلطنت مطلقه بخصوص از دوران صفویه به اوج انحطاط ایران می‌انجامد»<sup>۵</sup>

گرچه حضور و نفوذ اروپا و مظاهر تمدن و پیشرفتهای فنی و نظامی غرب در ایران از همین دوران شکل گرفت، اما ارتباط گسترده و مؤثر ایران و ایرانی با غرب، مشخصاً از عصر قاجار آغاز شد و در این عصر بود که اندیشه‌ها، آرمانها و الگوهای فکری و فلسفی جدید و به‌طور کلی فرهنگ تازه‌ای پای به میدان گذاشت و نوعی بحران مشروعیت و تزلزل در نظام ارزشی، فرهنگی و آموزشی گذشته به‌وجود آمد. در عصر قاجار و با تیرور ناصرالدین‌شاه فلسفه سایه خداوندی مورد سؤال قرار گرفت و با نهضت



مشروطه‌خواهی، پایه الهی سلطنت فرو ریخت؛ اما نظام مشروطیت نتوانست توجیه درونی مقبولی ارائه کند. روشنفکران رسالات خود را در چهارچوب ساختار فکری خاصی ارائه کردند که هیچ‌گاه مقبولیت نیافت و حکومت پهلوی هم به صورت آمیزه‌ای از ظواهر پادشاهی، ظواهر مدنیت و تجدد، و ظواهر دینی درآمد. به این ترتیب در مجموع می‌توان به وجود سه فرهنگ که بتدریج در طول تاریخ ایران شکل گرفت، اشاره کرد. در ایران به‌طور کلی سه فرهنگ وجود داشته است. فرهنگ سنتی پیش از اسلام که مرد را به نجات [نخبگان] و عامه [توده‌ها] تقسیم می‌کرد؛ فرهنگ اسلامی که بر مساوات تکیه داشت؛ و فرهنگ غربی پس از انقلاب صنعتی که بر تخصص متکی بود. دو فرهنگ نخست قرن‌ها با یکدیگر در همزیستی بودند. نجبا و اشراف به فرهنگ اول گرایش داشتند و در حالی‌که این دو فرهنگ هر دو از حالت ناب خود خارج شدند، فرهنگ سوم از عصر مشروطه به بعد وارد میدان شد که این فرهنگ نیز شکل اصیل خود را در ایران نداشت. از آن پس، مقاطع مختلف تاریخ ما شاهد تنشهای این فرهنگها، ضربه خوردن ادواری هر یک از آنها و سازشهای دو فرهنگ دیگر و سلطه‌گاه بگاه یک یا دو فرهنگ بوده و در مجموع هیچ‌گاه شکل‌بندی فرهنگی مشخص و منسجمی به صورت ناب و خالص آن وجود نداشته است»<sup>۶</sup>

**۲. سیر انحطاط فرهنگی ایران**  
چنان‌که دیدیم، وجه مشخص

فرهنگ سیاسی ایران باستان را غلبه استبداد در عرصه اندیشه و عمل، و حاکمیت نظام طبقاتی در قلمرو سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی مذهبی و آموزشی تشکیل می‌داده است؛ تا آنجا که آتشکده‌ها یا معابد طبقات و صنوف مختلف نیز متفاوت، و آموزش و فراگیری علم از حقوق انحصاری نخبگان حاکم بوده است. در ایران باستان، در یک‌سو قدرت و حشمت پادشاه، درباریان، حکومتمگران محلی، موبدان، و به‌طور کلی زعمای دین و دولت و انحصار همه حقوق و قدرت‌ها به آنان، و از سوی دیگر زبونی و برده‌وارگی و محرومیت توده‌ها از حقوق مادی و معنوی خود دیده می‌شد. به این ترتیب بود که پس از اسلام، خلفا و وزرا و دیوانیان در برپایی کاخها و تشریفات سلطنتی و اداری بیشتر از ایران الهام می‌گرفتند و فلاسفه و حکما و دانشمندان جهان اسلام، عمده یونان را در پیش چشم داشتند؛ چرا که در یونان باستان فرهنگ آموزش به‌طور نسبی فراگیرتر و همگانی‌تر از ایران باستان بود و در نتیجه شکوفایی و گسترش بیشتری یافته است.

**۳. شکل‌گیری تجدد**  
ظهور نخله سوم فکری و فرهنگی یعنی فلسفه و اندیشه سیاسی غرب، نتوانست تحولی بنیادی در ساختار سیاسی ایجاد کند و از کارکردهای واقعی و مؤثر حکومت قانون و پارلمان و تفکیک قوا و کثرت‌گرایی و نهادهای بینابینی بهره جوید. در حوزه فرهنگ سیاسی نیز تجدد حاصله نتوانست از مرحله سطح و ظاهر

● پس از ظهور اسلام و ورود دین جدید به ایران، گستره حاکمیت خلافت اسلامی به ایران نیز بسط یافت و بتدریج خودکامگی خلفای عرب همراه با اندیشه سیاسی جدیدی که مبتنی بر لزوم و مشروعیت انحصاری خلافت بود، حاکمیت مطلقه فردی را به گونه‌ای دیگر در ایران احیا کرد.

● وجه مشخص فرهنگ سیاسی ایران باستان را غلبه استبداد در عرصه اندیشه و عمل، و حاکمیت نظام طبقاتی در قلمرو سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی مذهبی و آموزشی تشکیل می‌داده است.

● پس از اسلام، خلفا و وزرا و دیوانیان در برپایی کاخها و تشریفات سلطنتی و اداری بیشتر از ایران الهام می‌گرفتند و فلاسفه و حکما و دانشمندان جهان اسلام، عمده یونان را در پیش چشم داشتند.

به خاطر اختناق حاکم هر حرکتی سر و صدا ایجاد می‌کرد و توجه زیادی را به خود جلب می‌کرد. در سالهای اخیر دانشجویان گرچه در صحنه‌های عمومی با ملت همگام بوده و خوب عمل کرده‌اند اما در مشارکت سیاسی به معنای واقعی کلمه که باید در سرنوشت کشور به‌ویژه در سیاستگذاریها نقش داشته باشد، ضعیف بوده‌اند. مثلاً برخی از استادان دانشگاهها پس از انقلاب فرهنگی فرصتی پیدا کرده‌اند تا یک نوع استادسالاری را به‌وجود آورند و هر چه را می‌خواهند القاء کنند، در برابر این حرکت متأسفانه دانشجویان ضعیف عمل کرده‌اند.

بسیاری از دانشجویان امروز تبدیل به جمعی بی‌تفاوت شده‌اند که از فعالیت‌های سیاسی دوری می‌کنند و اصلاً دغدغه مسائل جامعه را ندارند. این موضوع دلایل مختلفی دارد یکی اینکه امروز چون برخورد پلیسی در دانشگاهها وجود ندارد و حاکمیت اختناق از بین رفته میزان حساسیتها کمتر شده است. همچنین فراموش نکنیم در مقطعی از انقلاب حرکت‌های افراط‌گونه‌ای در دانشگاهها ایجاد شد و عده‌ای به اسم دانشجوی در مقابل نظام اسلحه کشیدند. امروز دانشجویان به خودشان بی‌اعتماد شده‌اند و از سوی دیگر مسؤولان نیز نسبت به دانشگاه بی‌اعتماد شده‌اند. از درون همین دانشگاهها بود که چریک فدایی به‌وجود آمد. دانشجویان امروز می‌ترسند که نکتند یک روز دوباره همان شرایط سالهای اوایل انقلاب تکرار شود. متأسفانه سابقه بدی هم وجود دارد. در هیچ کدام از اقشار دیگر جامعه سابقه بد دانشگاه وجود ندارد. کارگران، معلمان کجا چنین سابقه‌ای دارند. با این سابقه بد توی سر دانشگاهها خورد و مسؤولان به مرور به دانشجویان القاء کردند روزی که آزاد بودند چنان کارهایی کردید، پس همان بهتر که دیگر به شما آزادی ندهیم.

یکی دیگر از دلایل کاهش فعالیت دانشجویان نبود احزاب قدرتمند در جامعه است. وقتی حزب نداریم یعنی مشارکت در جامعه وجود ندارد. اگر احزاب در جامعه فعال شوند دانشجوی نیز فعال می‌شود. از طرف دیگر، به حرف دانشجوی در جامعه توجه نمی‌شود. دانشجوی وقتی می‌بیند حرفش ارزش ندارد و فعالیت‌هایش در سیاستگذاریها هیچ تأثیری نمی‌گذارد و مسؤولان مطابق سلیقه‌های خودشان رفتار می‌کنند بی‌انگیزه می‌شود. دولتمردان، متأسفانه در سیاستگذاریهای خود، به‌ویژه سیاست خارجی و برنامه‌ریزیهای اقتصادی خود، هیچ توجهی به نظرات دانشجویان ندارند و مطابق سلیقه‌های خود عمل می‌کنند.

● به نظر شما که معتقدید مسؤولان ارزشی برای خواسته‌ها و نظرات دانشجویان قائل نیستند چرا بارها این قشر را به شرکت فعال در امور سیاسی دعوت کرده‌اند؟

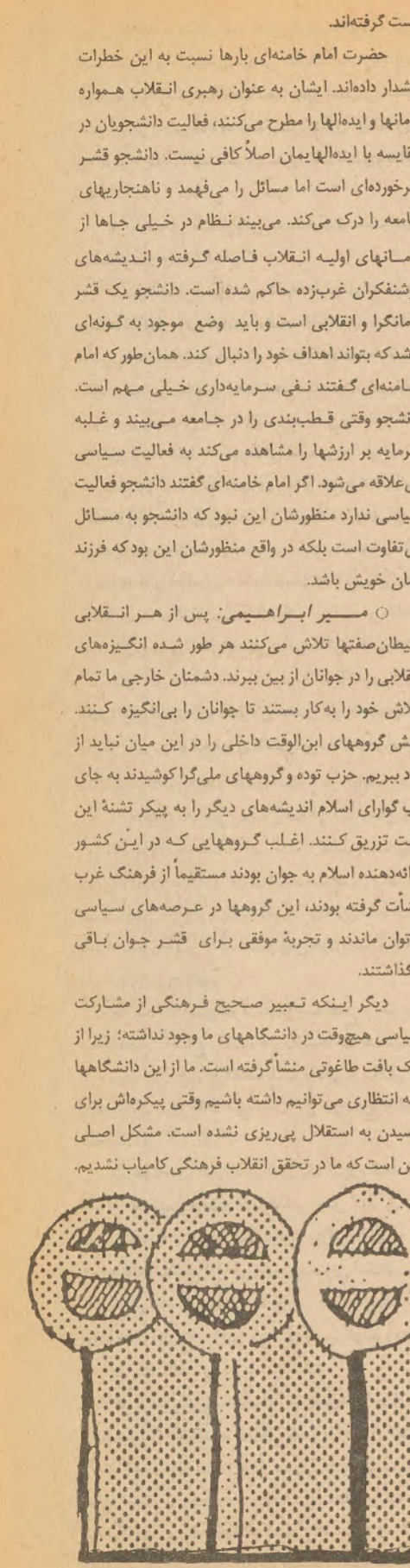
○ مهندس طبرزدی: دولتمردان در حد تعارف مسائل را می‌گذرانند و از دانشجویان انتظار دارند در جهت تأیید و در چهارچوب مورد نظر دولت ابراز نظر کنند. دولت بر تکنوکراتها که تحصیلکرده غرب هستند و همچنین به افراد سنتی تکیه کرده است. این افراد رمق انقلابی ندارند و دست و پای دانشجویان را می‌بندند. یکی از قله‌های حرکت‌های دانشجویی در زمان پیروزی انقلاب حرکت دانشجویان پیرو خط امام در اشغال لانه جاسوسی بود. اما با کمال تأسف پس از مدتی عده‌ای از همین تحصیلکرده‌های آمریکا مقدرات کشور را در دست خود گرفتند و دانشجویان که قشر پیشرو و انقلابی بودند به مرور مضمحل شدند و حضور قوی خود را از دست دادند. البته وقتی می‌گویم دانشجویان پیرو خط امام منظورم یک جریان فکری و انقلابی است نه افراد خاص. این گفته‌ها مورد سوءاستفاده برخی قرار نگرد... هر سال از حرکت بزرگ اشغال لانه جاسوسی تحلیل می‌شود اما چهره‌هایی که آمریکا نظر منفی نسبت به آنها ندارد امور کشور را در

دست گرفته‌اند.

حضرت امام خامنه‌ای بارها نسبت به این خطرات هشدار داده‌اند. ایشان به عنوان رهبری انقلاب همواره مقایسه با ایده‌الایمان اصلاً کافی نیست. دانشجوی قشر سرخورده‌ای است اما مسائل را می‌فهمد و ناهنجاریهای جامعه را درک می‌کند. می‌بیند نظام در خیلی جاها از آرمانهای اولیه انقلاب فاصله گرفته و اندیشه‌های روشنفکران غرب‌زده حاکم شده است. دانشجوی یک قشر آرمانگرا و انقلابی است و باید وضع موجود به گونه‌ای باشد که بتواند اهداف خود را دنبال کند. همان‌طور که امام خامنه‌ای گفتند نفی سرمایه‌داری خیلی مهم است. دانشجوی وقتی قطب‌بندی را در جامعه می‌بیند و غلبه سرمایه بر ارزشها را مشاهده می‌کند به فعالیت سیاسی بی‌علاقه می‌شود. اگر امام خامنه‌ای گفتند دانشجوی فعالیت سیاسی ندارد منظورشان این نبود که دانشجوی به مسائل بی‌تفاوت است بلکه در واقع منظورشان این بود که فرزند زمان خویش باشد.

○ میر ابراهیمی: پس از هر انقلابی شیطان‌صفتها تلاش می‌کنند هر طور شده انگیزه‌های انقلابی را در جوانان از بین ببرند. دشمنان خارجی ما تمام تلاش خود را به‌کار بستند تا جوانان را بی‌انگیزه کنند. نقش گروههای ابن‌الوقت داخلی را در این میان نباید از یاد ببریم. حزب توده و گروههای ملی‌گرا کوشیدند به جای آب گوارای اسلام اندیشه‌های دیگر را به پیکر تشنه این ملت تزریق کنند. اغلب گروههایی که در این کشور ارائه‌دهنده اسلام به جوان بودند مستقیماً از فرهنگ غرب نشأت گرفته بودند، این گروهها در عرصه‌های سیاسی ناتوان ماندند و تجربه موفقی برای قشر جوان باقی نگذاشتند.

دیگر اینکه تعبیر صحیح فرهنگی از مشارکت سیاسی هیچ‌وقت در دانشگاههای ما وجود نداشته؛ زیرا از یک بافت طاغوتی منشأ گرفته است. ما از این دانشگاهها چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم وقتی پیکره‌اش برای رسیدن به استقلال بی‌ریزی نشده است. مشکل اصلی این است که ما در تحقق انقلاب فرهنگی کامیاب نشدیم.





شورای انقلاب فرهنگی فقط تلاش کرده سرفصل دروس دانشگاهی را با معیارهای جهانی مطابقت دهد و برای احیاء «روحیه تفکر» در دانشگاهها هیچ قدمی برداشته است. آموزش عالی فقط اهداف کمی را دنبال می‌کند و به این ترتیب دانشگاهها تبدیل به دبیرستانهای معظم شده‌اند.

### ● برای افزایش مشارکت سیاسی دانشجویان چه باید کرد؟

○ مهندس طبرزدی: شرایط فعلی کشور با وضعیت سالهای اول انقلاب متفاوت است و با توجه به قوانین باید به دانشجویان این اجازه را داد که متشکل بشوند. باید این تضمین به دانشجو داده شود که می‌تواند بدون هیچ واهمه‌ای فعالیت بکند. همچنین باید شرایطی در کشور ایجاد کنیم که گروههای سیاسی و احزاب در جامعه فعال شوند و دیدگاههای خود را مطرح کنند. البته نظام ما یک نظام ویژه است و با مشکلات زیادی روبرو است. نه تنها توطئه‌های دشمنان خارجی همچنان ادامه دارد بلکه هنوز اطمینان لازم به گروههای داخلی نیز وجود ندارد. جریان‌های ملی و آزادی‌گرا که حالا نمی‌خواهیم اسمشان را ببریم با کمال تأسف با امریکا ارتباط داشته‌اند. این برای آنها یک سابقه بد است. اگر یک‌روزی این اطمینان برای مردم و مسؤولان حاصل شود که تهدیدات خارجی کم شده و گروههای داخلی نیز مخالفت‌های معقول دارند، آن وقت دولت هم فضای کشور را باز خواهد کرد.

○ میرابراهیمی: نسلی که در این زمان وارد دانشگاه شده است مصائب این ملت را ندیده است، برای این نسل باید مرارتها مرور شود. همچنین باید به پیشکسوتان بسیج و شهادت اهمیت بیشتری داده شود. باید اعتماد به نفس را به دانشجویان بازگردانیم و روحیه بسیجی را ترویج کنیم.

● گفته می‌شود شما مدافع و مروج دیدگاههای جناح راست در دانشگاهها هستید و از سوی این جناح امکانات مالی زیادی در اختیارتان قرار داده می‌شود. این موضوع چقدر صحت دارد؟

○ مهندس طبرزدی: این یک اتهام است. ما مستقل هستیم و مواضع ما بر اساس حق است. نه با «چپ» و نه با «راست» نمی‌توانیم سازگار باشیم و با صراحت حرفهایمان را می‌زنیم. بیشترین امکانات در دانشگاهها دست همین جناح چپ است و بماند که بورسیه‌ها و امتیازات را بین خودشان تقسیم کردند و مدتها بر همین دانشگاه تهران ریاست داشتند.

● برخی بویژه اعضای انجمنهای اسلامی دانشجویان معتقدند شکل شما از درون خود دانشگاهها نجوشیده و از بیرون به آن تزریق شده است و با وجود دفاتر متعددی که در دانشگاهها دارید تعداد کسانی که در گروه شما فعالیت دارند بسیار اندک هستند. شما در این

مورد چه می‌گوئید؟

○ مهندس طبرزدی: این حرفها خلاف واقعیت است. دوستان ما در این مورد اشتباه می‌کنند و سالهاست که این مسائل را مطرح میکنند و بارها هم پاسخشان را داده‌ایم. اما دیگر نمی‌خواهیم جوابی بدهیم چون این بحثها ثمر تبلیغاتی برای آنها دارد.

● دانشجویانی که نمی‌خواهند در قالب انجمن اسلامی خواه دانشجویان و خواه دانشجویی فعالیت داشته باشند، چه باید بکنند؟

○ مهندس طبرزدی: می‌توانند شکل جدیدی را در چهارچوب قانون و اصول انقلاب به‌وجود بیاورند. چه ایرادی دارد که دانشجویان با هم متشکل شوند.

### □ استادان چه می‌گویند؟

و اما استادان دانشگاه چه می‌گویند؟ آنها در مورد مشارکت سیاسی دانشجویان چه عقیده‌ای دارند؟

به گفته دکتر غنی‌نژاد استاد دانشکده نفت انگیزه و گرایش فعالیت سیاسی در بین دانشجویان بسیار اندک است زیرا هر گونه فعالیت سیاسی را بی‌فایده می‌دانند.

وی گفت: یک نوع سرخوردگی شدید در بیشتر دانشجویان مشاهده می‌شود که باعث شده از بیان صریح افکار و عقاید خود پرهیز کنند. در حال حاضر ابتکار عمل دست کسانی است که از وضع موجود دفاع می‌کنند، مسلم است که در چنین شرایطی فعالیت سیاسی به معنای واقعی شکل نمی‌گیرد. گرچه گفته می‌شود فعالیتهای سیاسی آزاد است اما این آزادی فقط برای کسانی وجود دارد که در چهارچوب وضع موجود انتقاد و اظهارنظر می‌کنند.

دکتر غنی‌نژاد با اعتقاد به اینکه مشارکت سیاسی باید بطور عمده روی «اپوزیسیون» متمرکز شود، گفت: تا اپوزیسیونی نباشد فعالیتی شکل نمی‌گیرد. حتی طرفداران وضع موجود هم انگیزه‌ای برای فعالیت پیدا نمی‌کنند. چون انتقاد جدی به آنها نمی‌شود تا بخواهند در برابرش توجیه‌کننده وضع موجود باشند. حرکت فقط وقتی به‌وجود می‌آید که نیروهای مخالف در مقابل هم وجود داشته باشند و در غیر این‌صورت رکود حاکم می‌شود نه حرکت.

اینکه دولت دانشجویان را به شرکت در امور سیاسی فرا می‌خواند، شاید نشان‌دهنده نگرانی‌اش از وضع موجود باشد یعنی یک نوع تعبیر نگران‌کننده از سکوت دانشجویان دارند. وقتی می‌گویند همه حرف بزنند اما امکان مشارکت عملاً فقط در یک جهت وجود دارد. نتیجه مطلوب حاصل نمی‌شود. وی یکی دیگر از دلایل کاهش فعالیت سیاسی دانشجویان را عدم فعالیت احزاب،

گروهها، انجمنهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در جامعه ذکر کرد و گفت: مردم ما هیچ‌وقت در حد مناسبی سیاسی نشده‌اند و همیشه یا افراط کرده‌اند و یا تفریط. و این به خاطر نبود احزاب است. مردم چون کانالهای ارتباطی با قدرت سیاسی را در دست ندارند همیشه یا تأیید کامل می‌کنند یا تکذیب کامل که همان براندازی است. ملت ما در طول تاریخ خود فعالیت سیاسی صلح‌آمیز را یاد نگرفته است و این وظیفه روشنفکران است که راههای مشارکت صلح‌آمیز را در امور سیاسی به مردم بیاموزند.

وی در پایان تأکید کرد: غیر سیاسی شدن دانشگاه نامطلوب است و هم برای حاکمیت خطر دارد و هم برای مردم. زیرا خطر از افراط و تفریط رفتن و از تفریط به افراط را با خود دارد.

دکتر محمد ملکی استاد دانشگاه آزاد نیز گفت: امروز دانشگاهها اعم از دولتی و خصوصی ماهیت اصلی خود را گم کرده‌اند. نه دانشجو می‌داند دنبال چه چیزی است و نه استاد می‌داند باید چه بکند؟ استاد دانشگاه جرأت بیان مسائل را ندارد و دانشجو هم جرأت پرسش را ندارد. در نتیجه دانشگاه تبدیل به یک محیط خشک و کسل‌کننده شده است. در چنین محیطی هیچ‌گاه عکس‌العملی نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد نمی‌تواند به‌وجود بیاید.

غیرسیاسی شدن دانشجویان زاییده جو عمومی و نظام بسته جامعه است. در تمام جوامع بسته چنین مشکلاتی وجود دارد. حکومتها هر وقت احساس نیاز کنند دانشجویان را برای مقاصد خاص خود به میدان می‌کشند اما هر جا از سیاسی شدن دانشجو احساس خطر کنند فوری محیط را برای اینگونه فعالیتها «بسته» می‌کنند. وی گفت: گرچه نمی‌خواهم بگویم در گذشته دانشجویان آزادی کامل داشتند اما همواره در همه امور سیاسی و اجتماعی حضور فعال داشتند. چنانکه ماجرای شانزده آذر در سیاهترین روزهای خفقان روی داد. در روزهای اوج‌گیری انقلاب دانشگاه به «سنکر آزادی» معروف شد و درست به همین دلیل بود که برای اقامه نماز جمعه انتخاب شد زیرا که این محیط تقدس داشت.

دکتر ملکی همچنین گفت: متأسفانه پس از انقلاب گروهی در کشور به‌وجود آمد که تلاش می‌کرد همه قدرت حاکم را در دست بگیرد. این گروه به آسانی هر کس را که مثل آنها فکر نمی‌کرد از صحنه خارج می‌ساخت. بخش مهمی از مشکلات از زمانی شروع شد که مسأله «گزینش» و سهمیه‌بندی در دانشگاهها مطرح شد ورود گروههای جدید باعث یأس و سرخوردگی سایر دانشجویان از مسائل سیاسی شد.

وی در پایان گفت: مشارکت سیاسی دانشجویان به نفع حاکمیت است. زیرا اگر دانشجو به مسائل سیاسی مشغول نشود به فساد کشیده می‌شود و در چنین شرایطی کشور و حاکمیت دچار مشکل خواهد شد.

# نقش فرهنگ

# در سنت سیاسی جامعه ایران

محسن مدیر شانه‌چی

### پیشگفتار

سنت مجموعه‌ای از احساسها، خواستها و رفتارهای غالب در یک جامعه است و سنت سیاسی را آن بخش از این مجموعه می‌نامیم که به شکلی با نظام سیاسی مربوط باشد. همچنان که سنتها می‌توانند سالم یا ناسالم باشند، سنت سیاسی نیز می‌تواند بر تحمل، تساهل، مدارای سیاسی، حسن ظن، اعتماد و احترام متقابل، مشارکت‌پذیری و برخورد منطقی با اعتقادات، سلیقه‌ها، نظرات، رویکردها و برداشتهای سیاسی دیگران مبتنی باشد و سنت سیاسی سالم نام گیرد و یا به تحمل‌ناپذیری، خصومت‌ورزی، سوءظن، عدم اعتماد، بی‌احترامی به دیدگاهها و گرایشهای سیاسی غیرخودی و برخورد غیرمنطقی و تخریبی در قلمرو سیاسی و به عبارتی به سنت سیاسی ناسالم بگراید.

از آنجا که سنتهای یک جامعه در چهارچوب فرهنگ آن جامعه جای می‌گیرند و سنتهای سیاسی نیز در محدوده فرهنگ سیاسی قرار دارند، از این‌رو تصور می‌شود شکل‌گیری و تشدید سنتهای سالم یا ناسالم را اساساً باید با عطف توجه به فرهنگ تاریخی موجود ارزیابی کرد. سنت سیاسی ناسالم بخشی از فرهنگ جامعه را تشکیل می‌دهد و فرهنگ گرچه خود از اوضاع سیاسی - اقتصادی تاریخ دور و نزدیک متأثر بوده است، اما به نوبه خود علت و پدیدآورنده شرایط سیاسی -

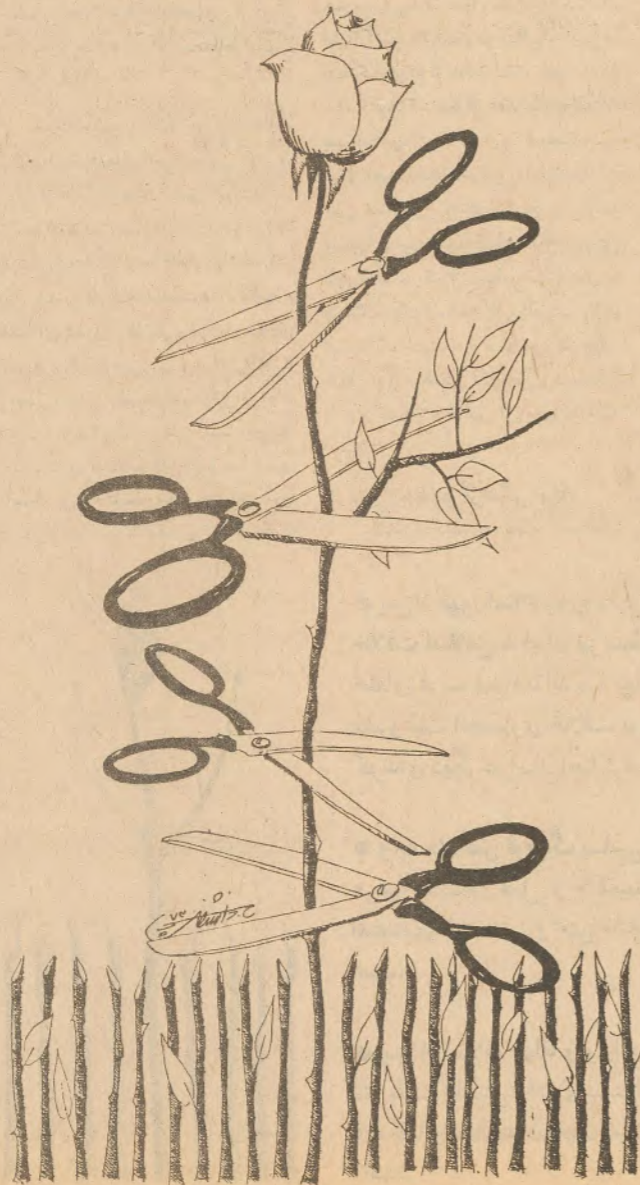
اقتصادی نیز بوده و به عبارت دیگر مجموعه این عوامل در رابطه‌ای تعاملی با هم عمل کرده و بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته‌اند.

در این مقاله با طرح این فرضیه که «شکل‌گیری و تداوم سنت سیاسی ناسالم، ناشی از فقر فرهنگی و آموزشی است»، در پی شناخت مکانیزم شکل‌گیری و تداوم سنت سیاسی ناسالم برآمده‌ایم تا در این میان با تشریح نقش فرهنگ در پیدایش و رشد این سنت، به اثبات این فرضیه دست یابیم.

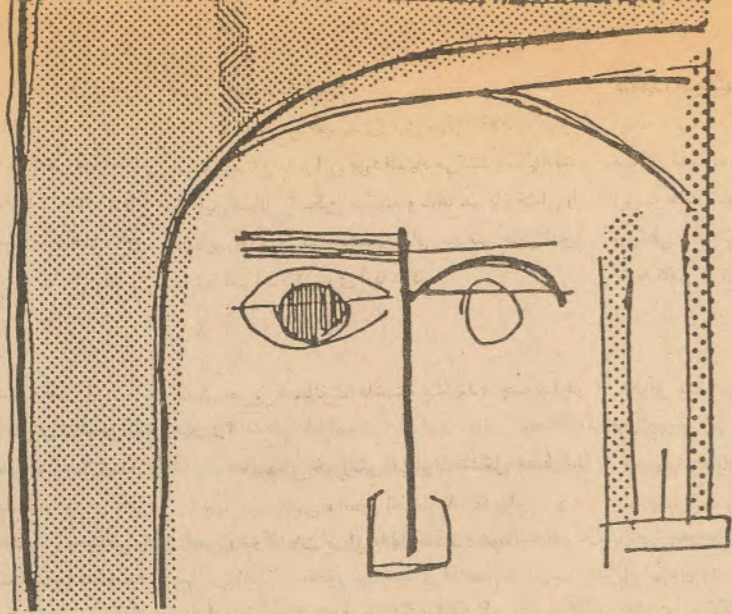
در این بررسی، پس از طرح هفت مبحث به نتیجه‌گیری از موضوع رسیده‌ایم و سرانجام به ارائه پیشنهاد در راستای غلبه بر معضل مطروحه می‌پردازیم.

### ۱. تحلیل تاریخی فرهنگ سیاسی ایران

در طول سده‌های متمادی - چه در اسطوره‌ها و چه در واقعیات تاریخی - عنصر غالب در فرهنگ سیاسی، استبداد بوده که به شکل فزه‌ایزدی یا استبداد شرقی و یا آمیزه‌ای از این دو، بر اذهان و واقعیات جامعه و احاد آن تسلط داشته است. یعنی از سه شکل سلطه یا اقتدار در تعریف وبر (کارزماتیک، سنتی و قانونی - عقلایی)، نوع کارزماتیک یا فره‌مندی (در قالب اعتقاد به فزه‌ایزدی یا فروغ خدانودی و حاکمیت این فزه یا فروغ از طریق شخص فره‌مند) و نوع سنتی (در







## نگاهی به حوادث دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی

بهانه اخراج بعضی از اساتید دست به اعتراض و اغتشاش در دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی زده و همچنین حمایت خود را از دو تن از استادان دارای سابقه مارکسیستی و مخالف نظام و اخراجی از دانشکده اعلام کردند و با سوءاستفاده از قلبهای پاک عده‌ای از جوانان در راستای اهداف آمریکای جنایتکار و ضدانقلابیون داخل و خارج خواستار بازگشت اساتید اخراج شده و ضدانقلاب به دانشکده شدند.

یکی از اعضای انجمن دانشجویی که خود را معرفی نکرد، گفت: عده‌ای گستاخ در مقدس‌ترین مکان علمی و فرهنگی کشور به دفاع از عناصر خودفروخته و ضدانقلاب پرداخته‌اند. مگر خون آن همه شهید که برای حفظ ارزشهای اسلامی به زمین ریخته شد به فراموشی سپرده شده است. یکی از اعضای بسیج دانشجویی دانشکده حقوق نیز گفت: ما اجازه بازگشت را به استادان مسأله‌دار که سعی در مخدوش کردن آرمانهای اسلامی دارند نمی‌دهیم.

**سرانجام تحصن دانشجویان معترض در ساعت پنج بعدازظهر روز دوشنبه ۲۸ آذرماه بدون تحقق خواسته‌هایشان پایان یافت.**

یکی از دانشجویان معترض در این مورد به خبرنگار ما گفت: دکتر عارف رئیس دانشگاه تهران قول داده است به موضوع رسیدگی کند

«آزادی اندیشه روشنی جهان است»  
«هر گونه انحصاری تباهی جهان است»  
خواستار ایجاد فضای علمی و به دور از تهدید در دانشگاهها شدند. یک دانشجوی رشتهٔ علوم سیاسی که در تجمع اعتراض‌آمیز دانشجویان حضور داشت، گفت: هدف ما فقط بازگرداندن استادان اخراجی نیست بلکه ما خواهان از بین رفتن جو رعب و وحشت در دانشکدهٔ خود نیز هستیم.

یک دانشجوی دیگر که نام خود را نگفت، اظهار داشت: در این تجمع اعضای انجمن اسلامی دانشجویان (تحکیم وحدت) و جهاد دانشگاهی، همچنین تعداد زیادی از رزمندگان، جانبازان و ایثارگران نیز حضور دارند اما انجمن اسلامی دانشجویی که وابسته به جناح راست حاکمیت است ما را ضدانقلاب لقب داده است.

در همین حال انجمن اسلامی دانشجویی دانشکده حقوق و علوم سیاسی با صدور چندین بیانیه ضمن حمایت از اخراج دو تن از استادان این دانشکده، تجمع اعتراض‌آمیز دانش‌جویان را با جریانهای سیاسی ضدانقلاب مرتبط دانست.

در یکی از بیانیه‌های این انجمن آمده بود: اخیراً عده معدودی از دانشجویان معلوم‌الحال با ترکیبی از افراد عملگر، فاسدالاخلاق، مرتبط با جریانهای سیاسی و گروهکی و متأسفانه عده‌ای نیروی صادق اما ناآگاه از ریشه، اهداف و اغراض این حرکت، با پخش اطلاعاتیه به

جمعی از دانشجویان دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در روزهای ۲۷ و ۲۸ آذر ماه امسال در اعتراض به اخراج دو تن از استادان خود تحصن کردند. این دانشجویان پس از راهپیمایی در محوطهٔ دانشگاه تهران قطعه‌نامه‌ای در ۶ بند قرائت کردند و خواستار بازگشت استادان اخراجی خود شدند. در فرازی از این قطعه‌نامه آمده بود: این همایش سر آن دارد تا به فضل پروردگار روند نامیوم اخراج استادان را از این دانشکده متوقف سازد. ما معتقدیم که با تلاقح حذف نیروهای متفکر و اندیشه‌گر، اگر خشکانده نشود، هر روز و هر فصل به بهانه‌هایی نو، قربانیان دیگری را در خود فرو خواهد برد و ای بسا عاملان امروز، قربانیان فردا باشند. چارهٔ کار هر چه باشد، اخراج دیگراندیشان نیست. اخراج استادان متعدد و دانشور را متوقف کنید.

در فراز دیگری از این قطعه‌نامه آمده بود: ما از مقامات ذی‌صلاح مصرانه می‌خواهیم که عاملان اخراج استادان را شناسایی و آنها را از صحن مقدس دانش و دانشگاه بزدایند.

دانشجویان همچنین خواستار آن شدند که ریاست فعلی دانشکده حقوق و علوم سیاسی هر چه سریعتر تعوض شود و این مسؤولیت به یکی از استادان دلسوز و متعهد و با سابقه دانشکده سپرده شود.

دانشجویان همچنین با سر دادن شعارهایی چون: «آزادی عقیده ابراز باید گردد»

بدیهی است که اگر طبق اعلامیه رسمی شماری از عالمان و روحانیون به عنوان مرجع انتخاب شوند، نه منطقی است نه مبنای شرعی دارد و نه با استقلال مرجعیت سازگار است و نه با حق انتخاب آزاد مردم هماهنگ است. آیا معنای چنین اطلاعیه‌ها و چنان محدودیت‌هایی، آن است که غیر از افراد مورد نظر آنان افراد واجد شرایط دیگر برای مرجعیت وجود ندارد؟ و یا وجود دارند ولی کسی حق ندارد از آنان تقلید کند؟ قطعاً پاسخ‌ها منفی است. در این صورت، بهتر نیست که دین و دینداری و اجتهاد و تقلید و هر امر دینی دیگر مردم به خودشان واگذار شود و این‌گونه امور از هر نوع تحمیل و هر گونه تصمیم از بالا به دور باشد؟ اساساً باید گفت به حکم عقل و شرع، مرجع «انتخاب‌شدنی» است نه «انتخاب‌کردنی». و یا اگر شرایطی چون اعلیمیت و تقوا و عدالت و توانایی بیشتر ... برای مرجعیت تقلید لازم است، دیگر چه جایی برای شرط غیرقابل توجیهی چون سکونت در ایران وجود دارد؟ مبنای شرعی این شرط و امثال آن چیست؟ آیا این شرط بدان معناست که اگر مرجع بزرگ و دانشمند و صاحب نظر و پارسایی چون شیخ اعظم انصاری و یا آخوند خراسانی و یا بروجردی در خارج از ایران (هر جا که باشد) پیدا شد نباید و نمی‌توان از او تقلید کرد؟

نکته مهم دیگری که استقلال علمی و تشکیلاتی حوزه‌ها و مرجعیت دینی را موجه می‌سازد، این است که نه فقط در حوزه‌های دینی، بلکه در تمامی حوزه‌هایی که به نحوی «علم» و معرفت و دانش خاصی در آن مطرح است، اگر قرار باشد که در سلسله مراتب درونی آن حوزه، فرد یا گروهی، رهبری علمی و حتی اجرایی را به عهده داشته باشد، در صورتی می‌تواند از نفوذ و اعتبار و کارایی لازم برخوردار باشد که بر اساس ضوابط و ارزشهای درونی همان حوزه برگزیده شده باشد. اگر چنین فردی یا معیارها و ضوابطی خارج از آن حوزه و موضوعات درونی آن برگزیده یا منصوب شود، تحمیلی و بیگانه خواهد بود و بنابراین از اعتبار و قدرت رهبری لازم محروم خواهد شد و در نهایت نمی‌تواند به وظیفه اساسی و اولیه خود عمل نماید.

البته این سخنان بدان معنا نیست که شرایط و ضوابط سنتی و معمول انتخاب مرجع و اصولاً شرایط اجتهاد و تقلید و... کاملاً درست و منطقی و عاری از هر نقص و ایراد است و هر چه هست می‌تواند جاودانه باشد، بلکه حرف این است که بگذاریم در چهارچوب استقلال کامل نهاد علمی حوزه‌های علمی شیعه در یک روند طبیعی و منطقی و به دور از هر نوع مصلحت‌اندیشی‌های موسمی و یا زور سیاسی، نقص‌ها به کمال گراید و بن‌بستها گشوده شوند (اگر گشوده‌شدنی هستند).

سخن آخر این‌که منظور از استقلال حوزه‌ها و یا مرجعیت هرگز این نیست که حکومت از مراجع دین استفاده علمی نکند و یا مراجع به یاری فکری و یا سیاسی و یا علمی دولت نشتابند و در ادارهٔ درست کشور به مسؤولان کمک نکنند. بدیهی است که هر مرجع و یا عالم دین به تشخیص خود می‌تواند و حتی گاه وظیفه دارد به دولت اسلامی و حل درست مسائل و مشکلات کشور کمک کند. اما سخن این است که این همکاری بهتر است با حفظ استقلال و بدون وابستگی خاص صورت گیرد و از هر شائبه و یا توهم پیوند و یا حمایت سیاسی و مصلحتی می‌زا باشد. مقام و منزلت مرجعیت کاملاً معنوی و اخلاقی است و لذا اگر آلاچی پیدا کند اعتبار معنوی خود را از دست خواهد داد؛ و در این صورت کسی (ولو به زور) از مجتهدی تقلید نخواهد کرد. هیچ دولت و یا دولتمردی (ولو شایسته‌ترین) از اشتباه و انحراف مصون نیست و لذا باید راههایی قانونی و مردمی برای اصلاح دولت‌ها وجود داشته باشد. در جامعه یکی از این راههای مفید و مؤثر می‌تواند نهاد مرجعیت باشد و بدیهی است که ایفای این نقش با یکی شدن و حتی پیوند تشکیلاتی و سازمانی روحانیت و حکومت محال و غیرممکن است. بنابراین مصلحت دیانت و مردم و کشور و نظام اسلامی ایجاب می‌کند که از تکرار ال‌زهر در شیعه جلوگیری کنیم.

**حفظ استقلال واقعی و کامل حوزه‌های علمی و مرجعیت شیعه بر هر مصلحت دیگر مقدم است و نمی‌توان و نباید این استقلال را با مصالح زودگذر سیاسی (هر چند درست) معامله و معاوضه کرد.**

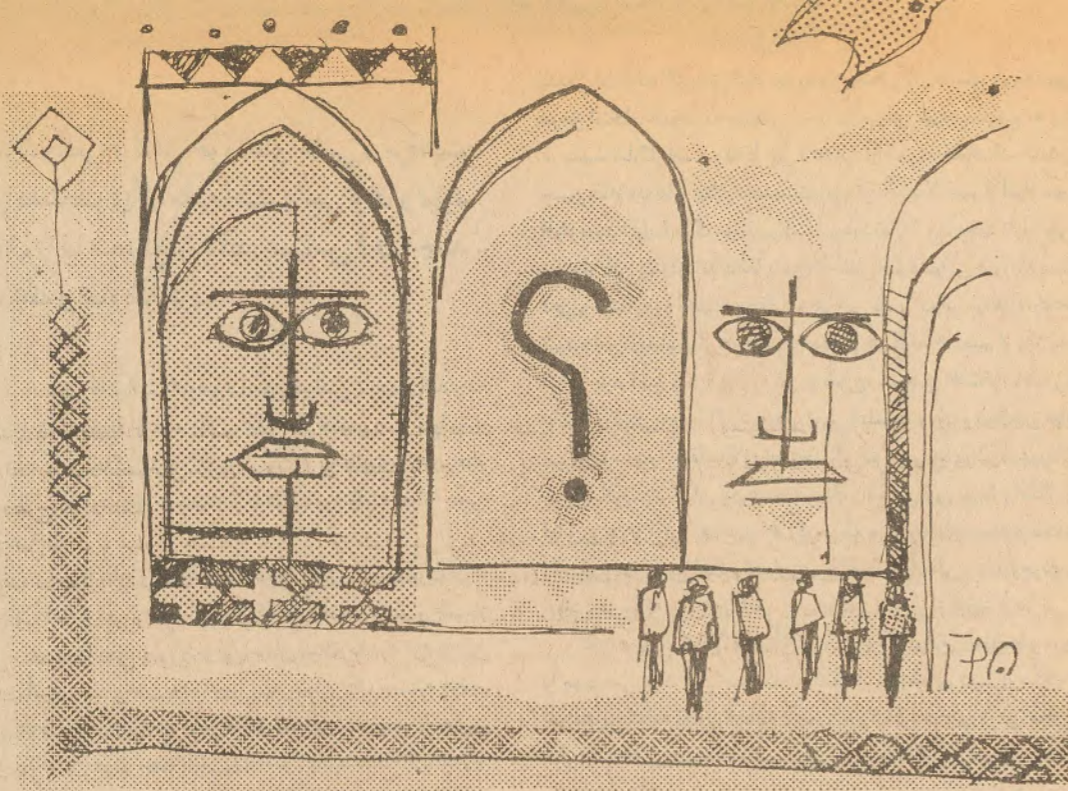
گمانی چون نواب صفوی قادر است گروه و سازمان سیاسی تأسیس کند و به اقدامات انقلابی نیز دست بزند. از همه بالاتر، اگر امام خمینی نیز توانست نهضت عظیمی علیه رژیم حاکم پدید آورد و گروهی از روحانیت را به صحنه آورد، به خاطر استقلال بالقوه نهاد مرجعیت از حکومت بود وگرنه هرگز چنین حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتاد.

اگر مقایسه‌ای بین نهاد علمای شیعه و نهاد علمای اهل سنت صورت گیرد، اهمیت این استقلال آشکارتر می‌شود. از روزی که «ال‌زهر» تأسیس شد و رهبری علمی و شرعی روحانیون سنی را در کل جهان اسلام بدست گرفت، این نهاد همواره تابعی از قدرت سیاسی بوده است و به عنوان یک سنت، حکم ریاست ال‌زهر از سوی حاکم وقت در مصر صادر شده است. درست به همین دلیل است که هیچ‌گاه این مرکز مهم علمی و عالمان وابسته به آن قدرت نداشته‌اند و در عمل نتوانسته‌اند در برابر حاکمان (ولو فاسدترین‌شان) اقدامی اساسی و قابل توجه بکنند؛ و اگر هم گاه چهره‌هایی آگاه و مردمی ظهور کرده‌اند، سرکوب شده و به طور رسمی محاکمه و اخراج شده‌اند. این‌که در صد و پنجاه سال اخیر اکثریت قریب به اتفاق رهبران و پیشگامان اصلاح‌طلبی و بویژه انقلابی جهان سنی غیرروحانی بوده‌اند و حتی با ال‌زهر درگیری و معارضه داشته‌اند، دقیقاً به همین علت است. کسانی چون شیخ محمد عبده (۱۲۶۶ - ۱۳۲۳ ق) نیز سرانجام از سوی ال‌زهر طرد شدند و در چهارچوب آن مرکز نتوانستند کار مهمی انجام دهند. در حالی که در جهان شیعه، اولاً در مقایسه چهره‌های برجسته سیاسی و مبارز روحانی کم نیوده‌اند، و ثانیاً (به رغم دشواریهای فراوان)، دست‌کم راه حرکت و جنبش و روشنفکری و نواندیش برای عالمان دینی و بویژه طلاب جوان هموارتر بوده است. یک طلبه مبتدی در حوزه‌های شیعه از چنان استقلال برخوردار بود که نه تنها قدرت حکومت نمی‌توانست مانع حضور او در حوزه بشود، بلکه زعمای حوزه‌ها نیز قدرت نداشتند او را (اگر نامطلوب و حتی منحرف تشخیص می‌داند) از حقوق طبیعی خود محروم کنند (هر چند که این حالت خود منشأ مشکلات دیگر از جمله بی‌نظمی، و... می‌شد). امروز یک کشیش و یا یک مقام عالی روحانی در دستگاه کلیسا و یا یک روحانی سنی به راحتی از سوی دستگاه رهبری خود اخراج می‌شود و خارج از نهاد رسمی نیز هرگز به عنوان روحانی و عالم دین شناخته نمی‌شود و کسی هم او را به این سمت نمی‌پذیرد. اما در شیعه چنین نبوده است.

علت اصلی همان است که مرحوم مطهری (۱۲۹۸ - ۱۳۵۸ ش) ذکر کرد. وی گفت، امتیاز روحانیت شیعه آن است که هیچ‌گاه عکس حاکم وقت را بالای سر خود نصب نکرده است. این، امتیاز و برکت بزرگی است که نباید به ساگی از دست داد.

بویژه قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز راه این استقلال را هموار کرده و شرط مرجعیت را برای رهبری و زعامت سیاسی ضرور ندانسته است. اگر به واقع بنا باشد که مرجعیت مستقل باشد، راهی جز این وجود ندارد که به مردم اجازه داده شود خود به‌طور آزاد و به دور از هر گونه اعمال نفوذ و حتی به دور از هر شائبه سیاسی به انتخاب مرجع مورد علاقه و یا اعتقاد خود اقدام کنند؛ یعنی همان راهی که در رساله‌های عملیه فقها نوشته شده و تاکنون نیز عمل شده است.





پس از فروپاشی نظام اقتصادی و سیاسی کشورهایی که مدعی حاکمیت اصول و مبانی اقتصاد سوسیالیستی بر روابط مناسبات اجتماعی و اقتصادی خود بودند، بحث «خصوصی سازی» و واگذاری فعالیتها با اقتصادی دولتی به بخش خصوصی به صورت جدی در بسیاری از مراجع و محافل داخلی و خارجی مطرح شده است.

در کشور ما نیز این بحث با عناوین مختلفی چون ضرورت کاستن از بار تعهدات و مسؤولیتهای دولت، مراجعه به بازار و یا واگذاری کارها به مردم مورد توجه قرار گرفته به طوری که اساساً «خصوصی سازی» مینا و محور برنامه های اقتصادی دولت معرفی شده است.

ما در شماره های ۹ و ۱۰ ایوان فردا در میزگردی با حضور چند تن از کارشناسان و اساتید دانشگاه نقش و جایگاه دولت در کشورهای در حال توسعه و بطور کلی مفهوم و مبانی تئوریک نهاد دولت را مورد بررسی قرار دادیم. در این میزگرد نیز تلاش کرده ایم مبانی نظری بحث «خصوصی سازی» را با توجه به شرایط اجتماعی و اقتصادی کشورمان مورد ارزیابی قرار دهیم.

در اینجا بار دیگر از اساتید محترم دکتر اسکوی، دکتر رئیس دانا، دکتر غنی نژاد و جناب آقای اطهاری که دعوت ما را قبول کرده و در این میزگرد شرکت کردند تشکر می کنیم.

## بررسی مبانی نظری «خصوصی سازی»

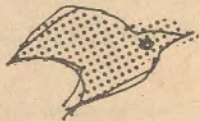
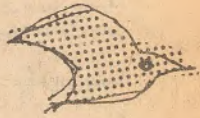


اما اکنون وضع کاملاً متفاوت است. حالا نظامی پدید آمده است که مدعی «نظام شرعی» است (روی عنوان نظام شرعی تأکید می کنیم) و بر آن است در چهارچوب اجتهاد و فقه و فقاہت حوزه های دینی مسائل مملکتی و اجتماعی راحل کند؛ یعنی دقیقاً همان قلمروی که فقها در اختیار دارند و فتوا و اعلام نظر شرعی حق انحصاری مجتهدان حوزه ها و مراجع تقلید شمرده می شود. اکنون مرجعیت و به طور کلی اجتهاد و تقلید، با سئوالات تازه و چالشهای نوینی مواجه شده است. اگر این پیش فرض را هم قبول کنیم که «ولایت سیاسی» (یعنی حق حکومت بر جامعه) در عصر غیبت حق انحصاری فقیهان است (که جای مناقشه فراوان است)، باز نه تنها مشکل حل نمی شود بلکه مشکلات فراوان و لاقبل سئوالات بسیار روی خواهد داد. بدیهی است که «ولایت فقیه» بر بنیاد اصل «نیابت عامه فقیهان» استوار است و از نظر تاریخی نیز در روند تکاملی آن مطرح و استوار شده است، سئوالاتی از این دست مطرح است که آیا تمامی مجتهدان و یا مراجع تقلید حق ولایت دارند؟ اگر پاسخ منفی است، حق نیابت عامه فقیه در عصر غیبت چه می شود و چرا و چگونه و با چه دلیل شرعی می توان فقیهان جامع الشرایط را (که چه بسا از فقیه و یا فقیهان حاکم باصلاحیت تر باشند) از حق نیابت محروم کرد؟ اگر بنا شود مرجعیت دینی و زعامت سیاسی در یک تن تمرکز پیدا کند و حق ولایت عام از دیگران سلب شود، لاجرم ادعای نیابت خاص شده است و بدیهی است که چنین ادعایی خلاف عقیده دیرین شیعی است که در زمان غیبت کبری، نیابت خاص باطل است و از هیچ کس مقبول نیست. اگر پاسخ مثبت است و تمامی فقیهان و مراجع تقلید حق ولایت سیاسی دارند، در عمل چگونه ممکن است؟ اصولاً باید پرسید که در این احوال، حدود و ثغور «فقه» و «ولایت سیاسی» کجاست؟ آیا فقیه و مرجع حق دارد در تمامی امور فتوا بدهد؟ و اگر حق دارد، تکلیف مقلدین او چیست؟ در صورت تعارض بین فتوای مرجع تقلید و مقررات جاری کشور، چه باید بکند؟ و اصولاً در چنین شرایطی تفکیک قوا و حق مردم و حضور احزاب و تشکلهای سیاسی چه می شود؟ اگر حق ندارد، چرا و چگونه می توان فقه را تجزیه کرد و به فقها گفت شما فقط می توانید در امور عبادی فتوا بدهید؟ اساساً سؤال ریشه ای تر آن

است که آیا فقه و فقیه باید در تمامی امور دنیایی و حکومتی دخالت بکند؟ و فقه کنونی ما چنین توان و صلاحیتی دارد؟ از آنجا که «جمهوری اسلامی ایران» اولین تجربه یک حکومت شرعی و فقهی شیعی است، با مشکلات تازه و غالباً پیش بینی نشده و مسائل کاملاً نو مواجه است و هر روز نیز این مسائل انبوه تر و عمیق تر می شوند. یکی از این مشکلات، آمیختگی عمیق و طبیعی نهاد حکومت و ولایت سیاسی با نهاد فقه و فقاہت و مرجعیت است. حوزه قدرت و نفوذ این دو کجاست؟ آیا آن دو یکی اند و باید یکی باشند؟ آیا نهاد دولت و قدرت سیاسی تابع و زیرمجموعه نهاد مرجعیت است، یا عکس آن درست است؟ پاسخ این سئوالات مثبت باشند یا منفی، سئوالات و مشکلات فراوانی ظهور می کنند که جدی تر از آنند که بتوان نادیده اش گرفت.

اکنون جای پرداختن به سئوالات مهم فوق (ولو به اشاره) نیست. اما با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی کشور ما و در واقع از منظر مصالح ملی و نیز دینی، آنچه که می توان گفت این است که حضور استقلال واقعی و کامل حوزه های علمی و مرجعیت شیعه بر هر مصلحت دیگر مقدم است و نمی توان و نباید این استقلال را با مصالح زودگذر و سیاسی (هر چند درست) معامله و معاوضه کرد. این استقلال نسبی در گذشته منشأ بركاتی بود. از جمله به فقیهان آزاداندیش و عالمان وارسته فرصت میداد تا به اصلاح حکومتها و دولتها و حکمرانان اهتمام ورزند و یا در صورت ضرورت به تغییر عناصر فاسد و حتی تغییر نظام ناصالح اقدام کنند. نمونه روشن و شاخص آن، فتوای مشهور مرحوم میرزای شیرازی (در گذشته ۱۳۱۲ ق) مبنی بر تحریم تنباکو است که سلطنت را به زانو درآورد. نمونه دیگر، نقش علمای بزرگ ایران و عراق در مبارزه با استبداد و تصویب مشروطیت است. نیز می توان به نقش سیاسی فعال عالمانی چون مدرس، کاشانی، سید محمدتقی خوانساری و... در دوران اخیر اشاره کرد. اگر نهاد رسمی مرجعیت شیعه وابسته به حکومت وجود داشت، هرگز این نهاد (که در آن سالها اصل عدم دخالت در سیاست را پیشه ساخته بود) به روحانیون دیگر اجازه نمی داد به فعالیت سیاسی بپردازند. در چنان شرایطی، حتی طلبه جوان و





حسن یوسفی اشکوری

# استقلال مرجعیت دینی، ضرورت دینی و ملی

پس از درگذشت مرحوم شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۲ - ۱۲۸۱ ق)، فقیه بزرگ و بانفوذ سدهٔ سیزدهم هجری، مسأله «مرجعیت» در شیعه و تشخیص «اعلم» از میان فقیهان و مجتهدان زنده، به صورت جدی مطرح شد و به زودی به عنوان یکی از مسائل مهم درآمد.از آن زمان تا به حال، با درگذشت هر یک از مراجع تقلید و بویژه مراجع بزرگ و کل، این مسأله جدی تر خود را نشان داده است. تا زمان مرحوم انصاری، مسأله مرجعیت عام و به عبارت دیگر «ریاست کل» نه نظراً چندان مطرح و جدی بود و نه عملاً واقعیت پیدا می‌کرد و امکان آن نیز نبود. اما با توجه به اعتقاد راسخ شیخ انصاری به اعلمیت مجتهد برای تقلید از یک سو و عمومیت یافتن این عقیده که «تجزی» در اجتهاد و تقلید نادرستاست و برخی عوامل دیگر از سوی دیگر، وضعیت جدید پدید آمد.

از شیخ انصاری تاکنون همواره چنین اتفاق افتاده است که پس از فقدان یک مرجع کل، چند تن از مجتهدان بنام (عمدتاً در عراق)، مقلدانی پیدا کرده و بدین وسیله داوطلبی و لااقل آمادگی خود را برای احراز مرجعیت اعلم و جانشینی مرجع متوفی اعلام می‌نمودند و طی یک روند طبیعی، یکی که عمر طولانی‌تر داشته (و دخالت عوامل مستقیم و غیرمستقیم دیگر) به مرجعیت کل دست می‌یافت. اما از آنجا که چنین مراجعی در سالیان آخر عمر به چنین مقامی می‌رسید به زودی فوت می‌کرد، دوباره مسأله‌ای که به تازگی حل شده بود، مطرح می‌شد. پس از وفات مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ ق)، این مسأله حادث‌تر شد. بعد از سالها، و پس از درگذشت مرحوم سیدکاظم یزدی (۱۲۶۵ - ۱۳۳۷ ق)، سرانجام مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (۱۲۸۴ - ۱۳۶۵ ق) به‌طور نسبی به مرجعیت تام می‌رسد و پس از او مرحوم آیه‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی (۱۲۹۳ - ۱۳۸۰ ق / ۱۳۴۰ ش) چنین مقام و منزلتی پیدا کرد. از آن زمان تا به حال، با وجود مراجع متعدد در ایران و عراق، کسی چنین موقعیتی پیدا نکرد.

اکنون با فقدان مراجع معمر و درگذشت آخرین آنها (مرحوم آیه‌الله اراکی)، بار دیگر مسأله مرجعیت شیعه به‌عنوان یک مشکل جدی در حوزه‌های علمیه و در میان اهل تقلید مطرح شده است. اما این بار، در شرایط کاملاً متفاوت و همراه

با دشواریها و مسائل تازه، مرجعیت و بویژه تعیین و تشخیص اعلم مطرح شده و مورد بحث و گفتگو و احیاناً مناقشه قرار می‌گیرد. شرایط نوین نیز عمدتاً برمی‌گردد به وجود نظام اسلامی - فقهی - روحانی ایران که بر بنیاد نظریه «ولایت مطلقه فقیه» پایه‌گذاری شده و اداره می‌شود. در گذشته عوامل خارجی (خارج از حوزه‌ها) چندان (لااقل مستقیم) در کار مرجعیت دخالت نمی‌کردند. اما در حال حاضر، عوامل کوچک و بزرگ به دلیل ارتباط نزدیکی که با نهاد مرجعیت و روحانیت پیدا کرده‌اند، می‌کوشند به نوعی در کار مرجعیت و امور حوزه‌ها اثر گذاشته و حتی دخالت کنند. مهمترین این عوامل، عامل حکومت و قدرت سیاسی (= جمهوری اسلامی) است.

از دوران آل‌بویه (سدهٔ چهارم و پنجم) به بعد که نهاد علمای شیعه شکل گرفت، عالمان بزرگ بیوسته با نهاد خلافت و حکومت کنار آمدند و پس از تأسیس نخستین دولت شیعی امامی صفوی نیز این روند ادامه پیدا کرد. با این تفاوت که همکاری عالمان و فقیهان با دستگاه صفوی نزدیکتر و عمیق‌تر شده به رغم این همکاری نزدیک، نهاد علما در مجموع به صورت نهادی نسبتاً مستقل باقی ماند هر چند صفویه تلاش فراوان کردند که به تقلید از عثمانی علما را به‌طور کامل به خود وابسته کنند و این نهاد را به صورت زیرمجموعه نهادینه شدهٔ نهاد سلطنت و قدرت حکومتی درآورند (و بدین منظور «ملاّباشی» درست کردند و عناوینی چون «صدر» و… جعل کردند) اما اولاً توفیق کامل حاصل نشد و ثانیاً همان اندازه که در این زمینه پیشرفت کرده بودند، پس از سقوط صفویه از هم پاشید؛ و حتی در دوران قاجار نیز آن وضعیت گذشته تجدید نشد. این است که ما از سدهٔ چهارم تا سال ۱۳۵۷، همواره دو نهاد مستقل و ذی‌نفوذ تحت عنوان «نهاد علما» و «نهاد سلطنت» داشتیم که در عین همکاری غالباً نزدیک «علما» و «سلاطین»، نوعی تعارض ذاتی بین آن دو نیز وجود داشت و لذا گاه با هم درگیر می‌شدند و به ستیزه برمی‌خاستند. به همین دلیل، سلاطین همواره از علمای بانفوذ (و حتی بی‌نفوذ) حساب می‌بردند و می‌کوشیدند رضایت و حمایت آنان را داشته باشند و دست‌کم مشروعیت سیاسی قدرت سلطنت را بدین وسیله تأمین کنند.

*ایران فردا: در میزگرد قبل که در خدمت آقایان بودیم در مورد مفهوم و مبانی تئوریک دولت و همچنین نقش آن در جوامع مختلف، بخصوص جوامع کمتر توسعه یافته بحث شد. در این جلسه می‌خواهیم مفهوم بخش خصوصی و مبانی نظری آن را مورد بحث قرار دهیم بخصوص که بحث «خصوصی‌سازی» امروزه در محافل مختلف مطرح شده و در کشور ما نیز پس از جنگ در دو برنامه توسعه محور برنامه‌های اقتصادی دولت واگذاری کارها به بخش خصوصی قرار گرفته است. ابتدا برای شروع بحث از آقای مهندس سحابی درخواست می‌کنیم که نظراتشان را در این زمینه بیان کنند.*

● **مهندس سحابی:** امروز مسأله اصلی جهان سوم سابق یا جنوب امروز «رهایی» است؛ یعنی آزاد شدن. ولی می‌دانیم که آزاد شدن بدون توسعه امکان ندارد یعنی هم تجربه تاریخی نشان داده است و هم به طور عقلی می‌شود اثبات کرد که اگر کشوری عقب مانده باشد کسب آزادی یعنی رهایی و استقلال برای آن محال است. هر کشوری هر چقدر که بتواند خودکفا شود و روی پای خودش بایستد استقلال را هم تجربه می‌کند و اگر نتواند بقیه‌اش شعار است ولو اینکه یک دولتی خیلی استقلال‌گرا هم در رأسش باشد. البته توسعه که می‌گوئیم فقط وجه اقتصادی نیست؛ آن را رشد می‌گویند. توسعه یعنی همه وجوه زندگی اجتماعی توسعه پیدا بکند. فرق بین جوامع عقب‌مانده و پیشرفته در این است که جامعه عقب‌مانده اقتصادش، اقتصاد سنتی است یعنی بر اساس معیشت است، در حالی‌که در اقتصاد مدرن انباشت سرمایه وجود دارد و این انباشت باز مجدداً سرمایه‌گذاری می‌شود. در اینجا هیچ تفاوتی نیست که انباشت سرمایه از طرف دولت صورت بگیرد یا از طریق بخش خصوصی و آقایان بهتر می‌دانند که در اقتصاد توسعه مالکیت یک امر ارزشی نیست و یک مسأله کارشناسی است که باید مشخص شود که دولت بهتر کار می‌کند یا بخش خصوصی. لذا مسأله مالکیت در اقتصاد و توسعه یک امر فرعی است. حال با این پیش فرض که در یک کشوری مثل ایران آزادی و آزاد شدن از قید استعمار به توسعه‌یافتگی بستگی دارد، بحث ما این است که در کشورهای جنوبی توسعه همیشه نیاز به

سرمایه دارد، این سرمایه هم مالی است و هم نیروی انسانی و افراد متخصص. البته جوامع عقب‌مانده و حتی کشورهای نفت‌خیز از هر دو جهت فقیر هستند، اما حرف ما این است که در جوامع جنوبی سرمایه‌های مادی یا سرمایه مالی یا تکنولوژی یا پیشرفت فنی و امثال اینها یا نیست یا خیلی کم است. تنها سرمایه‌ای که این کشورها دارند نیروی انسانی است. کشورهای فقیر و عقب‌مانده اتفاقاً پرجمعیت هستند منتها، نیروی انسانی معمولاً در قالب نظامات اجتماعی ارزش دارد. در ایران به دلیل انقلابی که اتفاق افتاد ما دارای نیروی انسانی فعالی هستیم. البته نیروی انسانی مبارز و سیاسی و غیره را همیشه داشتیم ولیکن بعد از انقلاب یک حالتی در بخشی از نیروهای جوان جامعهٔ ما پیدا شد که من آن را «خودبازیابی» تعبیر می‌کنم. بعد از انقلاب نیروی انسانی ما خودش را یافت و بیدار شد. بنده چون خودم یک مقدار با این صنایع و کارخانجات ایران سروکار داشتم این را تجربه کردم که هم در بخش خصوصی و هم دولتی قبل از انقلاب ما نیروی کارشناسی داشتیم. مهندس، تکنیسین و کارگرهای ماهر داشتیم ولی هرگز نه در بخش خصوصی و نه دولتی فرصتی داده نمی‌شد تا کسی نوآوری بکند. یا مثلاً در یک دستگاه ساخت خارج یک تصرفی بکند و چیزی اضافه کند یا کم کند و یا بهبودی ایجاد کند. اما بعد از انقلاب فضایی ایجاد شد - بخصوص در دوران جنگ - که بسیاری از کالاهای پیچیده خارجی در اینجا ساخته شد. اگرچه انقلاب در ایران صدماتی داشت و بسیاری از سرمایه‌های مادی و معنوی از بین رفت نیروی انسانی زیادی از ایران رفت خیلی‌ها کارهای تخصصی خودشان را گذاشتند و کارهای دیگر کردند، ولی این انقلاب یک دستاورد داشت و آن زنده شدن نیروی انسانی بخصوص نیروی انسانی جوان بود. ایرانیها شاید با برخی از کشورهای جنوبی این تفاوت را داشته باشند که دارای این استعداد و هوش هستند و بعضی‌ها سرمایه اساسی در توسعه کشور را همین مسأله قرار می‌دهند. مسأله دوم این است که این نیروی انسانی تا زمانی که سازمان یافته نشود نمی‌توانیم به اصطلاح به آن سرمایه بگوییم یعنی نمی‌شود از واژه سرمایه انسانی استفاده کنیم؛ همچنان‌که هر ثروتی سرمایه نیست. ثروت وقتی با نیروی کار و تکنولوژی و مدیریت سازمان داده نشود آن ثروت، سرمایه نیست یعنی قادر به تولید نیست. به همین ترتیب، نیروی

انسانی هم اگر سازمان یافته نشود از آن بهره‌ای گرفته نمی‌شود. حالا در این رابطه بنده عرض می‌کنم که چگونه می‌شود این نیروی انسانی موجود را نطفهٔ توسعه کشور قرار داد. یعنی این را ما چگونه می‌توانیم سازمان دهیم؟ تجربه ما به‌طور خاص در ایران نشان می‌دهد که در قالب واحدهای دولتی در یک دوره خیلی خوب فعالیتها انجام می‌شود ولی این مسأله یک سقف دارد که از آن دیگر بالاتر نمی‌توان رفت. نظام دولتی این خصوصیت را دارد که قانون‌مندیهای خاص تولید را نمی‌تواند رعایت کند در

**\* مهندس سحابی: هر ثروتی نیست ثروت اگر بانیروی کار و تکنولوژی و مدیریت سازمان داده نشود سرمایه نیست و به همین دلیل نمی‌توانیم به نیروی انسانی نیز تا زمانی که سازمان یافته نشده است سرمایه انسانی بگوییم.**

حالی که نیروی انسانی موقعی به سرمایه مبدل می‌شود که محصول بدهد، خلاقیت داشته باشد، تولید داشته باشد و تولیدش هم با نوآوری و به‌اصطلاح ابتکار همراه باشد. اینها در شرایطی تحقق پیدا می‌کند که نیروی انسانی در یک قالبهای آزادتری عمل کند و از وابستگیها و ارتباطات آزاد باشد. یعنی فقط کفایت و قدرت کار و تولید و خلاقیت و مدیریت ملاک مسئولیتش باشد. حرف بنده این است که از دید اقتصاد توسعه مسأله مالکیت فرع بر مسأله مدیریت است. حتی در خود بخش خصوصی هم این معروف است که در تولیدات، و چه صنعتی و چه کشاورزی، بیش از آنکه صاحب سرمایه مطرح باشد کیفیت مدیریت مؤثر است. بنابراین مالکیت یک مسأله کارشناسی می‌شود. می‌بینیم که در یک واحد یا یک نوع صنعت بخش خصوصی نمی‌تواند یا نمی‌آید و یا سرمایه لازم را ندارد. اینجا می‌توانیم بگوییم دولت عمل کند. یک جای دیگر بخش خصوصی هست آدمش هم هست. آنجا می‌گویند بخش خصوصی عمل کند. تجربه خود ما نشان می‌دهد که محور توسعه اساساً انسان است؛ البته انسانی که به‌صورت سرمایه انسانی درآمد، یعنی سازمان یافته شده است.



انسانی که مجهز به ابزار تولید و تکنولوژی و دانش فنی و مدیریت شده است. در حالی‌که سرمایه اگر فارغ از نیروی انسانی درون‌زا و بسیج شده‌ای که عرض کردم بخواهد عمل کند معمولاً دارای کارآمدی لازم نیست و یا اگر برای صاحبش سود داشته باشد قدرت سودآوری برای جامعه و ملت نمی‌تواند داشته باشد. یعنی قادر به توسعه یا تکامل و ترقی و تحقیقات نیست. من الان واحدهایی را می‌توانم خدمت شما نشان دهم که با سرمایهٔ محدود و در جای محدود ایجاد شده‌اند ولی به دلیل اینکه به نیروی انسانی و مهندس و خلاقیت‌های انسانی اهمیت داده‌اند توانسته‌اند ماشین‌آلاتی را بسازند که این ماشین‌آلات را اگر شما ببینید باور نمی‌کنید که اینها در ایران ساخته شده‌اند. یا مثلاً ما کارخانجاتی بعد از انقلاب داشتیم که دو تا سه تا خط تولیدی می‌خواستند داشته باشند یک خط تولید را از خارج آوردند بقیه‌اش را از روی آنها کپی کردند. اما توسعه تمام واحدهای دولتی القایی و نتیجهٔ فشار از خارج است. یعنی از درون خودکارگاه توسعه ایجاد نمی‌شود بلکه دولت باید بودجه عمرانی بدهد نه اینکه خود شرکت بتواند از منابع خودش هزینه کند. حال با توجه به گرفتاری سرمایه در کشورهای جنوبی وجود دارد، که ما هم از این به بعد خواهیم داشت - چون نفت ما دارد تمام می‌شود یا آن هم که باقی‌مانده باید به پرداخت واه‌ا و ریخت و پاشهای دولتی برسد - در این شرایط بخش سرمایه‌داری ملی اگر به‌صورت یک حلقه اجتماعی دربیاید اقتصاد پایدار می‌ماند. الان سرمایه‌داری ملی یک طبقه اجتماعی نیست بلکه یک عده‌ای هستند مثلاً ده تا پانزده هزار واحد صنعتی هستند که به شدت در معرض مرگ هستند و این سیاست‌های بعد از سال ۱۳۶۸ هم که اجرا شده همهٔ اینها را حقیقتاً در معرض نابودی گذاشته است. ولی به نظر من نقطه صنعت غیروابسته در ایران ایجاد شده است البته اینها حشمش زیاد نیست و کارهای بزرگ نشده است ولی می‌تواند پایگاه و جایگاهی برای رشد صنعت ملی و غیروابسته که محور توسعه کشور است باشد همه اینها به شرطی است که دولت ملی باشد.

● **دکتر رئیس دانا:** من بحث را از مفهوم بازار و ارتباطش با مالکیت و آزادی شروع می‌کنم شاید بشود اسم این بحث را گذاشت «بازار - مالکیت - آزادی». بازار پدیده‌ای است که از دوره‌های بسیار قدیم وجود داشته است. بازار در نظام‌های تولیدی مربوط به دوران فئودالی، جهان باستان و نظام عملی رومیان وجود داشته و نقشی هم داشته که در چهارچوب آن شرایط تاریخی ایفا می‌شده است. موقعی که وارد جهان صنعتی سرمایه‌داری می‌شویم، یعنی زمانی‌که سرمایه‌داری دوره فئودالی را پشت سر می‌گذارد نقش بازار دگرگون می‌شود. این دگرگونی در تمام دوره عصر صنعتی سرمایه‌داری هم متناسب با ماهیت عملکرد این نظام تغییر می‌کند. تغییراتی عجیب و غریب که حتی ابعاد جهانی هم به خودش می‌گیرد و تقسیم کارهای پیچیده‌ای را ایجاد

می‌کند. وقتی ما نظام سرمایه‌داری صنعتی را نگاه می‌کنیم می‌بینیم نیروی درونی و لوکوموتیوی که این نظام را به حرکت می‌اندازد انباشت سرمایه است. البته انباشت معمولاً به انواع مختلفی شکل می‌گرفته است. مثلاً انباشت نظام فئودالی شکل خاص خودش را دارد، انباشت در نظام قسمت شرقی، نظام شیوه آسیایی نیز ویژگی خودش را دارد. در این حالت دوم امپراتوریاها و دولتهای مرکزی قوی ایستادند و مازاد را با قوه قهریه و نیروی نظامی و یک سازماندهی عجیب و غریب جذب کردند. این مازاد وقتی جذب می‌شد مجدداً در فرآیند تولید، فرایند زیست‌سازها و فرآیند سازمان‌دهی نظامی و دیوانی قرار می‌گرفت و به اصطلاح جریان اقتصاد را به همان شیوه تبادلی تاریخی خودش ادامه داد اما آن چیزی که اتفاق می‌افتاد انباشت سرمایه به معنایی که امروزه ما از آن صحبت می‌کنیم نبود. این انباشتی که ما از آن صحبت می‌کنیم محصول انقلاب صنعتی است. این فرآیند یک خصلت خاص دارد. به این معنا که انباشت صورت می‌گیرد به‌خاطر اینکه تولید بکند و این تولید به‌خاطر این صورت می‌گیرد که باز انباشت صورت بگیرد. چنین فرآیند انباشتی با چند پدیده خاص هم زمانی دارد.

## ● دکستر رئیس دانا: بازار از دوره‌های بسیار قدیم در نظامهای تولیدی مربوط به دوران فئودالی، جهان باستان و دوران رومیان وجود داشته است ولی زمانی که وارد جهان صنعتی سرمایه‌داری می‌شویم نقشش بازار دگرگون می‌شود.



یکی از این پدیده‌ها نوع مالکیت است. این انباشت نسبت به گذشته مالکیت را به نوع تازه‌تری تبدیل می‌کند یعنی با یک نوع مالکیت خاص عجین است و هم زمان با یک نوع مناسبات تولیدی و یک نوع به‌اصطلاح روابط بین تولیدکننده و مصرف‌کننده همزادی و هم‌زمانی دارد. اما وقتی که به بازار نگاه می‌کنیم می‌بینیم بازار خصلتش این است که قبلاً زمینه‌هایی را گویی برای آن انباشت فراهم می‌کند. یعنی برای اینکه آن انباشت شکل بگیرد به یک بازار پیشاپیش احتیاج است و این یکی از آن تفاوت‌هایی است که بین بازار و سایر جنبه‌های زندگی تولید صنعتی وجود دارد. خوب، الان چند جهش تاریخی می‌کنیم تا به بررسی کشورهای کم‌توسعه و ایران برسیم. مسأله بخش خصوصی در ایران بعد از دهه ۵۰ تا اواخر این دهه یکی از محوری‌ترین بحث‌هایی بود که برای فرآیند توسعه صورت می‌گرفت. بحث این بود که برای توسعه انباشت صورت گرفته است و این انباشت تقسیم کار خودش را انجام می‌دهد و بازار تنها پدیدهٔ اجتماعی اقتصادی بوده که پیشاپیش زمینه‌ساز انباشت بوده است و موقعی که کالا تولید می‌شد اگر بازار نداشت نمی‌توانست بیشتر به فروش برسد و مصرف‌کننده پیدا کند. در اینجا دو نظریه به‌وجود آمد: نظریه معروف به رشد متعادل و نظریه مربوط به رشد نامتعادل. نظریه رشد متعادل می‌گفت: شکل نگرفتن توسعه اقتصادی به خاطر این است که آن بازار پیشاپیش وجود ندارد. این نظریه می‌گفت برای اینکه آن بازار پیشاپیش ایجاد شود باید در یک چهارچوب سیاست‌گذاری یا برنامه‌ریزی، مجموعه‌ای از فعالیت‌های تولیدی به‌طور تقریباً هم‌زمان شکل بگیرند تا از «نورث» نیز مسأله به اصطلاح دور باطل خودش را مطرح کرد که کشورهای فقیر فقیرند چون نیاز به انباشت سرمایه دارند و برای اینکه از این حالت بیرون بیایند و انباشت سرمایه داشته باشند نیاز به تولید و پس‌انداز دارند و بعد برای اینکه تولید بکنند و پس‌انداز داشته باشند نیاز به انباشت سرمایه دارند. پس فقیرند چون فقیرند. او فکر کرد که از این دور اینظوری می‌تواند بیرون بیاید که جلوتر بازار را آماده کند. در مقابل نظریه رشد نامتعادل مطرح شد و گفت اساساً بازار به خاطر شرایط اجتماعی و اقتصادی در کشورهای کم‌توسعه وجود ندارد. شما اگر سرمایه و امکانات را بخش بکنید در ۲۰۰۰ رشته این امید را نداشته باشید که با رشد رقابتی بتوانید فرآیند توسعه را شکل دهید. بنابراین سرمایه‌ها و امکانات یک کشور می‌بایست درست در رشته‌هایی بروند که آن کشور در آنها کارآمدی دارد. مشخص است که چنین جریان انباشتی به ناموزونیاها و دوگانگیهای اقتصادی می‌انجامد. زیرا چنین جریان انباشتی امکانات درآمدی را برای توده‌های مردم فراهم نمی‌کند.

به هر حال، در نظریه رشد نامتعادل نقش دولت مطرح می‌شود. همان‌طور که آقای سبحانی فرمودند، در

میرزا می‌باشد. اقدام بعضی از روحانیان تبریز به رهبری «میرفتاح» در گشودن دروازه‌های این شهر به روی ارتش تزاری، به عنوان جلوگیری از کشتار مردم بی‌گناه و متعاقباً نیز قبول عضویت شورای مشورتی از طرف میرفتاح، که این شورا بوسیله روسها بنیان یافته بود. ضربهٔ کاری و نهایی را بر عباس میرزا وارد آورد. این کار عباس میرزا را آنچنان افسرده و خشمناک می‌سازد که طی نامه‌ای به عنوان میرزا بزرگ<sup>۳۲</sup> شدیدترین حملات را به علما وارد آورده و از ایراد هیچ‌گونه زخم زبان به روحانیان خودداری نمی‌نماید. او از آنها دعوت می‌نماید که به عوض مخالفت، در اقدامات اصلاحی وی رای یاری نمایند. در اردبیل نیز علما با نیت حفاظت از مردم و نیز نگهداری از کتابخانهٔ شیخ صفی، عضویت شورای اداری شهر را که از سوی روسها تشکیل شده بود قبول کردند. هر چند که در نگهداری از کتابخانه توفیقی نیافتند و روسها بسیاری از کتب نفیس این کتابخانه را به غنیمت بردند، تنها کاری که بلندپایگانی هر چند اندک را برعهده داشت به عمل می‌آید. اینان نارسی‌ها و کمبودهای موجود را واقعاً احساس و به رفع آنها از طریق انجام اصلاحات به سبک اروپایی همواره تأکید داشتند. همچنین اشاره شد که هم جنگ‌های ایران و روس و هم تحولات سیاسی و اجتماعی پایان سدهٔ ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ و پیدایش ارتباطات ناشی از این تحولات، بسیاری از کاستیهای کل جامعهٔ ایران را برملا ساخت و ضرورت جریان عقب‌ماندگیها را از دنیای پیشرفته و در حال پیشرفت را مسلم گردانید.

در هنگام مذاکرات صلح، شاهزاده حسعلی میرزا والی خراسان که ادعای ولایتعهدی را نیز داشت. مدعی شد که حضرت امام (رضاع) در خواب دو علم سیاه را به وی داده‌اند و او را مأمور اخراج کفار روسی از سرزمینهای مسلمانان کرده‌اند. این شاهزاده با علم‌های ادعایی خود از خراسان به تهران آمد و هنگام ورود به تهران از سوی علما و انبوهی از مردم مورد استقبال بی‌سابقه‌ای قرار گرفت. وی توانست ضمن گردآوری نزدیک به چهل هزار سپاهی، گذشته از فتح‌لشاه عده‌ای از علما را متقاعد کند که صلحی را که عباس میرزا درصدد دستیابی به آن است، مفایر منافع مسلمانان بوده و تنها چاره از سرگیری جنگ است. احتمالاً قانع شدن فتحعلی‌شاه بر اثر خواست علماً تحقق پیدا کرده است. به هر صورت، مردم نیز مجدداً به هیجان آمدند. هیجانی که می‌رفت گسترده‌گی و ابعاد التهاب چمن سلطانیه را پیدا کند؛ که عباس میرزا از طریق اعزام قائم مقام به تهران و گفتگو با فتح‌لشاه و علما، موفق شد غائله را فرو نشاند و مذاکرات صلح را نجات دهد.

در ادامه و بعد از پایان جنگ و انعقاد عهدنامهٔ ترکمانچای، بلوای خونین و متناسب با مقتضیات جامعهٔ ایران بود که آن

خطرناک قتل «گر بیادیف» و دیگر اعضاء سفارت روسیه در تهران را می‌توان تحت دلایلی موجه، دنبالهٔ مبارزاتی که تاکنون علیه عباس میرزا به عمل آمده بود، تصور کرد. ولی آنچه بیشتر به واقعیت نزدیک می‌نماید اینکه حیثیت‌بربادرفته‌وغرورمجروح ایرانیان، توان خویشتن‌داری را از دل‌های دردمند آنان گرفته و جان سفیر شاعر مسلک و عاشق‌پیشه ولی بی‌ادب روس و همراهان وی را، به عنوان غرامات اندک قلب‌های شکسته خود دریافت داشتند. حتی اگر نظریه نزدیک به یقین دخالت سفارت انگلیس در ماجرا، به خاطر تصادم منافع امپراطوری بریتانیا و روسهای تزاری در ایران را بپذیرا شویم، در این صورت، این دخالت به عنوان عاملی تشدیدکننده توجیه می‌گردد.

**نتیجه:**

همانگونه که ملاحظه شد، اصرار بر اصلاحات و نوسازی به تقلید از اروپا، از طرف عباس میرزا که رهبری گروهی از بلندپایگانی هر چند اندک را برعهده داشت به عمل می‌آید. اینان نارسی‌ها و کمبودهای موجود را واقعاً احساس و به رفع آنها از طریق انجام اصلاحات به سبک اروپایی همواره تأکید داشتند. همچنین اشاره شد که هم جنگ‌های ایران و روس و هم تحولات سیاسی و اجتماعی پایان سدهٔ ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ و پیدایش ارتباطات ناشی از این تحولات، بسیاری از کاستیهای کل جامعهٔ ایران را برملا ساخت و ضرورت جریان عقب‌ماندگیها را از دنیای پیشرفته و در حال پیشرفت را مسلم گردانید. درست است که عباس میرزا به علت آن‌که بنحوی مؤثر در قدرت سیاسی با پدر خود شریک بود شاید می‌توانست با توسل به قوهٔ قهریه، موفقیت اصلاحات خود را تضمین نماید. ولی واقع اینکه نه جنگ‌های طولانی فرصت مساعد و دلخواه را در اختیار وی گذاشت و نه سیاست‌های مذهبی فتح‌لشاه اجازهٔ اجرای چنین برنامه‌ای را به عباس میرزا می‌داد؛ تا وی بتواند از این تجربه موفق بیرون آید. از آن گذشته، در صورت نبودن هیچکدام از این دو عامل، به علت پشتیبانی وسیع توده‌ها از روحانیت، توفیق عباس میرزا در توسل به قوهٔ قهریه بعید به نظر می‌رسد. بنابراین، بهترین راه حل ممکن، ایجاد تفاهم و آشتی بین نیات و اهداف طرفین، از طریق جرح و تعدیل اصلاحات و نخواستیهای مورد نظر عباس میرزا، متناسب با مقتضیات جامعهٔ ایران بود که آن

## ● مسأله لباس نظامیان در سازمان جدید ارتش، سر و صدای زیادی برانگیخت و واکنشهای بسیاری را در محافل روحانی موجب گردید، تا جایی‌که «قائم مقام» و «دروویل» هم اشاراتی به این موضوع نموده و عکس‌العمل‌های به عمل آمده نسبت به لباس و چکمهٔ افسران و سربازان را که مورد استفادهٔ خود عباس میرزا نیز قرار می‌گرفته، بیان نموده‌اند.

- هم‌به‌شرحی‌که‌اشاره‌رفت،به‌علت‌عدم‌تجربه و آمادگی کافی در برخورد با این قبیل مسائل، که برای اولین مرتبه در ایران اتفاق می‌افتاد، و احتمالاً پافشاری و ایستادگی هر یک از جناحین بر مواضع خویش توفیقی در این زمینه حاصل نشد. متأسفانه این عدم توفیق که باعث از دست شدن اولین فرصت - و در بین چندین موفقیت به دست آمده در طول حکومت قاجار بهترین فرصت تاریخی- برای جبران عقب‌ماندگیها و نیل به پیشرفتهای مورد لزوم گردید، می‌تواند به عنوان یکی از بارزترین مصادیق بدقابلی ایرانیان، در این مقطع حساس از تاریخ به شمار آید. اگر این تحولات و نوگرانیها در آن زمان با مشورت و نظر روحانیت، متناسب با تفکرات مذهبی ایرانیان پیاده می‌گردید، به جهت آنکه از طرفی هم‌زمان با تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع اروپایی می‌بود، و نیز رژیم قاجار را از ابتدا در یک روال صحیح و منطقی و منطبق با نیازهای اساسی جامعه جا می‌انداخت، می‌توانست در کوتاه‌مدت از شکست نظامی ایران از روسیه و متعاقباً از تحمیل قرارداد تنگین ترکمانچای جلوگیری نموده و حتی به احتمالی موجبات استرداد حداقل قسمتهایی از سرزمینهای از دست رفته را فراهم آورد. معاهدات گلستان و ترکمانچای، به ویژه عهدنامهٔ ترکمانچای نه‌تنها سرزمینهای وسیعی را از خاک ایران منتزع ساختند، بلکه عواقب ذلت‌بار این قرارداده‌ا در طول حکومت قاجار، آنچنان شتون مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران را دستخوش امسial و سیاسیاست‌های سوء‌قدرتهای استعماری گردانید، که یادآوری آن سرافکنندگی و شرمساری هر ایرانی وطنخواهی را در پی خواهد داشت. چنانچه تحولات و حوادث دهه‌های آغازین قرن بیستم، مخصوصاً انقلاب بلشویکی روسیه رقم نخورده بود، به احتمال قریب به یقین در پایان قرن حاضر، سرزمین ایران نیز به مجموعه‌ای از کشورهای مثله شده مبدل شده بود که بعد از فروپاشی شوروی اکنون
- ↑ «تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دورهٔ معاصر»، تألیف سعید نفیسی، انتشارات «بنیاده چا» اول، چاپ ششم، صفحات ۲۵۰ الی ۲۵۲.
  - ↑ روایوری اندیشه‌گران ایران ... عبدالهادی صفحهٔ ۳۹۷ و صفحات ۵۰۷-۵۲۶ الی ۵۲۶ دکتر عبدالهادی حائری در دو
  - ↑ قسمت کتاب مورد اشاره دو عقیده متفاوت ابراز می‌نماید نخست در صفحه ۳۹۲ بر این عقیده‌اند، که خواست دول استعمارگر ترویج مسیحیت و از بین بردن اسلام و دیگران ادیان کشورهای تحت نفوذ و سلطهٔ خود نمی‌باشد. ولی در جای جای بحث مربوط به «هنری سارتن» انگلیسی صفحات ۵۰۷ الی ۵۲۶ عکس این عقیده را ابراز می‌نماید.
  - ↑ «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹»، تألیف «محمود محمود»، انتشارات اقبال، جلد اول، چاپ چهارم، ص ۳۲۲.
  - ↑ «محمود محمود»، همان کتاب و همان جلد، ص ۳۲۳.
  - ↑ «ر «دکتر عبدالهادی حائری»، همان کتاب، ص ۴۶۲.
  - ↑ «دین و دولت در ایران» تألیف برنوسور «حامد الگار»، ترجمه «ابوالقاسم سری»، انتشارات توس، چاپ دوم، ص ۲۸۱.
  - ↑ «حامد الگار»، همان کتاب، صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱.
  - ↑ «سعید نفیسی»، همان کتاب و همان جلد، ص ۳۲۲.
  - ↑ «عبدالهادی حائری»، همان کتاب، ص ۳۴۷ و «حامد الگار» همان کتاب ص ۱۳۳.
  - ↑ حامد الگار، همان کتاب، ص ۱۳۰.
  - ↑ ۱۲ و ۱۳ «حامد الگار»، همان کتاب، ص ۱۲۷.
  - ↑ حامد الگار، همان کتاب، ص ۱۳۰.
  - ↑ «حامد الگار»، همان کتاب، ص ۱۳۴.
  - ↑ «سعید نفیسی»، همان کتاب و همان جلد ۱۰۸.
  - ↑ «سعید نفیسی»، همان کتاب و همان جلد، ص ۱۱۵.
  - ↑ سعید نفیسی، همان کتاب و همان جلد، ص ۱۱۳، به‌نقل از «تاریخ نو».
  - ↑ «حامد الگار»، همان کتاب، ص ۱۴۵، به نقل از «تاریخ نو».
  - ↑ منشآت «سعید بدرالدین یغمایی» صفحهٔ ۳۶ کفرانس «حاج میرزا بچی دولت‌آبادی»
  - ↑ «بشت برده»، تألیف «خان ملک سامانی»، چاپ اول، ص ۳۵.
  - ↑ «سعید نفیسی»، همان کتاب، همان جلد، ص ۱۲ الی ۱۲۳.
  - ↑ «سعید نفیسی»، همان کتاب و همان جلد، ص ۱۲۳ الی ۱۲۷.
  - ↑ «حامد الگار»، همان کتاب، ص ۱۵۲.
  - ↑ «حامد الگار»، همان کتاب، ص ۱۴۵، به نقل از جهانگیر میرزا.
  - ↑ «حامد الگار»، همان کتاب، ص ۱۴۲.
  - ↑ «سعید نفیسی»، همان کتاب و همان جلد ص ۱۵۰.
  - ↑ «خان ملک سامانی» همان کتاب، ص ۳۴ و ۳۵.
  - ↑ سعید بدرالدین یغمائی، همان کتاب، ص ۱۱۰.
  - ↑ «سعید نفیسی»، همان کتاب و همان جلد، ص ۱۷۵.

سال سوم / شماره شانزدهم / ۶۳



فتحعلیشاه قاطعانه اعلام می‌دارد که دولتی که مالیات بیشتری اخذ می‌کند توانایی جنگی بیشتری دارد و بنابراین دولت ایران که در سال فقط شش کرور درآمد مالیاتی دارد با روسیه که از ششصد کرور درآمد مالیاتی برخوردار است، نباید از در جنگ درآید.<sup>۲۳</sup> این نظر را می‌توان بازتابی از نظریات عباس میرزا در مورد جنگ دانست. همچنین این شعر قائم مقام خطاب به اللهیارخان آصف‌الدوله «آن صلح به هم برزن از جنگ به در زن -نه مرد نبرد است زنی قحبه و هیز است»<sup>۲۴</sup> دلیل دیگری است بر تمایل قائم‌مقام و به تبع آن عباس میرزا به حفظ صلح و نه آغاز جنگ.

#### ۴ - اسناد و مدارک روسی

آنچه که از بررسی مجموع اسناد روسی مربوط به حد فاصل جنگهای دورهٔ اول و دورهٔ دوم مستفاد می‌شود این است که به غیر از اسناد و مکاتبات مربوط به «یرملوف» که از دشمنان سوگند خوردهٔ عباس میرزا بوده است، بقیه اسناد حکایت از دست کم قصد ایجاد یک روح تفاهم و اعتماد متقابل و حتی کوشش برای جلوگیری از ایجاد هر گونه جنگ و درگیری بین حکومت روسیه تزاری و حکومت ایران و مخصوصاً ایجاد تفاهم با شخص عباس میرزا می‌نماید. اولین اسنادی که در این ارتباط جلب توجه می‌کند، مکاتبات عباس میرزا با دو امپراطور روسیه یعنی «الکساندر» اول و «نیکلای» اول می‌باشد که برغم وجود قید تشریفات در مکاتبات بین دو پادشاه و با دو ولیعهد، عدم رعایت این تشریفات از سوی دو امپراطور روسیه و پاسخ به نامه‌های عباس میرزا، دلیلی است بر کوشش برای ایجاد روابط دوستانه بین دو حکومت. مرحوم سعید نفیسی، مفاد دو نامه را که یکی الکساندر اول در دهم مارس ۱۸۱۶ و دومی را نیکلای اول در ۳۱ ژانویه ۱۸۲۶ در فاصله جنگهای اول و دوم، به عنوان عباس میرزا نوشته‌اند، عیناً درج کرده است.<sup>۲۵</sup> نامه نیکلای اول که در فاصله زمانی اندکی قبل از شروع جنگهای دوم نوشته شده، دلیلی است بر وجود رابطه‌ای که احتمال درگیری را در حداقل ممکن نگاه داشته است. بنا عنایت به اینکه این نامه در پاسخ نامه عباس میرزا نوشته شده است و در آن صلح طلبی نیکلای اول محرز به‌نظر می‌رسد، مسلم است که عباس میرزا نیز صلح‌خواهی خود را به اطلاع نیکلای رسانده است. از آن گذشته، چه الکساندر اول و چه نیکلای اول و نیز بعضی از سیاستمداران و سفرای

در تمامی مکاتبات دو امپراطور

سابق‌الذکر روسیه بنا «یرملوف» اختلاف‌نظر بر سر مسأله ایران کاملاً نمایان است. «یرملوف» حکومت ایران و بویژه عباس میرزا را جنگ‌طلب و نوسازی ارتش ایران را توسط عباس میرزا انعکاسی از انگیزه‌های جنگ‌طلبانه او می‌دانسته است. در حالی‌که هنر دو امپراطور روسیه خلاف این عقیده را ابراز می‌داشتند. همچنین از مکاتبات بین کنت «تسلرود» وزیر خارجه وقت روسیه با

روسیه در ایران، به نحوی تلویحی و حتی در اندک موارد علنی، قول استرداد قسمتهایی از مناطق تصرفی روسیه را در جنگهای اول به‌ عباس‌میرزا و دیگر رهبران ایران داده‌اند.

سند دیگری که در همین راستا از اهمیت برخوردار می‌باشد و مرحوم سعید نفیسی به آن اشاره کرده، اعلان جنگی است که در تاریخ ۱۶ اکتبر روسی ۱۸۲۶ به زبان فارسی در مسکو منتشر شده است.<sup>۲۶</sup> از بررسی مفاد این سند، موارد زیر جلب توجه می‌نماید: اولاً انتشار این اعلان جنگ در تاریخ مذکور یعنی حدود سه ماه بعد از آغاز عملیات جنگی، دلیل بر این است که حداقل دولت روسیه منتظر این جنگ نبوده است. به عبارت دیگر، نوع

روابط موجود فی‌مابین دو کشور، دلالت بر وقوع جنگی نمی‌کرده است؛ ثانیاً همان‌طور که در متن سند آمده است و مرحوم سعید نفیسی نیز به آن اشاره نموده، اعزام سفیری از جانب روسیه در این اوقات - پرنس «منشیکوف» - و اعزاز و اکرام این سفیر توسط عباس میرزا، قرینه‌ای دیگر بر وجود مناسباتی ویژه بین رهبران دو کشور و مخصوصاً بین عباس میرزا و رهبران روسیه می‌باشد که احتمال درگیری را در پائین‌ترین سطح ممکن نگاه می‌داشت. ثالثاً سند تصریح می‌دازد که دولت روسیه دلیل آغاز جنگ را چنین تلقی می‌نماید که یکی از سرکردگان ایران که از نظر دولت روسیه «حسین خان سردار ایروان» می‌باشد، خودسرانه و بدون کسب مجوز از پادشاه و دیگر رهبران ایران، مبادرت حمله به روسیه را نموده است. رابعاً در سند تکراراً به این نکته اشاره می‌گردد که دولت روسیه ولایتعهدی عباس میرزا را به موجب عهدنامه گلستان به رسمیت شناخته است، که احتمالاً این اشارات مکرر بدان معناست که حکومت روسیه از عباس میرزا انتظار نداشته است که فرماندهی سپاه ایران را در حملهٔ به روسیه عهده‌دار شود.

در تمامی مکاتبات دو امپراطور سابق‌الذکر روسیه بنا «یرملوف» اختلاف‌نظر بر سر مسأله ایران کاملاً نمایان است. «یرملوف» حکومت ایران و بویژه عباس میرزا را جنگ‌طلب و نوسازی ارتش ایران را توسط عباس میرزا انعکاسی از انگیزه‌های جنگ‌طلبانه او می‌دانسته است. در حالی‌که هنر دو امپراطور روسیه خلاف این عقیده را ابراز می‌داشتند. همچنین از مکاتبات بین کنت «تسلرود» وزیر خارجه وقت روسیه با

«یرملوف» همین استنباط حاصل می‌گردد. مسأله دیگری که حسن روابط عباس میرزا و حکومت روسیه را ثابت می‌نماید، بی‌اعتنایی و تحقیر دولت روسیه بویژه «تسلرود» به فرستادهٔ شاهزاده محمدعلی میرزا دولتشاه است که حامل درخواست کمک این شاهزاده از دولت روسیه برای رسیدن به سلطنت ایران پس از مرگ فتحعلیشاه بود. لازم به تذکر است که شاهزاده محمدعلی میرزا دولتشاه با «یرملوف» سردار گرجستان پیوسته در ارتباط و حتی توطئه علیه عباس میرزا بوده است.

و بالاخره حکومت روسیه به موجب ماده ۴ عهدنامهٔ گلستان، به وسایل مختلف، علیرغم مخالفت «یرملوف» ولایتعهدی عباس میرزا را به رسمیت شناخته و حتی تضمین نموده بود. عباس میرزا از نظر شخصی و تثبیت مقام و موقعیت خود هم که شده، می‌بایست دوستی حکومت روسیه را برای خود مفتنم دانسته و مخالف شروع جنگ باشد.

#### ۵ - دلایل متفرقه

اولاً، بی‌اعتنایی عباس میرزا به آقا سید محمد مجتهد را پس از شروع جنگ که مجتهد اخیرالذکر رهبری علما را در صدور اعلان جهاد بعهده داشت - می‌توان انتقामी دانست که عباس میرزا از آقا سید محمد به خاطر کشاندن وی به جنگ گرفته است. کار اختلاف و دشمنی عباس میرزا با آقا سید محمد تا آنجا بالا گرفت که گروههایی که احتمالاً وابسته به عباس میرزا بودند و اعتقاد به نقض عهدنامهٔ گلستان و شعله‌ور ساختن آتش جنگ بین ایران و روسیه توسط آقا سید محمد را داشتند، قصد جان وی را می‌نمایند؛ که توطئه توسط فتحعلیشاه کشف و خنثی می‌گردد. ثانیاً، سوال فتحعلیشاه از ملا «محمدتقی برغانی» که چرا جهاد شکست خورد و جواب برغانی به شاه که علت شکست عدم ایمان و حسن نیت ولیعهد بوده است<sup>۲۷</sup> از جمله دلایل عدم رضایت عباس میرزا به صدور فتوای جهاد از سوی روحانیان و نیز عدم همکاری علما در جنگ می‌باشد. ثالثاً، در صورتی‌که بتوان به قول «جهانگیر میرزا» اعتماد نمود و وجود اختلاف را بین عباس میرزا و حسین خان سردار ایروان محرز دانست<sup>۲۸</sup>، با توجه به آنچه که در اعلان جنگ روسیه به آن تصریح شده و حملهٔ حسین خان سردار ایروان را به روسیه خودسرانه و بدون کسب نظر و رأی حکومت ایران معرفی نموده‌اند، اولین حمله و یورش در جنگهای دوم را که

فعالتهای دولتی ناکارآمدیهایی بروز کرد و دولت نتوانست سلسلهٔ زنجیره‌های صنعتی را تنظیم بکند. از همین جا بود که من مدتها دچار یک چیزی شدم که بعضی از دوستان به آن التقاط می‌گویند، من بین رشد متعادل و رشد نامتعادل راه‌حل رشد اتکابی را پیدا کردم و آن این است که نه یک رشته اصلی بلکه شماری از رشته‌های اقتصادی هستند که ما را به سمت کارآمدی بازار و توسعه اقتصاد رقابتی و بخش خصوصی کامل می‌کشانند.

بحث این است که اگر اقتصاد می‌خواهد در شرایطی قرار بگیرد که فرآیندهای توسعه را طی کند اعم از اینکه بازار انتخاب شود و یا راه رشد نامتعادل، نیاز به این است که به هر حال بازاری شکل بگیرد.

از طرفی، در سطح جهانی مشخص گردید اگر کشورها کمتر توسعه یافته به رشته‌های خاصی متکی بشوند از آسیب‌پذیریهای جهان سرمایه‌داری مبرا نخواهند بود. الان عربستان سعودی ۲۰ سال یا ۲۲ سال است که روی صنایع پتروشیمی کار می‌کند ولی بیش از ۴ درصد یا ۵ درصد بازار جهانی این محصولات را در اختیار ندارد. بازار داخلی هم که وضشش مشخص است. در ایران هم مثلاً صنایع پتروشیمی اگر بتواند کود شیمیایی تولید کند وقتی همهٔ زمینها را کود شیمیایی دادیم چکار کنیم؟ نیاز است که به بازارهای جهانی برویم. در چنین فرآیندی با مشکل عملکرد سرمایه‌های متمرکز جهان روبرو هستیم که نوعی بازار مجزوی را بر جهان تحمیل کرده‌اند و برای آن بازار به اصطلاح فرعی که ما می‌خواهیم ایجاد کنیم امکان تحرک کافی باقی نمی‌گذارد. یا شما می‌باید دل پدید به تقسیم کار جهانی که بتوانید از آن بازار برخوردار بشوید که آن‌وقت تازه در چنین شرایطی هم معلوم نیست فرصتی داشته باشید. یا اینکه به هر حال باید به بازار داخلی متکی بشوید بازار داخلی هم مشکلات خودش را دارد که عبارتند از: محرومیت، فقر و نارسایی.

به این ترتیب مشخص شده است که برای کشورهای کمتر توسعه یافته راه‌حلهای متفاوتی وجود دارد. از جمله اینکه مشخص شد که بازارهای مطمئن‌تر باید مورد نظر این کشورها باشد و همچنین تقویت بازار داخلی ضروری است. گرچه احتمالاً نمی‌توان آن راه رشد رقابتی به اصطلاح تجربه شده در قرن ۱۶ تا ۱۸ اروپا را در پیش گرفت، به خاطر اینکه فقر، نارسایی و عدم تمایل سرمایه‌گذاری بخشی خصوصی، در کشورهای کمتر توسعه‌یافته وجود دارد. در سطح جهان مشخص شده است که تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای ضروری است؛ اتحادیه‌هایی که کشورهای سرمایه‌داری صنعتی غرب به نفع خودشان تشکیل داده‌اند. ولی به دلایل تجربی و سیاسی، دائماً از تشکیل آنها در کشورهای کم‌توسعه جلوگیری می‌کنند و نگران این هستند که اتحادیه‌هایی در دفاع از مواد اولیه و حفظ حرمت بازارهای داخلی به‌وجود نیاید درست. آن چیزی که نظام سرمایه‌داری جهانی

جلوی آن را می‌گیرد به عنوان یک ضرورت برای این کشورها مطرح است؛ یعنی حرکت کردن به سمت بازارهای منطقه‌ای و دور شدن از اختلافات قومی و فرقه‌ای و نظرتکنیهای ملی و غیره. در بحث داخلی مشخص شده است که به هر جهت باید بازار داخلی به نوعی تقویت شود. در یک چنین شرایطی تقویت قدرت خرید داخلی نیز مسأله مهمی است. ما اگر قدرت خرید داخلی را تا قیامت پایین نگه داریم به خاطر اینکه می‌خواهیم سود برسانیم به صاحبان سرمایه - صاحبان سرمایه‌ای که از یک سو با محدودیتهای بازار جهانی روبرو هستند و از سوی دیگر اساساً گرایش تبدیل مازاد انباشت را به انباشت بیشتر در فرآیندهای تولیدی ندارند - اگر در چنین شرایطی به اصطلاح بازار داخلی‌مان را تقویت نکنیم ولی مالکیتها را کنترل نکنیم نمی‌توانیم در فرایند توسعه به‌طور معقول آن‌طوری که نیازهای جهانی حکم می‌کند وارد بشویم. برای اینکه یک دولتی بتواند رشته‌های اصلی اقتصاد را به عهده بگیرد باید برای حفظ کارآمدی آن رشته‌ها واقعاً اقدام بکنند. ولی این دولتی که اساساً به علت مجموعه عملکردها و وابستگیهای طبقاتیش در جامعه نمی‌تواند ذاتاً کارآمدی داشته باشد

#### \* دکتر رئیس دانا: این که گفته

#### می‌شود در جهان شکست بخش

#### دولتی تجربه شده است درست

#### نیست بلکه آنچه اتفاق افتاده

#### شکست عقب‌مانده‌ها است. در

#### کشورهای عقب‌مانده هم بخش

#### خصوصی و هم بخش دولتی هر

#### دو فرور یختند.

#### زیر سؤال نیست. والا برنامه هدایتی اقتصاد بطور کلی زیر

#### سؤال اس. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم نظام

#### سرمایه‌داری قدرتمندی در سطح جهان حاکم است و برای

#### حضور ما در بازارهای جهانی مانع می‌تواند، نظام

#### سرمایه‌داری را تبلیغ می‌کند، محدودیتها و محرومیتهایی

#### را که برای دوره گذار به سمت توسعه مجبور هستیم در

#### بازارهای داخلی ایجاد کنیم. علم می‌کند و علیه آنها تبلیغ

#### می‌کند. ما ناگزیر هستیم که در این شرایط گذار خودمان را

#### با این وضعیت تطبیق بدهیم که بخش خصوصی

#### ابتکارات عمل خود را داشته باشد. اما به هیچ‌وجه نقش

#### هدایت‌گر دولت را نمی‌توانیم. نکته آخری که به نظر

#### من می‌ماند این است که بخش خصوصی در ایران ادعا

#### می‌کند که دولت همیشه مانع رشد من بوده است. من یک

#### سؤال دارم پس این سرمایه‌های عظیمی که الان در دست

#### صاحبان سرمایه ایرانی است از کجا بدست آمده است؟

#### آیا اگر دولتی بود که می‌توانست در مقابل این شرایط

ایستادگی کند این سرمایه‌ها به‌وجود می‌آمد؟ در چنین شرایطی ما احتیاج داریم که توزیع درآمد کنیم وقتی تورم اتفاق می‌افتد این تورم سرمایه و ثروت و سطح درآمد اقشار وسیعی از جامعه را نابود می‌کند ولی همزمان ثروت و دارایی و قیمت اراضی شهری قشر اقلیت محدودی را بالا می‌برد. یعنی تورم عملاً عملکرد توزیع درآمدی را انجام می‌دهد. مهار کردن یک چنین تورمی می‌تواند به معنی مهار کردن توزیع ناعادلانه درآمد باشد تا بتواند انباشت را در آن فرآیندهایی که لازم است به حرکت بیاندازد.

#### ● دکتر غنی‌زاده: من روش طرح بازار را به این

مفهومی که اینجا طرح شد درست نمی‌دانم و این برمی‌گردد به اختلاف نظراتی که با آقایان دارم. من فکر می‌کنم که بازار را به مفهوم جدید کلمه در چهارچوب

جامعه مدنی می‌توانیم طرح کنیم. در واقع بازار وجهه اقتصادی جامعه مدنی است. جامعه مدنی هم خودش یک پدیده جدید است. یک تحول جدیدی است که در غرب اتفاق افتاده است و بازار در واقع سیستمی است که روی آن جامعه مدنی درست شده است. یک تعریف جدیدی از دولت به‌وجود آورده که قبلاً وجود نداشته است. برای سادگی بحث این‌طوری باید بگوییم که در جامعه قدیمی که جامعه جدیدتر مقابل آن قرار می‌گیرد تفکیک جامعه و دولت وجود ندارد. یعنی یک جامعه یکپارچه است. به‌صورت یک ارگانیسم تصور می‌شود که دولت سرش است و افراد، تشکیل‌دهنده آن هستند. اما در جامعه جدید این‌طور تصور می‌شود که جامعهٔ یک‌گرده‌مابین داوطلبانه بین افراد است و دولت در واقع یک وسیله‌ای در میان جامعه و منتخب مردم است برای حفاظت از آنها. دولت خدمتگزار مردم است کارگزار است و نقش تعیین تکلیف‌کننده را در جامعه مدنی ندارد و وظایفش در آنجا معین می‌شود. بازار به معنی جدید کلمه در این چهارچوب طرح می‌شود. مسأله انباشت سرمایه را آن‌طور که آقای

دکتر رئیس دانا فرمودند من به آن هیورت نمی‌بینم. انباشت سرمایه همیشه بوده منتها این انباشت سرمایه در چهارچوب این سیستم جدید که همان سیستم بازار است به توسعه پایدار منجر شده است. نشانه این‌که انباشت سرمایه همیشه بوده، خود مارکس هم در کتابهای متعدد به اهرام ثلاثه مصر اشاره کرده و گفته اینها نشانه انباشت بزرگ سرمایه است. یا جنگهای بزرگ که امپراتوریهای آن زمان می‌کردند نشانه این بود که انباشت سرمایه وجود داشت که به اتکای آن این امپراتوریها می‌توانستند جنگها و لشکرکشیهای بزرگ را ادامه دهند. در این چهارچوب اگر نگاه کنیم جامعه ما وارد این دوران جدید هنوز نشده است. گفته می‌شود ما جامعه در حال گذار هستیم. بنده فکر می‌کنم که این بحث هم دارای ایراد است. وقتی‌که می‌گوئیم «گذار» منظور این‌که از یک مرحله به یک مرحله دیگر گذار می‌کنیم. گذار اگر در چهارچوب انگیزه مارکسیستی باشد مشخص است که در جامعه فتودانی به جامعه سرمایه‌داری گذار می‌کنیم و این



یک ضرورت تاریخی است. اما اگر اندیشه مارکسیستی را بگذاریم کنار ضرورتی برای این گذار وجود ندارد. یعنی یک جامعه به نظر من می‌تواند تا ابد یک جامعه عقب‌مانده بماند و هیچ دلیلی نمی‌بینم که همه جوامع الزاماً به یک جامعه پیشرفته صنعتی یا توسعه‌یافته به معنای امروزی کلمه تبدیل شوند. اما به‌طور مشخص برگردیم به بحث بخش خصوصی و اینکه مسأله جوامع در حال توسعه یا جوامع عقب‌مانده چی است. اول باید هدفها مشخص شود. این‌که منظور از توسعه چیست بنده وارد شدن به جریان توسعه را جریان تاریخی نمی‌بینم. من معتقد هستم که اگر مردم یک جامعه انگیزه برای رسیدن به توسعه داشته باشند توسعه پیدا می‌کنند و اگر آن انگیزه را نداشته باشند یا ارزشهای حاکم بر آن جامعه در تناقض با توسعه باشد هیچ‌وقت وارد جریان توسعه نخواهند شد. این مبنای تئوری اصلی قضیه است. اما در مورد مبنای عملی هم ببینیم در جامعه ما در صد سال اخیر تحولات زیادی اتفاق افتاده است یک خیزشهایی برای ایجاد جامعه مدنی و جامعه توسعه‌یافته و مدرن برداشته شده، منتها هیچ‌کدام موفق نبوده است. از انقلاب مشروطیت شروع می‌شود، بعد تحولات دوران پهلوی و بعد انقلاب اسلامی اما مضمون تمام این نهضتها را نگاه کنیم، اساس توسعه‌یافتگی که همان جامعه مدنی است را در این تحولات غایب می‌بینیم. حالا یک نکته باید شخص شود. آن چیزی که در ایران اتفاق افتاده این است که تفکر جامعه به معنای سنتی حفظ شده و ظواهر جامعه جدید نیز آورده شده است. یعنی ما یک تناقض محتوا و شکل داریم. ما شکل جوامع مدرن را گرفتیم و محتوای آن را نگرفتیم. شکلها روشن است، از مشروطیت به این طرف ما نهادهای اقتصادی، سیاسی - اجتماعی مثل پارلمان و سیستم انتخابات در عرصه سیاسی و اقتصادی و سیستم بانکی، نهادهای اقتصادی، وزارتخانه‌ها و تمام تشکیلات اداری را ایجاد کردیم اما آن چیزی که به آن نرسیدیم مضمون جامعهٔ جدید است. آن مضمون یک جنبه‌های اعتقادی و فکری و ارزشی دارد و بعد بر مبنای آن اعتقادات و ارزشها یک سلسله قواعد در جامعه حاکم می‌شود. از لحاظ سیاسی حکومت قانون است. یعنی در مقابل جامعه قدیمی که انجاش مبتنی بوده بر هدفهای مشترک، در جامعه جدید هدف مشترک برای کل جامعه وجود ندارد انسجام جامعه ناشی از رعایت یک سری قواعد کلی است که آن قواعد کلی همان حکومت قانون است. آن حکومت قانون تمام مضمونش را از مجلس نمی‌گیرد البته یک سلسله قواعد کلی پذیرفته شده است که در اصطلاح علوم سیاسی غربی حقوق بشر گفته می‌شود. حقوق بشر آن سلسله قوانینی را می‌گویند که آنها را مجلس تصویب نمی‌کند بلکه مصوبات مجلس با آنها تطبیق پیدا می‌کند. ما می‌بینیم که هنوز در رابطه با همین حقوق بشر مسأله داریم. بنابراین ما هنوز در مضمون جامعه جدید مشکل داریم. از لحاظ اقتصادی،

مفهوم جامعه جدید همان جامعه مدنی یا آزادی فردی و اجتماعی یا مالکیت خصوصی است. مالکیت خصوصی و حکومت قانون دو روی یک سکه هستند. این را فلاسفه سیاسی به روشنی بیان کرده‌اند.

اگر به جوامع کمونیستی نگاه کنید می‌بینید که آنها جوامعی هستند که مبتنی بر حکومت قانون نیستند و بر مبنای هدفی مشترک هستند. وقتی‌که هدف جامعه را یک چیز مشخص گرفتید، مثلاً رستگاری و رهایی طبقه کارگر، قانون تبدیل به وسیله می‌شود. وقتی قانون را تبدیل به وسیله کردیم آن را همه جور می‌شود چرخاند و آن همان چیزی است که در کشورهای جهان سوم وجود دارد. سیستم قدیمی ما بر مبنای اعتقاد به رعایت قواعد عام که مضمون آنها را هم درک نمی‌کنیم است. لذا قانون در جوامعی مثل ما نمی‌تواند حاکم شود و این طبیعی است. پس اینجا به یک نکتهٔ اصلی می‌رسیم که در واقع اختلاف بنده با مهندس سجایی است و آن این است که آقای مهندس فرمودند که مالکیت در اقتصاد توسعه فرع بر مسأله مدیریت است. بنده فکر می‌کنم که این‌طوری نیست. مسأله مدیریت که ایشان اشاره کردند به نظر من مسأله خیلی مهم و عاجلی برای جوامعی مثل جامعه ما است. یعنی اگر بخواهیم الان در این میزگرد یک بحث کاربردی کنیم، من کاملاً حق را به آقای مهندس می‌دهم که اصل را به صورت کاربردی روی مدیریت و شیوه اداری بگذاریم. ما یک اولویت تاریخی داریم که در این الویت مشکل اول مشکل مدیریت است و یک الویت منطقی هم داریم یعنی مسأله ایجاد جامعه مدنی که اساس توسعه را تشکیل می‌دهد. در این الویت مسأله اساسی مالکیت و حکومت قانون است. البته از دیدگاه بنده مسائل مدیریت هم در چهارچوب همان جامعه مدنی جدید معنی واقعی خودش را پیدا می‌کند. از لحاظ مدیریتی یک نکته خیلی مهم بعد از انقلاب طرح شد و آن مسأله تعهد و تخصص بود. خوب این تعهد و تخصص ریشه در کجا دارد؟ اگر دقت کنید این یک بحث ایدئولوژیک و سیاسی است. از لحاظ مدیریتی، تعهد یعنی تخصص. یعنی یک مدیری که تخصص ندارد ولی پست مدیریت را قبول می‌کند تعهد هم ندارد. حالا این تعهد اگر در چهارچوب یک جامعه‌ای که مبتنی بر ارزشهای قبیله‌ای است طرح شود یعنی جامعه‌ای که هدفهایش مشخص است، بعد به افراد می‌گویند شما اگر داوطلب پست مدیریتی هستید باید این هدفها را دنبال کنید؛ که هدفها الزاماً اقتصادی نیست و ایدئولوژیک و سیاسی است. پس این بحث تعهد و تخصص ریشه در اندیشه‌ای دارد که در آن جامعه مبتنی بر هدفهای مشخص است. این مسأله‌ای است که شما در همه سیستمهای کمونیستی می‌بینید. آنجا هم همین‌طور است. یعنی تمام پستهای مهم در دست اشخاصی باید باشد که حزبی هستند. این بحث تعهد خودش یک تناقض درونی دارد یعنی اینکه روشن نیست شما مبنای تعهد را بر چه می‌گذارید؟ حالا اگر فرض کنید که هر کسی

وقادار به ارزشهای سیاسی و کلی و ایدئولوژیکی جامعه است متعهد است خوب، ما از کجا می‌توانیم بفهمیم که یک نفر که داوطلب می‌شود و مدعی است که تعهد دارد واقعاً دارد یا نه؟ این تعهد در بعد ایدئولوژیکش یک چیز کاملاً ذهنی و درونی است و هیچ وقت معلوم نخواهد شد که چه کسی واقعاً تعهد دارد؛ مگر در موارد معدود. اما برای تخصص و تعهد از دیدگاه تخصص یک معیار مشخصی داریم که می‌توانیم بسنجیم و آن بهره‌وری است؛ که از لحاظ اقتصادی و مدیریتی مدیریت‌ها از خود پرور می‌دهند. لذا به محض اینکه ما یک سیستم رقابتی که ایجاد آن هم مشکل نیست بین مدیرها ایجاد کنیم، مدیریت با کفایت را در کوتاه‌مدت می‌توانیم پیدا کنیم. در مورد مسأله بسیج نیروی انسانی که مهندس سجایی فرمودند، بعد انقلاب نیروهای جوان با انرژی فراوان در جامعه ما به‌وجود آمدند که با نهایت خلوص کار می‌کنند و در عرصه تولید هم بیشتر این قشر از افراد جامعه ما بودند که دنبال تولید و موافقت اصولی رفتند. این سؤال مطرح است که اشکال اساسی کجاست. چرا نتوانستیم بسیج نیروی انسانی را به نتیجه برسانیم؟ این پیش شرطهایی که برای موافقت اصولی گذاشته شده، این بوروکراسی که گذاشته شده - و همه آنها هم اداری است نه بر مبنای واقعیتها - بزرگترین مانعی بوده که نگذاشته اینها موفق بشوند. این از یک جهت، و از جهت دیگر این است که ما می‌بینیم کسانی که واقعاً سرمایه و امکانات را داشتند نیامدند. چرا؟ یکی اینکه اینها عادت به سود آسان و تجاری و کوتاه‌مدت داشتند ولی تولید این‌طوری نیست. و یکی دیگر اینکه ما از لحاظ اقتصادی امنیت لازم اقتصادی را برای سرمایه‌ها نداریم. این برمی‌گردد به اینکه مالکیت در جامعه ما نه فقط به صورت خصوصی نشانه‌اش همین که یک روز مالکیت خصوصی را مصادره می‌کنند و دولتی می‌شود و یک روز برعکس و این برای چیست؟ ضابطه‌ای که باید باشد نیست. در مورد صحبتی که آقای مهندس فرمودند که اگر دولت ملی باشد بخش خصوصی هم به‌وجود می‌آید، من با ایشان یک اختلاف جزئی دارم. شرط را روی دولت گذاشتن که دولت اگر این جور باشد مسائل حل می‌شود، تملیق به محال است. ما وقتی در یک سیستم ارزشی زندگی می‌کنیم که یک دولت خاصی را به‌وجود آورده‌است، شرط دیگری را برای به‌وجود آمدن دولتی دیگر با خصلت دیگری گذاشتن، تملیق به محال است. آنجا هم که من گفتم بخش خصوصی باید برادری‌اش را ثابت کند باید این واژه بخش خصوصی را داخل گیومه بگذاریم چون به نظر من بخش خصوصی در کشور ما وجود ندارد که حتی برادریش را ثابت کند. الان ثروت در دست یک عده است و در ۱۵ سال اخیر به‌طور بسیار بی‌سابقه‌ای تمرکز پیدا کرده است ولی این دلیل بر وجود بخش خصوصی نیست. به نظر من درست برعکس، اگر بخش خصوصی وجود داشت یک همچون تمرکز

برنامه‌های نوسازی عباس میرزا هنوز اوج نیافته بود و خصوصیات آن کاملاً برملا نشده بود. ثانیاً بر فرض که علما در این هنگام سوءظن‌هایی هم نسبت به پاره‌ای از برنامه‌های عباس‌میرزا پیدا کرده باشند، چون تقاضای صدور فتوای جهاد علیه یک دولت محارب غیرمسلمان به عمل آمده بود، علما مجبور به پذیرش آن شدند. ثالثاً بیشتر مورخین ابتکار درخواست صدور اعلان جهاد را از آن فتحعلیشاه دانسته‌اند نه عباس میرزا و با توجه به روابط ویژه و حسنةٔ میان علما و فتحعلیشاه، روحانیان تقاضای صدور اعلان جهاد را پذیرفته‌اند. در مورد اعلان جهاد علما که منجر به آغاز جنگهای دورهٔ دوم ایران و روس گردید، تردیدی نیست که صدور فتوای جهاد رأساً و بنا به ابتکار خود علما به عمل آمده است. علما چه با عباس میرزا و دربار فتحعلیشاه دربارهٔ جنگ هم عقیده بوده و چه اختلاف نظر داشته‌اند مسلم است که یا این واقعیات و توانائیهای جنگی مملکت بر روحانیان پوشیده مانده بود، و یا اینکه روحانیان حسب‌الوظیفه انجام تکالیف مذهبی را بر رعایت واقعیات سیاسی مقدم دانسته‌اند. بدون تردید فشار روسها بر مسلمانان سرزمینهای اشغالی به موجب فشارها با هدف تحمیل جنگ به عباس میرزا از ناحیهٔ دشمنان وی همچون اللهیارخان آصف‌الدوله عامل سرسپرده انگلیس و نیز برخی دیگر از درباریان فتحعلیشاه آنقدر شدید نشان داده شده است - که علما را ناگزیر از ناییده گرفتن مقتضیات سیاسی نموده است.

گرچه بسیاری از مورخین و محققین از جمله مرحوم سعید نفیسی<sup>۱۹</sup> بر این عقیده‌اند که موافق و مسبب اصلی شروع جنگهای دورهٔ دوم ایران و روس، شخص عباس میرزا بوده است و حتی اعلان جهاد علما را بسنا به خواست و تشویقهای عباس‌میرزا دانسته‌اند، ولی این مسأله قطعی به‌نظر می‌رسد که چنانچه عباس میرزا هم از موافقین و مسببین جنگ بوده باشد، خط فکری و انگیزه‌های وی برای آغاز جنگ با نیت و اهداف علما در این راه کاملاً متفاوت بوده و هر یک از طرفین بنا به حرفه و نیز با درک و شناخت کامل مسؤولیت و مأموریت خود، ارزوها و مقاصد متفاوتی را در جنگ دنبال می‌کرده‌اند. روشن است که اهداف عباس میرزا در جنگ استرداد سرزمینهای از دست رفته و دفع خطر روسها برای همیشه و بالاخره اعادهٔ حیثیت شخصی و ملی و التیام

جراحات وارده بر غرور ملی که از رهگذر نتایج جنگهای دورهٔ اول و انعقاد عهدنامهٔ گلستان به وجود آمده بود می‌باشد. بدیهی است در صورت توفیق در جنگ، مقاصد جاه‌طلبانهٔ وی با سهولت بیشتری برآورده می‌شد. نیات و اهداف روحانیان، که از اقتدار و نفوذ بیشتری در مقایسه با عباس‌میرزا و دستجاب وابسته به وی برخوردار بودند، نجات جامعهٔ مذهبی ایران که بواسطهٔ اجرای برنامه‌های نوسازی و اصلاحات عباس میرزا در معرض نفوذ فرهنگ و تمدن غرب قرار گرفته بود، از طریق حذف عباس میرزا از صحنه سیاسی و اجتماعی کشور و نیز استقرار مجدد اسلام در سرزمینهای از دست رفته و نجات مسلمانان این سرزمینها در صورت پیروزی در جنگ بود.

همچنین دلایل و مدارکی نیز عدم گرایش عباس میرزا را نسبت به شروع جنگهای دورهٔ دوم ثابت می‌نماید. قیل از برشمردن این دلایل و مدارک، الزاماً باید به این موضوع اشاره کرد که در صورت قبول عدم تمایل عباس میرزا به جنگ، بعضی اظهارات و تظاهرات جنگ‌طلبانهٔ وی را نباید به حساب تقیه و اظهار همفکری همنوایی با روحانیان گذاشت که با اعلان جهاد، جنگ را به صورت انجام یکی از تکالیف واجب شرعی معرفی کرده بودند. بدون تردید کوچکترین اظهار مخالفتی با این خواست علما که به صورت خواست عمومی درآمده بود، مواجه با واکنش شدید توده‌ها که در این ماجرا به نحوی اعجاب‌انگیز و غیرعادی، تحت‌تأثیر رهبران مذهبی خود قرار گرفته بودند، می‌شد و چه بسا که صدور کوچکترین عمل غیرمحتاطانه از ناحیه عباس‌میرزا، دودمان قاجار را در این راه به باد می‌داد.

این دلایل را می‌توان به پنج دسته به شرح زیر توضیح داد:

۱ - **اظهارات صریح شاهدان عینی و مورخین**
دراین ارتباط می‌توان به اظهارات شاهزادهٔ «جهانگیر میرزا» فرزند عباس میرزا که خود یکی از شاهدان عینی اجتماع چمن سلطانیه بوده است، استناد نمود. هر چند که مرحوم سعید نفیسی معتقد است که اظهارات جهانگیر میرزا در این زمینه فقط به قصد تبرئه پدر خود که مسبب واقعی شروع جنگ بوده، انجام گرفته است.<sup>۲۰</sup> جهانگیر میرزا، موافقت پدر خود را برای شروع جنگ ناشی از خواست فتحعلیشاه و نیز تهدید علما می‌داند.



جهانگیر میرزا صراحتاً ادعا می‌نماید که نایب السلطنه «… به هیچ وجه صلاح در این جنگ و جدال نمی‌دید…» و «… جز تمکین و تسلیم چاره‌ای ندید…»<sup>۲۱</sup> و بالاخره «جهانگیر میرزا» حرف نهایی خود را می‌زند و بدون پرده‌پوشی اظهار می‌دارد که فتوای جهاد علیه مخالفت عباس میرزا بوده است. همچنین «تاریخ نو» می‌نویسد: «مخالقان گوناگون عباس میرزا در ذریار اقدامات خود را با خان‌ها - منظور خان‌های تبعیض شده به وسیله روسها از قفقاز- هم‌اهنگ کردند تا دست عباس میرزا را در جنگی در حنا بگذارند»<sup>۲۲</sup>

#### ۲ - عکس‌العمل فتحعلیشاه

با توجه به سابقه و عملکرد فتحعلیشاه در جنگهای دورهٔ اول، که عدم تأمین هزینه‌های جنگ به واسطهٔ خست و پسل‌پرستی فتحعلیشاه یکی از علل شکست ایرانیان تلقی شده است، حداقل

از نظر مادی هم که شده، فتحعلیشاه را نمی‌توان موافق اعلان جهاد علما و شروع جنگ دانست؛ هر چند که وی پس از اعلان جهاد، مبلغ سیصد هزار تومان بابت هزینه جنگ پرداخت نمود. احتمالاً این عمل فتحعلیشاه، در صورتی‌که وی را مخالف جنگ بدانیم، باید به حساب قرار گرفتن وی در مقابل عمل انجام شده و خوشامدگویی از علما گذاشته شود. البته



باید این موضوع را در نظر داشت که انگیزه‌های فتحعلیشاه در مخالفت با جنگ از نوع محرکه‌های عباس میرزا در همین زمینه نبوده و با توجه به صفات و روحیات فتحعلیشاه، هیچ‌گاه نمی‌توان اصالت و طهارت انگیزه‌های عباس میرزا را در مخالفت با جنگ، دربارهٔ فتحعلیشاه نیز قائل شد. عدم تمایل فتحعلیشاه برای جنگ امری است که مورد تأیید و تصدیق اکثریت قریب به اتفاق مورخین قرار گرفته و به همین جهت احتیاجی به ارائه مدارک و شواهد برای اثبات آن نیست.

با توجه به علاقهٔ بیش از اندازهٔ فتحعلیشاه به عباس میرزا و نیز با در نظر گرفتن نفوذ فوق‌العادهٔ عباس میرزا بر فتحعلیشاه، به زحمت می‌توان تلاشهای فتحعلیشاه را برای جلوگیری از صدور اعلان جهاد و شروع جنگ بدون ملحوظ داشتن این نفوذ توجیه نمود.

#### ۳ - عکس‌العمل میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی

مسئلهٔ بنا بر روابط بسیار نزدیک و صمیمانهٔ میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی با عباس میرزا و نیز شغل رسیم قائم مقام که وزارت عباس میرزا بوده است، می‌توان نظرات و عقاید قائم مقام را دربارهٔ جنگ، اندیشه‌های عباس میرزا در همین زمینه تلقی نمود. قائم مقام به

سال سوم / شماره شانزدهم / ۶۱



ایران بر ارتش روسیه تزاری و نیز استرداد سرزمینهای از دست رفته به موجب عهدنامهٔ گلستان صورت می‌پذیرد. این نوسازی که با کمک کارشناسان و مستشاران نظامی فرانسه و انگلیس از اواسط جنگهای دورهٔ اول شروع شده بود، علیرغم پیمان‌شکنی‌های این دو دولت و محدودیت‌های داخلی، پیشرفت آن در بسیاری از موارد آنچنان سریع و درخشان بود که نگرانی روس‌های تزاری را موجب گشته و «یرملوف» سابق‌الذکر را وادار کرد تا در این زمینه گزارش هشدارگونه به دربار تزار ارسال دارد. به هر حال، تعلیمات و اعمال دیپسیپلین شدید نظامی، تغییر لباس افسران و سربازان، تقسیمات نظامی، ایجاد درجآت نظامی جدید مانند سرچوخه، نایب، سلطان، یاور، سرهنگ، سرتیپ، امیر تومان و امیر نویان، احداث کارخانجات توپ‌ریزی در اصفهان و تهران، احداث کارخانهٔ اسلحه‌سازی در تبریز، بهره‌برداری از معادن مس و سرب به قصد تأمین نیازهای ارتش، استعمال و رواج کلمهٔ «سرباز» به جای کلمهٔ «سپاهی» و دیگر کلمات مشابه که تا آن روزگار مصطلح بود، ایجاد سپاهیان دائم با اندیشهٔ ایجاد نظام وظیفه اجباری، مکاتبه با رؤسای دولتهای خارجی و منجمله با پرنس «هترینخ» صدراعظم اتریش برای اسلحهٔ <sup>۱۲</sup> و انعقاد قرارداد با دول اروپایی به خاطر دریافت آخرین مدل‌های اسلحه، از جملهٔ اصلاحات و نوسازی‌های نظامی عباس‌میرزا گزارش شده است.

**واکنشها و مخالفتها در مقابل برنامهٔ اصلاحات و نوسازیهای عباس میرزا**

قبل از آنکه واکنش علما نسبت به برنامه‌های نوسازی عباس‌میرزا مورد بررسی قرار گیرد، تذکر این نکته اجتناب‌ناپذیر می‌نماید: که نسبت به اصلاحات عباس میرزا و به طور کلی لزوم انجام آنها، سواى مخالفت‌های بی‌محتوا و جاه‌طلبانه‌ای که از طرف پاره‌ای عناصر و گروه‌های داخلی از جمله شاهدگان رقیب و اعوان و انصار آنها ابراز می‌شد، به‌طور کلی مشکل عمده بز سر راه این نوظواهرها، طرز فکر مذهبی جامعهٔ ایران و به تبع آن حساسیت و واکنش روحانیان است که نه‌تنها رهبری مذهبی جامعه را در دست داشتند بلکه به دلایل و موجداتی که قبلاً اشاره شد، از این پس به‌طوری قزاینده در قدرت سیاسی نیز شریک می‌شوند. گرچه بنا به عقیده «حامد الگار»

و «عبدالحادی حائری»، هیچ سند و مدرکی که حکایت از بروز واکنش و مخالفت‌های از ناحیه علما بنماید در دست نمی‌باشد، ولی <sup>۱۳</sup> نه مدارک و اسناد، که شواهد و قرائتی چند بروز واکنش‌هایی منفی را از ناحیهٔ روحانیت در این زمینه نشان می‌دهد. این عکس‌العمل‌ها را می‌توان این چنین توضیح داد که چون انجام پاره‌ای اصلاحات به شیوهٔ اروپایی و نیز تأثیر این اصلاحات و نوسازیه‌ا بر روابط اجتماعی ایران، برای اولین بار تجربه می‌شد. لذا منطقی خواهد بود که قائل شویم روحانیان به واسطهٔ عدم آمادگی و تجربهٔ کافی در دفع ماهرانه و یا سازش‌دان این اصلاحات با قواعد و احکام دینی غافلگیر شده و چاره‌ای جز نفی اصلاحات و رودرو قرار گرفتن با بانیان این تحولات را نداشتند. در غیر این صورت، همان‌طور که در نهضت مشروطیت ملاحظه شد، علما که با پشت‌سر گذاشتن چندین موج نوظوهای به غیر از جریان مورد بحث، از قبیل اصلاحات امیرکبیر، سپهسالار و امین‌الدوله، تجربیات کافی و مورد لزوم را به دست آورده بودند. آنها هنگامی‌که پیشرفت و پیروزی مشروطیت را قطعی تشخیص دادند، نه‌تنها به مشروطه‌خواهان پیوستند، بلکه با در دست گرفتن رهبری نهضت به قصد کنترل آن، با گفتار و نوشتن رسالاتی متعدد، سعی در سازش و آشتی بین احکام و قوانین مذهب از یکطرف و اصول مشروطیت و سیستم پارلمانی از سوی دیگر نمودند. از معروفترین و موفق‌ترین این کتب و رسالات، یکی «تنبيه الامة» نوشتهٔ «میرزا محمدحسین نائینی» و دیگری رسالهٔ «انصافیه» تألیف «ملا عبدالرسول کاشانی» قابل ذکر است.

اصرار و تأکید بیش از حد عباس میرزا بر اینکه برنامه‌های نوسازی وی برابر اصول شریعت است، آن‌هم با طرح عناوین و ادعاهایی که به زحمت می‌توان اصالت آنها را پذیرفت، دلیلی است روشن بر نگرانی عباس‌میرزا نسبت به پیروز بعضی مخالفت‌ها از سوی نیروهای مذهبی. هنگامی نگرانیهای عباس‌میرزا را در اوج می‌بینیم که وی دستور می‌دهد جهت جلوگیری از جلب توجه عمومی، تمرینات و آموزشهای نظامی در خطا و دور از انظار مردم انجام گیرد. اظهارات یاس‌آلود و شکوه‌آمیز میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که می‌گوید: «می‌گویند این مرد -منظور عباس میرزا - مسیحی است و می‌خواهد پیش مسیحیان خودشیرینی

کند. به همین جهت، آداب و رسوم مسیحیان را رواج می‌دهد و ما را مجبور به پوشیدن لباس آنها می‌کند»<sup>۱۴</sup>. همچنین اظهارات «دروویل» که روایت می‌کند: «مخالقان عباس میرزا او را لایق ولایتعهدی نمی‌شمرند. زیرا او فرنگی شده است و چکمه می‌پوشد»<sup>۱۵</sup>، همه گویای وجود مخالفتها در سطحی گسترده می‌باشد. نکته‌ای که در این نقل قولها و نیز روایات آتی جلب نظر می‌کند اینکه تمام این شکوه و شکایتها به دلیل مذهبی به عمل آمده است و این خود تأییدی بر این مطلب است که مخالفتها بیشتر از ناحیه نیروهای مذهبی انجام گرفته است. قائم مقام در جای دیگر اظهار می‌دارد: «بی‌شک هر که در دلش محبت ولیعهد نیست به نبی و ولی ایمان ندارد»<sup>۱۶</sup>. گفتهٔ اخیر قائم مقام، کوشش گروه عباس میرزا در مذهبی نشان دادن اقدامات و اصلاحات مورد نظر را نشان می‌دهد.

ارتباط عباس میرزا و قائم مقام با روحانیان از طریق آنجمن‌هایی که هرشب جمعه در یکی از مساجد تبریز، با شرکت علما و عباس میرزا و قائم مقام، ظاهراً برای بحث و تبادل نظر پیرامون چگونگی اجرای تعالیم و دستورات مذهبی و نیز رسیدگی به دعاوی مردم تشکیل می‌شد، تأمین می‌گردید<sup>۱۷</sup>. قطع این ارتباط، با توجه به درگیری عباس میرزا و قائم مقام در برنامه‌های نوسازی در همین ایام، دلیل و قرینه‌ای است بر وجود اختلاف نظر بین علما و عباس میرزا. هدف عباس میرزا از برگزاری چنین جلساتی اخذ موافقت و همدلی علما نسبت به برنامه‌های خود، و قطع این ارتباط به خواست عباس میرزا نیز ناشی از ناامید شدن وی از موافقت روحانیان با اهداف خود می‌باشد. حتی اگر این جلسات صرفاً به منظور تبادل نظر، پیرامون نحوهٔ اجرای شریعت و همچنین رسیدگی به دعاوی مردم باشد، به هم خوردن جلسات حکایت از بروز اختلاف بین عباس میرزا و روحانیان می‌نماید. اعلام این نکات که «تمامی این اصلاحات و نوسازی‌های ماخوذ از اروپا، همان تمدن و افکار اسلامی است که ضمن فراموش شدن آنها بوسیلهٔ مسلمانان، کل این اندیشه‌ها و تمدن به اروپا سرایت کرده است» و یا «انضباط جدید معادل انضباطی است که موجبات پیروزیهای اولیه اسلام را فراهم کرده و سپس هم‌زمان با شیوع آن در اروپا، در مسلمانان شرق رو به کاهش نهاد»<sup>۱۸</sup> و درج و انعکاس این‌گونه دعاوی در

ثروتی به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نبود. چون در بخش خصوصی رقابت است یک عده از خود سرمایه‌دارها در مقابل قدرت سرمایه‌دارهای دیگر قرار می‌گیرند اما در یک سیستم بوروکراسی مثل کشور ما، الان در ظاهر یک بخش خصوصی داریم ولی واقعیتش را نداریم. تمرکز ثروت چطوری به‌وجود می‌آید؟ تمام کسانی‌که نزدیک به قدرت سیاسی هستند یک سلسله کانال‌های ایجاد تکاثر ثروت را در انحصار خودشان قرار می‌دهند. مثل اجازه واردات بعضی کالاها، اجازه تولید در بخشهای خاص یا اطلاعاتی که از داخل به آنها داده می‌شود و در اختیار همه نیست. اینها از این طریق این ثروتها را انباشته کرده‌اند یا از طریق سیستم دو نرخى ارز که قبلاً وجود داشته که یک عده می‌توانستند از ارز دولتی استفاده کنند، بعد بیایند در بازار آزاد آن‌را تبدیل به ثروت ریالی کنند. خوب، یک همچنین تکاثر ثروت عجیب و غریبی که ما در کشور خودمان می‌بینیم به نظر بنده دلیل بر این است که ما اصلاً بخش خصوصی نداریم. لذا گول این حرف را نباید بخوریم که چون این ثروت‌های بزرگ وجود دارد پس بیاییم ثروت‌های دولتی را که در دست دولت است بدهیم به اینها. خوب این نقض غرض می‌شود. اینها اگر تولیدی بودند با همان چیزی که دارند تولید می‌کردند همان‌هایی که دارند یعنی ثروت‌هایشان را چرا برای تولید نمی‌آورند؟ ما می‌خواهیم کارخانه‌ها را دودستی تقدیم اینها کنیم و باز هم تولید نمی‌کنند! چون اینها انگیزه‌ای ندارند. دلیلی ندارد که اینها این کار را نکنند تنها راه برای به‌وجود آوردن بخش خصوصی در جامعه ما از مبنای تئوریکش یعنی به‌وجود آمدن جامعه مدنی است. در وجه اقتصادی به نظر من به‌وجود آمدن بخش خصوصی مشکل نیست.

کافی است دولت دست از سر مردم بردارد. دولت دست از سر آن کسانی که حداقل موافقت اصولی به آنها داده است بردارد رقابت را آزاد بگذارد و انحصارها و پست‌های کلیدی مخفی را ترویج نکند. بار مقررات را کم کند در این شرایط است که خود به‌خود بخش خصوصی به‌وجود می‌آید. لازم نیست این صنایع بزرگ دولتی را حراج کنیم. اینها باید با سیستم‌های مدیریتی بهبود یافته ترمیم شوند و بمانند به همین صورت. در کنار اینها باید سیستم رقابتی را با کم کردن مقررات و ایجاد اطمینان برای سرمایه‌ها در جامعه و با رعایت حکومت قانون به صورت واقعی نه در حرف حاکم کنیم و اجازه بدهیم که خود بخود این بخش خصوصی رشد کند. یعنی تنها راه به‌وجود آمدن بخش خصوصی یک رشد خودجوش و خودبخودی است و این را با تصمیم اداری و دولتی نمی‌شود درست کرد. یک عده‌ای را که پول دارند نمی‌شود وادار کرد که بخش خصوصی آینده ما بشوند

**نقش روحانیت در جنگ**
گرچه بعضی از مورخین تقاضای صدور اولین اعلان جهاد در اثنای جنگ‌های دورهٔ اول ایران و روس در سال ۱۸۰۸ و اجابت این درخواست از سوی روحانیان طراز اولی چون «شیخ جعفر نجفی» معروف به «کاشف‌الغطاء»، «میرزای قمی»، «ملا احمد نراقی»، را

دلیلی بر حسن روابط علما و عباس میرزا دانسته‌اند. ولی باید توجه داشت که اولاً این درخواست با وساطت میرزا بزرگ قائم‌مقام در زمانی به عمل آمد که

بررسی می‌کنم که آیا در اقتصاد ایران اصلاً از چنین خرده‌هایی پیروی می‌شود یا نه؟ معتقدان به خرد یا عقلانیت بازار عنوان می‌کنند وقتی که عقلانیت بازار بر اقتصاد حاکم باشد، رقابتی وجود دارد که باعث می‌شود توزیع منابع و همچنین هزینه تولید به حد بهینه برسد. همچنین اکثریت کل جامعه به طور آزادانه می‌توانند با حضورشان در بازار نیازهایشان را عنوان کنند و به این ترتیب اقتصاد در خدمت برآوردن نیازهای مردم خواهد بود؛ که به همراه این آن نکته‌ای را که مورد بحث است یعنی مالکیت هم طرح می‌شود. یعنی برای اینکه ساز و کار بازار عمل کند می‌بایست مالکیت خصوصی وجود داشته باشد. آن نظامی که مبتنی بر خرد برنامه است مدعی است که این ساز و کار اقتصاد یعنی توزیع منابع را می‌تواند به صورت آگاهانه و با در نظر گرفتن به اصطلاح جوانب فنی و سطوح تکنولوژی به‌صورت بهینه انجام دهد و همچنین نیازهای مردم را با در نظر گرفتن نیازی که اکثریت دارند تأمین کند. به این ترتیب هم از لحاظ فنی بهترین نوع گردش اقتصادی را دارد و هم از لحاظ پاسخ دادن به نیازهای مردم موفق‌تر است. این گرایش از آنجایی که می‌خواهد تخصیص منابع را آگاهانه و بتایر ضرورتها انجام بدهد در مورد مالکیت می‌گوید که باید عمومی یا اجتماعی باشد تا بتواند آن تخصیص منابع را بهتر انجام بدهد. خوب در عمل چه در مورد نظام مبتنی بر بازار و چه در مورد نظام مبتنی بر برنامه مسائلی مطرح شد. در مورد نظام مبتنی بر بازار مسأله این بوده که بازار در خیلی از زمینه‌ها ناتوان است یعنی تشکیل نمی‌شود. مسأله رقابت ناقص مطرح می‌شود، مسأله تقاضای مؤثر اندک طرح می‌شود و اینکه اگر مردم بخواهند در بازار نیازهایشان را مطرح کنند باید درآمد کافی داشته باشند. در عین حال مسأله پیروی از سود شخصی زیر سؤال می‌رود. چه به‌صورت فردی، زیرا همهٔ حرکات بشر برای پیروی از سوءنیت، و چه به‌صورت بنگاه و اقتصاد کلان، که تحلیل‌هایی که الان هست در مورد اقتصاد ژاپن که از تولید حداکثر پیروی می‌کند یعنی قانون درجه اول آن تولید بیشتر است نه سود بیشتر. در نظام مبتنی بر خرد برنامه نیز این مشکل بروز می‌کند که برای رسیدن به گردش کاری بهینه، امکانات فنی و توانایی و شاخصهای توضیح‌دهنده اقتصاد و ترکیب بهینه اینها وجود ندارد. همچنین، آنجایی که مسأله نیازهای مردم به‌وجود می‌آید چون مردم حداقل به آن صورتی‌که تا به‌حال بوده است آزادی لازم برای مشارکت در بیان نیازهایشان را ندارند، و حتی برآوردن نیازهای اصلی اکثریت هم امکان‌پذیر نیست و این مشکلی است که نظام مبتنی بر خرد برنامه با آن روبه‌رو است. حالا با در نظر گرفتن این تفکیک و این

که ما خرد برنامه داریم و خرد بازار، و اینها یک سری مبانی و نهادهایی برای گردش کار خودشان دارند، بیاییم آن چیزی که در ایران گذشته است را بررسی کنیم. در عرض ۱۵ سال اخیر هیچ‌گونه خردی بر اداره اقتصاد این



**\* مهندس سخایی: نیروی انسانی**

**وقتی می‌تواند قدرت تولیدی**

**داشته باشد که از وابستگی‌ها و**

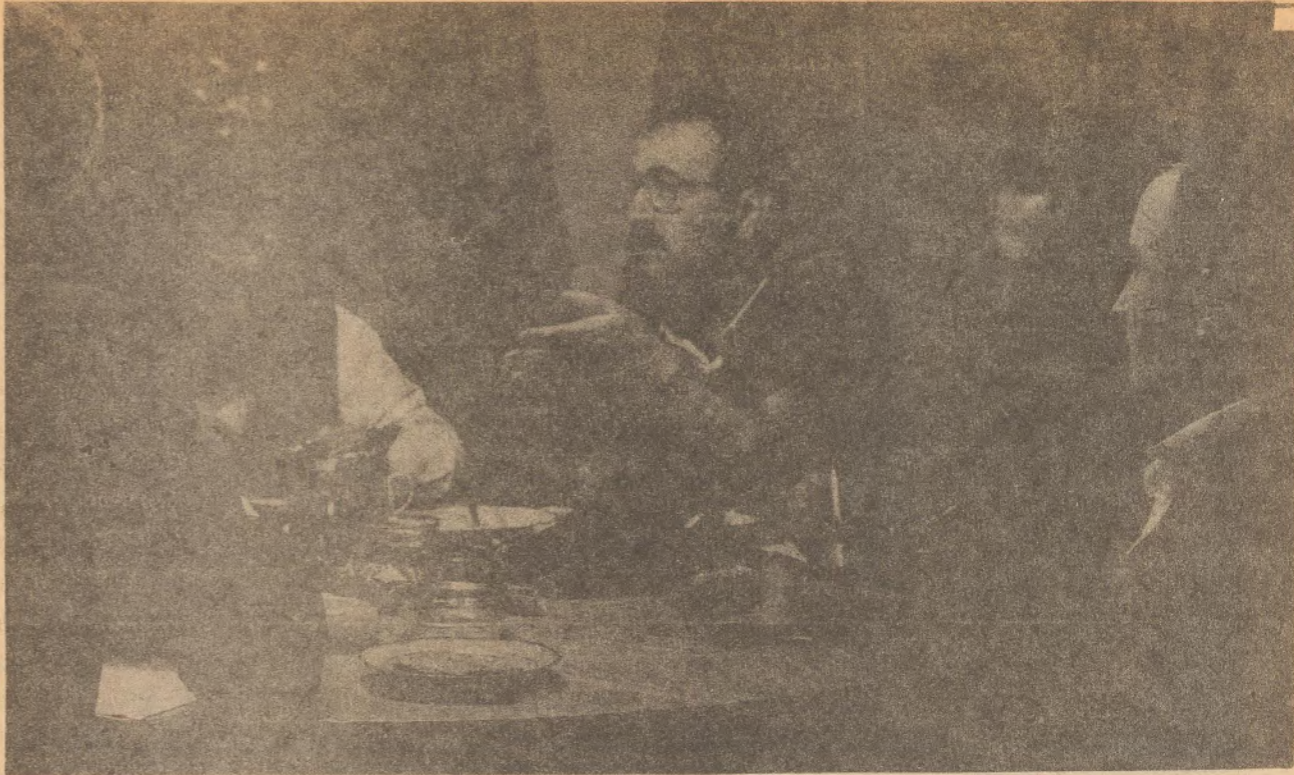
**ارتباطات آزاد باشد و فقط کفایت،**

**قدرت کار، تولید، خلاقیت و**

**مدیریت ملاک مسؤولیتش باشد.**

جامعه حکمفرما نبوده است. مثال بارز آن موقعی است که بعد از انقلاب تقریباً ۷۰درصد تولیدات اساسی در ایران و بانکها ملی می‌شود. همان موقع تقریباً بحث انحلال سازمان برنامه مطرح می‌شود. از یک‌طرف مالکیت دولتی جلو آمده است و از طرف دیگر خود برنامه حذف می‌شود و حتی کارشناسهای زبده مملکت که متخصص بودند از دست می‌روند و این تناقض به‌شدت پدیدار می‌شود که موقعی به مالکیت عمومی رجوع شده است که خرد برنامه حذف شده و بعداً، در مقطع جدید، وقتی که به مالکیت خصوصی رجوع می‌شود، خرد بازار حذف می‌شود یا اصلاً به آن توجه نمی‌شود. مقررات کافی وجود ندارد و نهادهای مشارکتی و بوروکراسی به شدت بالای سر همه چیز ایستاده است و اجازه بروز ابتکارات را نمی‌دهد. خوب، ریشه همهٔ اینها در این است که یک راه سومی اعلام شده ولی به هیچ‌وجه روش اجرای آن مشخص نیست؛ آیا می‌خواهد از خرد بازار استفاده کند یا خرد برنامه؟ فقط ادعای راه سوم شده است و این ادعای راه سوم در واقع ریشه در سنتها دارد ولی علمی نیست و نه‌تنها با خرد بازار بلکه با خرد برنامه هم تقابل دارد و این تقابل را ما بارها دیده‌ایم. می‌گویند می‌خواهیم بخش خصوصی را فعال کنیم. یکی از کارهایی که باید برای این‌کار صورت بگیرد این است که از لحاظ قانونی امکان تشکیل سرمایه مالی





وجود داشته باشد. وقتی که این امکان وجود ندارد و بانکها دولتی هستند و تا حالا هیچ برنامه‌ای برای تخصیص منابع نبوده است طبیعی است که بخش خصوصی رشد نمی‌کند. البته من از نظر منطقی معتقدم که در نهایت باید به مالکیت اجتماعی و استیلای خرد برنامه برسیم ولی در عین حال تقدم زمانی را به این می‌دهم که از هر دو این‌ها استفاده شود یعنی خرد برنامه و خرد بازار به‌صورت توأماً عمل بکنند تا حرکت اقتصادی و اجتماعی ممکن بشود و در نهایت موقعی می‌رسد که خود جامعه انتخاب خواهد کرد بالاخره کدام را بر دیگری برتری بدهد.

● **دکتر اسکویی:** قبل از شروع عرایض مایلم بر این نکته تأکید کنم که حرکت پدیده‌های اجتماعی حالت رفت و برگشت دارد. این مسأله از اینجا به نظرم رسید که اطلاع حاصل کردم چندی قبل در آمریکا یک سمیناری با عنوان «اقتصاددانان مارکسیست» تشکیل شده است و در آن بیش از ۵۰۰ اقتصاددانان مارکسیست که آمریکایی بودند شرکت کردند. هاروارد اعلام کرده بود که ۱۵۰۰ اقتصاددان مارکسیست زنگ خطری است برای آمریکا. چون درست یک ماه قبل انجمن اقتصاددانان آمریکا جلسه‌ای را برگزار می‌کند و فقط ۱۵۰ نفر در آن شرکت می‌کنند. بنابراین به نظر می‌رسد دوره حرکت‌های راست که از اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ شروع شده است دارد به پایان خودش نزدیک می‌شود. در حال حاضر سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول حداقل در ۱۰ کشور آمریکای لاتین که الان جمع‌بندی شده با شکست مواجهه شده است. در کشور ما نیز مشکلی که از نظر تاریخی مطرح است خود مسأله مالکیت است. در ایران اشکال ماقبل سرمایه‌داری مالکیت بوده که وقتی مناسبات سرمایه‌داری در جامعه ایران رسوخ پیدا می‌کند اشکالی از آن مناسبات ماقبل سرمایه‌داری هم با همان شکلش وارد مناسبات سرمایه‌داری می‌شود و در بخش‌هایی

وجود داشته باشد. وقتی که این امکان وجود ندارد و بانکها دولتی هستند و تا حالا هیچ برنامه‌ای برای تخصیص منابع نبوده است طبیعی است که بخش خصوصی رشد نمی‌کند. البته من از نظر منطقی معتقدم که در نهایت باید به مالکیت اجتماعی و استیلای خرد برنامه برسیم ولی در عین حال تقدم زمانی را به این می‌دهم که از هر دو این‌ها استفاده شود یعنی خرد برنامه و خرد بازار به‌صورت توأماً عمل بکنند تا حرکت اقتصادی و اجتماعی ممکن بشود و در نهایت موقعی می‌رسد که خود جامعه انتخاب خواهد کرد بالاخره کدام را بر دیگری برتری بدهد.

هم تغییر شکل پیدا می‌شود ولی، در مجموع روند تکاملی مالکیت در تاریخ سرمایه‌داری ایران به‌صورتی است که به عنوان مانعی در جهت توسعه اقتصادی عمل کرده است. البته هیچ‌گاه بخش خصوصی ایران امکان این را که بتواند به قدرت برسد و اعمال سیاست بکند نداشته است و بنابراین مسؤول شکستهای اقتصادی ایران بخش خصوصی نیست بلکه بخش دولتی است ولی بحث من این است که دولت در ایران حتی طی ۳۰۰ سال گذشته هم در خلاء شکل نمی‌گرفته است بلکه بر نیروهای اجتماعی تکیه داشته است. ما می‌دانیم که دولت‌ها در ایران، حداقل از دوران صفویه به بعد، همیشه به بازار تکیه داشتند یعنی در واقع این بازار بوده که حکومت ایران بوجود می‌آورده است تا تحت لوای آن حکومت بتواند به حداکثر سودی که می‌خواسته است برسد. نکته مهم در این است که در طول تاریخ بازار آن دولتی را به‌وجود آورده است که مانع فعالیت‌های تولیدی‌اش بشود، تا توجیه لازم را برای انتقال سرمایه‌اش از ایران به خارج را داشته باشد.

در واقع این بحث که دولت باید از بخش خصوصی دفاع بکند به موقعیت بخش خصوصی برمی‌گردد. آن بخش خصوصی که در اروپای غربی است تمام جهان را غارت می‌کند تا به اروپای غربی یا آمریکا ببرد. ولی بخش خصوصی ایران نه تنها جهان را نمی‌چاید تا اینجا بیاورد، بلکه مردم خودمان را غارت میکند تا به آنجا ببرد. ما نمی‌گوییم بخش خصوصی ایران مثل بخش خصوصی اروپای غربی یا آمریکا تمام جهان را جمع کند و به ایران بیاورد بلکه می‌گوییم حداقل ایران را غارت نکند. اگر همین قدر عمل بکند در آن صورت ما می‌توانیم در مورد خصوصی‌سازی بحث بکنیم که این امکانات را به کدام عناصر بدسیم و با چه کسانی کار کنیم. من اعتقاد دارم که سرمایه‌های ما به انحراف کشانده شده است. من

روابط ایران و فرانسه و الغاء عملی قرارداد «فین کن اشتاین» را موجب شد و از سوی دیگر موجبات وقوع جنگهای ایران و روس، خصوصاً جنگهای دوم و میانجی‌گریهای غیرمنصفانه و یکطرفه این دولت - انگلستان - را بین ایران و روسیه فراهم آورد.

به هر حال، در راستای اعمال این سیاست دولت انگلستان در ایران می‌باشد که کوششهای بی‌وقفه و مستقلانه عباس میرزا برای انجام پاره‌ای اصلاحات اجتماعی و اداری و نیز نوسازی ارتش ایران، مغایر با منافع دولت انگلستان تشخیص داده می‌شد و این دولت را وادار می‌نمود تا با ایجاد موانع و مشکلات عدیده داخلی و خارجی و حتی ترویج شایعات بی‌اساس، سعی در بی‌اعتبار کردن و غیرموجه جلوه دادن این اصلاحات و بانی آنها را بنماید. بنابراین طبیعی به‌نظر می‌رسد که ترویج شایعاتی مانند ازدواج عباس میرزا با یک شاهزاده خانم روسی و قبول مذهب روسها از جانب وی<sup>۷</sup> و نیز منعکس کردن شکست ایران از روسها و انعقاد عهدنامه ترکمانچای در بین رؤسای قبایل و خوانین و حتی روحانیان خراسان، افغانستان و ترکمن صحرا که از جریان شکست ایران از روسیه بکلی بی‌اطلاع بودند، تلاش دولت انگلستان در بی‌اعتبار کردن شخص عباس میرزا و خنثی نمودن اصلاحات وی تلقی گردد.

نکته مهم اینکه عباس میرزا در این زمان، مشغول امنیت دادن به خراسان و ترکمن صحرا و تدارک حمله به هرات بود که نگرانی انگلیسها را موجب شده بود، در همین زمینه مرحوم «محمود محمود» به روایت از «لیونتان کنولی» می‌نویسد: «شها که ما با افغانها دور هم می‌نشستیم، من صحبت شکست قشون عباس میرزا را برای آنها نقل می‌کردم ولی هیچ‌یک از آنها باور نمی‌کردند که قشون ایران از روس شکست بخورد»<sup>۸</sup>. بنسوخ نیت دولت انگلستان و اعمال سیاستهای سوء کارگزاران این دولت در ایران، بز خود عباس میرزا نیز ثابت گردیده بود. این عقیده عباس میرزا در پاره «سرجان ملکم»، که سفیر انگلستان «... با جیب پر پول آمده تا ایران را بخرد»<sup>۹</sup> نشانده سوءظن موجه و نگرانیهای عمیق عباس میرزا نسبت به سیاستهای دولت انگلستان می‌باشد. بنابراین، روشن است که وی بر پایه همین طرز تفکر و برداشت و نیز با تجربه‌ای که از سیاستهای امپراطوری بریتانیا در مورد هندوستان

بدست آورده بود و بارها این سیاستها را نزد «درویل» فرانسوی، مورد نکوهش و انتقاد قرار داده و با تقاضای سفیر انگلیس مبنی بر تاسیس دوباره کارگزاری بوشهر و استقرار عده‌ای از سربازان انگلیسی در آن مخالفت ورزیده بود.<sup>۷</sup> در این جا بی‌مناسبت نیست که به خاطر پی بردن به عمق سیاستهای مزورانه دولت انگلیس در جهت فریب افکار عمومی به قضیه اهدا با چلچراغی از جانب کنسول انگلیس در تبریز به زیارتگاهی که گاوی در آن پنهانده شده بود اشاره شود.<sup>۷</sup> هر چند که این رویداد در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه و سالها پس از مرگ عباس‌میرزا اتفاق افتاده است. بهرحال منظور از ذکر موارد بالا این بود که مشخص شود، کارشکنی‌ها، پیمان‌شکنی‌ها، عوام‌فریبی‌ها و بالاخره سیاستهای دوطولوی کارگزاران سفارت انگلیس در ایران یکی از عوامل غیرایده‌نوریزیک مؤثر در شکست برنامه اصلاحات و نوسازی‌های عباس‌میرزا به‌شمار می‌رود.

### نگاهی به اصلاحات و نوسازیهای عباس میرزا

مهمترین مسأله‌ای که در طول حکومت قاجار همواره مورد اختلاف روحانیان و اصلاح‌طلبان این دوره بوده است مسأله قضا و قضاوت، و تعیین مرز بین محاکم شرع و عرف می‌باشد. علما به لحاظ جنبه معنوی و مقام و موقعیت خودنیز موقعیت خود و همچنین برخورداری از اعتماد عامه و نیز احاطه کامل به احکام و قوانین شرع، هیچ‌کس را صالح‌تر از خود جهت تصدی این محاکم و اصولاً مناصب قضایی تصور نمی‌کردند. مسلماً عباس میرزا اصلاحات قضایی را مد نظر داشته است و بنا به گزارش منابع تاریخی، وی در اصلاحات قضایی خود از وجود دو روحانی صاحب صلاحیت و باتقوی به اسامی «حاجی میرزا مهدی» و «میرزا علی اصغر»<sup>۸</sup> که هر دو نفر از شیخ‌الاسلامهای تبریز بوده‌اند بهره جسته است. تمرکز امور قضایی در دیوانخانه تبریز که عالی‌ترین مرجع قضایی عرف به‌شمار می‌رفته و حتی ارزیابی‌های مالیاتی نیز برای تصویب به این دیوانخانه احاله می‌شده، از دیگر اصلاحات قضایی عباس‌میرزا تلقی شده است.<sup>۹</sup> در این باره می‌توان به توجه خاص به اقلیت‌های مذهبی، بویژه مسیحیان ساکن آذربایجان و کوشش برای حفظ و تأمین حقوق آنها از سوی عباس میرزا - صرفنظر از احتمال قصد جلب توجه اروپائیان - بیشتر با این

● تنها نتیجه سودمند حاصل از جنگهای ایران و روس، بر ملا شدن کاستیها و نارساییهای اگر نه مربوط به کل جامعه ایران، که حکومتی و لشکری نظام پوسیده فتحعلیشاهی در نظر بلندپایگانی چون عباس میرزا، قائم‌مقام، محمد صادق وقایع‌نگار و غیره می‌باشد.

● سیاستها و اعتقادات مذهبی فتحعلیشاه، ضمن فراهم آوردن موجبات استقرار «تشیع اصولی» به عنوان مذهب رسمی کشور برای همیشه و تثبیت «مرجعیت مجتهد» به عنوان رکن اساسی و تصمیم‌گیرنده نهایی در تشکیلات جدید تشیع، ضامن بقا و استمرار حکومت برای مدتی نزدیک به یکصد سال بعد از فتحعلیشاه در خانواده وی گردید.

این دعوت بیشتر به منظور انتقال صنعت و تکنولوژی و نیز تمدن و فرهنگ اروپا به ایرانیان به عمل آمده است و نویسنده مقاله به خاطر جلب اطمینان و اعتماد هر چه بیشتر اروپاییان، ضمن برشمردن خصائل و صفات نیکو و حمیده عباس میرزا، به این نکته اشاره می‌کند: «... از جان و دل - منظور عباس میرزا- دوست و خواهان تقوی و پرهیزکاری است و مروج دین است و در اعتقادات خود وسواس و تعصب ندارد...»<sup>۱۱</sup>

اعزام تعدادی از جوانان ایرانی به فرنگ برای تحصیل علوم و فنون جدید و نیز دعوت از استادکاران و صنعتگران اروپایی به ایران از اقدامات دیگر عباس میرزا به قصد انتقال صنعت و تکنولوژی و نیز تمدن مغرب زمین به ایران است که از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد. احداث و تأسیس اولین چاپخانه در سال ۱۲۴۰ در تبریز، اولین واکستیناسیون آبله در سال ۱۲۲۸ هجری در تبریز و ترجمه و چاپ تعدادی از کتب دانشمندان و متفکرین اروپایی از جمله برنامه‌های سودمند اصلاح اجتماعی عباس میرزا در ابتدای قرن نوزدهم گزارش شده است.

اولین روزنامه ایران اگر چه به سال ۱۲۵۲ یعنی بعد از مرگ عباس میرزا و در زمان سلطنت محمدشاه منتشر گردید، ولی به علت آنکه این روزنامه بعد از تأسیس اولین چاپخانه در سال ۱۲۴۰ به دست میرزا صالح شیرازی سابق‌الذکر راه‌اندازی شده است، می‌توان آن را در واقع دنباله برنامه اصلاحات عباس میرزا به‌شمار آورد.

در زمینه نظامی، تمامی اقدامات و اصلاحات عباس میرزا از طریق نوسازی ارتش در راستای هدف پیروزی ارتش

هدف موجه صورت می‌گرفت که هر گونه بهانه و دستاویزی را از دولت روسیه تزاری برای توجیه مداخلات و اقدامات خصمانه خود، علیه ایران از قبیل حمایت از اقلیت مسیحی ساکن آذربایجان سلب نماید. همچنین به مسیحیان ساکن سرزمینهای اشغالی به موجب عهدنامه گلستان یادآوری نماید که هم‌کیشان آنها در ایران از امنیت و رفاه کامل برخوردار می‌باشند. کوشش عباس میرزا در این زمینه از مسأله حمایت از اقلیت‌های مذهبی موجود در ایران فراتر رفت و کار به کمک به هیأت‌های مذهبی، و قصد عباس میرزا برای ایجاد و تأسیس مدرسه میسیونری در تبریز کشید: که موجبات تحریک احساسات مذهبی مردم را فراهم نمود. مورد مهم دیگر در همین زمینه دعوت از مهاجران اروپایی جهت سکونت و سرمایه‌گذاری در ایران می‌باشد. برای انجام این برنامه، عباس میرزا در سال ۱۸۲۳ به میرزا صالح شیرازی که در این هنگام احتمالاً به عنوان یکی از دانشجویان اعزامی وسیله عباس میرزا در انگلستان به‌سر می‌برد، دستور داد مقالاتی که بیشتر به «ریرتاز آگهی»های امروزی شبیه می‌باشد، برای تشویق مهاجران سرمایه‌دار اروپایی جهت سکونت در ایران در روزنامه‌های لندن به چاپ برساند. در این مقاله‌ها، میرزا صالح ضمن برشمردن شرایط نیکوی زیستی و اجتماعی ایران و تعریف و تمجید از رهبران ایران، بویژه شخص عباس میرزا و نیز قول تأمین آزادی و امنیت فردی، شغلی، مذهبی، مالی، ایاب و ذهاب و غیره، از مهاجرین اروپایی دعوت می‌نماید که در ناحیه ساوجبلاغ «مه‌باد» فعلی سکونت گزیند و به امر کشاورزی اشتغال ورزند. آن‌طور که از متن مقاله‌ها پیداست،



شاخص‌ترین نهاد اجتماعی کشور یعنی تشیع اصولی از یک نبرد طولاتی و سرنوشت‌ساز با انواع و اقسام مکاتب و فرق، که مهم‌ترین آنها مکتب «اخباری» بود، پیروز و سرافراز بیرون آمد.

در این زمان، رابطهٔ میان روحانیت تشیع و دربار فتحعلیشاه، بر اساس احساس دو نیاز متقابل استوار بود. نیازی که حداقل به صورتی مقطعی و موقت، تأیید و تقویت هر یک از دیگری، جهت کسب نوعی مشروعیت لازم به‌نظر می‌رسید؛ هم برای رژیم قاجار و هم برای ایجاد فضایی مناسب جهت تعمیق و گسترش نفوذ هر چه بیشتر روحانیت در بین مردم. توضیح بیشتر آنکه اولاً، به علت فقدان هر گونه پایگاه مردمی و اجتماعی قاجاران، شخص فتحعلیشاه در پی کسب مشروعیتی که اعتبار و منزلت شاهان صفوی را بیان می‌کرد برآمده بود؛ بدون آنکه صلاحیت و استحقاق صفویه را در برخورداری از مشروعیت مورد نظر داشته باشد. روشن است که منبع صادرکننده جواز چنین مشروعیتی از نظر فتحعلیشاه، با توجه به معنای لغوی واژهٔ «مشروعیت»، فقط علما و مجتهدین شیعه بود؛ که از احترام و تأیید عمومی نیز برخوردار بودند. ثانیاً، پس از تحمل یک دوران وقفه و رکود توسط مذهب شیعه، که حاصل اوضاع و احوال نابسامان و متزلزل ایران پس از انقراض صفویه تا تشکیل حکومت قاجار و نیز نتیجهٔ مبارزات داخلی تشیع است، روحانیان برای جبران نتایج حاصله از این دوران فترت، و به منظور استحکام پایه‌های تشیع «اصولی» و بسط و توسعهٔ نفوذ خویش، واز همه مهمتر به خاطر حفظ و حراست دستاوردهای خود در مبارزات داخلی تشیع - که مهم‌ترین آن سیستم یا نهاد «مرجعیت مجتهد» بود - از گزند فرق و مکاتب گوناگون و در رأس آنها «اخباریها»، احتیاج به جوی مناسب و عنداللزوم جلب حمایت و تقویت حکومت داشتند.

سازمان تشیع در اواخر دوران صفوی با استفاده از ضعف و انحطاط این سلسله تا اندازه‌ای زیاد، خود را از حیطة قدرت و نفوذ حکومت بیرون کشیده و به عنوان یک نهاد مستقل و غیروابسته به حکوت مطرح گردید. در حد فاصل انقراض صفویه و تشکیل حکومت قاجار، به دلیل عدم ثبات سیاسی لازم و جنگ و خشونت به مدت چندین دهه و ناتوانی علما در پیش‌بینی اوضاع و تشخیص موقعیت خود در این درگیریها و در نتیجه اتخاذ سیاستها

روشهای نامناسب در قبال اوضاع مبهم و به هم پیچیدهٔ مملکت، و بالاخره مبارزات درون مذهبی، تشیع اصولی اگر دچار یک واپسگرایی از لحاظ قدرت و نفوذ نشد، دستکم یک ایستایی نگران‌کننده‌ای بر آن تحمیل گردید. خصوصاً در دورهٔ مورد بحث، اخباریها هنوز انرژی و هیجان کامل خود را از دست نداده و با تکرار دعاوی خود در موقعیتهای گوناگون، بر نگرانی رهبران اصولی می‌افزودند. در صورت تمایل، شخص فتحعلیشاه می‌توانست با جانبداری از اخباری‌ها، حداقل موجبات جلوگیری از تجدید سازمان و نفوذ رو به گسترش تزاید اصولی‌ها را فراهم نماید. به عنوان مثال، می‌توان به داستان «میرزا محمد اخباری» و آوردن سر «اشبختر» که همان ژنرال «تسیتسیانف» اولین فرمانده سپاه روسیه در جنگهای دورهٔ اول ایران و روس می‌باشد، اشاره کرد.<sup>۱</sup> ولی فتحعلیشاه نه فقط مبادرت به جانبداری از «اخباریها» نکرد، بلکه با حمایت صادقانهٔ خود از «اصولیها» باعث محو و نابودی کامل اخباریها و تقویت قدرت و گسترش نفوذ «اصولیها» تا حد حاکمیت مطلق آنان بر افکار عامه برای همیشه گردید. هدفی که رهبران شیعه از همان ابتدای احیاء تشیع در آغاز حکومت صفوی در پی وصول به آن بودند. به همین علت در واقع می‌توان گفت

که سیاستها و اعتقادات مذهبی فتحعلیشاه، ضمن فراهم آوردن موجبات استقرار «تشیع اصولی» به عنوان مذهب رسمی کشور برای همیشه و تثبیت «مرجعیت مجتهد» به عنوان رکن اساسی و تصمیم‌گیرندهٔ نهایی در تشکیلات جدید تشیع، ضامن بقا و استمرار حکومت برای مدتی نزدیک به یکصد سال بعد از فتحعلیشاه در خانوادهٔ وی گردید. بدیهی است، سیاستها و تفاهات قاجاران بعد از فتحعلیشاه با علما نیز در استمرار نود و سه سالهٔ حکومت باچار بعد از فتحعلیشاه از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد. علما از این پس با قدرت به دست آمده، منشأ ایجاد و یا ممنوعیت بسیاری از تحولات اساسی در طول حکومت قاجار و حتی بعد از قاجاریه تا زمان حاضر در مملکت گردیدند.

عباس میرزا نایب‌السلطنه، از اواسط جنگهای دورهٔ اول ایران و روس و سرانجام پس از شکست قطعی در این جنگها و تحمیل قرارداد گلستان به ایران، در نتیجهٔ آشنا شدن با فرهنگ و تمدن مغرب زمین و نیز دریافت پیامهای انقلابات و فرمهای

اروپایی، به وضوح دریافت که حداقل با نظام ابتدایی و فرسودهٔ کشوری و لشکری حاکم بر ایران، نه‌تنها امیدی به پیروزی ارتش ایران در نبرد با ارتش روسیه تزاری نخواهد بود که از لحاظ زندگی در جامعهٔ سیاسی آن‌روز دنیا، هرگز ایران به صورت یک کشور مستقل معمولی و خارج از جرگهٔ کشورهای مستعمره مکانی پیدا نخواهد کرد. حتی به همین دلیل بعضی از مورخین و پژوهشگران ایرانی و خارجی با ارائه شواهد و قرائنی، بر اعتقاد عباس‌میرزا به متحول ساختن نظام سیاسی ایران، حداقل از طریق یک رفرم ملایم صحه گذارده و همواره آنرا مورد تأکید قرار می‌دهند.

ندای پیشرفتهای تمدن غرب نه‌تنها از طریق جنگهای ایران و روس و بوسیله گروه عباس میرزا به گوش ایرانیان رسید، بلکه مبادلهٔ سفرای سیاسی بین ایران و کشورهای اروپایی، ورود کارشناسان و مستشاران اروپایی به ایران، مسافرت سیاحان و شرق‌شناسان اروپایی به ایران و مشتاقان و سیاحان ایرانی به اروپا و هندوستان، سواى جنگهای ایران و روس، زمینهٔ مساعد را برای جذب بسیاری از پدیده‌های مادی و معنوی حاصل از فرهنگ و تمدن اروپایی را در ایران فراهم می‌آورد.

به هر حال همگی عوامل و موجبات مشروح در بالا و از همه مهمتر قصد علنی عباس‌میرزا، برای مدرنیزه کردن مملکت، موجب گردید تا جامعهٔ ایران در معرض نفوذ جدی فرهنگ و تمدن اروپایی قرار گیرد. به همین سبب علما و روحانیان، به عنوان حافظ و نگهبان فرهنگ مذهبی، بی‌هیچ تردیدی احق داشتند با ابراز نگرانی از این بابت، مخالفتها و مبارزات خود را علیه این نفوذ توجیه نمایند. به ویژه آنکه بعضی از نمایندگان مذهبی و سیاسی اروپا در ایران یا برخی رفتارهای علنی خود، تولید سوءظن‌هایی به حق برای علما می‌نمودند که از مهم‌ترین این موارد تبلیغات شدید برأی مسیحیت از طرف «هنری مارتین»<sup>۲</sup> انگلیسی و حتی مناظرات و مباحثات وی با تنی چند از روحانیان سرشناس این دوره و تخطئهٔ دین و اولیاء، دین و مذهب از طریق همین مناظرات می‌باشد. با تأکید بر این مطلب که برابر پاره‌ای شواهد و قرائن، دولت استعماری انگلیس بر اساس تجارب حاصله از عملکرد اسلاف استمارگر خود، یعنی پرتغال و اسپانیا در هندوستان و خاورمیانه، برخلاف نظریهٔ دانشمند محترم

صنعتی را می‌شناسند و آنها را درونی کرده‌اند امکان رسیدن به آن جوامع وجود ندارد.

***ایران‌فردا:*** آقای دکتر، به مسألهٔ رابطه بخش خصوصی و دولت برگردیم. ظاهراً شما معتقدید که دولت مانع فعالیتهای بخش خصوصی بوده است و از طرفی خود بخش خصوصی چنین دولتی را به‌وجود آورده است تا مانع فعالیتهایش بشود. تاریخ ایران نشان می‌دهد که حداقل به‌خاطر شرایط خاص اقتصادی، چنین بخش خصوصی‌ای که مستقل از دولت باشد و توان روی کار آوردن دولتی را داشته باشد در ایران وجود نداشته است. شما چگونه دولتی را که به نظر خودتان از نظر منابع مالی از بخش خصوصی مستقل بوده است به بخش خصوصی وابسته می‌کنید؟

● ***دکتر اسکویی:*** من می‌خواهم از یک مثال استفاده کنم. مثال حرکت فرفره در خلاء، یعنی اگر یک فرفره در خلاء داشته باشیم تصور می‌کنیم این فرفره تا نهایت به دور خودش می‌چرخد. ما در دوره مناسبات سرمایه‌داری ایران درست دولتهایی داشتیم که توسط بخش خصوصی ایران مثل فرفره در خلاء می‌چرخیده‌اند. می‌گویم چرا می‌چرخند؟ می‌گویند چون در خلاء هستند و می‌گویم چرا در خلاء هستند می‌گویند چون می‌چرخند. در صورتی‌که ما خودمان آنها را در خلاء قرار داده‌ایم یعنی این بخش خصوصی ایران است که دور باطلی را به‌وجود آورده است که خودش باعث شود اجازه فعالیت از خودش گرفته شود. این صحبت بنده ممکن است در بطن خودش یک تناقضی را به‌وجود آورد ولی مسألهٔ اساسی در این است که در طول تاریخ ایران قبل از مناسبات سرمایه‌داری دولت با غارت منابع خارجی و در دوران مناسبات سرمایه‌داری غارت منابع داخلی هزینه‌های خودش را پوشش می‌داده است. درست به‌خاطر همین استقلال از نیروهای اجتماعی فعال اقتصادی است که دولت اصلاً تمایل داشته که مانع فعالیت‌های اقتصادی شود و درست بخش خصوصی ایران به این دولت کمک کرده است تا بتواند مانند زالو بر بدن این دولت بنشیند و منابع مالی که از غارت منابع داخلی حاصل شده بود را جذب کند و به خارج از کشور انتقال دهد. اگر فرض بفرمایید در اکثر قریب به‌اتفاق کشورهای صنعتی پیشرفته بخش خصوصی بایستی فعالیت می‌کرد تا انباشت سرمایه ایجاد می‌شد و دولتی را به‌وجود می‌آورد که راه را برای فعالیت بخش خصوصی هموار می‌کند، در ایران درست برعکس است. یعنی بخش خصوصی، دولتی را به‌وجود می‌آورد که بر نیروهای اجتماعی تکیه نداشته باشد و استقلال مالی داشته باشد، به‌خاطر اینکه بتواند این منابع مالی که انباشته کرده است را از کشور به بیرون انتقال دهد یعنی درست برعکس عملکرد بخش خصوصی در اروپا.

از آن طرف، می‌بینیم وقتی میتران به عنوان یک رئیس‌جمهور سوسیالیست در فرانسه به‌قدرت می‌رسد،

سرمایه‌داران فرانسوی ابتدا تصمیم می‌گیرند سرمایه‌های خود را به سوئیس و بلژیک ببرند و بعد از مذاکرامی که با میتران کردند این کار را انجام ندادند. زیرا میتران اصلاً نمی‌خواست که سرمایه‌های آنها را از دستشان بگیرد و مصادره کند. حتی در یک کشور سرمایه‌داری با یک رئیس‌جمهوری مانند میتران سرمایه‌های کشور فرانسه در فرانسه باقی می‌ماند. یا در زمان ویلی برانت صدراعظم آلمان، سرمایه‌داران سرمایه‌های خود را از آلمان بیرون نبردند و در همان چهارچوب قبلی به فعالیت خود ادامه دادند. این امر را در کشور ما حتی برای یک دفعه نشان دهید! آیا سرمایه‌داران کشور ما به‌خاطر این فعالیت می‌کنند که ارزش افزوده حاصل از فعالیت صنعتی را مجدداً در فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی سرمایه‌گذاری کنند؟ یا اینکه آنها را به کشورهای خارج انتقال می‌دهند و با بخشی از بهره‌های آنها را در ایران سرمایه‌گذاری می‌نمایند؟

بنابراین ما وقتی می‌توانیم از بخش خصوصی صحبت کنیم که آن ویژگیهایی را که قبلاً عرض کردم داشته باشد. آن وقت می‌توانیم در مورد فعالیت‌های اقتصادی‌اش بحث بکنیم.

حالا باید بدانیم این دولت چگونه به‌وجود آمده است. دائماً می‌گوئیم عملکرد دولت بد است اما بد بودن عملکرد دولت‌ها دلیل بر بد بودن دولت‌ها نیست. جامعه که بدون دولت نمی‌تواند باشد گزارش اخیر بانک جهانی تمام صحبت‌های ما را در اینجا تأیید می‌کند. مفهوم این گزارش در یک جمله این است: کشورهای توسعه‌نیافته به این دلیل توسعه نیافته‌اند که خواست حکومتشان نبوده است. خواست خود حاکمیتها و خاستگاه اجتماعی حکومت‌ها است که تعیین می‌کند آیا جامعه توسعه پیدا می‌کند یا نه؟ اگر دولتی در مناسبات صنعتی بخواهد جامعه را به‌طرف قله رفیع صنعتی شدن بکشانند، چاره‌ای به غیر این ندارد که بیشتر مسؤولیتها را به مردم بسپارد. این دولت، دولتی خواهد شد که مقتدر، فن‌سالار و شایسته‌سالار است.

***ایران‌فردا:*** آقای دکتر شما به موردی از سرمایه‌داران فرانسوی اشاره کردید. آیا در طول تاریخ زمینه به‌وجود آمدن چنین موردی بین سرمایه‌داران و دولت در ایران وجود داشته است؟

● ***دکتر اسکویی:*** من از سرمایه‌داری فرانسه دفاع نمی‌کنم ولی سرمایه‌داران فرانسوی با سرمایه‌داران ایرانی تفاوت دارند. من اصلاً تمایل ندارم در مورد نقش سرمایه‌داران بحث کنم چون این بحث در چهارچوب تفکر من نیست. عرض کردم که سرمایه‌داران فرانسوی و نیروهای اجتماعی که در آنجا هستند یک تاریخ را پشت سرشان دارند که نقطه عطف تمام تاریخ جهان است. سال ۱۷۸۹ سال پیروزی انقلاب کبیر فرانسه است. یک چنین تاریخی پشت سر آنها است. سرمایه‌دار فرانسوی اولاً یک نیروی اجتماعی باشخصیت است، ثانیاً

● ***آقای اطهاری:*** در ایران تکلیف نحوه استفاده از خرد برنامه و خرد بازار روشن نیست و عقیده من این است که باید خرد بازار را در خدمت خرد برنامه قرار داد و نمونه بارزش الگوی چین است.

● ***دکتر اسکویی:*** اگر جامعه ما می‌خواهد یک جامعه مدنی یا صنعتی بشود بدون انسانهایی که ارزشها و مناسبات جامعه مدنی یا صنعتی را می‌شناسند و آنها را درونی کرده‌اند امکان رسیدن به آن جوامع وجود ندارد.

نوکرصفت نیست، ثالثاً از منافع مالی خود دفاع می‌کند. من در مقام دفاع از سرمایه‌داری فرانسه نیستم ما با آنها بحث‌های کیفی دیگری داریم و متأسفم که چنین نیروی اجتماعی در ایران نیست که من در باره‌اش بحث کنم. اگر این نیروی اجتماعی باشد بحث من فرق می‌کند. ما در ایران بخش خصوصی نداریم بلکه کاریکاتور بخش خصوصی داریم. بحث من این است که این کاریکاتور باید کیفیت اصلی خودش را پیدا کند تا ما بتوانیم بحث‌های مطرح در جهان را با بخش خصوصی و سیاست‌های نولیبرالیستی که الان مطرح است انجام دهیم.

***ایران‌فردا:*** آقای اطهاری شما در ابتدای بحث به دو سیستم مبتنی بر خرد بازار و خرد برنامه اشاره کردید و ظاهراً در شرایط فعلی به تلفیق این دو سیستم معتقد هستید. لطفاً بفرمایید مسأله خصوصی‌سازی که الان در کشور ما مطرح شده است در این چشماندازی که شما ترسیم می‌کنید چه جایگاهی پیدا می‌کند؟

● ***آقای اطهاری:*** بنده عرض کردم که در ایران تکلیف نحوه استفاده از خرد برنامه و خرد بازار روشن نیست. عقیده خود من این است که خرد بازار را باید در خدمت خرد برنامه قرار داد. نمونه خیلی بارزش الگوی چین است، که از سوسیالیسم بازار استفاده می‌کند. دستگاه اقتصادی کشور ما و بانک مرکزی یکی از ستونهای اصلی و به اصطلاح مروج اصلی دیدگاه استفاده از بازار بودند و مطرح کردند که با شوک درمانی، و رجوع یکباره به بازار، و خراب کردن بله‌ای پشت سر، از امکانات بازار استفاده کنیم مثل این که بازار، چراغ جادو است که وقتی دست بر سر آن بکشند آن بعد نامرئی‌اش بیرون می‌آید و هر کاری که بگوئیم انجام می‌دهد! اما در کشور خودمان و در اروپای شرقی و آمریکای لاتین دیدیم که این غول وقتی بیرون بیاید قواعد خود را دارد و ممکن

سال سوم / شماره شانزدهم / ۲۳



است اقتصاد یک کشور را تخریب بکند. وقتی در اروپای شرقی این غول رها گردید و بازار حاکم شد یک تورم هزار درصدی به وجود آمد. حالا ما در واقع یک دیرکرد اساسی نسبت به کارکرد بازار داشتیم و به همین خاطر آمدیم تمام آن جنبه‌های بدی که بازار داشت را گرفتیم و از آن استفاده کردیم. در آمریکای لاتین الان مشاهده می‌کنید که در برزیل حزب سوسیال دموکراتیک سرکار آمده و دوباره مساله دخالت دولت را طرح کرده است ولی ما سراسیمه به دنبال جای پایی هستیم که نهایتش پرتگاه است. من این مشکل را هم مشکل هیأت حاکمه در دولت می‌دانم و هم بخشی خصوصی و تجاری که در واقع در هیأت حاکمه ما وجود دارد. این بخش خصوصی که در هیأت حاکمه وجود دارد بورژوازی تجاری است و سابقه صنعتی ندارد. ما در رژیم سابق یک بورژوازی صنعتی وابسته‌ای داشتیم که کارآفرین نیز شده بود. «فولاد کاویان» را می‌ساخت و کفش و چرم می‌ساخت و می‌توانست محصولاتش را صادر کند. درست است که از رانت دولتی استفاده می‌کرد ولی رانت دولتی را به کارخانه‌های بزرگ دولتی تبدیل کرد. شاید یکی از دلایل شکاف در سطح بالا در زمان شاه همان بورژوازی صنعتی بود که خواست از نفوذ دولت بیرون بیاید. ما می‌دانیم لاجوردی در آن زمان بانی مؤسسه‌ای مدیریتی بود و این کار را با همان هويت وابسته‌اش انجام داده بود. هژبر بزدانی از همان رانت دولتی استفاده کرد و خیلی هم قدری کرد ولی به‌هر حال کارخانه‌های زیادی را از جرم گرفته تا نساجی در ایران بنیان گذاشت. بعد از انقلاب این بورژوازی صنعتی درهم شکسته شد. انتظار می‌رفت به‌عنوان جایگزین آن بورژوازی‌ای که خصلت ملی داشته باشد بیاید. اما دیدیم که بورژوازی حاکم پس از انقلاب اصلاً علاقه‌ای به تولید ندارد. در حالی‌که از رانت دولتی استفاده می‌کند و انباشت سرمایه‌اش را از طریق حواله‌های مثلاً آهن به‌دست می‌آورد. اصلاً خصلت روانی این بورژوازی این است که تجسم سرمایه به صورت کالای سرمایه‌ای در ایران را مذموم جلوه داده است. این بورژوازی این خصلت را هم دارد که خیلی از لحاظ سیاسی انحصار طلب است و تمایلی ندارد که یک قدرت اقتصادی بیرون از خودش وجود داشته باشد. یعنی به بورژوازی صنعتی حتی خودی و بعضی از مهندسان جوان که آمده‌اند تولید کنند نیز میدان نمی‌دهد. از طرفی سرمایه‌اش را پیش خودش نگاه می‌دارد و از طریق سیاسی مانع ایجاد می‌کند و با یک واردات ساده یک کارخانه را که با زحمت زیاد به‌وجود آمده است نابود می‌کند. این امر بارها و بارها نه فقط برای بخش خصوصی بلکه برای کارخانه‌های دولتی که مدیران آنها صلاحیت خود را نشان داده‌اند اتفاق افتاده است. این بخش خصوصی اطلاع درستی از جهان و اقتصاد امروز ندارد. این بخش، بورژوازی وابسته را کنار زده و به خودش جایگزین آن شده و نه اجازه داده است که بخش خصوصی رشد کند و نیروی تولید و

اجازه ماندن و کار کردن در این شرایط سخت را هم به کسی نمی‌دهد.

**ایران فردا:** آقای اطهاری، به‌نظر شما پس از انقلاب به‌دنبال نفی سرمایه‌داری وابسته وظیفه دولت چه بود؟  
● **آقای اطهاری:** دولت ایران بعد از انقلاب باید مسأله رشد ملی را حل می‌کرد. رژیم پهلوی نتوانسته بود این‌کار را انجام دهد. بعد از انقلاب دولت به‌نظر من چون تکلیف خود را در مورد خرد برنامه و بازار روشن نکرده بود، نه نتوانست به صنعت رشد بدهد و نه نتوانست رشد ملی را جلو ببرد، و وقتی یک کشوری نتواند رشد صنعتی داشته باشد رشد ملی نیز نخواهد داشت. این دو به هم وابسته‌اند. دولت چون نتوانسته آن رشد را به‌وجود بیاورد، در واقع هر دو را از دست داده است. تا به حال چون پول نفت بوده این دولت از مسؤولیت مبرا بوده است. زیرا در طول تاریخ درآمدهای نفتی دولتهای ایران را از مسؤولیت مبرا کرده است. حال که درآمد نفت به بن‌بست رسیده است و جامعه از دولت طلب مسؤولیت می‌کند دولت یک مرتبه می‌گوید: «بازار!» تا حالا حرف بخش خصوصی و بازار نبود حال که پول نفت تمام شده این حرف‌ها مطرح شده است. اگر بازار همه کارها را می‌توانست انجام دهد، چرا هر سال به یک اقتصاددانی که در مورد بازار قاعده جدیدی کشف می‌کند جایزه نوبل می‌دهند؟ پس معلوم می‌شود به این سادگی هم نیست که بازار همه کارها را انجام دهد. یک دستگاهی می‌خواهد و دولت ما حالا می‌گوید باید از بخش خصوصی استفاده کنیم. این موجب تناقضاتی در سیاستها و استراتژیها می‌شود. من به‌عنوان نمونه مواردی را از بیوست لایحه برنامه دوم می‌خوانم. در آنجا آمده است: «در حال حاضر برای بسیاری از کالاها و خدمات، بازارهای متشکل با ویژگی رقابتی وجود ندارد. در بازار بسیاری از کالاها تمرکز بیش از حد قدرت اقتصادی در دست چند مؤسسه و دستگاه یا شرکت دولتی و غیردولتی است که باید این تمرکز کاهش یافته و امکان رقابت گسترده‌تر فراهم آید. همچنین در بعضی زمینه‌ها بازارهای موجود باید توسعه یافته و تکمیل گردد. از جمله این موارد بازار سرمایه و بورس و کالا را می‌توان نام برد. آن وقت در چند صفحه بعد در مورد استراتژی نظام ارزی کشور آمده است: «نظام ارزی کشور به‌صورت نظام شناور مدیریت شده خواهد بود و در آن به موارد زیر توجه خواهد شد: ۱) یکسان بودن نرخ ارز ۲) عقد بیمان ارزی ۳) قابلیت تبدیل پول رایج کشور به پول خارجی بر اساس نرخ شناور». قبل از اشاره به تناقض این دو بند باید بگویم که در حال حاضر در بین صد و اندی کشور جهان سوم فقط ۳ کشور جرأت کرده‌اند که بگویند ما نرخ ارز را شناور می‌کنیم! شناور کردن ارز یعنی رجوع مطلق به بازار در حالی‌که دیدیم در بند اول گفته شده بود بازار متمرکز در ایران وجود ندارد. وقتی قدرت ارزی کشور مشخص است و در همین برنامه برای خود برنامه‌ریزان نیز روشن است که

حاضریم به هر کس به اندازه نیازش ارز بدهیم. بعد مقدار زیادی از ارز مملکت به این ترتیب خارج شد و اندک ذخیره‌ای که وجود داشت نیز از بین رفت. ما می‌دانیم که در یک فضای رقابت کامل می‌توان از سیستم قیمتها استفاده کرد. در این شرایط تولیدکننده بر اساس هزینه‌ای که مناسب‌تر است تولید بیشتری می‌کند و در رقابت کامل می‌تواند از عوامل اقتصادی به‌صورت آزادانه استفاده کند. در این صورت است که یک چنین عملی موجب می‌شود که قوانین بازار به یک تخصیص بهینه منابع منجر شود. ولی وقتی که صراحتاً در برنامه گفته می‌شود ما بازار رقابتی نداریم نمی‌توان گفت به هر کس هر چقدر ارز خواست می‌دهیم. تازه موقعی که شما ارز کافی ندارید و همه می‌دانند - خصوصاً کشورهای خارجی که ما چقدر ارز داریم - این اظهارات و سیاستها ضربه شدیدی به اقتصاد کشور می‌زند. دیدیم بنا به آخرین صحبت‌هایی که رئیس بانک مرکزی سابق داشت رشد صنعت کشور به یک درصد در سال رسید، یعنی کمتر از رشد جمعیت. اینها جزو قواعد جاری اقتصادی است. اینها القبای علم اقتصاد است. وقتی اشتباهی به این فاحشی می‌شود معلوم است که خرد برنامه در کشور وجود ندارد و لذا رجوع به بازار هم با خرد صورت نمی‌گیرد. در واقع بخشی از مشکلات فعلی ما ناشی از ضعف مبانی تئوریک است که عرض کردم. الان در دستگاه برنامه‌ریزی کشور از نیروی متخصص استفاده نمی‌شود اقتصاد را ساده گرفتن و ساده فرض کردن یک خطای بسیار بزرگی است که الان دارد صورت می‌گیرد. ما هر کارخانه‌ای را به ایران وارد بکنیم و به هر صورت دو تا متخصص یا مهندس به‌کار می‌گیریم. ولی الان از اقتصاددان در دستگاه برنامه‌ریز مملکت استفاده نمی‌شود. از طرفی در برنامه اول و دوم هیچ راه حلی نه از لحاظ بخش دولتی یا خصوصی در مورد اینکه چگونه می‌شود بخش صنعت را توسعه داد و نهادهایش را ایجاد کرد نمی‌بینیم در عوض مسأله قیمتها طرح می‌شود و می‌گویند علت اینکه ما ناکارایی صنعتی داریم این است که قیمتها سر جای خودشان نیستند. اصلاً به این مسأله توجه نمی‌شود که یک شهرک صنعتی علمی در کشور ساخته نشده است تا صنعتگران ما با هم کار کنند و بتوانند تکنولوژی را در کشور داخلی کنند. هیچکس به این مسأله توجه نمی‌کند که زاین با شهرکهای صنعتی و علمی زاین شد و کره جنوبی هم همین‌طور. فقط می‌گویند باید قیمتها را آزاد کنیم ولی در نظر نمی‌گیرند که کره جنوبی قیمتها را در سال ۱۹۹۰ آزاد کرد! مثلاً بحث افزایش قیمت نفت و بنزین مطرح می‌شود. بله این یک واقعیت است که قیمت سوخت در ایران پایین است. در ۲۰ سال گذشته قیمت یک اتومبیل نسبت به پر کردن یک بنزین یک چیزی حدود ۱۰۰۰ برابر بود الان یک پاک بنزین را پر کنید می‌شود ۲۰۰ تومان ولی قیمت همان اتومبیل شده است ۴ میلیون تومان یعنی ۲۰۰۰۰ برابر. پس قیمت نسبی

در تاریخ دو قرن اخیر ایران، نام عباس میرزا نایب‌السلطنه همواره به‌عنوان شخصیتی جدا از دیگر سلاطین و شاهزادگان سلسله قاجاریه مطرح شده است. هويت عباس میرزا حول دو موضوع اصلاحات نظام اداری و لشکری و نیز جنگهای ایران و روس طرح شده است. با توجه به شکست وی در هر دو زمینه، همواره یاد عباس میرزا در هاله‌ای از افسوس و دریغ برای زمان از دست رفته همراه بوده است. مطلب حاضر کوششی است برای کنکاش حول اقدامات و علل شکست عباس میرزا، که با استناد به منابع تاریخی به رشته تحریر درآمده است و در آن سعی شده سؤالاتی پیرامون معضلات آن برهه از تاریخ ایران را پاسخگو باشد.

## عباس میرزا، اصلاحات و موانع

### غلامرضا سالار بهزادی

شروع سلطنت فتحعلیشاه قاجار، پایانی بود بر اعتبار و استقلال رأی سلاطینی که تعلق به گذشته‌ای کهن و بسیار دور داشتند. سلاطینی که نه فقط حفظ مرزهای موجود، بلکه کشورگشایی و توسعه قلمرو حکومتی خویش و حتی‌الامکان تحمیل سلطه و اقتدار خود بر بیگانگان و در بسیاری موارد خراج‌گزار نمودن آنان را یکی از رسالتها و وظایف اصلی مقام سلطنت می‌پنداشتند. چه موجه و چه غیرموجه، بیشترین امکانات مملکت را به خدمت به‌ثمر رسانیدن همین رسالت درمی‌آوردند. رسالتی که سیاست خارجی مملکت را شکل می‌داد. آغاز محمدخان بنیانگزار سلسله قاجار با همه زشتیها و ردالتهایش، آخرین بازمانده این نسل از پادشاهان بشمار می‌رود.

دوران سلطنت فتحعلیشاه با درهم شکستن این معیارها به علت همزمانی با آغاز دگرگونیها و انقلابات اروپا و آمریکای شمالی، و به دلیل ایجاد روابط بین‌المللی و بین‌الدولی و بالاخره به بهانه آغاز یا گسترش دخالتها و رقابتهای استعماری، نقطه عطفی در تاریخ کهن ایران به‌شمار می‌آید. نقطه عطفی که ابزارهای سیاسی و نحوه بکارگیری این ابزارها در مملکتداری و اعمال قدرت سیاسی را دچار تحولی اساسی و بنیادی نمود.

در حاشیه این تحولات جهانی و تأخیری که بر سیاستهای مربوط به اداره کردن کشور برجای نهاد، کهن‌ترین و





و علی ناله می‌کند و کاظم آمبول «کیزلوکوبین» را تزریق می‌کند و علی خاموش می‌شود و پدر چراغ را خاموش می‌کند و مادر بزرگ می‌گوید: یکی بود، یکی نبود.

و از اندیمشک کتاب شهر شب، شهر صبح را می‌خرم.

دکتر می‌گوید: لبانش تکان می‌خورد.

پرستار می‌گوید: دعا می‌خواند.

دکتر می‌گوید: هذیان می‌گوید.

معلم می‌گوید: چیه، بازم که هذیان می‌گی.

و آسمان گرفته است.

حسن می‌گوید: سایه اولین عشق تا ابد با آدم همراه است.

و آسمان می‌غرد و توپخانه می‌غرد و باران می‌گیرد و از آسمان گلوله می‌بارد.

حسن می‌گوید: چرا بهش نمی‌گی.

لبخند می‌زنم: گفته‌ام.

: پس چی.

و ساکت می‌مانم و شهر بوی مرده می‌دهد و آسمان می‌گیرد و خیس می‌شوم و از رودخانه کرخه بیرون می‌آیم و هندوانه را از حاشیه رود بیرون می‌آورم و چند بچه خیره نگاهم می‌کنند و اشاره می‌کنم.

: بیایید بخورید.

و هندوانه را بینشان تقسیم می‌کنم و گروهبان بخشی هندوانه‌های دسر را تقسیم می‌کند و به هندوانه‌های

درشت که می‌رسد آنها را کنار می‌گذارد و رازمیک سوار ماشین می‌شود و تو از درز پنجره خارج می‌شوی و مجروحی که کنارم افتاده شهید می‌شود و سرباز بادکوبه‌ای می‌خواند: آی آمان… آی آمان و از کوچه‌ها بوی عید می‌آید و از خانه‌ها بوی شیرینی می‌آید و مادر سفره هفت‌سین را می‌چیند و من در اسلحه خشاب می‌گذارم و پدر می‌خواند: «یا مقلب القلوب والابصار» و به ماهی درون تنگ نگاه می‌کنم و ماهی‌ها پرپر می‌زنند و سال تحویل می‌شود و پدر از لای قرآن اسکناس ۱۰ تومانی را بیرون می‌کشد و سروان مالیاتی از درون کیف فوق‌العاده سربازها را بیرون می‌کشد و در لیست چشم‌به اسم جعفر می‌افتد که شهید شده ولی هنوز اسمش را خط نزده‌اند. سروان مالیاتی می‌گوید: بی چی نگاه می‌کنی. و اسم جعفر را نشان می‌دهم: به این.

و چشم غره می‌رود و با غیظ پول را به طرفم دراز می‌کند: بگیر.

و برای دختری که دوستش دارم هدیه می‌خرم.

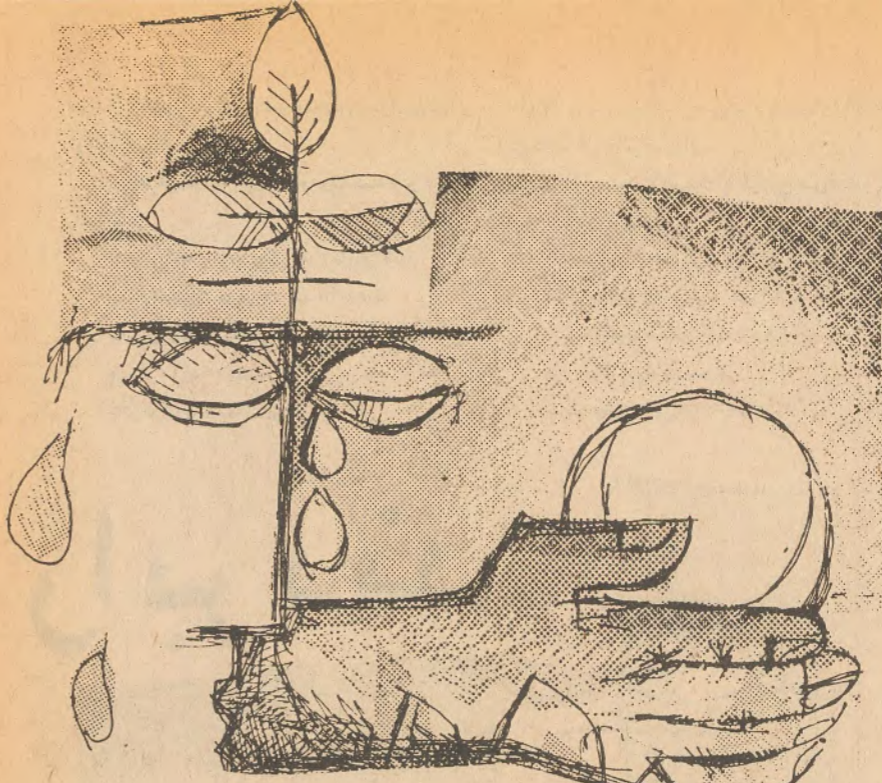
حسن می‌گوید: چرا بهش نمی‌گی.

و لبخند می‌زنم و ساکت می‌مانم و سنگر خراب می‌شود و خانه‌ای که با چوب کبریت ساخته‌ام خراب می‌شود و زیر آوار می‌مانم و مادر بزرگ از پله‌ها می‌افتد و مادر جیغ می‌کشد یا امام زمان

و سربازی فریاد می‌کشد: الله اکبر

و مادر بزرگ می‌گوید: یکی بود، یکی نبود.

و قطار می‌خواند: ت ت تق ت ت تق… تلق تلق… تلق



تلق…

و سربازی می‌گوید: یه روز دو تا اصفهانی رفتند…

و همه می‌خندند و مادر جیغ می‌کشد و آمبولاتس جیغ

می‌کشد و سربازها با دست خاکها را پس می‌زنند و دهانم پر از خاک است و مزه خاک را در زیر زبانم حس می‌کنم.

مادر بزرگ می‌گوید: بچه به مهر دندان نزن گناه دارد.

می‌گویم: مامان بزرگ آخه خوشمزه‌اس.

: روده‌هات کرم می‌زارن.

و کرم‌ها توی باغچه وول می‌خورند و خاک طعم مهر دارد و لباسهایم یکسره خاک است.

مادر می‌گوید: ریخت شو بین، عینهو بچه ولگردا.

و توپ را گوشه حیاط می‌اندازم و به سراغ جعبه جوجه‌هایم می‌روم.

مادر می‌گوید: بیرونشان نیار، الان حیاط و تمیز کردم.

و یکی از بچه‌ها می‌گوید: سرکار این پوست هندوانه‌ها را برای گوسفندم ببرم.

و می‌پرسم: اسمت چیه؟

و می‌گوید: خدر.

و پوستها را جمع می‌کند و می‌رود.

یدو می‌گوید: پدر ندارد.

می‌گویم: خرجش.

می‌گوید: دستفروشی.

و در حصیرآباد اهواز قدم می‌زنم و به دوره‌گردها نگاه می‌کنم و به دستفروشها نگاه می‌کنم و در گوشه پیاده‌رو بلال می‌فروشم و اندیمشک آب را می‌فروشد لیوانی…! و گرما بیداد می‌کند و به آشور نگاه می‌کنم که کتاب می‌خواند.

: چی می‌خوانی؟

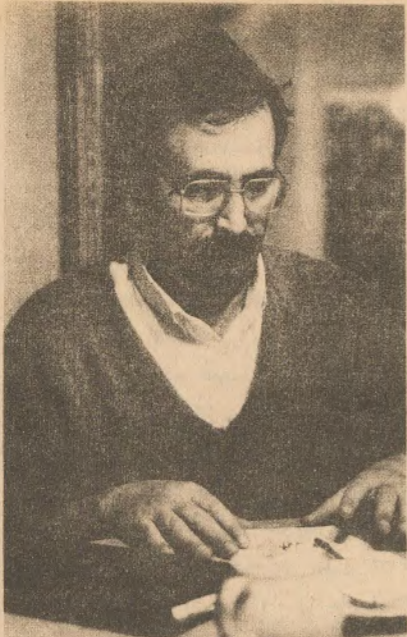
: شعر.

یک‌دفعه به آن میزان برسانید این یک پدیده خطی نیست که فقط در یک زمینه تأثیر داشته باشد. فرض کنید در یک اتاق ۴ - ۴ - ۲اگر یک متر به طول اتاق اضافه کنید ۸ مترمکعب به حجمش اضافه می‌شود و قضیه تصاعدی است. مسائل اقتصادی همین‌طور است. باید ببینیم چرا قیمت اتومبیل این‌قدر بالا رفته است. باید این مسأله در قالب یک برنامه‌ریزی منسجم بررسی شود و قیمت نسبی کالاها در نظر گرفته شود. در کشورهای صنعتی و همچنین کشورهای در حال توسعه‌ای که از خرد برنامه استفاده می‌کنند قیمتها افزایش پیدا می‌کند ولی قیمت نسبی کالاها حفظ می‌شود ولی در ایران چنین اتفاقی نمی‌افتد. ما در ایران منابع عظیم سرمایه داریم منابع زیرزمینی داریم یک نیروی انسانی داریم که در جهان سوم از لحاظ فنی و آموزشی بسیار پیشرفته است و ملتی که ثابت کرده که بسیار کوشا است و در مواقع حساس مثل جنگ پشتکارش چندین برابر می‌شود. ما همه این منابع را داریم ولی این منابع دارد هدر می‌رود. این مثل جریان آبی می‌ماند که بر روی زمین می‌گذرد. اگر از آن برای باروری و سبز شدن زمین استفاده نشود به زمین فرو می‌رود و تبخیر می‌شود و این تبخیر مداوم روی سطح خاک را می‌پوشاند و خاک قابلیت حاصلخیزی‌اش را از دست می‌دهد و کویر درست می‌شود. وضعیت منابع و نیروی انسانی ما نیز همین‌طور است که به دلیل عدم استفاده صحیح از آنها حتی اثر تخریبی نیز پیدا می‌کند.

● **دکتر رئیس دانا:** به گمان من این‌که گفته می‌شود در جهان شکست بخش دولتی تجربه شده است چنین اتفاقی نیفتاده بلکه آنچه اتفاق افتاه شکست عقب‌مانده‌ها است. کشورهای کم توسعه به‌طور کلی به عنوان یک بخش عظیم فاصله‌شان با کشورهای پیشرفته بیشتر شده است در همین زمان می‌بینیم که کشورهای کم‌توسعه به مواد اولیه و آن چیزی که تقسیم بین‌المللی کار به عهده‌شان می‌گذارد وابسته‌تر شده‌اند ولی در عین حال رابطه مبادله بیشتر به زبان آنها عمل کرده است.

جمعیت این کشورها بالاتر رفته است و در آنها ارزشها به ضد خودش بدل شده است. این یک واقعیت است و در چنین شرایطی در آن کشورها بخش خصوصی و بخش دولتی هر دو فرو ریختند. فرو ریختن بخش خصوصی به این معنا که انبوه کارآفرینان و کارگزاران بخش خصوصی به نفع گروه محدودی در داخل این کشورها از صحنه بیرون رفتند آنها مولدان و تولیدکنندگان مناسبی نبودند.

هر چه بیشتر زیر چتر سیاستهای دولتی که ابتکار عمل آنها را گرفته بود فرو رفتند. در چنین شرایطی معلوم است که اگر دولتها را زیر ذره‌بین بگذاریم می‌بینیم آنها شکست خوردند و اگر بخش خصوصی را هم زیر ذره‌بین بگذاریم می‌بینیم در واقع آن هم شکست خورده است. فریادی که در مورد شکست بخش دولتی در جهان راه افتاده است بخش عمده‌اش از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مطرح می‌شود اینها ذاتاً شکننده ابتکارات مردم



● **دکتر اسکویی:** در کشور ما

مشکلی که از نظر تاریخی مطرح

است خود مسأله مالکیت است. در

ایران اشکال ماقبل سرمایه‌داری

مالکیت بوده و وقتی مناسبات

سرمایه‌داری در ایران رسوخ پیدا

میکند. اشکالی از آن مناسبات

ماقبل سرمایه‌داری هم با همان

شکـلش وارد مناسبات

سرمایه‌داری می‌شود.

هستند و نمی‌بینند که دولتهای دموکرات و مردمی هم می‌توانند در این جوامع به‌وجود آیند. این موقعیتی است که در سطح جهان پیش آمده است حالا به گمان من بی‌انصافی است بگوئیم که پیروزی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته وابسته به علاقه و لیاقت ذاتی خودشان بوده است. آیا ما می‌توانیم بگویم مردم ایران پیشرفت و توسعه را نمی‌خواهند؟ آیا مردم کوبا پیشرفت نمی‌خواهند؟

*ایران‌فردا:* آقای دکتر با توجه به چشم‌اندازی که از شرایط جهانی ترسیم کردید وظیفه دولت در جوامع کمتر توسعه‌یافته و بخصوص ایران چیست؟

● **دکتر رئیس دانا:** این مسأله به ماهیت دولت و متبع قدرت آن بستگی دارد و از طیفی باید کارکرد و ساختار دولت با هم دیده شود. ما بعد از انقلاب ۲ برنامه توسعه نوشته‌ایم ولی در هیچ‌کدام از آنها ساختارهای بازدارنده توسعه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را

ندیده‌ایم. دولت ما به‌جای برخورد با عوامل بازدارنده

توسعه در جستجوی سیاست توسعه صادرات است که از حرکت خصوصی‌سازی ناشی می‌شود و منجر به فشار و بیرون کشیدن مواد غذایی مورد نیاز و کالاهای مصرفی و فرستادن آنها به خارج شده است. خوب این یک

مجموعه‌ای است که عمل کرده است اما اگر دولت در تما این ۵ سال به دنبال راه‌بردهای صنعتی بود و به توزیع درآمدی که بتواند انباشت سرمایه مناسب‌تر ایجاد کند می‌اندشید معلوم بود که کارکرد آن با کارکردی که پشت‌سر گذاشتیم متفاوت بود. من گمانم این است که ما موانع ساختاری توسعه را در طول برنامه نشان نگرفتیم، بلکه با یک چنین سیاستهای مقطعی سعی کردیم که به یک دستاوردهایی برسیم که این دستاوردها خودش الان جزء مشکلات ما است. به‌خاطر این سیاست محرومیتهای فرهنگی و رفاهی و اقتصادی اجتماعی در جامعه ایجاد شد و یک تورم مزمن در اقتصاد به‌وجود آمد که به سادگی نمی‌توانیم از ان رها شویم. این درآمد ارزی حاصل از صادرات غیرنفتی به چه قیمتی به‌دست آمده است؟ ما پسته صادر کردیم ولی عمق ابهای زیرزمینی‌مان را که ۶-۵ متر بود، ۴۰ - ۳۰متر کردیم. ما خاک کشاورزی صادر می‌کنیم. بهترین مزارع را در اختیار کشتهای خاصی قرار می‌دهیم در گرمسار در حاشیه کویر کانال‌کشی می‌کنیم و از انجا که از بی‌آبی همیشه می‌سوخته است خربزه صادر می‌کنیم.

بحث آخرم به موضوع جامعه مدنی مربوط می‌شود. من اعتقاد ندارم که جامعه مدنی نهایت زندگی انسانی است. جامعه مدنی یک وسیله است همینطور که قانون هم یک وسیله است برخلاف نظر آقای دکتر غنی‌نژاد جامعه مدنی یک وسیله است و انواع و اقسام دارد مثل دموکراسی است. برای دموکراسی هم می‌توانیم تعاریفی را ارائه کنیم که هر کدام متعلق به مرحله معینی از تاریخ است. یک نوع خاصی از دموکراسی عبارت است از صندوقهای رأی. در یک جامعه مدنی شرایطی فراهم می‌آید که با دنیای امروز با وجود سرمایه‌داران قدرتمند جهانی و قطبهای بسیار قدرتمند صنعتی و نظامی افراد می‌توانند بیشتر رشد کنند. به نظر من این جامعه با حذف موانع بیرونی رشد می‌کند که یکی از آنها امپریالیسم است. من به هیچ وجه تحت تأثیر این بحثهای متداول که الان بانک جهانی مطرح می‌کند که واقعیتی به نام امپریالیسم وجود ندارد قرار نگرفته‌ام من معتقدم امپریالیسم وجود دارد و مؤثر هم هست و جنگها را تحمیل می‌کند که بتواند اقتصاد خودش را نجات بدهد. مداخله‌هایی می‌کند که بتواند بازار را برای رده‌های مختلف جامعه مدنی خودش فراهم کند.

● **دکتر غنی‌نژاد:** در اینجا گفته شد ایران یک کشور خیلی ثروتمندی است و منابع زیادی دارد ولی از آنها زیاد استفاده نمی‌شود من فکر می‌کنم این بحث احتیاج به توضیح دارد.

سال سوم / شماره شانزدهم / ۲۵





منابع اقتصادی تعریف دارد. منظور از منافع اقتصادی منابع طبیعی و ثروت ملی است. به‌عنوان مثال، نفت یک منبع طبیعی است که در حال حاضر آن را می‌توان یک منبع اقتصادی نیز تلقی کرد. ثروت در رابطه با اقتصاد مطرح می‌شود. منابع اقتصادی در همه جای دنیا است. همین نفت که آن را ثروت تلقی می‌کنیم از هزاران سال قبل بوده است ولی زیر زمین بود. چه زمانی این پدیده به ثروت تبدیل شد؟ زمانی که یک تمدنی به نام تمدن صنعتی به‌وجود آمد. یعنی تمدنی به‌وجود آمد که ثروت زیرزمینی را منبع اقتصادی برای خود تلقی کرد. ما هم که از نفت به عنوان ثروت یاد می‌کنیم، در سایه همان تمدن صنعتی است، و الاً این پدیده به خودی خود از نظر اقتصادی ثروت تلقی نمی‌شود. و اگر هم روزی این تمدن صنعتی از بین برود، این ثروت به هیچ دردی نخواهد خورد. پس توانائی انسانها در استفاده از منابع طبیعی است که می‌شود منبع اقتصادی. اگر از این نظر نگاه کنیم بهترین منبعی که وجود دارد انسان است، نه این ثروت‌های طبیعی. مسأله‌ای که ما برای توسعه کشور خود داریم مسأله ثروت طبیعی نیست، چگونگی استفاده از منابع و توانائی استفاده از آنها است. بنابراین، گفتن اینکه، ما ثروت داریم و ثروت ما را غارت می‌کنند، به‌نظر من از نظر روش‌شناسی اقتصادی ایراد دارد. دلیلی هم که به‌طور مشخص می‌توان برای ایران آورد این است که منابع بالقوه اقتصادی بسیاری داریم. مثل این ماشین‌آلاتی که در طول بیست و سی سال گذشته وارد کردیم، ولی نمی‌توانیم از آنها استفاده کنیم. اصلاً یکی از مهمترین مشکلات ساختاری ما عدم توانائی استفاده از منابعی است که داریم. حالا این سؤال مطرح می‌شود که ما چرا نمی‌توانیم از آنها استفاده کنیم؟ ما می‌گوئیم نفت فروختیم و دلار گرفتیم و دلارها را به یاد دادیم. این استدلال درست نیست. ما نفت را دادیم و به سهم خودمان یک چیزی آوردیم و آن هم باارزش بوده است و آن عمدتاً ماشین‌آلات، کالاهای سرمایه‌ای، تکنولوژی جدید و تمام آن چیزهایی بوده است که باعث ترقی و توسعه می‌شود.

ولی نتوانستیم از آنها استفاده کنیم. پس مشکل را باید اینجا باز کنیم نه اینکه بگوئیم غارت شدیم. اگر غارت شدیم پس این منابع که داشتیم و داریم چی است؟ ما نفت را دادیم ماشین‌آلات گرفتیم و حالا نمی‌گوییم که ارزش بین‌المللی‌اش و رابطه مبادله همیشه به نفع ما بوده یا نه. در حدی که ما در این روابط وارد شدیم، خیلی بیشتر از اینها می‌توانستیم استفاده کنیم ولی نکردیم؛ مشکل ما اینجاست.

● **دکتر اسکویی:** آیا این که ما ماشین‌آلات وارد کردیم ولی نتوانستیم از آن استفاده کنیم در مناسبات سرمایه‌داری یک قانون است یا یک استثنا؟

● **دکتر غنی‌نژاد:** قانونمند است. اتفاقی نیست. در تاریخ یک چیزهایی اتفاق می‌افتد اما سیر تاریخ یک مسیر قانونمند است. اگر قانونمندی وجود نداشت که ما نمی‌توانستیم در اینجا بحث علمی بکنیم. اعتراض من شخصاً به این مسأله است که از نظر روش‌شناسی هر چیزی ثروت نیست. منابع اقتصادی چیزی است که می‌شود از آن در جهت رفیع نیازها و امیال انسانی استفاده کرد و لذا ماشین‌آلاتی که الان مثلاً با ۲۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند ثروت نیستند. این از نظر اقتصادی اتلاف منابع است. ما اتلاف منابع کردیم مشکل ما آنجا است در مورد این ماشین‌آلات که مثلاً در کارخانه تراکتورسازی تبریز خوابیده است ولی نمی‌توانیم از آنها استفاده کنیم من دست هیچ امپریالیستی را در آن نمی‌بینم غیر از اینکه خودمان این توانایی را نداریم از آن استفاده کنیم. آقای اطهری بحث منسجم و دقیقی در مورد خرد برنامه و خرد بازار کردند ولی به یک نکته‌ای باید اشاره می‌شد و آن اینکه این خرد خودش چیست؟ خرد اقتصادی، خرد محاسبه‌گر است. محاسبه چه چیزی؟ محاسبه نفع و زیان. اعتقاد شخصی من این است که این محاسبه وقتی امکان‌پذیر است که ما در شرایط بازار رقابتی باشیم.

حداقل از نظر تئوریک، اولین قدم در این راستا این است که دولت عرصه رقابت را آزاد بگذارد و یا به اصطلاح خودمان دست از سر مردم بردارد؛ یعنی برایشان تعیین تکلیف نکند، نه این نوع خصوصی‌سازی امروزی که انجام می‌دهد. یعنی دولت برای خصوصی فکر کردن مردم هم تعیین تکلیف نکند.

اینکه این اموال ملی را که در دست دولت است چوب حراج بزنند، این خصوصی‌سازی نیست اینکه چگونه می‌توان به‌طور بهینه از کارخانه‌هایی که دست دولت است استفاده کرد یک بحث دیگری است که قابل انجام است. ولی راه استفاده بهینه از آنها حراج آنها نیست. خصوصی‌سازی را در چین هم انجام دادند اما در آنجا نیامدند، بخشهای اقتصادی که در دست دولت است را به چوب حراج بگذارند و بفروشند بلکه در حوزه‌های خاصی از اقتصاد مقررات‌زدایی کردند، آزادی دادند و مانع رقابت نشدند. عرض بنده این است که دولت نباید زحمت خودش را کم کند و این همه بوروکراسی پیچیده‌ای که

برای تولید و راه افتادن صنایع ایجاد کرده است را بردارد و به اصطلاح مسیر رقابت اقتصادی بین مردم را سد نکند. اگر این کار را بکند به‌نظر من بخش خصوصی واقعی به‌وجود می‌آید. بخش خصوصی واقعی را دولت نمی‌تواند ایجاد کند. این یک سراب است که دولت بیاید خصوصی‌سازی بکند. من یک توضیحی هم در این صحبت آقای دکتر رئیس دانا بدهم که فرمودند مردم توسعه می‌خواهند. این یک سوء تفاهم است. وقتی می‌گوئیم مردم منظور عامه مردم است. عامه مردم توسعه را به مفهوم معلول‌های توسعه می‌خواهند نه به مفهوم علت‌های توسعه. یعنی چه؟ مردم زندگی راحت می‌خواهند، یخچال می‌خواهند، فریزر می‌خواهند و اتومبیل می‌خواهند. ولی علت‌های توسعه را نمی‌خواهند. علت‌های توسعه یکی کار زیاد است. یعنی مردم به‌جای اینکه شب ۹ ساعت بخوابند ۵ ساعت بخوابند، مردم این را نمی‌خواهند. ولی باید این مسأله را درک بکنند که رسیدن به آن رفاه گذشتن از این راهها را دارد. این طوری نیست که بنشینیم بگوییم ما یک کشور ثروتمندی هستیم پس چرا از مواهب این ثروت بهره‌مند نمی‌شویم؟ فرض کردیم این ثروتی که ما به آن می‌بالیم، از نظر اقتصادی هیچ معنی ندارد. یعنی در واقع ما هیچ ثروتی نداریم؛ تا وقتی که به‌طور اقتصادی این ثروت را به منابع مولد تبدیل نمی‌کنیم. در مورد جامعه مدنی هم آقای رئیس دانا صحبت‌هایی در مورد عرایض بنده داشتند که در واقع گیرهای این بحث را نشان می‌داد. ایشان گفتند جامعه مدنی وسیله است و یا قانون وسیله است. وسیله چی است؟ من عرض کردم که قانون هدف است و روی این مسأله باز تأکید می‌کنم که قانون در یک جامعه متمدن هدف است. جامعه متمدن بدون قانون نمی‌تواند وجود داشته باشد. قانون وسیلهٔ چیزی نیست. قانون آن چیزی است که جامعه را می‌تواند تشکیل دهد و تحقق جامعه صلح‌آمیز را امکان‌پذیر کند. وقتی که یک جامعه صلح‌آمیز نباشد تولید در آن صورت نمی‌پذیرد و همه به فکر غارت و سوءاستفاده از منابع و رانت‌جویی هستند. اگر ما در کشور خودمان می‌بینیم که رانت‌جویی به این شدت رایج است به خاطر این است که حکومت قانون نداریم. اگر حکومت قانون داشتیم، رانت‌جویی به این راحتی امکان‌پذیر نبود.

در اینجا ما باید بین سرمایه‌دار و ثروتمند تفکیک قائل شویم. ثروتمند همیشه در تاریخ خودمان داشتیم. آنهايي که اغلب به قدرت دولتی و سیاسی وصل بودند و در شکل امروزی به صورت عوامل رانت‌جو درآمد‌اند که اغلب ثروشان از هر نظر که بررسی کنید نامشروع است. اما وقتی که به آنها می‌گوئیم سرمایه‌دار، به مفهوم اقتصادی کلمه از نظر روش‌شناسی اقتصادی اشتباه می‌شود. می‌تواند یکی بیاید بگوید این سرمایه‌داران همان ثروتمندان هستند و آن هم همان بخش خصوصی واقعی است و بعد آنها را محکوم بکند. در حالی که آنها حتی یک کارگر هم ندارند. بنابراین بخش خصوصی هم که در

سرتاسر لباسم را خیس کرده و آمبولانس جیغ می‌کشد و تو می‌دوی و تو می‌دوی!  
بچه‌ها می‌خوانند: دويديم و دويديم... سر کوهی رسیدیم...  
دکتر می‌گوید: سریع بهش خون تزریق کنید.  
استوار حسابگر می‌گوید: چند تا؟ شصتا.  
مادر می‌گوید: شرط چی.  
پرستار می‌گوید: چشم.  
مادر می‌گوید چشمات بی‌بلا.

آمبولانس به دست‌انداز می‌افتد و سرباز بادکوبه‌ای می‌خواند: آی جانم آمان آی.  
و نسیم غروب پوست صورت را نوازش می‌دهد و شام قیمه‌بادمجان داریم.  
مادر می‌گوید: بخور، تو که پوست و استخوان شده‌ای.  
سرباز بادکوبه‌ای می‌خواند: آی آمان... آی آمان  
دکتر می‌گوید: ضربان قلب ضعیف شده.  
مادر بزرگ می‌گوید: بیم هی.  
سرباز بوشه‌ری می‌گوید: آخه چرا.

# را بردند



بچه‌ها می‌خوانند: دويديم و دويديم... سر کوهی...  
و تو به دنبال آمبولانس می‌دوی و صدای اذان از مسجد سبزیوش به گوش می‌رسد و کوچه باران خورده است و دیوارها نمناک است و کوچه بوی کاهگل می‌دهد و تو از آمبولانس جلو می‌زنی.  
و شبکور در میان دستانم می‌لرزد و صدای ضربان قلبش را می‌شنوم.  
علی می‌گوید: ولش کن.  
و می‌خندم: رادار چی خدا گیر افتادی.  
و تو جاده را می‌بیندی و آمبولانس زیرت می‌گیرد و

استوار مودبی می‌گوید: بی‌ناموسا.  
و آسمان کبودی می‌زند و خورشید به درون شکمم می‌آید و چند سنگر آتش می‌گیرد و از روی بته‌های آتش می‌پریم و آدل بادل می‌کنیم.  
بچه‌ها می‌خوانند: زردی من از تو... سرخی تو از من.  
و می‌سوزم و خاکستر سیکار دستم را می‌سوزاند.  
مادر می‌گوید: تو که سیکاری نبودی.  
سرباز بادکوبه‌ای می‌خواند: آی آمان... آی آمان  
مادر بزرگ می‌گوید: بیم هی.  
قطار می‌خواند: ت ت تق... ت ت تق... تلق تلق...

تلق تلق...

سربازی می‌گوید: به رشتی بود یه ترک یه قزوینی...  
و همه می‌خندند و کوبه‌ها پر است و راهروها شلوغ است و به اندیشمک می‌رسیم.  
دکتر می‌گوید: اکسیژن.  
و همه می‌خندند.  
معلم بر روی میز می‌کوبد: ساکت.  
بچه‌ها می‌خوانند: حموک مورچه داره... بشین و پاشو خنده داره

و اثاث می‌کشیم، و مادر چادرش را به کمر گره زده و پدر قوز کرده و گردان جایجایی دارد و پلیت‌ها را از روی سنگرها برمی‌داریم و سنگرها آتش می‌گیرند و آتش... آتش... آتش و ماهی‌ها پرپر می‌زنند.  
و بچه‌ها می‌خوانند: زردی من از تو... سرخی تو از من و من زو می‌کشم: بادم... برکاتم... دریا... ماهی... زووو... و من زو می‌کشم و چرچری بازی می‌کنیم و من زو می‌کشم چرچری بازی می‌کنیم.

: بادم... برکاتم... دریا... ماهی... زووو...  
و مادر بزرگ بر روی پاهایم می‌زند: اتل... اتل... توتوله... گاب حسن چطوره...  
و دزفول موشک‌باران می‌شود و باران می‌آید و بچه‌ها می‌خوانند.

: باز باران با ترانه... با گوهرهای فراوان.  
و پدر من «عمن یحییب» می‌خواند و آمبولانس پنجره می‌کند و رازمیک فحش می‌دهد و تو کنار پنجره ایستاده‌ای و رازمیک پیاده می‌شود و تو از درز پنجره می‌آیی و بدنت کش می‌آید و پهن می‌شود و ماشین باد می‌کند و من می‌گویم: الان می‌ترکد.

و: بووم!  
و قرارگاه بمباران می‌شود دزفول موشک‌باران می‌شود و بشکه آب سوراخ می‌شود و ماهی‌ها پرپر می‌زنند و سنگرها خراب می‌شوند و صدا از بلندگوی تکیه بگوش می‌رسد.

: امشب حسین... تا نیمه‌شب... در خیمه‌ها بیدار... در خیمه‌ها بیدار  
و دسته‌های عزاداری می‌خوانند: شام غریبان است... شام غریبان است.

عرق کرده‌ایم و تابلوی «تا کرپلا راهی نیست» در پیش رویمان است و کنار جاده ایستاده‌ایم و امشب دعای توسل داریم و مادر سفره حضرت قاسم انداخته، علی نعره می‌زند: آخ سوختم و عقرب به حصیر حسینیه چسبیده است و قطار می‌خواند.

: تلق تلق... تلق تلق...  
و نصرت فریاد می‌کشد: اینم زنجیر پلاکش، پشت خاکریز افتاده بود.  
و بچه‌ها می‌خوانند: عمو زنجیریا... بعله... زنجیر منو بافتی... بعله... پشت کوه انداختی... بعله و علی را به بهداری گردان می‌پریم و کاظم جای نیش را با تیغ می‌برد







# توطئه آمریکا در هائیتی

پویا احمدزاده

سربازان آمریکایی نباید برای ابقای آریستید تلف شود! اما آیا به راستی، سیاست بوش و کلینتون در جهت حمایت از آریستید بود و سربازان آمریکایی برای بازگشت وی به قدرت، جان خود را به خطر انداختند؟

در واقع آمریکا نقشه بسیار پیچیده‌ای را در هائیتی به اجرا گذاشت. اول، با حمایت پنهان از کودتا، مانع انجام اصلاحات رادیکال از سوی آریستید شد. دوم، با نفی و رد ظاهری رژیم کودتا، از خود چهره‌ای حامی دموکراسی به نمایش گذاشت. سوم، با کشاندن مسأله به شورای امنیت سازمان ملل، برای هر گونه مانور قدرت در منطقه کارائیب و دخالت در امور داخلی هائیتی، مجوز بین‌المللی کسب کرد. چهارم، در مذاکره با نظامیان هائیتی برای کناره‌گیری مسالمت‌آمیز آنان از قدرت، حفظ ساختارهای پیشین و امتیازات ارتش را تضمین کرد. پنجم، بدون هر گونه تلفاتی به راحتی هائیتی را به اشغال خود درآورد و بالاخره اینکه در چنین شرایطی، پدر آریستید را به قدرت بازگرداند تا هم نشان دهد که نسبت به نتیجه انتخابات آزاد متعهد است و هم گروه قدرتمند «جنبش مردم» را عملاً خلع سلاح کرده امکان هر گونه اعتراض آنان را سلب کند و این در حالی است که با توجه به حضور نظامیان آمریکا و تضمین حفظ ساختارهای قبلی به ارتش هائیتی، دیگر انجام هر گونه اصلاحات رادیکال از سوی آریستید، امکانپذیر نیست.

پدر مقدس در واقع وارث وضع بفرنجی شده که با سال ۱۹۹۱ به کلی متفاوت است و به نظر می‌رسد امکان تحرکی برایش نباشد. حال این سؤال مطرح است که چرا آریستید در چنین شرایطی حاضر به بازگشت به اریکه قدرت شد؟ شاید او می‌پندارد که هنوز می‌تواند به کمک پشتوانه مردمی خویش دست به اصلاحات بزند، اصلاحاتی که سه - چهارم مردم هائیتی در انتظار آن لحظه‌شماری می‌کنند. اینکه پدر مقدس در محاسبات خود دچار اشتباه شده یا خیر، در آینده‌ای نه‌چندان دور مشخص خواهد شد. اما آریستید حتی اگر اشتباه نیز کرده باشد، باز هم عنصری ملی، مستقل و مترقی است و اینکه بعضی از مطبوعات قشری و هوچی ایران او را رئیس‌جمهور دست‌نشانده آمریکا بنامند، از قدر و منزلت او نخواهد کاست.



اخیراً اعلام شد که استراتژی دولت بیل کلینتون، رئیس‌جمهور ایالات متحده در شرق خاورمیانه تضعیف ایران و عراق، حفظ وضع موجود در خلیج فارس، دسترسی به منابع نفت و در غرب آن، حل مسأله اعراب و اسرائیل و در کل منطقه ایجاد بازار گسترده منطقه‌ای از طریق اعمال سیاست اقتصاد درهای باز است. مقاله زیر استراتژی آمریکا را در تضعیف توان ملی ایران در دوران جنگ تحمیلی به بررسی کشیده است.

انقلاب اسلامی ایران رژیم شاه را که به قول کیسینجر «متحد بدون شرط آمریکا»<sup>۱</sup> بود و همراه با اسرائیل و عربستان در یک استراتژی سه پایه‌ای از منافع غرب در خاورمیانه پاسداری می‌کرد سرنگون ساخت. در این استراتژی سه پایه‌ای، عربستان سعودی به لحاظ قدرت مالی مورد توجه بود، در حالی که مسئولیت‌های اصلی را ایران و اسرائیل برعهده داشتند. فروپاشی عمده‌ترین متحد آمریکا در شرق خاورمیانه، منطقه خلیج فارس را در خلأ قدرت فرو برد. پیوند انقلاب ایران با آرمانهای انقلابی اسلام موج عظیمی از آرمانخواهی اسلامی را در توده‌های مسلمان منطقه ایجاد کرد. جنبش‌های اسلامی در کشورهای منطقه رشد سریعی یافت و کنترل آن حتی در استبدادی‌ترین کشورهای منطقه با دشواری مواجه شد. سادات که پس از پنج سال مذاکره، قرارداد کمپ‌دیوید را در کمتر از دو ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ امضا کرد به شدت از جهان عرب و اسلام منزوی شد و پس از

استراتژی ایالات متحده در شرق خاورمیانه نابودی توان ملی ایران و عراق، حفظ وضع موجود در خلیج فارس، دسترسی مطمئن به منابع نفت؛ در غرب، حل مسأله اعراب و اسرائیل و در سراسر منطقه ایجاد یک بازار گسترده منطقه‌ای از طریق اعمال سیاست درهای باز و اقتصاد آزاد با رهبری و سلطه آمریکا و اسرائیل است.

نیل به هر یک از این اهداف سه‌گانه به توفیق در دیگری وابسته است. از این‌رو، ایالات متحده کوشیده است تا به‌طور نسبی در راستای این اهداف گام بردارد. این استراتژی خلق‌الساعه نبوده بلکه از آغاز انقلاب اسلامی ایران و با توجه به سیر تحولات پیچیده در منطقه به‌صورت تدریجی شکل گرفته، عناصر ذهنی خود را متناسب با موفقیت‌هایی که آمریکا در شکل دادن تحولات منطقه به‌دست آورد کامل کرده، و با روی کار آمدن دولت بیل کلینتون شکل نهایی به خود گرفته است.





## پدر آریستید قربانی

داشت و این در حالی بود که آمریکا در این مقطع زمانی، سیاست به قدرت رسیدن نیروهای میانه‌رو را در بعضی کشورهای جهان سوم که دارای نظامهای دیکتاتوری خشنی بودند، دنبال می‌کرد. این سیاست در هائیتی، با اعمال فشار بر نظامیان به برگزاری انتخابات آزاد تحت نظارت بین‌المللی انجامید.

در این انتخابات «مارک بازین» یکی از مقامهای ارشد بانک جهانی، کاندیدای مورد نظر آمریکا بود و کاخ سفید تصور می‌کرد که وی در این انتخابات رقیب جدی ندارد. اما این کاندیدای بی‌رقیب تنها توانست ۱۲/۶ درصد آراء را به خود اختصاص دهد! و ۷۰ درصد آراء نصیب پدر «ژان برتراند آریستید»، کشیش مدافع الهیات رهایی‌بخش و کاندیدای «جنبش مردم» موصوم به «لاوالاش» (بهمن) که بر عدالت اجتماعی تأکید می‌ورزید، شد.

چنین اتفاقی برخلاف آمریکائیان برای نظامیان هائیتی قابل پیش‌بینی بود، زیرا آنها به‌خوبی می‌دانستند که در یک انتخابات آزاد و عادلانه، سه – چهارم رأی‌دهندگان به علت فقر شدید خود به کاندیدایی رأی خواهند داد که وعدهٔ اصلاحات رادیکال بدهد. چنین اصلاحاتی بیش از همه به زبان نظامیان تمام می‌شد، زیرا در این کشور فقرزدهٔ ۷ – ۶ میلیونی، با درآمد سرانهٔ کمتر از یک دلار، ارتش به تنهایی سالانه ۴۰ میلیون دلار یعنی یک – سوم بودجهٔ ملی را به خود اختصاص می‌داد. پدر آریستید که در انتخابات، خود را ناجی توده‌ها اعلام کرده و قول اجرای عدالت را در مورد عاملان کشتار مردم داده بود، به‌دنبال دستیابی به مقام ریاست جمهوری، اصلاحات خود را از ارتش شروع کرد. وی هشت فرماندهٔ بلندپایهٔ نظامی را برکنار و دستور تحقیق در مورد شرارت‌های رژیم‌های پیشین را صادر کرد و نیروهای پلیس را نیز از ارتش جدا ساخت. اما چند ماهی طول نکشید که «رائول سدراس» نظامی مورد اعتماد آریستید که توسط وی از سرهنگ دومی به سرتیپی ترفیع درجه یافته بود، علیه دولت ملی دست به کودتا زد. سرنوشت آریستید از این نظر شبیه سرنوشت دکتر محمد مصدق، رهبر نهضت ملی ایران بود که به‌رغم حمایت‌های گستردهٔ مردمی، در میان نظامیان بلندپایه که تأثیر زیادی در سرنوشت کشور داشتند، حامیان وفاداری نداشت.

کودتا علیه پدر آریستید خشم جامعهٔ بین‌المللی را برانگیخت. تنها کشوری که در سطح جهان رژیم کودتا را به رسمیت شناخت، دولت واتیکان بود که آن نیز به دلیل نفرت پاپ از الهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین بود. کشورهای آمریکای مرکزی به تندی علیه کودتایچیان موضع گرفتند و خواستار بازگشت آریستید به قدرت شدند. ایالات متحدهٔ آمریکا نیز در این میان علیه ژنرال سدراس موضع گرفت، اما به سختی می‌توان باور کرد که آمریکا واقعاً از سرنوگونی آریستید ناخشنود بوده و یا حتی در کودتا علیه وی دست نداشته است!

روزنامهٔ نیویورک تایمز پس از خلع آریستید از قدرت، سیاست‌های خارج از حد اعتدال وی، سخنرانیهای بی‌دربی در دفاع از محرومان و انتقاد از تروتمندان و سرمست شدن از محبوبیت ظاهری در نزد مردم را به عنوان دلایل وقوع کودتا برشمرد. بعداً نیز فاش شد که سازمان سیا با کودتایچیان در ارتباط بوده و به بعضی از آنها حقوق می‌داده است. «مایکل بارنز» یکی از اعضای سابق کنگرهٔ آمریکا که به عنوان سخنگوی آریستید انتخاب شده، در این مورد می‌گوید: «با توجه به تلاش سازمان سیا برای ترور شخصیت آریستید، به نظر می‌رسد این سازمان سالها با دشمنان وی همکاری می‌کرده است». نیویورک تایمز نیز در این باره نوشت: «برایان لاتل» تخلیگر ارشد سازمان سیا در امور آمریکای لاتین در تشریح اوضاع هائیتی به نمایندگان کنگره، آریستید را نامتعالل خواند و مدعی شد که وی سابقهٔ ناراحتی روانی دارد.

همین فرد در گزارش سال ۱۹۹۲ خود که به‌طور وسیعی بین سیاستمداران واشنگتن توزیع شد، ژنرال سدراس رهبر کودتا علیه آریستید را یکی از امیدوارکننده‌ترین رهبران هائیتی توصیف کرد. «برنت اسکوکرافت»، مشاور امنیت ملی بوش با کمک یکی از همکاران خود، طی مقاله‌ای در نیویورک تایمز نوشت: سیاست دولت بوش و ادامه آن در تأیید آریستید که نشان داده فردی غیرقابل انعطاف است، سیاست اشتباهی است و کاخ سفید باید برای همیشه آریستید را فراموش کند، زیرا او به جای آنکه به حل مشکل کمک کند، خود به صورت بخشی از مشکل درآمده است. سناتور «رابرت دال» نیز با انتقاد از سیاست کلیتون اعلام کرد که «جان

چندی از سوی یک مسلمان انقلابی به قتل رسید. عربستان سعودی با شورش شیعیان چنان تهدید شده بود که ریاض به ناچار برای سرکوب آنان از فرانسه کمک نظامی گرفت. شورشیان کعبه معظمه را به اشغال خود درآوردند. ۳ هزار سرباز سعودی به فرماندهی ژاندارم‌های ضد شورشی فرانسه پس از دریافت وسائل ضد تروریستی که با یک هواپیما از فرانسه رسید توانستند پس از ۱۲ روز نبرد به اشغال کعبه خاتمه دهند. همزمان با مستقر شدن فرانسویها در موقعیت فرماندهی، معلوم شد که عده‌ای از افسران سعودی به شورشیان پیوسته‌اند و اشغال مسجدالحرام جزئی از یک شورش وسیع‌تری بوده است که از حمایت بخشی از نیروهای ارتش سعودی برخوردار بوده است.<sup>۲</sup>.گسترش نهضت‌های ضدییگانه و آرمانخواهانه در کویت، امارات، بحرین و دیگر کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس چشمگیر بود.

در این میان صدام حسین که ادامه حکومت سرکوبگرانه خود را با گسترش آزادیخواهی در بین اکثریت مردم عراق در مخاطره می‌دید، پس از مشورت و هماهنگی با دولت سعودی و اردن، راه بقای خود را در ارائه طرحی دید که بر طبق آن انقلاب ایران کنترل و مهار شود. بر اساس این طرح، صدام می‌توانست به عنوان ژاندارم آمریکا، خلأ قدرت منطقه‌ای را نیز پر کند. دولت آمریکا نیز که در طول ۱۹ ماه بعد از انقلاب در ایران دست به انواع دسیسه‌ها زده بود –از جمله حمایت از گروه‌های طرفدار غرب، حمایت از جنبشهای جدایی‌طلب، اجرای طرح کودتا و نهایتاً حمله نظامی مستقیم<sup>۳</sup> – از همخوانی اهداف عراق با خود در مهار انقلاب ایران استقبال کرد.

صدام حسین در نیمه تیرماه سال ۵۹ محرمانه با برژینسکی، مشاور امنیت ملی دولت کارتر در اردن دیدار کرد<sup>۴</sup>. بنابراین اظهارات گاری سیک، مشاور برژینسکی و عضو شورای روابط خارجی آمریکا، برژینسکی در دیدار خود با صدام این تلقی عمدی را در وی ایجاد کرد که واشنگتن در مورد تهاجم عراق به ایران به بغداد چراغ سبز داده است<sup>۵</sup>. در پی این دیدار، کارتر اجازه فروش پنج فروند جت بوئینگ مسافربری را به عراق صادر و چند روز پیش از حمله به ایران، تحریم فروش موتورهای جنرال الکتریک به بغداد را نیز ملغی کرد. به رغم وجود بد بینی‌های چندی بین دو کشور، واشنگتن بغداد را ابزاری مهم و محلی – و شاید تنها کشوری – می‌دید که می‌توانست با دشمنانش، یعنی ایران و شوروی درگیر شود.<sup>۶</sup>

برای صدام حسین ژاندارم خلیج فارس شدن همان رهبری جهان عرب بود. برای توفیق در این امر، وی می‌باید دشمنی با اسرائیل را خنثی کند و در این راستا همراهی با آمریکا کافی به‌نظر می‌رسید. صدام حسین برای جلب خشنودی آمریکا گام‌های لازم را برداشت: در دی ۱۳۵۷ / ژانویه ۱۹۷۹ همراه با کشورهای محافظه‌کار عرب تجاوز شوروی به افغانستان را محکوم کرد و مدتی بعد پیشنهاد منشور اتحاد ضد شوروی در خاورمیانه را ارائه داد<sup>۷</sup>. ژانویه سال بعد، اشغال سفارت آمریکا در ایران از سوی بغداد محکوم شد<sup>۸</sup>. مهمتر از همه، رئیس‌جمهور عراق مناسبات دوستانه خود را با عربستان سعودی تحکیم

## استراتژی آمریکا، تضعیف توان ملی ایران

**دکتر رضا رئیس طوسی**

بخشیده و خود را حامی ثبات ریاض در برابر نیروهای رادیکال اسلامی خواند. در ۵ فروردین ۵۹ / ۲۵ مارس ۱۹۸۰ یک پیمان ضد شوروی بین ریاض و بغداد به امضاء رسید. این پیمان در حمایت از یمن شمالی بود که در نظر داشت شورش سوسیالیستی مورد حمایت شوروی و نشأت گرفته از یمن جنوبی را سرکوب کند<sup>۱</sup>. همزمان، صدام حسین از جبهه امتناع اعراب که برای مبارزه باکمپ‌دیوید تشکیل شده بود کناره‌گیری کرد. نهایتاً، و در تکمیل چرخش، در ۲۹ شهریور ۱۳۵۹ / ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۰ حمله گسترده‌ای را علیه ایران آغاز کرد.

با شروع حمله سراسری، عراق به فاصله چند روز بستان و سوسنگرد را تصرف کرد و خود را به حمیدیه رساند. به این ترتیب، به تدریج آبادان در محاصره قرار گرفت و خرمشهر اشغال شد. تحلیل عمومی غرب از حمله عراق این بود که ایران به دلیل آشفتگی حاصل از انقلاب، تصفیه ارتش، و وابستگی مطلق به سلاح‌های آمریکایی، بدون یاری غرب توان ایستادگی در برابر ارتش منسجم عراق را ندارد و در طول هفته‌های اول جنگ از پا درخواهد آمد. از سویی، بنابر همین تحلیل‌ها، حمله موفقیت‌آمیز عراق می‌توانست ایرانی‌ها را وادار به پذیرش صلحی کند که در چهارچوب آن حتی سرزمین‌های مورد منازعه را تسلیم کنند<sup>۲</sup>.

البته تحلیل غرب از آشفتگی در ارتش و نیز احتیاج مبرم به لوازم یدکی و تجهیزات غربی برای رویارویی با ارتش عراق درست بود. اما آنچه را که غرب نتوانست پیش‌بینی کند هجوم توده‌ای مردم از گوشه و کنار میهن انقلابی به سوی مناطق اشغال شده و برای دفاع از آرمانها و کیان انقلاب بود. در کنار ارتشی که کلبه بنیادهای نظامی آن به واردات ازآمریکاوابسته بود، سنگین‌ترین سلاحی که این توده‌های گمنام و بسیج شده برای دفاع داشتند آرپی‌جی بود. با اینحال بسیجیان برای متوقف کردن دشمن و ضربه زدن به آن، شبی را بدون سیخون نمی‌گذراندند<sup>۳</sup>. به دلیل همین پایمردی و بنابر اعتراف کارشناسان نظامی غرب، جنگ عراق علیه ایران در پایان همان اولین ماه به جنگی فرسایشی تبدیل شد<sup>۴</sup>.

بنابر گزارش محرمانه سرویس خبری هفته‌نامه ابزرور لندن، همچنان که جنگ وارد پنجمین هفته خود می‌شد، واقعیت‌های آن برای عراقی‌ها به‌شدت نامطلوب می‌شد. «درس کوتاه و سریعی که صدام حسین قصد داشت به ایران بدهد تحقق نیافت و عراق اکنون برای ماجراجویی خود قربانی می‌دهد. صدام حسین و مشاورانش به زحمت می‌توانند با طرح‌های جنگی خود با واقعیات روبه‌رو شوند. صادرات نفت که قبلاً ۳/۵ میلیون بشکه بود اکنون متوقف شده و زیانی روزانه در حدود ۱۰۰ میلیون دلار را به عراق تحمیل کرده است».

همین گزارش ادامه می‌دهد که جهان عرب در خصوص جنگ به ناامیدی رسیده است و صدام باید مسؤولیت آن را احساس کند. «به‌علاوه، نفوذی که صدام در خلیج فارس به‌دست آورده بود مورد سؤال قرار گرفته است، زیرا کشورهای خلیج فارس اکنون نسبت به قضاوت‌های او دیگر اعتمادی ندارند و نیز امید به شورش خود به‌خودی مردم عرب خوزستان علیه امام خمینی

سال سوم / شماره شانزدهم / ۲۹

اندیشمندان علم سیاست، معمولاً برای تحلیل مسائل سیاسی، تئوری توطئه را مردود می‌دانند؛ زیرا این تئوری بیشتر مستمسک رژیم‌های استبدادی و توتالیتر برای سرکوب هرگونه ندای مخالف یا گفتار انتقادی با منتسب کردن مخالفان و منتقدان به جریان‌های مرموز و توطئه‌آمیز جهانی است.

گرچه تئوری توطئه غالباً از سوی رژیم‌های مطلق‌گرا و سیاسیون پریشان اندیش به کار گرفته می‌شود، اما آنچه را که در هائیتی اتفاق افتاد به جرأت می‌توان توطئه نامید. به دنبال شورش‌های فراگیر مردمی که منجر به فرار «ژان کلود دوآلیه» دیکتاتور بی‌رحم هائیتی در فوریه ۱۹۸۶ شد، این کشور دستخوش بی‌صلابتی سیاسی و وقوع کودتاهای پی‌درپی گردید. دوآلیه با فرار خود یک «شورای دولتی ملی» به عنوان بالاترین مرجع تصمیم‌گیری کشور به ارت گذاشت که دو ژنرال بلندپایهٔ ارتش – هائیری نامفی و پراسپر اوریل – دو عضو اصلی این شورا بودند. ژنرال اوریل در ۲۴ مارس ۱۹۸۶ به دلیل ارتباط نزدیک با خانوادهٔ دوآلیه مجبور شد پُست خود را ترک کند، اما در پشت صحنه، به عنوان رئیس ستاد ارتش همچنان قدرت را در دست داشت.

در ۱۶ ژانویه ۱۹۸۸ انتخابات مخدوشی در هائیتی انجام گرفت که از سوی رهبران کلیساهای کاتولیک و پروتستان تحریم شد و به همین دلیل، طبق گفتهٔ مخالفان تنها ۵ تا ۲۰ درصد از واجدان شرایط در این انتخابات شرکت کردند و بالاخره «لسلی مینگات» دمکرات مسیحی میانه‌رو، با کسب ۵۰/۲۹ درصد آراء از صندوق‌های رأی بیرون آمد. چیزی نگذشت که ژنرال نامفی، فرماندهٔ کل نیروهای مسلح علیه مینگات دست به کودتا زد و قدرت را قبضه کرد. اما چندی بعد، خود وی با کودتای ژنرال اوریل از اریکهٔ قدرت ساقط شد و ژنرال اخیر نیز به نوبهٔ خود، با کودتاهای متعددی مواجه شد تا اینکه بالاخره مجبور به کناره‌گیری و انتقال قدرت به ژنرال «هرارد آبراهام» معاون سرفرماندهی ارتش گردید. علت این کودتاهای پی‌درپی را تضادهای عمیق در نیروهای مسلح و اختلاف در مورد حقوق و مزایای اعضای گارد ریاست جمهوری در قیاس با واحدهای نظامی دیگر دانسته‌اند. جایجایی قدرت در هائیتی همچنان ادامه

۵۲ / ایران فردا



بی‌اساسی خود را نشان داد…»<sup>۱۳</sup>.

به این ترتیب موازنه قوا در جبهه‌های جنگ ایران و عراق به تدریج کاملاً عوض شد. در طول یکسال بعد، نیروهای مردمی ۶۰ مورد عملیات غیرکلاسیک و محدود انجام دادند و متعاقب آن تلفات چشمگیری به دشمن وارد کردند<sup>۱۴</sup>. کم‌کم معلوم شد که سکه روی دیگری نیز دارد؛ زیرا در حالی‌که از ارتش عراق برای سرکوب و مهار انقلاب ایران استفاده می‌شد، سیاست جذب کامل بنگداد در اردوی غرب، و در صورت عدم امکان، تضعیف و سرکوب عراق جزء سناریوی آمریکا بود. به همین دلیل، از همان آغاز جنگ، آمریکا تنها به عراق اکتفا نکرد و با اعلام دکترین کارت بر برای حفاظت از کشورهای خلیج فارس و نفت منطقه، بزرگترین نیروی دریایی که تاکنون به خارج اعزام شده بود را به منطقه خلیج فارس فرستاد<sup>۱۵</sup>.

دو روز بعد از آغاز جنگ دو آواکس و روز بعد از آن دو فروند دیگر برای پاسداری از عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر و شیخ‌نشین‌های امارات و

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

کمک نقدی کردند<sup>۳۳</sup>. به دنبال این نگرانی‌ها ریگان نام عراق را از لیست کشورهای تروریستی حذف کرد تا بتواند به‌طور رسمی به بغداد کمک کند.

جالب توجه است، مقامهای آمریکایی از «نتایج وخیمی» که خارج شدن خاک ایران از اشغال عراق در چند عملیات گذشته برای آنها به‌وجود آورده بود اظهار نگرانی می‌کردند<sup>۳۴</sup>. یکی از مقامهای وزارت خارجه آمریکا در این رابطه گفت: اگر عراق سقوط کند، یک ایران توسعه‌طلب و متجاوز را در صحنه خواهیم داشت که بار عظیمی را بر دوش ایالات متحده خواهد گذاشت و افزود، ما مجبوریم از دوستانی مانند عربستان سعودی حمایت کنیم… روزهای آسوده موازنه قدرت در جنگ ایران و عراق به سر آمده است<sup>۳۵</sup>. اظهارات فوق در حالی بیان می‌شد که نیروهای ایران بازپس‌گیری قسمتی از اراضی تحت اشغال عراق را در جنوب آغاز کرده بودند.

ریگان در بهمن ۱۳۶۰ / فوریه ۱۹۸۲ حدود سه ماه قبل از فتح خرمشهر گاسپار واینبرگر، وزیر دفاع خود را به خاورمیانه فرستاد تا متحدان خود را از

### توصیه کیسینجر نیز این بود که فرسودگی ایران و عراق

«**خاورمیانه را از رژیم‌های متجاوز صدام حسین و آیت‌الله خمینی نجات می‌دهد**»

### این جنگ می‌تواند برای سالیان درازی ادامه یابد،

**هر دو طرف دارای منابعی هستند و همه خوشحالند که این منابع را مضمحل ببینند**

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

امر اشاره می‌کند که رشد هر چه بیشتر آسیا، ما را در مقابل همان پرسش اولیه‌مان می‌گذارد: آیا چگونه، در چه زمانی و به چه میزانی می‌توانیم نظری جدی‌تر به آسیا اندازیم و چگونه می‌توانیم استحکاماتی هر چه پایدارتر در یک استراتژی درازمدت با آن ایجاد کنیم؟

- بنابراین قصد من در اینجا صرفاً تأکید بر نقش اهمیت روزافزون آسیاست. اندیشه به آسیا می‌بایست جایگاه مهم و اهمیت ویژهٔ خود را در استراتژی درازمدت ایران بیابد؛ باید به آسیا بیشتر اندیشید. بی‌شک در آنچه مربوط به استراتژی کوتاه‌مدت است، ما نخست محکوم به پیش‌روی در اصلاحات جدی داخلی هستیم - به مشکلات این امر اشاره نمی‌کنم. در اینجا همکاری‌های منطقه‌ای، به هر شکل، باری از دوش ما برمی‌دارد. اما عدم وجود استراتژی درازمدت، این خطر را دارد که ایران همیشه و باز هم، در حاشیه بماند، در حاشیهٔ جهانی که به‌سرعت متحول می‌شود. اینکه ایران امروز محل مناسب و خصوصاً امن تجارت اقتصادی کشورهای آسیایی است، و اینکه آن کشورها به دلیل عدم امنیت و ثبات در ایران شاید تمایلی به نزدیکی به آن نشان ندهند، مسأله مورد بحث ما نیست. بی‌شک غالباً پاسخ این سوآلات منفی است و راه‌حل این مشکلات بدون تردید بازسازی داخلی است. از سوی دیگر می‌دانیم که ژاپن همواره رابطهٔ [اقتصادی] - خود را با ایران حفظ کرده است.

اما مسأله اندیشه به آسیا را از سوی دیگر نیز باید سنجید.

خاتمهٔ جنگ سرد یک شرایط ویژه در اقتصاد و سیاست جهانی ایجاد کرده است. حوزه‌های بزرگ انکار که به عبارتی «به حال خودشان» رها شده‌اند. این رها شدن و به حال خود واگذاشته شدن از اروپا شروع شد. دیگر ابرقدرت مطلق (حداقل از نظر اقتصادی) وجود ندارد؛ به تعبیری تیر رهایی «جهان‌سوم»ازترکش رها شده‌است. سراسری شدن ایدئولوژی و مدل آمریکایی جامعه مصرفی - برعکس خواسته خود غرب- از قدرت آن کاسته و به گونه‌ای عمل می‌کند که تقریباً همه جا، و در همهٔ کشورها و حوزه‌های جغرافیایی مدل قدرت و اقتصاد غربی - مستقیم یا غیرمستقیم- اجرا می‌شود. نتیجه آنکه، در عین اینکه از طریق یک بند آهنین به دیگران وصل شده‌ایم، امکان نوعی استقلال دیگر برای ما پدید آمده است.

در خاطره تاریخی ما غرب همواره چهره استعمارگر را داشته است. چرا که اساساً مدرنیته غربی با انگیزهٔ تسلط، به کشورهای غیرمدرن چون ایران نفوذ یافت. رابطه با غرب به ما تحمیل شد، ما همواره هم مدرنیسم یعنی نو شدن صنعتی و اقتصادی و هم مدرنیته یعنی پایهٔ فکری و فرهنگی و عملی عقل‌گرایانه را در غرب یافتیم. مدل هر گونه پیشرفتی همواره غرب بود و این تمدن، تا قرن‌ها مرکز انتشار این هر دو با هم بوده است. امروز در این مرکز واحد خللی ایجاد شده است. غرب هنوز مادر مدرنیته به‌شمار می‌رود؛ اما

مدرنیسم، به دلیل سراسری شدن تکنولوژی و اقتصاد سرمایه‌داری، اکنون در آسیا نیز یافت می‌شود. از این‌رو باید به این امکان بیشتر اندیشید.

- بنابراین در شرایط خلاء یک قدرت مطلق جهانی، در شرایط به «حال خود رها شدن» منطقه‌های جغرافیایی، اندیشه به آسیا شامل یک پارادوکس است: از یک‌سو به نفع ماست. زیرا این امر که کشورهای هم‌قاره‌ای و نزدیک به ما، و چه بسا هم زبان فرهنگی ما، به رشد صنعتی چشم‌گیر نائل شده‌اند، و رابطهٔ با آنها که احتمالاً بدون تسلط سیاسی یا نظامی خواهد بود، مثبت است.

اما از سوی دیگر، اندیشه به آسیا به نوعی دوری از مدرنیته، یعنی احتمالاً به دوری از آموزش میانی اندیشه و فرهنگ غرب مدرن می‌تواند تعبیر شود. زیرا هر چه‌قدر در شرق نوگرایی از بالا صورت گرفته است، در غرب، به عکس نوگرایی عموماً ماحصل یک جنبش سراسری و اجتماعی بوده است.

در آسیا بی‌شک کمتر مدرنیته که بیشتر مدرنیسم رشد یافته است. بنابراین این خطر وجود دارد که حرکت ما به سوی آسیا از عکس‌العمل تاریخی در مقابل نفوذ و تهاجم مدرنیته در فرهنگمان ریشه‌گیرد؛ و همچنین این خطر که در این کلیت، هر چه بیشتر به صنعت و اقتصاد بسته‌کنیم و کم‌توجهی ذاتی‌مان را نسبت به فلسفهٔ مدنیت، حقوق، قانون عقلی و علوم پایه‌ای امپریک مدرن به این شکل توجیه نماییم. آسیا به لحاظ تاریخی مادر درون‌گرایی و

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

عرفان است؛ و در روند ما در آسیا کمتر خشونت، استعمارگرایی، تهاجم و میل به سلطه‌گرایی، که بیشتر فلسفهٔ صلح می‌یابیم؛ و برعکس؛در غرب مدرن که برون‌گرایی و عقل‌مداری‌گرایش مسلط است، در کنار پیشرفت علوم و تکنولوژی و حقوق بشر، تمایل به سلطه تهاجم نظامی را بیشتر مشاهده می‌کنیم .

پی‌نوشت

- Le Mande - 19 Fev. 1992.
- Philippe Moreau Defarges: Relations: Indesnetioncles vol. I- Questions Mandiales. pp. 326 - 327 Ed: seuil - Paris,. 1993.
- Ibid, p. 223.
- Ibid, pp. 200 - 206.
- Ibid, p. 203.
- la documentation francase, N° 53, testrimetre 1993 (revue).
- op. cit, p. 20.
- Jean - Claude Chesnais: la Reianche du Tiers - Mande Ed: Robest laffant, paris, 1987. (Epilogue)

خصوصاً بخش آخر کتاب

- Lectures:
- Bela Balassa - John Williamson: les reussites du sud - Est Asiatique dans le commere Mandial (Coreé - Hamg Kang - Singapar - Taiwan), Ed: Economica, Paris, 1987 et 1989.
  - Les politiques developpement et la Gise des aunees 80 (Seminane, du ceutre de deueloppement), Ed: OCDE - Paris, 1987.
  - Jean - Claude Chesnais: la Revanche du Tiers - Mande, Ed: R. Laffont, Paris, 1987.
  - Nuwel ordne Handicl - Ed: Que Sais je puf, paris, 1993.

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

### فرم اشتراک ایران فردا

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس

فرماندهان نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس



چرا که از نظر تاریخی دوران تسلط یک کشور کم و بیش خاتمه یافته است و دیگر کشوری به تنهایی قدرت پایداری در برابر تحولات بزرگ جهانی را ندارد؛ عصر ما عصر بلوک‌های قاره‌ای است. خلاصه کنیم: در هر سه تجربهٔ اتحادهای اقتصادی، یک کشور اصلی محور کار را به‌دست داشته و امکان و شرایط رشد دیگر کشورها را فراهم کرده است.

اکنون پرسش این است که با وجود درهم‌شکستگی اقتصاد ایران و اقتصاد غالب کشورهای منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی، چه قطبی، کدام حلقه وسیع‌تری نزدیک‌ترین و پرقدرت‌ترین به ماست؟ طرح‌هایی نظیر «بازار مشترک اسلامی»، اتحاد «همکاری‌های اقتصادی با ترکیه و پاکستان»، یا «اتحاد ملی فارسی‌زبانان در منطقه»، همه شاید لازم باشند لیکن هیچ‌یک کافی به‌نظر نمی‌رسند و پاسخگوی منطق جهانی نیستند، و راه‌حلی در استراتژی درازمدت برای ما به همراه ندارند.

به عبارت دیگر این طرح‌ها و اتحادها از آن‌رو کافی به‌نظر نمی‌رسند که بنیهٔ اقتصادی منطقه به‌طور اساسی ضعیف است و کشورهای آن غالباً در شرایط احیاء وضعیت اقتصادی و بازسازی آن بسر می‌برند؛ و این نوع همکاری‌ها بیشتر به یک نوع تقسیم همگانی فقر شبیه‌اند تا پروژه‌های آینده‌ساز.

اگر به منطقه خود نظر اندازیم هیچ کشور مستحکم اقتصادی در آن جای ندارد. و یک‌دسته درگیری‌های ایدئولوژیک و سیاسی حتی امکان همکاری سازنده ایران با ترکیه - یعنی کشوری که اندکی بیشتر از دیگران از نظر اقتصادی در منطقه دوام آورده - را بسیار مخدود کرده است. آنخستین کمبود بنابراین عدم وجود یک قطب اقتصادی قدرتمند است؛ در خاورمیانه و آسیای دور، تنش‌های سیاسی و اجتماعی امکان ایجاد چنین قطبی را محدود کرد. این امکان بیشتر دیده شد. اگر مسأله در شرایط حاضر عبارت از چگونگی وضعیت اقتصاد ایران باشد، ما در مقابل این پرسش قرار می‌گیریم که چرا می‌بایست تنها و همیشه به منطقه اندیشید و در حد منطقه ماند. سؤال اساسی این است که تا چه میزان، در چه زمانی و به چه شکلی می‌توانیم به خارج از منطقه خود بنگریم. امر مسلم آن است که هر گونه نظری به بیرون از خود از یک کانال معین و روشن می‌گذرد؛ سامان دادن به وضعیت اقتصادی- سیاسی و اصلاحات

داخلی. به این ترتیب نخستین مسأله در مقابل ما بازسازی داخلی است و هر گونه سیاست خارجی باید از مسیر این بازسازی گذر کند - که خود بحث و مجال دیگری می‌طلبد. از آنجا که اقتصاد ایران با هزار بند مرئی و نامرئی به اقتصاد جهانی وابسته است، و اینکه آرایش نوین جهان امسر خروج کشورهای سرمایه‌داری از حوزه‌های داخلی‌شان را به آنها تحمیل می‌کند، بنابراین ایران باید در اندیشه یک استراتژی درازمدت و پایدار باشد، که به تقویت پایه‌های اقتصادی‌ش بیانجامد. به‌نظر نمی‌آید که در شرایط امروزی، این استراتژی درازمدت راه خود را در طرح‌های منطقه‌ای - چه اقتصادی چه فرهنگی - با کشورهای کم رشد بیابد. لیکن در کنار ما، در آسیا قدرت‌های بزرگ آینده مانند کشورهای جنوب آسیای شرقی (که به آنها اشاره شد)، چین و هند (و ژاپن) قرار دارند. این کشورها همه آسیایی و شرقی‌اند و از لحاظ تاریخی به ما نزدیک‌ترند… همهٔ آنها - و ژاپن که خود غول بزرگی است - دارای چنان توان برجستهٔ اقتصادی هستند که طبق پیش‌بینی پژوهشگران، در چند دههٔ آینده به قطب‌های اقتصادی بزرگ جهانی بدل خواهند شد.

البته ما از قبل تا حدودی به این کشورها نزدیک شده‌ایم، اما امروزه موانع بسیاری بر سر راه ما برای اندیشه جدی‌تر به چنین نزدیکی‌هایی و مطالعه در باب عمیق‌تر کردن رابطه با آنها وجود دارد. نخستین مانع - چنانچه اشاره شد - عدم وجود یک دینامیسم اقتصادی داخلی، یعنی عدم اقدام جدی برای اصلاح درون کشوری است. دومین مانع عدم وجود اراده و خواست این امر است. دیده نشده که ایده‌هایی چون بازار مشترک آسیایی در میان ما مطرح شود. آیا اندیشه به چنین طرحی، همچون یک دورنما و یک استراتژی درازمدت، که بر پایه‌های یک استراتژی کوتاه‌مدت یعنی بازسازی داخلی و همکاریهای منطقه‌ای استوار باشد، ممکن است؟ بی‌شک اندیشه به چنین طرحی نیازمند پژوهش‌های فراوان است. اما به دلیل وضعیت امروز جهان، شاید می‌بایست با نظری جدی‌تر به آن بنگریم. در واقع باید، با تداوم اقدامات کوتاه‌مدت داخلی و منطقه‌ای در پی یک استراتژی درازمدت باشیم؛ در پی یک حلقه وسیع‌تر، و در پی قطب قوی قاره‌ای.

## آسیا

آسیا قاره‌ای است با تفاوت‌ها و

تناقض‌های بسیار. رشد هر کدام از

کشورهای آن از یک طریق متفاوت متحقق شد. سه کشور اصلی در آسیا، هند، چین و ژاپن در واقع هر سه در رویارویی و روابط خود با غرب زاده شدند. هر سه پیش از آن، کشورهای ابتدایی بودند؛ ولی پس از جنگ جهانی دوم هر سه کشور مسیر رشد اقتصادی را پیموده‌اند.

چین پس از انقلاب سوسیالیستی اگرچه مدل شوروی را برگزید، اما در سال‌های دهه هفتاد، به یک دسته رفرمهای اقتصادی ( مدرنیسم) اقدام کرد که عملاً با اقتصاد کمونیستی مدل شوروی متضاد بود و آنرا در مسیر یک رشد اقتصادی ویژه راند.<sup>۴</sup>

ژاپن که در اصل پس از جنگ توسط ژنرال مک آرتور امریکایی بنیان گذاشته شد، در سال‌های دهه هفتاد، با الگوبرداری از مدل امریکا در صنایع الکترونیک، انفرااتیک و ربات‌های صنعتی به طور چشمگیری رشد کرد و به یکی از سه قدرت اقتصادی جهان بدل شد. از همین سال‌ها بود که ژاپن عملاً به نفوذ بزرگی در منطقه دست یافت. به‌طوری‌که کشورهای کره‌جنوبی، تایوان و هنگ‌کنگ و پس از آنها سنگاپور تحت‌تأثیر آن قرار گرفته رشد خود را آغاز کردند. این کشورها به‌تدریج به «کشورهای جدید صنعتی» (NPI) (Nauveau pays Industriels) بسیاری بر سر راه ما برای اندیشه جدی‌تر به چنین نزدیکی‌هایی و مطالعه در باب عمیق‌تر کردن رابطه با آنها وجود دارد. نخستین مانع - چنانچه اشاره شد - عدم وجود یک دینامیسم اقتصادی داخلی، یعنی عدم اقدام جدی برای اصلاح درون کشوری است. دومین مانع عدم وجود اراده و خواست این امر است. دیده نشده که ایده‌هایی چون بازار مشترک آسیایی در میان ما مطرح شود. آیا اندیشه به چنین طرحی، همچون یک دورنما و یک استراتژی درازمدت، که بر پایه‌های یک استراتژی کوتاه‌مدت یعنی بازسازی داخلی و همکاریهای منطقه‌ای استوار باشد، ممکن است؟ بی‌شک اندیشه به چنین طرحی نیازمند پژوهش‌های فراوان است. اما به دلیل وضعیت امروز جهان، شاید می‌بایست با نظری جدی‌تر به آن بنگریم. در واقع باید، با تداوم اقدامات کوتاه‌مدت داخلی و منطقه‌ای در پی یک استراتژی درازمدت باشیم؛ در پی یک حلقه وسیع‌تر، و در پی قطب قوی قاره‌ای.

فلپپ دفارج

فلپپ دفارج (Defarges) در تحقیقات خود نشان می‌دهد که امروزه در هاشیهٔ ژاپن و در ادامهٔ رشد NPI، یک قطب قوی ین (Yen واحد پول ژاپن)

فلپپ دفارج (Defarges) در

تحقیقات خود نشان می‌دهد که امروزه در هاشیهٔ ژاپن و در ادامهٔ رشد NPI، یک قطب قوی ین (Yen واحد پول ژاپن)

فلپپ دفارج (Defarges) در

تحقیقات خود نشان می‌دهد که امروزه در هاشیهٔ ژاپن و در ادامهٔ رشد NPI، یک

قطب قوی ین (Yen واحد پول ژاپن)

هورالعظیم و دژ مرزی عراق محدود می‌شد آغاز کرد (کرבלای ۳).

دشمن در این منطقه حدود ۳۶ هزار نیروی پیاده، ۴۱گردان تانک با حدود ۱۳۴۵ دستگاه تانک، ۳۸۰گردان مکانیزه با حدود ۱۳۳۰ دستگاه نفربر داشت و مجموعاً ۵۳۰ قبضه توپ و هواپیمای عراق به طور مداوم از منطقه پشتیبانی می‌کردند.<sup>۲۸</sup>. این نیروها و تجهیزات در طول موانع طبیعی منطقه استحکامات عظیم و موانع متعدد و پیچیده‌ای را در طول یک سال و نیم اشغال خود به‌وجود آورده بودند. اما رزمندگان مؤمن ایران با مقاومت و مهارت و جانبازی ناباورانه‌ای در زیر شدیدترین پاتکهای دشمن تمام منطقه را در طی چندین مرحله پاکسازی و در روز چهارم خرداد ۶۱ / ۲۴ می ۱۹۸۲ خرمشهر را به میهن بازگرداندند.

شکست یک ارتش تا دندان مسلح به تکنولوژیهای پیچیده از سوی ایران - کشوری که نه‌تنها سلاحها و تجهیزات آن به لحاظ کمی و کیفی با ارتش عراق قابل مقایسه نبود، بلکه به دلیل وابستگی به غرب در گروی تأمین لوازم یدکی و خدماتی قرار داشت که غرب آن را تحریم کرده بود - مبین سهم عظیمی است که توده‌های مردم در این پیروزی ایفا کردند. در واقع آنچه که غرب را به وحشت انداخت و کشورهای وابسته منطقه را بشدت نگران کرد، احیاء این قدرت عظیم مردمی بود.

تأمین و تثبیت این پیروزی به لحاظ ایران از این زمان دیگر بستگی به توفیق جمهوری اسلامی در گسترش فرهنگ انقلابی اسلام و تطبیق نسبی اما سریع آن با نهادها و مؤسسات اجتماعی کشور داشت. تا نهادهای اجتماعی - اقتصادی که از جامعهٔ وابسته به امپریالیسم به ارث رسیده بود، با تغییرات جدید در مسیر یکپارچگی و وحدت به پیش بروند و به این ترتیب در جهانی که می‌رفت تا با کل توان خود در برابر تمامیت جمهوری اسلامی بایستد الگویی فراهم شود، شعاع‌های برابری، عدالت و کرامت انسانی نشأت گرفته از اوقمیت درونی آن در قلب انسانهای حق‌طلب جهان نفوذ کرده و بین آنها و حاکمیت‌های ناحق تدریجاً شکاف اندازد و با صدور اینگونه انقلاب زمینه بیشتری برای شکوفایی و تداوم آن فراهم شود.

صدور انقلاب از سوی جامعه‌ای که به صورتی فعال موازین انقلابی را در روابط درونی خود فهم و هضم و پیاده می‌کند، آن هم در جهانی که در خلأ ارزشها و کرامات انسانی به‌سر می‌برد، امری است محتوم و گریزناپذیر که به هیچگونه سرمایه‌گذاری خاصی احتیاج ندارد. به میزانی که یک جامعه انقلابی از بندهای از خودبیگانگی می‌رهد و قادر می‌شود اصول و موازین خود را در روابط اقتصادی - اجتماعی پیاده کند، وجود مستقل خود را می‌یابد. با چنین وجود مستقلی است که یک جامعه انقلابی قادر می‌شود نوآوریهای انسانی را در سطوح اندیشه و عمل هضم کند و پا به پای تحولات پیش رود. به عبارت دیگر، در چنین جامعه‌ای، صدور انقلاب همان پیاده کردن موازین انقلاب، و گسترش و تعمیق و حفظ آن در کلیه سطوح روابط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی است. اگر جامعه انقلابی نتواند آرمانهای خود را در چهارچوب نهادهای بنیادین داخلی پیاده کند، به ناچار در نهادهای جهانی مسلط امپریالیسم مستحیل می‌شود. دقیقاً از همین روست که امپریالیسم اغلب انقلابات را در سطوح سیاسی و حتی فرهنگی تحمل می‌کند، اما تغییر در نهادهای اقتصادی - اجتماعی را نمی‌پذیرد؛ کما اینکه هر انقلاب فرهنگی و سیاسی که نهادهای اقتصادی و اجتماعی جهان غرب را بپذیرد ملاً در مسیر مسالمت و آشتی رو می‌آورد، زیرا چون که صد آمد نود هم پیش ماست. در نتیجه، انقلابی می‌تواند به استقرار و ثبات خود امیدوار باشد که در هر فرصتی به تحکیم نهادهای اقتصادی و اجتماعی نشأت‌گرفته‌از آرمانهای خود بپردازد. در مورد ایران انقلابی و اسلامی، درهم کوبیدن ارتش عظیم عراق چنین فرصتی را عرضه کرد.

صدام به خطای خود در درگیری با ایران پی برد. شورای فرماندهی عراق در

۱۴ خرداد ۶۱اعلام کرد که حاضر است آتش‌بس بدون قید و شرطی را بپذیرد و نیروهایش را طرف دو هفته از ایران عقب بکشد.<sup>۲۹</sup>. متعاقباً صدام حسین در ۲۱ خرداد عقب‌نشینی نیروهای خود را به سوی مرزهای بین‌المللی آغاز و موافقت کرد تا کمیته‌ای در مورد اینکه کدام طرف جنگ را آغاز کرده است، تصمیم بگیرد.<sup>۳۰</sup>

ایالات متحده در حالی‌که زمینه را برای ادامه درگیری و نابودی توان ملی ایران فراهم می‌کرد، در همین حال، با استفاده از همه امکانات از جمله سازمان ملل، به تبلیغات وسیعی برای صلح بین ایران و عراق دست زد. در چنین شرایطی، اقدام ایران از موضع قدرت برای مذاکره مستقیم با عراق علاوه بر اینکه ابتکار عمل را از دست آمریکا خارج می‌کرد، با فشاری که از طرف مردم مسلمان عراق و جهان بر بغداد وارد می‌کرد، در جدا کردن رژیم عراق از غرب مؤثر می‌افتاد و نیز در میان‌مدت می‌توانست به سقوط رژیم عراق منجر شود. تلفات عراق در جنگ با ایران در خلال همین مدت به صورتی بود که به نوشته منابع غربی «هر خانواده دست‌کم یک پسر، پدر، یا برادر» را از دست داده بود. عراق با جمعیتی کمتر از ۱۴ میلیون نفر بخشی از نیروی کار خود را از کارگران خارجی تأمین می‌کرد. با گسترش جنگ، برخلاف ایران که شهادت در جنگ اقتخاری بود، نارضایتی در عراق گسترش یافت.<sup>۳۱</sup>. با توجه به اینکه ۷۵ درصد سربازان عراقی را شیعیان تشکیل می‌دادند، صدام حسین نگران شورش در ارتش و خارج از آن بود.<sup>۳۲</sup>. بعضی از تحلیل‌گران بی‌طرف‌تر غرب اعتقاد داشتند که «اگر ایران به مرزهای عراق حمله نمی‌کرد، ممکن بود برتری قدرتمندانه‌ای را کسب کند. سرخوردگی عمومی مردم عراق از توسعه‌طلبی صدام حسین نیز می‌توانست به واژگونی وی منجر شود»<sup>۳۳</sup>.

به نظر نمی‌رسد که به این عوامل بهاء لازم داده شده باشد. علاوه بر این، از اظهارات مسؤولین پس از فتح خرمشهر این چنین می‌توان استنباط کرد که به احتمال زیاد ستاریوهای کارشناسی شده درخصوص ادامه جنگ و پیامدهای ناشی از آن تدوین نشده بوده است تا توانایی‌ها و محدودرات خود و دشمن را که در این مرحله ایالات متحده، متحدین غربی آن، و کشورهای وابسته منطقه به‌طور جدی جزء آنها بودند به محاسبه کشیده باشد.

در حالی‌که بحران داخلی رژیم عراق رو به‌گسترش بود، صدام از حمله ایران به داخل عراق بهترین بهره‌برداری تبلیغاتی - سیاسی نظامی را کرد. وی با انگیزش احساسات میهنی مردم از سقوط نجات یافت. آمریکا نیز فرصت را برای تحکیم استراتژی خود در منطقه مغتنم شمرد و به سازماندهی کشورهای خلیج فارس و به جذب متحدان برای پیاده کردن مقاصد خود در منطقه پرداخت. مقامهای دولت ریگان اعلام کردند که شکست نیروهای عراق از سوی ایران ثبات کشورهای خلیج فارس را تهدید می‌کند و شرایطی فراهم می‌سازد که بالقوه برای غرب از کشمکش حل نشده اعراب و اسرائیل خطرناکتر است. السکاندر هیگ، اولین وزیر خارجه ریگان در اجلاس ناتو در خرداد ۶۱ / ماه می ۱۹۸۲ در استراسبورگ، تلاش کرد که استراتژی ناتو را با خطمشی آمریکا در جنگ ایران و عراق هماهنگ کند.<sup>۳۴</sup>

هدف دولت آمریکا از اظهارت صریح و به دنبال آن فعالیت‌های منطقه‌ای و جهانی در رابطه با جنگ ایران و عراق کاملاً روشن شد؛ یعنی کنترل جنگ به صورتی‌که هیچ‌یک از طرفین به پیروزی نرسند. زیرا به نظر دولت ریگان «پیروزی کامل ایرانی‌ها یا عراق، علاوه بر اینکه موازنه را در منطقه به‌هم می‌زد، مشکلاتی هم برای غرب ایجاد می‌کرد»<sup>۳۵</sup>.

الکساندر هیگ طی سخنانی روز ۲۵ می ۱۹۸۲، همان روز فتح خرمشهر خطاب به «شورای روابط خارجی» که از سیاست‌گذاران پشت پرده سیاست خارجی آمریکاست، ادعا کرد که گرچه ایالات متحده در جنگ ایران و عراق بی‌طرف است، اما نسبت به نتایج آن بی‌تفاوت نیست.<sup>۳۶</sup> این مقاصد خمی در



همین حد در برده ریا و ابهام باقی نماند.

جورج شولتز، جانشین هیگ برای کمک به کشورهای منطقه و ایجاد محدودیت هر چه بیشتر برای ایران اعلام کرد که با دوستان آمریکا در منطقه و نیز با ژاپن و اروپائیان هماهنگی لازم را به عمل خواهد آورد<sup>۳۷</sup>. جان ناور، رئیس کمیته روابط خارجی سنا نیز گفت که به قدرت رسیدن شیعیان در عراق می‌تواند موجب به قدرت رسیدن آنها در کشورهای دیگر شود. وی گفت، ایالات متحده باید حداکثر توان خود را در تقویت رژیم‌های دوست در منطقه انجام دهد، اما نباید مستقیماً درگیر شود<sup>۳۸</sup>. کلمنت زابلسکی رئیس کمیته امور خارجه مجلس نمایندگان گفت که از مسلح کردن غیرمستقیم نیروهای عراقی از طریق انتقال سلاح‌های آمریکایی که به دیگر کشورهای منطقه فرستاده شده است حمایت می‌کند<sup>۳۹</sup>.

از این پس تضعیف ایران و عراق به صورتی که تجهیزات نظامی و منابع مالی، اقتصادی و نیروی انسانی آنها نابود شود جزء استراتژی آمریکا قرار گرفت. توصیه کیسینجر نیز این بود که فرسودگی ایران و عراق «خاورمیانه را از رژیم‌های متجاوز صدام حسین و آیت‌الله خمینی نجات می‌دهد»<sup>۴۰</sup>.

اینکه «این جنگ می‌تواند برای سالیان درازی ادامه یابد، هر دو طرف دارای منابعی هستند و همه خوشحالتند که این منابع را مضمحل ببینند». دیگر استراتژی آشکاری شده بود که روزنامه‌ها از قول دیپلمات‌های غربی در واشنگتن آن را نقل می‌کردند<sup>۴۱</sup>. در واقع دولت ریگان این استراتژی را در تمام طول جنگ به طور بیچیده‌ای به کار برد. هرالذ تربیبون در می ۱۹۸۴ نوشت که ایالات متحده به سیاست غفلت در مقابله با گسترش جنگ ایران و عراق ادامه می‌دهد. «تا همین اواخر، مقام‌های رسمی دولت ریگان این نظر را حفظ کرده بودندکه ادامه جنگ مفیداست زیرا جنگ، این دو قدرت خلیج فارس را از تهدید منافع آمریکا در منطقه بازمی‌دارد»<sup>۴۲</sup>. این سیاست حتی تا سال‌های آخر جنگ، یعنی تا زمانی که آمریکا و متحدینش بیشترین تبلیغات را برای برقراری آتش‌بس انجام می‌دادند از سوی واشنگتن و دیگر کشورهای غربی ادامه داشت. به نوشته نیوزویک، «به رغم دعوت تقریباً عمومی مقام‌های جهانی برای پایان دادن به جنگ، بسیاری از کشورها از اینکه ایران و عراق خون یکدیگر را می‌ریزند خوشحالتند. منابع دولتی ایالات متحده هفته گذشته افشا کردند.که واشنگتن به امید اینکه از پیروزی یک طرف جلوگیری کند، اطلاعات غلطی به هر دو کشور می‌داده است»<sup>۴۳</sup>.

استراتژی اسرائیل و اعراب محافظه کار نیز در تأمین بول و سلاح این بود که «ادامه جنگ را تضمین کنند». اسرائیل «خوشحال بود که شاهد بی‌ثباتی در جهان عرب باشد» در حالی‌که «رژیم‌های محافظه کار عرب می‌خواستند با ادامه جنگ امواج انقلاب خمینی را دور کنند و با تضعیف عراق جلوی جاه‌طلبی‌های صدام حسین را بگیرند»<sup>۴۴</sup>.

این استراتژی دیگر زبانزد مطبوعات معتبر غرب بود، از جمله روزنامه کریستین ساینس مونیتر نوشت: «از نظر آمریکا، منطقی وجود داشت که بر اساس آن دعا کند طاعون هر دو کشور را فرا گیرد. در صورت پیروزی هر یک از دو کشور، منافع آمریکا تأمین نمی‌شود، اما اگر عراق شکست بخورد به منافع آمریکا بیشتر صدمه وارد می‌شود»<sup>۴۵</sup>. در تعقیب این استراتژی بود که به تشویق آمریکا، اردن و مصر با سلاح و مهمات و مشاوران نظامی به کمک بغداد شناختند<sup>۴۶</sup>.

با تدارک بعدی ایران در حمله به بصره ایالات متحده اقدام به انجام مانور مشترکی با عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج فارس کرد<sup>۴۷</sup>. آمریکا به نام تقویت متحدین عرب خود، مدرنترین سلاح‌های خود را به آنها فروخت؛ و نیز برای تحکیم موقعیت خود در منطقه در پایان سال ۱۹۸۲ توافق دولت ترکیه را برای استفاده از پایگاه‌های نظامی آن کشور به‌دست آورد<sup>۴۸</sup>. همزمان با آن، با

دولت‌های مصر، سومالی، عمان، تونس، کنیا و بحرین قراردادهایی امضاء کرد تا از پایگاه‌های نظامی آنها استفاده کند.

در همین حال، ایالات متحده در نظر گرفته بود که در صورت پیروزی ایران در جنگ، یا مداخله شوروی به حمایت از یمن جنوبی، خود مستقیماً در منطقه مداخله کند. همراه با آن، واشنگتن با ریاض پیمانی را امضاء کرد تا در صورت هر تلاشی برای تغییر حکومت عربستان سعودی دست به مداخله نظامی در آن کشور بزند<sup>۴۹</sup>. به این ترتیب مداخله نظامی در منطقه، از جمله اقدام به «جنگ تاکتیکی اتمی»، جزو سناریوی نظامی ایالات متحده در خلیج فارس قرار گرفت تا دسترسی به منابع حیاتی نفت را برای غرب مصون دارد<sup>۵۰</sup>. فرانسه که قبلاً ۴ میلیارد دلار سلاح به عراق فروخته بود، تصمیم گرفت جت‌های جنگنده سوپراتاندارد خود را در اختیار عراق بگذارد. این هواپیماها مجهز به موشک‌های اگزوزه بود<sup>۵۱</sup> و می‌توانست تانکرهای نفت را در خلیج فارس مورد حمله قرار دهد. این هواپیماها همچنین می‌توانست پایانه نفت خارک را برای قطع صادرات نفت ایران مورد حمله قرار دهد. هدف اصلی این بود که ایران در تأمین هزینه جنگ دچار مشکل شود. فرانسه امیدوار بود که با این کمک‌ها در جنگی که به نظر می‌رسید ایران در آن به پیروزی می‌رسد موازنه‌ای به نفع عراق ایجاد کند<sup>۵۲</sup>.

آمریکا با واگذاری این هواپیماها نه‌تنها مخالفتی نداشت، بلکه شولتز رضایت خود را به طور رسمی به کلودشسون، وزیر خارجه فرانسه اعلام کرد<sup>۵۳</sup>. بنابر نوشته مجله نیشن، این اقدام بخشی از استراتژی هماهنگ غرب بود<sup>۵۴</sup>.

آقای هاشمی رفسنجانی تهدید کرد که اگر فرانسه یا هر کشور دیگری با تدارک چنین سلاح‌هایی در جنگ مداخله کند، یا اگر عراق تأسیسات خارک را بزند ایران امنیت خلیج فارس را بر هم خواهد زد و از ورود و خروج کشتی‌ها به خلیج فارس جلوگیری خواهد کرد. در پاسخ این تهدید جان هوز (John Hughes) سخنگوی وزارت خارجه آمریکا گفت: «ایالات متحده در حفظ آزادی کشتیرانی در خلیج فارس متعهد شده است»<sup>۵۵</sup>. با این اظهارنظر، وزارت خارجه آمریکا علاوه بر اینکه واگذاری سوپر اتاندارد و دست زدن به جنگ اقتصادی علیه ایران صحنه گذاشت، در واقع با هر مخالفت یا ممانعت عملی با این اقدام از طرف دولت ایران، به آن کشور اعلام جنگ داد.

به گفته یکی از مقام‌های دولت ریگان به واشنگتن پست، علاوه بر تشویق فرانسه به واگذاری سوپر اتاندارد به عراق، اقدام دیگر ایالات متحده این بود که کنترل مجاری صدور غیرقانونی تسلیحات و لوازم یدکی از آمریکا و دیگر کشورهای غربی به ایران را سخت‌تر کند<sup>۵۷</sup>. در همین رابطه، وزارت خارجه ریچارد فرینکز یکی از افراد ارشد خود را به عنوان سفیر ویژه مأمور هماهنگی و تلاش‌های آمریکا برای محدود کردن تحویل اسلحه به ایران کرد. فرینکز اقدامات خود را که به عملیات استنچ معروف شد از همان سال به مورد اجرا گذاشت<sup>۵۸</sup>. شولتز نیز در فوریه ۱۹۸۷ تأکید کرد که عملیات استنچ به شدت تعقیب می‌شود.

گرچه عملیات ایران برای فتح بصره با ناکامی روبه‌رو شد و سپاه پاسداران به این جمع‌بندی رسید که عملیات مذکور «در بُعد نظامی قراتر از توان ایران بود»<sup>۵۹</sup>، با این حال عملیات بعدی ایران به شدت به نگرانی آمریکا و متحدین غربی‌اش افزود. در سال ۱۹۸۴ / ۱۳۶۲ هشت عملیات نظامی از طرف ایران انجام شد که مهمترین آنها عملیات والفجر یک در منطقه فکه، والفجر ۴ در منطقه مریوان و بانه، و خیبر در هورالهوریزه بود که در اسفند / فوریه همان سال به مرحله عمل درآمد.

غرب که احساس می‌کرد عراق در حال فرسودگی و از پا درآمدن است، از یک طرف عملاً برای انجام هر جنایتی به صدام چراغ سبز می‌داد و از طرف دیگر، برای پوشاندن نقاط ضعف صدام آماده مداخله مستقیم در جنگ می‌شد.

«کشور» یکی از پایه‌ای‌ترین اجزاء دمکراسی غربی را به پرسش می‌گیرد و استوارترین اصل یعنی «دولت - ملت» (Etat-Nation) را بی‌اعتبار می‌کند. ما در اروپا به تدریج شاهد پیکر گرفتن یک تن واحد، یعنی یک کشور در بُعد قاره‌ای هستیم.

اما نمی‌توان تصور کرد که این امر صرفاً در سطح اروپا باقی بماند. پرسش آن است که به دلیل موفقیت اتحاد اقتصادی اروپا و تأثیر آن بر مناطق دیگر، آیا نمی‌توان در دیگر بلوک‌ها، در آینده‌ای دور، نوعی وحدت سیاسی را مشاهده کرد؟ به‌ویژه با توجه به اینکه رئیس‌جمهور فرانسه و چک آتالی (ATAII)، رئیس بانک اروپا، که فرانسوی است تشکیل یک فدراسیون برای سراسر اروپا (شرق و غرب) را پیشنهاد کرده‌اند.

#### ۲ - بازار مشترک امریکا

در امریکا، ایالات متحده از دههٔ شصت در اندیشهٔ ایجاد همکاری‌های اقتصادی با کشورهای امریکای لاتین بوده است. در خود امریکای لاتین نیز اتحاد‌های اقتصادی فراوانی شکل یافته که مهم‌ترین آنها پیمان آندین (Le Pacte Andin) است که در سال ۱۹۶۹ ایجاد شد و متشکل از بولیوی، شیلی، کلمبیا، پرو، اکوادور و ونزوئلا بود. اما این پیمان که طرح یک «بازار مشترک امریکای مرکزی» را داده بود، نتوانست دستاورد مهمی عرضه کند. در پایان سال‌های هشتاد، در برابر اقدام بزرگ اروپا و آسیای شرقی، اندیشه همکاری‌های نزدیک‌تر اقتصادی پایه‌ریزی شد. در ۱۹۸۷ ایالات متحده و کانادا به یک توافق میادلهٔ آزاد (Libne-Echang) رسیدند. در اوت ۱۹۹۲ دامنه این توافق تا مکزیک کشیده شد و بدل به یک «بازار مشترک امریکای شمالی» گردید. (Machi Commun nord – amesicain) ولی از سال ۱۹۹۲، شیلی نیز به بیوند با این بازار از طریق نزدیکی با مکزیک علاقه‌مندی نشان داد. در همین حال اقدامات دیگری در امریکای جنوبی در همین جهت وجود دارد. استراتژی درازمدت ایالات متحده در این زمینه روشن است و قصد آن ایجاد یک فضای واحد اقتصادی است که دامنه‌اش تا آلاسکا کشیده شود<sup>۶۰</sup>.

#### ۳- آسیای جنوب شرقی

پس از دهه شصت در آسیای جنوب شرقی، همکاری‌های متعدد اقتصادی شکل گرفته است و ASEAN یکی از موفق‌ترین آنها به‌شمار می‌رود ASEAN یعنی «اجتماع ملل آسیای جنوب شرقی» که در اوت|۱۹۶۷ تشکیل (یا به فرانسوی Association des Nehians de Asie) (dusud-Est, ANASE) شد اساساً محصول دوران جنگ سرد است، و متشکل از تایلند، مالزی، سنگاپور، اندونزی، برونی و فیلیپین است. این اجتماع در ابتدا، عملاً ساختار جمعی مستحکمی نداشت و یک گردهمایی ضعیف بود. در اواخر دههٔ هفتاد، ASEAN متشکل از پویاترین کشورهای در حال توسعه بود و از ابتدا از یک سو با تأکید زیاد بر تجارت، گرایش به خارج از خود داشت و از سوی دیگر، در درون خود نوعی رقابت میان -کشوری و سایه‌روشن‌های سیاسی و فرهنگی را تحمل می‌کرد. در سال ۱۹۹۱، با مشاهدهٔ تجربهٔ بازار مشترک اروپا و طرح امریکا، این اجتماع پروژهٔ یک «بازار مشترک اقتصادی» در حوزهٔ خود را ارائه داد که تا ۱۵ سال دیگر باید تحقق می‌یافت<sup>۶۱</sup>.

#### \* \* \*

رشد صنعتی کشورهای جنوب آسیای شرقی پس از دهه‌های هفتاد و هشتاد بسیار چشم‌گیر بود؛ و تحقق آن این جزمیت را از میان برداشت که مدرنیسم تنها یک روش یگانهٔ تحول دارد اگرچه در این کشورها نه مدرنیته (یا مدرنیت، Modernite)، که بیشتر مدرنیسم (Modernisme) رشد کرده است. برخی از این کشورها و مشخصاً کره‌جنوبی - از پیشرفته‌ترین آنها در حوزهٔ صنعتی - تا مالزی ، به یک نوع مدل «مدرنیسم مقتدرانه» (Modernisme Autoritaire) متکی بودند، که دارای یک سیستم سیاسی دیکتاتوری بود. با این همه در آغاز دههٔ هشتاد گشایش‌های سیاسی خفیفی در این کشورها صورت گرفت. اکنون به ایران بپردازیم.

#### ۳- ایران، منطقه و آسیا

کشورهای اروپای غربی ایجاد بلوک اقتصادی - سیاسی را تنها راه‌حل مقابله با رقابت جهانی ژاپن و ایالات متحده یافتند و کشورهای جنوب شرقی آسیا، و سرانجام امریکا هم در برابر منطق نوین جهان همین راه‌حل را برگزیدند، حال ایران چه راه‌حلی در پیش‌رو دارد؟ در اینجا دو مسأله مطرح می‌شود: مسألهٔ نخست یک پرسش است. با وجود شکست اقتصادی داخلی و بحران در منطقهٔ خاورمیانه و آسیای مرکزی، باید از خود پرسید چگونه می‌توان در وضعیت

موفق‌ترین آنها به‌شمار می‌رود ASEAN یعنی «اجتماع ملل آسیای جنوب شرقی» که در اوت|۱۹۶۷ تشکیل (یا به فرانسوی Association des Nehians de Asie) (dusud-Est, ANASE) شد اساساً محصول دوران جنگ سرد است، و متشکل از تایلند، مالزی، سنگاپور، اندونزی، برونی و فیلیپین است. این اجتماع در ابتدا، عملاً ساختار جمعی مستحکمی نداشت و یک گردهمایی ضعیف بود. در اواخر دههٔ هفتاد، ASEAN متشکل از پویاترین کشورهای در حال توسعه بود و از ابتدا از یک سو با تأکید زیاد بر تجارت، گرایش به خارج از خود داشت و از سوی دیگر، در درون خود نوعی رقابت میان -کشوری و سایه‌روشن‌های سیاسی و فرهنگی را تحمل می‌کرد. در سال ۱۹۹۱، با مشاهدهٔ تجربهٔ بازار مشترک اروپا و طرح امریکا، این اجتماع پروژهٔ یک «بازار مشترک اقتصادی» در حوزهٔ خود را ارائه داد که تا ۱۵ سال دیگر باید تحقق می‌یافت<sup>۶۲</sup>.

#### \* \* \*

شکل‌گیری یک منطق نوین جهانی خود را نجات دهیم. یعنی چگونه و با چه عملکردی می‌توان در برابر رقابت بی‌رحمانهٔ بلوک‌های پرقدرت، ایستادگی کنیم؛ تا بدین‌گونه وضعیت داخلی خود را سامان داده و به بازسازی کشور و احتمالاً به ایجاد نقشی مؤثر - هر چند محدود- در صحنه بین‌المللی آینده نائل آییم. بنابراین مسأله اساسی ما نخست نجات خودمان است. در این حال، برای نجات خود، یا باید از مدار اقتصاد کشورهای بزرگ به‌کلی خارج شد و معادلات جدید را نادیده گرفت، و یا می‌توان به نحوی جدید و جدی و سنجیده، خود را در چهارچوب آن قرار داد. نخستین راه‌حل، یک انتخاب فردی و ذهنی است، و نه عملی و همگانی؛ چرا که دنیا حضور سنگین خود را بر ما تحمیل می‌کند و ما نمی‌توانیم به یک خودکشی ملی و جمعی دست بزنیم. بنابراین باید منطق آرایش جدید جهان را با هوشمندی درک کنیم و به‌نحوی که دربردارنده شرایط پیشرفت ماست جای خود را در آن بیابیم. اما مسألهٔ دوم آن است که سخن از نجات خود، در شرایط سخت و پیچیدهٔ حاضر در واقع سخن از نجات یک کشور و یک ملت به‌طور کلی است و با این یا آن ایدئولوژی حاکم رابطه‌ای ندارد. مشکل نجات ایران، مسألهٔ اساسی هر گرایش سیاسی است و از تضادهای گروهی فراتر می‌رود.

اکنون به مسأله اساسی بازمی‌گردیم، اینکه به پیروی از منطق جهانی، ایران چگونه می‌تواند به شکل یک کشور تنها در آسیا و در منطقه باقی بماند، امر مسلمی است. اگرچه درک واقعی این مسأله خود نیاز به یک دوره آموزش و کسب آگاهی تاریخی دارد، با این حال به‌نظر می‌آید که همکاری‌های اقتصادی در منطقه با ترکیه و پاکستان و طرح همکاری فرهنگی با کشورهای مسلمان‌نشین آسیای مرکزی زمینه‌های این درک را در ما ایجاد نموده که ایران دیگر نمی‌تواند به‌تنهایی پایدار بماند. این چنین همکاری‌های اقتصادی و منطقه‌ای راه حل مناسب یا لازمی به‌نظر می‌رسند، چرا که در هر حال ظرف میثنی را برای افزایش توان اقتصادی ایران فراهم می‌کند. اما پرسش اصلی اینجاست: آیا این گونه همکاری‌ها در برابر تحولات خردکننده جهانی کفایت می‌کند؟

بیشتر به این تحولات در اروپا و امریکا و آسیای دور اشاره کرده‌ایم؛ باید جوانب مثبت آنها را جذب کرد. پایهٔ همکاری‌ها و اتحاد کشورها در این قاره‌ها چگونه ریخته شد؟ گفتیم که طبیعت اولیه آنها عبارت از آن است که در هر بلوک اقتصادی، کشورهای کوچک بر گرداگرد یک قدرت بزرگتر حلقه زدند. وجود این حلقه‌ها، به نظر ما، دلیل موفقیت آن اتحادها بود. در دو بلوک آسیایی و اروپایی، همان‌طور که می‌دانیم اساساً امکانات

سلطه سیاسی -نظامی از آلمان و ژاپن گرفته شده است؛ افزون بر آنکه دیگر مفهوم سلطه، اعتبار کلاسیک خود را ندارد.

غرب هنوز مادر مدرنیته به‌شمار می‌رود، اما مدرنیسم، به

دلیل سراسری شدن تکنولوژی و اقتصاد سرمایه‌داری،

اکنون در آسیا نیز یافت می‌شود از این‌رو باید به این

امکان بیشتر اندیشید.

از آنجا که اقتصاد ایران با هزار بند مرئی و نامرئی به

اقتصاد جهانی وابسته است، و اینکه آرایش نوین جهان

امر خروج کشورهای سرمایه‌داری از حوزه‌های

داخلی‌شان را به آنها تحمیل می‌کند، بنابراین ایران باید در

اندیشه یک استراتژی درازمدت و پایداری باشد که به

تقویت پایه‌های اقتصادیش بینجامد.

سقوط کمونیسم به معنای سرخوردگی از «آینده» تاریخی

و کرنش به «حال» برای زنده کردن « گذشته» است.



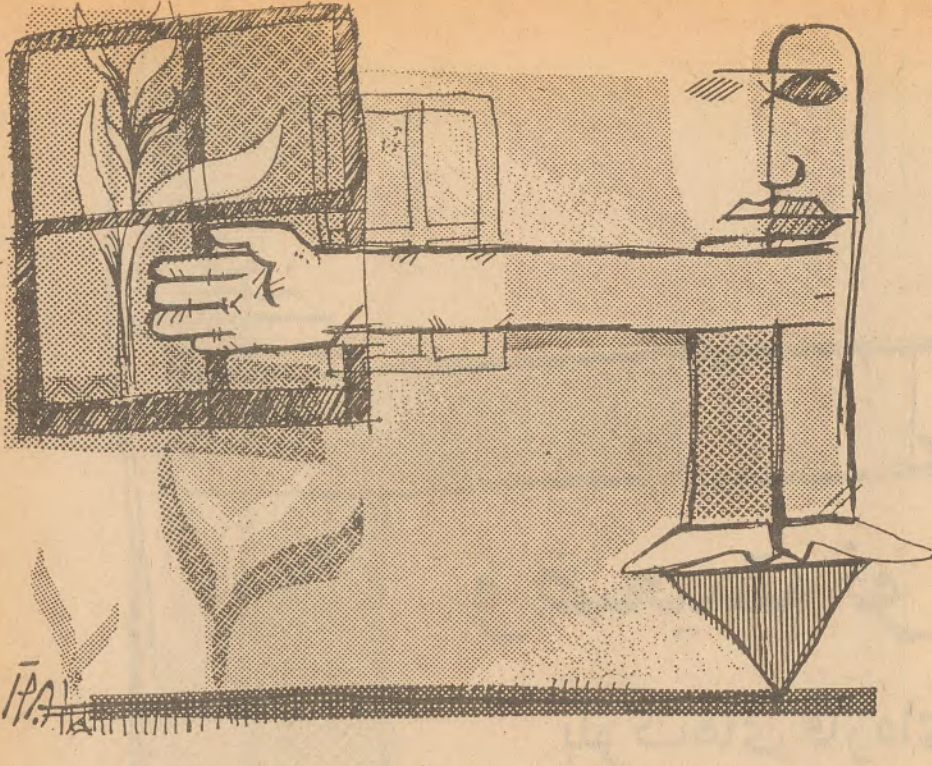
ایدئولوژیک و حتی فلسفی مانند پلورالیسم (چندگانه گرای، یکی از پایه‌های نظری لیبرالیسم در مقابل یگانه‌گرایی کمونیستی) مورد قبول عمومی اگرچه گاه ضمنی قرار گرفته است و حتی سوسیال دموکراسی اروپایی هم تماماً در شکلی لیبرالی نمایان می‌گردد. بدین ترتیب تقریباً در همهٔ کشورها - حتی مقاوم‌ترین آنها مانند چین - سیاست اقتصادی براساس تشویق ابتکارات شخصی، کاهش دخالت دولت، تشویق رقابت آزاد و در یک کلام اقتصاد بازار (Economic de Marché) یعنی دستاورد مهم‌ترین تئوریسین‌های لیبرال قرن ۱۸ و ۱۹) عملاً و یا ضمناً پذیرفته شده است.

بدین‌سال تصویر جهان تصویری است هم امیدوارکننده و هم سیاه. پر امید به آن دلیل که توتالیتاریسم و تسلط تام دولت بر فرد و جامعه، در اصلی‌ترین کشورهای جهان تقریباً به‌طور قطع ساقط و پلورالیسم فراگیر شده است؛ و سیاه به آن دلیل که تحول موجود به نوعی اقتصادگرایی افراطی گراییده و ثروت‌اندوزی با نوعی فردپرستی کور و پوسیده که به عمیق‌تر کردن نابرابری می‌انجامد، در آن به هم آمیخته است. از سوی دیگر یک قطبی شدن جهان، یعنی سراسری شدن یک ایدئولوژی، موانع جدی ایجاد می‌کند. امروز لیبرالیسم یکه‌تاز میدان شده رکاب قدرت به کف دارد. به عبارت دیگر قدرتی است بلامعارض و چنین قدرتی به فساد کشیده می‌شود؛ از آن‌رو که این نظام در تعارض و تقابل با نظام جدی و سازمان یافته دیگری قرار ندارد و نتیجتاً به اصلاح و باروری بیشتر منجر نمی‌شود. چرا که نظامی پایدار است که ماحصل مقابله و درگیری باشد. جهانی شدن و تسلط یک ایدئولوژی یگانه ویژگی یک تصویر جهانی منفی است.

امروز، با سقوط شوروی، نوعی گرنش به حال آغاز شده است و دریچه افق آینده را مسدود می‌نماید. بدین‌سان هر آنچه «تاریخ» و «تغییر و پیش‌روی» معنا می‌داد، به بازسازی مداوم و بی‌آینده «حال» بدل شده است؛ و جهان از این دیدگاه، به یک درک واحد از زمان تاریخی (Temporalite historique) رسیده است. سقوط کمونیسم به معنای، سرخوردگی از «آینده» تاریخی و کرنش به «حال» برای زنده کردن «گذشته» است.

\*\*\*

اما عنوان یک قطبی شدن جهان، اگرچه نسبی است و هنوز متاثر از



پیشین را به پرسش می‌گیرد.

۲- **بلوک‌های قاره‌ای**

پیدایش بلوک‌های قاره‌ای در اروپا، امریکا و آسیای دور یکی از مهم‌ترین نتایج خاتمهٔ جنگ سرد است. الگوی اولیهٔ آنها «بازار مشترک اروپا»ست که ریشه در دوران جنگ سرد دارد. بلوک‌های قاره‌ای دارای چند خصوصیت اصلی‌اند: یکی اینکه بر اساس یک شاخص، آنهم شاخص اقتصادی پدیدار شده‌اند و مبانی ایدئولوژیکی و یا سیاسی کشورهای تشکیل‌دهنده، نه ملاک تشکل بلکه پیش‌فرض نانوشتهٔ آنها بوده است. اگر چه در اینجا شاخص اساسی اقتصاد است، اما هیچ چیز مانع از آن نمی‌شود که شاخص وحدت سیاسی نیز در تحولات بعدی به میان آورده نشود. نمونه این ادعا باز اروپای ۱۹۹۲ است.

دومین خصوصیت این بلوک‌ها آن است که آنها اساساً ماحصل همکاری و نزدیکی کشورهای همسایه‌اند؛ یعنی به عبارتی، عامل جغرافیایی خود به‌خود پایهٔ این نزدیکی‌ها شده است. هر یک از این بلوک‌ها تماماً در یک قاره متشکل شده‌اند و به همین دلیل می‌توان آنها را قاره‌ای خواند.

سومین خصوصیت آنها این است که در هر یک از بلوک‌ها، یک کشور پایه اصلی وحدت اقتصادی بوده است و کشورهای دیگر بر گرداگرد آن به نوعی حلقه زده‌اند؛ در اروپا عموماً آلمان، در



امریکا ایالات متحده در آسیای دور ژاپن.

باید توجه کرد که این بلوک‌ها به دلیل آنکه در یک حوزه جغرافیایی مستقل شکل گرفته‌اند، خود به‌خود می‌توانند یکدسته پیش‌فرض ناگفته داشته باشند که می‌بایست آنها را کشف کرد: در هر ناحیه کم و بیش می‌توان از تاریخ و فرهنگ واحد یا نزدیک به هم سراغ گرفت (شاید بتوان مکزیک را در بازار مشترک امریکا، یک استثنا در این قاعده دانست). بنابراین درست است که موازین عملی شکل‌گیری بلوک‌ها اقتصادی است و هدفشان نیز کسب قدرت اقتصادی بیشتر است، اما به عبارتی در واقع پیشرو یکدسته عوامل فرهنگی و تاریخی، و هم‌زمانی سیاسی قلی می‌باشند. به این مطلب در مورد آسیا بازمی‌گردیم.

معرفی هر یک از بلوک‌ها

۱- *اروپا*: تشکل «بازار مشترک اروپا» پس از جنگ جهانی دوم ایجاد شد و هدفش در ابتدا بازسازی اقتصادی بود. ولی پس از دهه‌های هفتاد و هشتاد که یک جنگ اقتصادی میان ژاپن و امریکا آغاز شد، فعالیت این بازار عملاً به عکس‌العملی در مقابل آن تبدیل گردید. خاتمه جنگ سرد منجر به تحکیم بلوک اروپا شد و اتحاد اقتصادی تا مرز اتحاد سیاسی نیز گسترش یافت و برنامه از میان برداشتن مرزهای کشوری به‌طور جدی به میان آمد. لیکن این امر پیامدهای بسیار جدی دربردارد؛ زیرا تزلزل در مفهوم

صدام در سکوت عمدی جهان غرب گسترده‌ترین گازهای سمی و بمب‌های شیمیایی خود را با هلیکوپترهای ساخت شوروی، فرانسه و آلمان بر سر رزمندگان در جزایر مجنون می‌ریخت.<sup>۶۰</sup>

در آذرماه ۱۳۶۲ / اوایل دسامبر ۱۹۸۳ ایالات متحده یک تیم به سرپرستی جیمز پلاک، معاون وزیر خارجه و ژنرال ادوین ال تیکسیر (Edwin L. Tixier) معاون وزیر دفاع را برای مأموریتی ده روزه به کشورهای خلیج فارس اعزام کرد. این تیم به کشورهای خلیج فارس اطلاع داد که شکست عراق در جنگ با ایران مخالف منافع ایالات متحده است و واشنگتن برای جلوگیری از چنین امری اقدامات متعددی را انجام داده است.<sup>۶۱</sup> از سویی، در ۲۷ بهمن ۶۲ / ۱۶ ژانویه ۸۴ مقامهای رسمی ایالات متحده اعلام کردند که پس از بحث و گفتگو با متحدان اروپایی و کشورهای خلیج فارس، طرحهای نظامی اضطراری گسترده‌ای را برای رویارویی با بحرانی که ایجاد شده است پیش‌بینی کرده‌اند.<sup>۶۲</sup> در پی آن، مارگارت تاچر، نخست‌وزیر انگلیس اعلام کرد که کشتی‌های جنگی بریتانیا برای کمک به ایالات متحده به خلیج فارس اعزام می‌شوند. او گفت که ناوشکن کلامورکان، که مجهز به موشک‌های هدایت شونده است، به ناوشکن براژن که هم‌اکنون در اقیانوس هند است، خواهد پیوست.<sup>۶۳</sup> این اقدام در واقع برای کمک به صدام بود تا دست او را برای تحمیل جنگ اقتصادی به ایران باز بگذارند. با تحویل سوپراتانداردهای فرانسوی به عراق، بغداد حمله به تانکرهای نفت را آغاز کرد تا با فشار اقتصادی، ایران مجبور به صلح شود. در طول سال ۶۲ صدام ۳۴ فروند کشتی یا تانکر را در خلیج فارس مورد حمله قرار داد.<sup>۶۴</sup> در خلال این مدت ایران تهدید می‌کرد که در صورت ادامه تجاوز، تنگه هرمز را خواهد بست. در پاسخ، ریگان چندین بار و از جمله در کنفرانس مطبوعاتی ۴ اسفند ۶۲ / ۲۲ فوریه ۱۹۸۴ اعلام کرد «ما به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دهیم ایران خلیج فارس را ببندد». کشتی‌های آمریکایی و متحدان به‌طور مستقیم برای دست زدن به اقدامات اضطراری در منطقه هستند.<sup>۶۵</sup>

علاوه بر این، مقامهای پنتاگون عملیات نظامی ایران در پایان سال ۶۲ -بخصوص عملیات هورالهوریزه را - شروع حمله تهاجمی بزرگی می‌دانستند که ایران با تمرکز نیروهای خود در مرز مصمم به اجرای آن بود. آنها می‌گفتند که ناو هواپیمابر میدوی با چهار کشتی حمایتی خود، همراه با ناو هواپیمابر رنجر می‌توانند در صورت لزوم به سرعت در خلیج فارس مستقر شوند.<sup>۶۶</sup>

در جلسه شورای امنیت ملی کاخ سفید در ماه مارس، ریگان به مشاوران خود دستور داد تا برای پیاده کردن نیروهای زمینی، دریایی، و هوایی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس طرحی اضطراری تهیه کنند. این طرح در صورتی که جنگ ایران و عراق از کنترل خارج می‌شد به مرحله اجرا درمی‌آمد. به دنبال آن، - یک هفته بعد - ریچارد مورفی، معاون وزارت خارجه آمریکا برای یک مأموریت حساس به منطقه خلیج فارس اعزام شد. مورفی در نظر داشت شیخ‌نشین‌های خلیج فارس را ترغیب کند تا برای بحران احتمالی در منطقه آماده شوند و نیز تسهیلات نظامی خود را برای استفاده در اختیار آمریکا قرار دهند. یکی دیگر از دستورات داده شده به مورفی این بود که در مورد ذخیره‌سازی مهمات، سوخت، و دیگر تدارکات در کشورهای عمان، بحرین و امارات مذاکره کند و نیز طرح‌های محرمانه اضطراری ایالات متحده را درخصوص پیاده کردن نیروهای واکنش سریع با آنها در میان بگذارد.<sup>۶۷</sup>

ماه بعد بخشی از طرحهای اضطراری مقابله با پیروزی احتمالی ایران در شکست عراق در مطبوعات غرب منتشر شد. طرح مزبور شامل: ۱) محاصره دریایی احتمالی پایانه نفتی خارک، ۲) مین‌گذاری بنادر ایران در خلیج فارس، ۳) و حملات کوماندویی به پایگاههای نظامی ایران بود. در همین حال، گفته شد مورفی که هنوز در منطقه خلیج فارس به سر می‌برد، به بررسی حمله احتمالی آتی ایران پرداخته است. مورفی علاوه بر این از رهبران ریاض خواست

تا نسبت به تأسیس یک مرکز عملیاتی برای نیروهای عربستان و چهار آواکس و تشکیل «نیروهای واکنش خلیج» از ارتش کشورهای خلیج فارس سرعت بخشند تا این نیروها بتوانند در صورت لزوم در جنگ خلیج فارس شرکت کنند.<sup>۶۸</sup>

در هفته سوم ماه بعد (آخر اردیبهشت ۶۳ / می ۱۹۸۴) ایالات متحده و بریتانیا جلسه‌ای در سطوح عالی برای مشورت درباره جنگ خلیج فارس در واشنگتن تشکیل دادند که مقامهای وزارت دفاع و خارجه دو کشور در این نشست حضور داشتند. طرح مشترک اسکورت اضطراری تانکرهای نفتکش در خلیج فارس و نیز تهیهٔ پوشش هوایی برای تنگهٔ هرمز و خلیج فارس در این جلسه تصویب شد. به دنبال آن، ریگان طی نامه‌ای از ملک فهد خواست که چت‌های جنگنده ایالات متحده برای دادن پوشش هوایی به منطقه از فرودگاههای آن کشور استفاده کنند.<sup>۶۹</sup>

به گفته منابع وزارت دفاع و خارجه ایالات متحده، دولت ریگان آماده شده بود تا در صورت پیروزی ایران، شکست عراق و روی کار آمدن یک حکومت رادیکال شیعه، دست به مداخله نظامی بزند. این طرح که در پایان سال گذشته مسیحی اتخاذ شده بود نیاز به حمایت هوایی آمریکا از عراق را مورد توجه قرار داده بود، در حالی‌که اعزام نیروی زمینی برای کمک به عراق از طرف آمریکا منتفی اعلام شده بود. ایالات متحده حفظ صدام را به عنوان «اولین خط دفاعی در قبال توسعه‌طلبی ایران» تلقی می‌کرد. این اطلاعات در دومین هفته ماه می، وقتی ایران و عراق به تانکرهای نفت حمله کردند با اعلام حمایت هوایی از ادامه کشتیرانی در خلیج فارس افشا شد.

از جمله اصولی که جزء راهنمای مداخله نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس اعلام شد عبارت بودند از: دعوت آمریکا به مداخله نظامی از طرف کشورهای منطقه، گذاشتن تسهیلات نظامی کشورهای دعوت‌کننده دراختیار آمریکا، حتی‌الامکان، ایجاد هماهنگی بین عملیات ایالات متحده با متحدین غربی و منطقه‌ای....

بدیهی است که آمریکا همچنان که گسیل نیروهای دریایی آن کشور به منطقه خلیج فارس نشان می‌داد نیازی به دعوت از سوی کشورهای خلیج فارس احساس نمی‌کرد و این تدبیر برای گذاشتن بار هزینه‌های عملیات نظامی بر دوش کشورهای خلیج فارس بود.

بر اساس طرح حمایت هوایی از عراق قرار بود چت‌های جنگنده A-۱۰ جزء تجهیزاتاتی باشد که ایالات متحده در نظر داشت برای حمله به تانکهای ایران در داخل عراق از آن استفاده کند. مراکز تجمع نیروهای ایرانی نیز با همین چت‌ها باید بمباران می‌شد. انواعی از سلاحهای دفاع هوایی نیز برای تأمین کنترل فضای هوایی عراق قرار بود به‌کار گرفته شود.<sup>۷۰</sup>

روز بعد از افشا این گزارش‌ها در مطبوعات غرب، جرج بوش، معاون رئیس‌جمهور آمریکاگفت که ایالات متحده در پی آن نبوده است که در عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس پایگاه به دست آورد و اضافه کرد: آمریکا همچنان خود را متعهد به حفظ آزادی کشتیرانی در خلیج فارس و تنگه هرمز می‌داند. همراه با این تکذیب، به طور تلویحی گفته شد که ملک فهد پذیرش شرایط و پیشنهادهای آمریکا را موجب افزایش تنش در منطقه و تحریک مخالفان ریاض و دیگر کشورهای خلیج فارس دانسته است.<sup>۷۱</sup>

اما علی‌رغم این تکذیب، جان زُبرتز طی مقاله‌ای در «مید» دیدار ده روزه ریچارد مورفی از خلیج فارس را موفقیت‌آمیز خواند و از قول مقامهایی که در مذاکرات شرکت داشته‌اند، نوشت: «کشورهای عرب خلیج فارس پاسخ داده‌اند که آنها مداخله ایالات متحده را می‌خواهند، اما آماده نیستند آن را بگویند».<sup>۷۲</sup> این واقعیتی بود که حوادث بعدی صحت آن را نشان داد. ایالات متحده از آن پس کشورهای خلیج فارس را به هزینه خودشان به انبار سلاح و تجهیزات مبدل کرد

سال سوم / شماره شانزدهم / ۳۳



تا به هنگام ضرورت از آن به خاطر منافع خود بهره‌برداری کند.

قابل توجه است که شوروی و ایالات متحده هر دو در این مقطع از عراق در جنگ حمایت می‌کردند. جورج شولتز درباره این حمایت مشترک گفت که دو کشور در «علائق مشابهی» در خلیج فارس سهم هستند.<sup>۷۳</sup> شوروی از عراق حمایت می‌کرد، زیرا حضور یک دولت قوی اسلامی را در مرزهای جنوبی خود تهدیدی برای جمهوری‌های مسلمان‌نشین خود تلقی می‌کرد. مسکو در همین زمان قرارداد فروش ۲/۵ میلیارد دلار سلاح به عراق را امضا کرده بود و در عین حال می‌کوشید تا با فشار به کره شمالی و دیگر کشورهای کمونیستی از فروش سلاح به ایران جلوگیری کند.<sup>۷۴</sup>

دژهای مستحکمی که عراق در مقابل حمله ایران به بصره در سراسر صحرای وسیع از شمال تا شرق بصره به سمت جزایر مجنون ایجاد کرده بود، مرهون تانکهای تی ۵۵، تی ۶۲، هلیکوپترهای توپدار ام ای ۲۴، و توپهای روسی و نیز مرهون وسائل حمل و نقل تانک و زرهی بود که از سال ۱۹۸۳ شوروی به تعداد مساوی در اختیار عراق گذاشت.<sup>۷۵</sup> این وسائل نقلیه به عراق امکان می‌داد تا وسائل سنگین خود را به سرعت در سراسر جبهه انتقال داده و دژهای مستحکمی بسازد.

کمک‌های شرق و غرب در تقویت نظامی عراق، موازنه بین تهران و بغداد را به شدت به نفع بغداد تغییر داد. بنا به ارقام منتشر شده از طرف مؤسسه مطالعات استراتژیک بین‌المللی لندن، تعداد تانکهای عراق از ۲۳۰۰ دستگاه در سال ۱۹۸۳ به ۴۸۲۰ دستگاه در سال بعد رسید. در حالی‌که ایران ۱۰۰۰ تانک در اختیار داشت و ۷۰۰ دستگاه از آن آماده نبرد بود.

عدم موازنه مشابهی در قدرت هوایی دو کشور وجود داشت. فروش میک ۲۳، ۲۵ و ۲۷ شوروی و میراز اف یک فرانسه، تعداد هواپیماهای عراق را از ۳۳۰ فروند در سال ذکر شده به ۵۸۰ فروند سال بعد رساند. در حالی‌که ایران ۹۰ هواپیما در اختیار داشت که ۶۰ فروند آن جنگنده بود. در توپ‌های سنگین نیز عراق به نسبت ۳۵۰۰ دستگاه به ۱۰۰۰ دستگاه بر ایران تفوق داشت.<sup>۷۶</sup>

اغلب هزینه‌های این تسلیحات را کشورهای عرب طرفدار غرب - عربستان سعودی، کویت و امارات متحده خلیج فارس می‌پرداختند. این کمکها به نقل از نیویورک تایمز سالانه حدود ۱۰ بلیون دلار بود<sup>۷۷</sup>، و بنا به منبع معتبر دیگری، عربستان سعودی ۶۰ درصد هزینه جنگ عراق را می‌پرداخت، کویت ۳۰ درصد و دیگر کشورهای عربی شامل اردن و مصر ۱۰ درصد را می‌پرداختند.<sup>۷۸</sup>

ایالات متحده همراه با ادامه تبلیغات وسیع مبنی بر بیطرفی در جنگ به عراق اطلاعات جاسوسی فضایی می‌داد تا آن کشور بتواند هواپیماهایی را که به عراق نزدیک می‌شوند تشخیص دهد و موقعیت توپخانه و رزهی ایران را در میدانهای جنگ بیابد. از حمله هواپیماهای ایران به کشتیها در بنادر خلیج فارس «در خلال چند دقیقه» پس از حرکت آنها به عراق اطلاع داده می‌شد. علاوه بر این از فعالیت‌های نظامی ایران هر دوازده ساعت یکبار به عراق گزارش اطلاعاتی داده می‌شد.

سفینه‌های فضایی متعدد ایالات متحده در مدارهای بالای خلیج فارس و نیز آواکسهای عربستان سعودی از حرکت «امواج انسانی» رزمندگان ایران به عراق اطلاع می‌دادند. اطلاعات درباره مواضع هواپیماها، کشتی‌ها، تانکها، موشک‌اندازها «به روز»، و اطلاعات جزئی - قرمز - از حملات ایرانی‌ها به هدفهای زمینی و از حملات هواپیماهای ایران به خطوط کشتیرانی در خلیج فارس در اختیار عراق گذاشته می‌شد.<sup>۷۹</sup>

همراه با این اقدامات کمکهای اقتصادی گسترده‌ای به عراق داده شد تا از اضمحلال آن جلوگیری شود. دولت ریگان اعتبارات کشاورزی قابل ملاحظه‌ای به بغداد داد که سالانه تا حدود یک میلیارد دلار می‌رسید.<sup>۸۰</sup> یک اعتبار دوساله

به مبلغ ۸۴۰ میلیون دلار برای خرید کالا<sup>۸۱</sup> و وامی به مبلغ ۳۰۰ میلیون پوند از طرف وزارت تجارت ایالات متحده<sup>۸۲</sup> جزء این کمکها بود. همراه با آن بریتانیا اعتباری به مبلغ ۲۵۰ میلیون پوند در اختیار عراق گذاشت<sup>۸۳</sup>، دولت فرانسه نیز ۱۱ بلیون دلار برای خرید اسلحه به عراق اعتبار داد<sup>۸۴</sup>.

علاوه بر این، ایالات متحده دولت‌های عمدهٔ غرب مثل فرانسه، ایتالیا و بریتانیا را تشویق کرد تا با امضاء قراردادی با دولت عراق به آن کشور اجازه دهند تا بازپرداخت وامهای خود را به تعویق اندازد. این کار به دولت عراق فرصت داد تا پول بیشتری را صرف مقاصد نظامی کند.

طبق قراردادی که در فوریه ۱۹۸۳ تنظیم شد، هدیه‌ای از فروش نفت از طرف عربستان سعودی و کویت به عراق داده می‌شد. این وجوهات به موقعیت مالی عراق بهبود بیشتری بخشید.<sup>۸۵</sup>

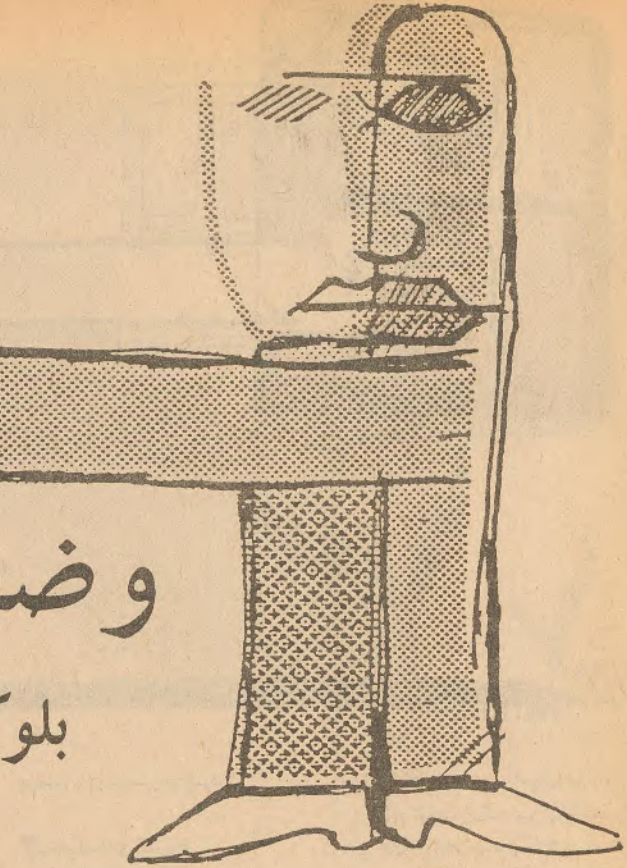
حمایت‌های همه‌جانبه ایالات متحده برای جلوگیری از شکست عراق در حالی انجام می‌یافت که قطع رابطه سیاسی بین دو کشور هنوز رسماً از ۱۷ سال پیش برقرار بود. در عمل دو کشور از سال ۱۹۸۰ تقریباً در کلیهٔ سطوح جز در ظاهر، دارای روابط عادی بودند. علی‌رغم تمایل آمریکا به برقراری روابط رسمی، عراق آن را به زمان مقتضی موکول کرده بود. تا اینکه سرانجام در ۲۷ نوامبر ۱۹۸۴ / ۶ آذر ۶۳ روابط رسمی بین دو کشور برقرار شد. ۹ ماه قبل از اعلام روابط رسمی، نیویورک تایمز نوشت که بغداد و واشنگتن اکنون بسیار بیشتر از دهه ۱۹۵۰ که جان فوستر دالس رژیم محافظه‌کار پادشاهی عراق را به صورت محور طرفداران سیاست ایالات متحده در منطقه درآورد به یکدیگر نزدیک هستند. این روزنامه خصومت مشترک آمریکا و عراق نسبت به ایران و نیز وجود نگرانی مشترک درباره نتایج سیاستهای تهران را از علل نزدیکی این دو کشور دانست<sup>۸۶</sup>.

تجدید روابط دو کشور دارای نتایج استراتژیک ذیل بود: عراق به بلوک میانه‌رو اعراب - اردن، مصر، عربستان سعودی، و دیگر کشورهای عرب خلیج فارس و جناح فتح سازمان آزادیبخش فلسطین پیوست، از روابط خود با شوروی می‌کاست، از کمک به «ترور بسم بین‌المللی» خودداری می‌کرد، و مهمتر از همه، از کوشش‌های صلح خاور میانه (اعراب و اسرائیل) حمایت می‌کرد<sup>۸۷</sup>. با توجه به این تحولات و اعمال این سیاستها، وال استریت ژورنال در اواخر همین سال نوشت: مقامهای رسمی آمریکا خوشحال هستند که موازنه نظامی در جنگ خلیج فارس به نفع عراق تغییر یافته است.<sup>۸۸</sup>

آمریکا در این ادعا کاملاً محق بود، زیرا ارتش عراق پس از پنج سال جنگ و تحمل تلفات سنگین انسانی و تجهیزات، در پایان ۱۳۶۴ نسبت به سال آغاز جنگ چندین برابر نیروی انسانی و تجهیزات در اختیار داشت. جدول مبین چنین تحولی است.

اکنون عراق برای جلوگیری یا شکست هر حمله ایران در جبهه‌ها، بدون توجه به مقررات و قوانین بین‌المللی، به‌طورگسترده‌ای به مناطق مسکونی شهرها و به منابع اقتصادی و صنعتی ایران حمله می‌کرد. با حمله مجدد ایران به دژه دجله و فرات و دسترسی به «قرنه» و «العزیز» و اشغال بخشی از باطلاقهای هویزه که پنجاه چاه نفت عراق در آن قرار داشت، صدام حملات سنگین هوایی و موشکی به شهرهای ایران را آغاز کرد. همراه با آن، به گلوله‌باران هویزه با سلاحهای شیمیایی پرداخت، به محاصره خارک که نود درصد نفت ایران - ۱/۹ میلیون بشکه در روز - از آنجا صادر می‌شد ادامه داد و چندین تانکر نفت را با موشک مورد اصابت قرار داد.

از آغاز نیمهٔ دوم سال ۶۳ تا آخر تیرماه سال ۶۴ عراق در سکوت مجامع بین‌المللی ۵۶۴ بار به شهرهای مسکونی ایران حمله هوایی یا موشکی کرد که وحشیانه‌ترین آنها حمله هوایی ۱۳ خرداد ۶۴ به تهران بود.<sup>۸۹</sup> تنها حمله موشکی به شهرهای ایران تا این تاریخ شش هزار کشته و ده هزار مفقودالثر



مقدمه

با سقوط و فروپاشی شوروی در اواخر دههٔ هشتاد، چهره جهان آرایش جدیدی به خود گرفت، و به دلیل خاتمهٔ جنگ سرد، وضعیت جهان از دیدگاهی کلی به سوی نوعی ثبات نسبی پیش می‌رود. مبنای این ثبات، برقراری نوعی لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی - خواه لفظاً و خواه عملاً - در تقریباً همه کشورهای عضو پیشین بلوک شوروی و نیز پذیرش آن نزد بسیاری از نمایندگان جنبشهای اجتماعی-ایدئولوژیک است. اما از دیدگاه دیگری، گونهٔ جدیدی از ناپایداری در جهان رشد می‌کند. به‌دلیل اضمحلال شوروی و خاتمه رقابت بلوک‌های شرق و غرب در کشورهای اروپایی و کشورهای «در حال توسعه»، جنگ‌های منطقه‌ای گسترش یافته‌است و یک‌دسته تضادهای جدید و حاشیه‌ای در چهارچوب نظم نوین جهان به چشم می‌خورد.

در عین حال در درون این آرایش جدید، نوعی درگیری بین‌المللی در قالب رقابت سرسختانه اقتصادی در جریان است. اما شاید این نخستین بار باشد که در چهارچوب یک ایدئولوژی واحد، یعنی نئولیبرالیسم (با سایه روشن‌های منطقه‌ای) و با حفظ یک الگوی کلی یعنی الگوی اقتصاد بازار، یک رقابت سهمگین می‌آوریم.

۹- **خاتمهٔ جنگ سرد و جهانی شدن لیبرالیسم**
سقوط شوروی در اواخر دههٔ هشتاد دو ویژگی داشت: ۱) از نظر عملی با اراده و



اقتصادی درگرفته است. در آرایش جدید، یکی از سیاست‌های فعلی کشورهای قدرتمند - چه به‌طور تحمیلی و چه خود به‌خودی - حرکت به سوی سازماندهی چیزی است که می‌توان نامش را «بلوک‌های قاره‌ای» گذاشت. اتحاد کشورهای اروپای غربی، بازار مشترک اقتصادی کشورهای شمال آمریکا و بالاخره تجربهٔ «جامعهٔ ملل آسیای جنوب شرقی» نمونه‌های زنده و عملی این مدعایند.

اکنون سؤال این است که بر سر باقی جهان چه خواهد آمد؛ و کشورهای غیر غربی چون ایران چه استراتژی مؤثری را در کوتاه مدت و درازمدت، نخست برای حفظ خود، و برای آنکه در زیر رقابت شدید بلوک‌های بزرگ از بین نروند، و سپس برای حضور احتمالی و آتی مؤثر در جهان، می‌توانند اتخاذ نمایند. اما هر گونه اندیشه درباره ایران و رابطه‌اش با دنیای خارج، ابتدا باید از تحلیل شرایط جهانی گذر کند که خلاصه‌ای مقدماتی از آنرا در اینجا می‌آوریم.

۹- **خاتمهٔ جنگ سرد و جهانی شدن لیبرالیسم**
سقوط شوروی در اواخر دههٔ هشتاد دو ویژگی داشت: ۱) از نظر عملی با اراده و

# وضعیت نوین جهان

## بلوک‌های قاره‌ای آسیا و ایران

### دکتر عطاءالله هودشتیان

قرار می‌گیرد همانا لیبرالیسم، یعنی اقتصاد بازار ودمکراسی سیاسی است. اما در این میان نباید دو موضوع فراموش شود: ۱) این امر به آن معنا نیست که لیبرالیسم اکنون از حقانیت تام و مشروعیت تمام برخوردار بوده و خالی از نقصان‌های بنیادین است، ۲) این امر به آن معنا نیست که تسلط لیبرالیسم امری منطقی است. دیسکورها و گرایش‌های دیگر چون فاشیسم و انتگریسم در گوشه و کنار جهان وجود ندارند و جذابیت خود را به تمامی از دست داده‌اند؛ بلکه آن گرایش‌ها چهار نقصان اساسی دارند که خاصیت فراگیر می‌کند: ۱) آنها، به عکس کمونیسم در عصر خود، حرکت کلی جهان را تعیین نمی‌کنند، ۲) به شکل دیسکورهای مقاومتی در برابر جهانی شدن لیبرالیسم پدیدار می‌شوند، ۳) در حاشیهٔ جهان جای دارند و برعکس کمونیسم در جریان جنگ سرد، از قدرت بسیج جنبش‌های بزرگ و کشورها عاجزند و ۴) و از همه مهم‌تر، سیاست مستقل و اقتصادی ندارند.

جهانی شدن لیبرالیسم و همراه آن جهانی شدن اقتصاد بازار که در حال تحقق است، یک سیر تدریجی و یک حرکت لاک‌پشتی است. امروزه نزد مهم‌ترین جنبش‌های سیاسی و

سال سوم / شماره شانزدهم / ۴۷



انسان می‌شود و امروز به این دلیل به این طریقت‌ها به دیده احترام می‌نگرند و به اسلام سنتی دید بهتری پیدا کرده‌اند.

*ایران فردا: وضع زنان در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟*

*پروفسور گوله:* این سؤال جامعی است؛ در مورد زنان کارهای مهمی می‌شود از جمله مجلات خوبی، که مباحث مهمی را مطرح می‌کنند، چاپ می‌شود و یکی از اینها که خیلی آکادمیک می‌باشد مجله فرزانه است و دومی زنان و همچنین زن روز و زنان نیز از مباحث عقب نمی‌مانند. من معتقدم که در آینده زنان کشورهای ما نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات اجتماعی خود خواهند داشت.

*ایران فردا: شما با چند تن از اندیشمندان ایرانی در طی این سفر دیدار کرده‌اید، کدامیک را با افکار خود نزدیک‌تر یافتید و برداشت کلی شما از این دیدارها چیست؟*
*پروفسور گوله:* خیلی سخت است که بگویم کدامیک به افکار من نزدیک بود.

من از آنها چیزهای زیادی آموختم؛ اساساً مخالفین افکار من نیز می‌توانند به من چیزهایی بیاموزند؛ من این را دیدم که پرسش‌هایی که من مطرح می‌کنم در این‌جا نیز به میان آمده و ما مسائل مشترکی برای اندیشیدن داریم. آنچه برای من مهم بود اینکه اینها چطور می‌اندیشند و البته آماج و هدفم مسائل سیاسی نبود. مثلاً دکتر سروش در مورد مدرنیزه شدن و اسلام مسائل و سؤالات بسیار مهمی را طرح می‌کند که برای یافتن جواب آن سؤالات بررسی‌های عمیقی باید انجام پذیرد و این بررسی‌ها بسیار چاره‌ساز خواهد بود. اینکه رسیدن به یک سنتز مشکل است و از این‌رو دنبال جواب حاضر نرفتن و سؤالات تازه‌ای را مطرح کردن و سپس به دنبال جواب‌های تازه‌ای برای آنها گشتن؛ و نظر ایشان در مورد ساکت بودن دین (CkIence Trop) و صحبت کردن شما با دین و جواب گرفتن شما از او؛ و اینکه با شما دیالوگ نخواهد داشت مگر اینکه شما با او دیالوگ و صحبت داشته

باشید (رسن خاموش)؛ همه اینها فهم تازه‌ای از دین است. نظریه قبض و بسط و کتاب روشنفکری و دینداری ایشان در ترکیه ترجمه شده و مباحث زیادی را برانگیخته است. ایشان را خیلی جدی یافتم همچنین؛دکتر شبستری را.

*ایران فردا: شما در مصاحبه‌هایتان گفته‌اید که در ایران بحث‌ها همه انتزاعی هستند و انضمامی (Concrete) نیستند و به مسائل فقط ذهنی نگریسته می‌شود؛ لطفاً در این مورد توضیح دهید؟*

*پروفسور گوله:* در ایران یک سابقه عظیم فلسفی وجود دارد و اکثر مباحث شما به دلیل همین سابقه عظیم فلسفی بیشتر ذهنی هستند، بیشتر به دنبال آنچه باید باشید هستید تا در پی تبیین آنچه هستید؛ بودن و هستی خود را اصلاً مطرح نمی‌کنید راه‌های عملی اصلاً مطرح نیست همه چیز ذهنی و سوپژه است تا عینی و ابژه. دیگر اینکه جامعه شما

**به نوشته نیوزویک «به رغم دعوت تقریباً عمومی مقامهای جهانی برای پایان دادن به جنگ، بسیاری از کشورها از اینکه ایران و عراق خون یکدیگر را می‌ریزند خوشحالند. منابع دولتی ایالات متحده هفته گذشته افشا کردند که واشنگتن به امید اینکه از پیروزی یک طرف جلوگیری کند، اطلاعات غلطی به هر دو کشور می‌داده است».**

**ملاحظه نظامی از جمله اقدام به «جنگ تا کتیکی اتمی» برای حفظ میدانهای حیاتی نفت خلیج فارس برای غرب نیز جزء سناریوی نظامی ایالات متحده در منطقه بود.**

بجای گذاشت.<sup>۹۰</sup>

عراق برای استفاده از سلاحهای شیمیایی علیه نیروهای ایران، به‌رغم ممنوعیت اکید بین‌المللی، کارت سفید داشت و به صورتی بسیار گسترده از آن استفاده می‌کرد. تنها کاربرد یک مورد گاز خردل در اواخر اسفند ۶۲ و اوایل فروردین ۶۳ در منطقه جزایر مجنون چهل هزار نفر مجروح شیمیایی بجا گذاشت.<sup>۹۱</sup>

عراق از همین دست و دلبازی غرب برای زدن تانکرهای نفت‌کش در خلیج فارس و به منظور جلوگیری از صادرات نفت ایران برخوردار بود. تجاوزات بغداد در این خصوص رکوردی جهانی برجای گذاشت. در سال ۶۴ - ۱۳۶۳ تعداد ۸۳ کشتی در خلیج فارس مورد اصابت موشکهای عراقی قرار گرفت. در سالهای بعد این روند با سکوت رضایت‌بخش غرب سیر سعودی یافت. به‌طوری که در سال ۱۳۶۵ هفتاد کشتی و سال بعد ۹۵ کشتی مورد اصابت قرار گرفت.<sup>۹۲</sup>

برای نخستین بار در ۱۴ مرداد ۱۳۶۴ / ۵ اوت ۱۹۸۵ عراق حمله موفقیت‌آمیز خود را علیه پایانه نفتی ایران در خارک انجام داد و هر دو پایانه تی و اچ را در دو سوی جزیره منهدم کرد. پس از یکسال تهدید، عراق توانست سیستم دفاع ضد هوایی پیچیده خارک را که آمریکایی‌ها در دوران شاه نصب کرده بودند از کار بیاندازد. این حمله با استفاده از سلاحهای بسیار پیشرفته و

واحد	آغاز جنگ	آخر سال ۱۳۶۴
تیپهای مستقل پیاده	۱۰	۲۰
تیپهای مکانیزه	۱	۱
تیپهای نیروی مخصوص	۳	۳
تیپهای زرهی	۱	۱
لشکرهای پیاده	۵	۳/۵
لشکرهای مکانیزه	۲	۲
لشکرهای زرهی	۵	۵
سپاهها	۳	۷
تانک و نفربر	۵۴۰۰ دستگاه	۷۰۰۰ دستگاه
توپخانه صحرایی	۶۰۰ قبضه	۲۵۰۰ قبضه
توپ ضدهوایی	۴۰۰ قبضه	۲۰۰۰ قبضه
هواپیما	۳۶۶ فروند	۶۰۰ فروند
هلیکوپتر	۴۰۰ فروند	۱۰۰۰ فروند
پرسنل نیروی زمینی	۱۹۵۰۰۰ نفر	۹۶۰۰۰۰ نفر

منبع، راهنمای عملیات جنگ ۸ ساله، پیشین، ص ۸۵

مدرنی که با لیزر هدایت می‌شد و عراق اولین کشوری بود که در میدان نبرد از آن استفاده می‌کرد انجام شد. فرانسه این سلاح را در اختیار بغداد قرار داده بود. یک دستگاه لیزری، این موشک را که از هواپیما شلیک می‌شد به مقصد راهنمایی و روی هدف قفل می‌کرد. تکنولوژی پیشرفته موشک آ. اس. ۳۰ ال را یک شرکت آمریکایی به سفارش تامسون فرانسه تولید و سپس برنامه آن را به فرانسه واگذار کرد. تامسون بعداً تکنولوژی این سلاح را به عراق فروخت. انجام این معامله به لحاظ قوانین مبادله اسلحه بدون موافقت آمریکا نمی‌توانست صورت گیرد.

عراق مجدداً خارک را در اواخر شهریور ۶۵ / اواسط سپتامبر ۱۹۸۶ و نیز یک ماه پس از آن مورد اصابت قرار داد. خارک حدود ۱۲ لنگرگاه تحویل نفت داشت که با وجود حملات مداوم عراق، سه تا چهار لنگرگاه آن همیشه فعال نگه داشته می‌شد؛ اما آخرین حمله عراق توانست برای یک روز صادرات نفت از خارک را متوقف کند. ایران تصمیم گرفت نفت را از خارک با تانکر به جزیره لارک در دهانه خلیج فارس منتقل کند.

همراه با ادامه این تجاوزات حمله عراق به پالایشگاه نفت ایران خسارت‌های مهمی برجا گذاشت، پس از حمله به آبادان در همان روزهای اول جنگ، ایران روزانه حدود ۱۰۰۰۰۰ بشکه فرآورده نفتی تصفیه شده وارد می‌کرد. واردات نفت تصفیه شده از اوائل تابستان همین سال و پس از زدن پالایشگاههای دیگر سه برابر شد. این درحالی بود که عراق روزانه ۱/۶ میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد.<sup>۹۳</sup> براساس محاسبه متخصصین نفتی، درآمد ایران از نفت در مارس ۱۹۸۶ / اسفند ۶۴، حدود ۴۲۰ میلیون دلار در ماه بود. این درآمد نسبت به درآمد ۱/۳ بلیون دلاری سال قبل به یک سوم سقوط کرده بود.<sup>۹۴</sup> در بهمن ۱۳۶۴ به دنبال یک عملیات بسیار پیچیده و غافلگیرکننده که از شاهکارهای نظامی رزمندگان ایران بود، فاو به تصرف ایران درآمد. در نتیجه آن، پایتخت کویت در تیررس توپخانه ایران قرار گرفت. عملیات بازپس‌گیری فاو با وجود حجم آتش انبوه ناکام ماند، اما عراق در جبهه‌های زمینی به نحو گسترده‌ای فعال شد و از حالت دفاعی به تهاجمی تغییر موضع داد. از نیمه اسفند همان سال در جبهه شمالی به محور جوارتا حمله کرد و مناطقی را که از ۵ تا ۹ اسفند به تصرف نیروهای ایرانی درآمده بود، پس گرفت. آخرین روز همین ماه نیز چند قلّه از ارتفاعات محور پنجوین را متصرف شد.

در پی این عملیات، در فروردین ۶۵عراق به سه حمله تهاجمی دیگر دست زد. در جبهه شمالی در نیمه فروردین تصرفات در بندبخان، در جبهه جنوب، تپه ۱۷۵ شرهانی، و در جبهه میانی، بخشی از ارتفاعات سومار را به تصرف درآورد. ماه بعد عراق به شش حمله تهاجمی دیگر دست زد. در جبهه شمالی، در ۴ اردیبهشت ارتفاعاتی را در محور سیدکان متصرف شده و در ۲۴ اردیبهشت، پس از ده روز جنگ سخت، دو ارتفاع مهم را در محور حاج‌عمران به تصرف درآورد. در جبهه جنوب، ظرف چهار روز حدود ۲۰۰ متر از جزیره مجنون را در ۶ اردیبهشت پس گرفت. در محور فکه، تا هفت کیلومتری مواضع ایران پیشروی کرد و سپس عقب نشست. در محور پیج‌انگیزه، با یک جنگ سخت ۳۶ کیلومتر از منطقه را متصرف شد. در جبهه میانی، عراق شهر مهران را در ۲۶ اردیبهشت به تصرف درآورد، اما شهر مهران طی یک عملیات گسترده از سوی نیروهای ایرانی در نهم تیر بازپس گرفته شد.<sup>۹۵</sup>

تغییر موازنه قدرت و تلاش‌های وسیع آمریکا در جلوگیری از فروش اسلحه به ایران، سنگینی آثار خود را در تمام سطوح نظامی ایران آشکار ساخته بود. گرچه حمایت‌های مردمی همچنان به نحوی بی‌سابقه در تاریخ ایران ادامه داشت، اما امواج مردمی در برابر ارتش تا دندان مسلح عراق کاری از پیش نمی‌برد. عملیات سال ۶۵ نشانگر اوج اراده و فداکاری و توانمندی رزمندگانی بود که گوشه‌ای از خاک دشمن را می‌شکافت و به پیش می‌رفت. اما برای ادامه آن با

سال سوم / شماره شانزدهم / ۳۵

۴۶ / ایران فردا



کمبود تجهیزات و تدریجاً نقصان نیرو مواجه می‌شد. این درک پس از حمله ایران به بصره بخوبی ملموس شد.

پس از حمله ایران به بصره در اواخر سال ۱۳۶۳ که در فضای باز و بدون پوشش هوایی کافی، به دلیل کمبود تجهیزات، با شکست و تلفات چشمگیر روبرو شد، فرماندهان نظامی ایران این واقعبت را پذیرفتند که دست زدن به حمله گسترده بدون پوشش هوایی کافی اشتباه است.<sup>۹۶</sup> تحلیلگران آمریکایی نیز معتقد شدندکه تا ایران اسلحه و مهمات کافی به دست نیاورد و تدارکات به‌طور رضایت‌بخشی انجام نشود، امیران ارتش تمایلی به ایفای نقشی نخواهند داشت.<sup>۹۷</sup> عکس‌العمل دشمن پس از تصرف فاو و کمبود تجهیزات و نیرو، فرماندهان سپاه را نیز به نگرانی مشابهی سوق داد. بخصوص که «آمار مجروحان شیمیایی در فاو تهدیدکننده بود. به گزارش بهداری سپاه، در طول سه روز بیش از ۱۲ هزار نفر نیروی رزمی، اعم از کادر و نیروی تکور و پشتیبانی، شیمیایی شده و از منطقه خارج شدند. مسأله تأمین و جایگزینی نیرو از مسائل عمده یکانها بود و علاوه بر حملات شیمیایی، حجم آتش دشمن نیز بر نگرانیها می‌افزود.»<sup>۹۸</sup>

عدم موازنه بین نیرو و سلاحهای دو کشور و نیز قدرت عراق در اتخاذ موضع تهاجمی نگران‌کننده بود. فرماندهی وقت سپاه در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۵ از این واقعبت اینگونه یاد می‌کند:

«… بعد از فاو، خط مشی عراق، آفند در همه جا - حتی در زمین - و مشی ما پدافند در همه جا - حتی در زمین - شد. و این خواست ما نبود، و این خط مشی نیست که ما برای خودمان ترسیم کرده باشیم، بلکه توان ما این را به ما دیکته می‌کند. ما کاری غیر از این نمی‌توانیم بکنیم و اگر قرار باشد این استراتژی را تغییر بدهیم، یا باید از قبل برای آن پیش‌بینی می‌کردیم، یا اگر از قبل پیش‌بینی نکرده‌ایم، همین الان باید با خون دل، آن زمانی را که از دست داده‌ایم، به یک نحوی، با کار و تلاش و امید بیشتر جبران کنیم.»<sup>۹۹</sup>

ضعف نیروی زمینی ارتش در برخورد با تحرک عراق امری بود که عموماً به آن اعتراف می‌شد. محدودیت توان سپاه نیز اجازه گسترش نیرو را در کلیه خطوط پدافندی نمی‌داد. محسن رضایی، فرمانده کل سپاه محدودیت توان، زبانه‌های ناشی از این محدودیت و علل آن را در جمع مسؤولان نیروی زمینی سپاه و نیروی زمینی ارتش چنین بیان کرد:

«او (دشمن) الان فهمیده که توان ما چقدر است. خاصه از نظر نظامی هدفش کسب زمان است. یعنی ما کسب زمان می‌کنیم که بعد، بلافاصله حمله کنیم. با کدام قرارگاه؟ با کدام فرمانده؟ با کدام گردان؟ با کدام تشکیلات؟ بیش از آنچه که اکنون درگیر است، نداریم دیگر. او (دشمن) می‌فهمد. یعنی تمام دنیا روی این ارزیابی نشست که اگر اینها توان داشتند حتماً ام‌القصر را گرفته بودند؛ اینکه ساده است؛ می‌فهمند که ما یک چیزمان می‌شود. الان دیگر توان ما دستشان آمده… برای اینکه دشمن از بس مطمئن است که با یک حرکت او، تمام نیروهای ما زمین‌گیر می‌شوند، دیگر احتیاجی ندارد به اینکه برود ببیند ما کجا می‌خواهیم حمله کنیم. او مطمئن است که توان حمله نداریم، یعنی دشمن ارزیابی استراتژیک می‌کند. ما این ارزیابیه‌ا را چهار پنج سال است که داریم، کسی توجه نمی‌کند.»<sup>۱۰۰</sup>

ایالات متحده سیاست تقویت نظامی عراق را در سال ۱۹۸۴ در عین حال به عنوان عامل فشاری برای متعادل ساختن ایران و ملاً برای نزدیکی با آن دست کم پس از درگذشت امام به کار می‌برد. ایالات متحده مانع جهانی و حل نشده‌ای در تحکیم روابط با ایران داشت. افراد کمی در دولت آن کشور بودند که نسبت به اهمیت استراتژیک ایران تردید داشته باشند و بخصوص نگران مداخله شوروی در بحران جایگزینی که ممکن بود به دنبال درگذشت امام پیش بیاید نباشند. به این دلیل مقامات منتقدی در دولت ایالات متحده متقاعد شده

۳۶ / ایران فردا

بودند که باید برای باز کردن کانال‌های بالقوه‌ای جهت گشودن استراتژیک ایران به غرب تلاش کنند.

از طرف دیگر نیاز ایران به اسلحه بازار سیاه پر سودی را برای دلان اسلحه فراهم ساخته بود که هر گروه نیز تمایلات سیاسی خود را نیز علاوه بر انباشتن منافع مادی پی‌گیری می‌کردند.

بنا به گزارش رئیس قسمت خاور نزدیک اداره عملیات «سیا» سالانه حدود ۳۰ تا ۴۰ درخواست از طرف ایرانی‌ها و ایرانی‌های در تبعید به آنها می‌رسید که تقاضای خرید هلیکوپتر توپ‌دار، موشک تاو و چیزهای دیگری را داشتند که در لیست ممنوعه ارسال اسلحه به ایران قرار داشت. این افراد اطلاعات مهمی را از مسائل داخلی ایران به «سیا» می‌دادند.<sup>۱۰۱</sup>

از جمله این افراد یکی منوچهر قربانی فر بود. او پس از فرار از ایران در سال ۱۹۷۹، درصد دلالی بین غرب و ایران برآمد. وی قبل از انقلاب مدیر عامل یک شرکت کشتیرانی اسرائیلی بود که با ایران در ارتباط بود. قربانی فر مأمور ساواک شاه بود و با سازمان جاسوسی اسرائیل ارتباط داشت. او و دو برادرش علی و رضا در کودتای ۹ ژوئیه ۱۹۸۰ / ۱۸ تیر ۵۹ در ایران دست داشتند که به شکست منجر شد. وی پس از فرار از ایران، بنا به تحقیقات کمیته منتخب مجلس نمایندگان و سنای آمریکا درخصوص معاملات پنهانی اسلحه با ایران، شبکه جاسوسی خود را در اروپا گسترش داد و خدماتش را به دولت‌های مختلف غربی می‌فروخت<sup>۱۰۲</sup>. در ژانویه ۱۹۸۰ منبع خبری «سیا» شد و تا سپتامبر ۱۹۸۱ به این سمت باقی ماند. از آن پس اطلاعات جاسوسی او به‌طور مستقیم یا از طریق سازمانهای جاسوسی دیگر به سیا می‌رسید.<sup>۱۰۳</sup>

در جلساتی که در روزهای ۱۹ تا ۲۱ نوامبر ۱۹۸۴ / ۲۷ تا ۲۹ آبان ۱۳۶۳ در هامبورگ تشکیل شد ژنرال منوچهر هاشمی، رئیس قبلی اداره هشتم - ضد جاسوسی - ساواک منوچهر قربانی‌فر را به عنوان فردی که برای نخست وزیر ایران کار می‌کند به تئودور شیکلی مأمور «سیا» معرفی و ضمن گفتگویی از روابط بی‌نظیر قربانی‌فر در تهران تعریف کرد. قربانی‌فر می‌گفت که او و ایرانی‌های دیگر می‌خواهند کمک کنند تا سیاست‌های آینده ایران را به غرب نزدیک کنند و ادامه داد که سرنوشت ایران در دست پرزیدنت ریگان است. قربانی‌فر سپس از تماس‌های گذشته خود با سیا در فرانکفورت سخن گفت و آنها را افرادی غیرمنطقی و غیرحرفه‌ای می‌خواند. سپس برای اینکه ثابت کند که او و ژنرال هاشمی با ایران تماس دارند پیشنهاد کرد بعضی از تجهیزات شوروی را که ایران در جنگ با عراق به‌دست آورده است، با موشکهای تاو معاوضه کنند. در پایان با توجه به یکی از نگرانیهای مستمر آمریکا که موضوع گروگان‌گیری در لبنان بود، پیشنهاد کرد که در ازاء پرداخت وجه نقدی از طریق او به ایران، چهار گروگان آمریکایی آزاد شوند. یکی از گروگانها، ویلیام باکلی، رئیس ایستگاه سیا در بیروت بود که در ۱۶ مارس از سوی حزب‌الله که گرایش و نزدیکی زیادی با ایران داشت ربهود شده و سیا برای آزادی او تلاش بسیاری می‌کرد.<sup>۱۰۴</sup>

در ۳۱اوت ۱۹۸۴ / ۹ شهریور ۱۳۶۳ مک فارلین از وزارت خارجه، دفاع، و سیا درخواست کرد تا درباره روابط ایالات متحده با ایران پس از امام خمینی مطالعه و نتیجه را اعلام کند. در پاسخ وزارت خارجه به این درخواست، ضمن این نتیجه‌گیری که ایالات متحده «تماس با نفوذی در بین دولت ایران یا گروه‌های سیاسی ندارد.» پیشنهاد شده بود که برای برقراری چنین تماسی تلاش شود<sup>۱۰۵</sup>. از نتیجه مطالعات وزارت خارجه وزارت دفاع و «سیا» برمی‌آمد که آمریکا در تلاش برای گسترش نفوذ خود در ایران شکست‌خورده است. و به پیگیری عملیات عدم ارسال سلاح به ایران تحت عنوان «استنچ» ادامه می‌دهد.<sup>۱۰۶</sup>

«ارزیابی ویژه اطلاعات ملی»<sup>۱۰۷</sup> که در اکتبر ۱۹۸۴کامل شد، نتیجه‌گیری

می‌گوید که بازار مشترک و جامعه متحد اروپایی با این تنوع ادیان و فرهنگ‌ها و دیدگاهها غنی‌تر و پربارتر خواهد شد.

*ایران فردا: قبل از فروپاشی*

*اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، ترکیه تنها کشور عضو ناتو بود که با این کشور مرز مشترک داشت و به عبارتی در خط مقدم جبهه بود و برای غرب و ناتو اهمیت فراوان ترکیه از این آبخشور آب می‌خورد؛ به نظر می‌رسد بعد از فروپاشی شوروی و منحل شدن پیمان ورشو و حتی عضویت اکثر کشورهای آن در پیمان آتلانتیک شمالی، دیگر آن اهمیت عظیم ترکیه برای غرب وجود ندارد. به نظر شما اکنون در معادلات غرب ترکیه دارای چه جایگاهی است؟*

*پروفسور گوله:* 
این را باید از روشنفکران غربی بپرسید، و من کارشناس روابط بین‌الملل نیستم. در خود غرب هم دیدگاه واحدی نسبت به این مسائل وجود ندارد؛ بعضی از روشنفکران اروپایی به دلیل اینکه ترکیه حقوق کردها را زیر پا می‌گذارد، از آن انتقاد می‌کنند بعضی‌ها هم فکر می‌کنند که بعد از ایران ترکیه هم زیر نفوذ افکار اسلامی خواهد رفت. مثلاً پیروزی اخیر حزب رفاه مسلمانان در انتخابات محلی حتی آنکارا، که بسیار چشمگیر بود، فکر می‌کنند که بعد از رشد افکار اسلامی در مصر و الجزایر نوبت ترکیه نیز فرا خواهد رسید. بعضی‌ها هم می‌اندیشند که ترکیه با ادامه به روش دمکراسی خواهد توانست مشکلات خود را حل کند؛ بدین رو تفکر واحدی در غرب درباره ترکیه وجود ندارد.

*ایران فردا:* 
روشنفکران ترکیه در قبال مسأله کردها که در حال جنگ با دولت هستند چه موضعی دارند حق را به کدام طرف می‌دهند و اساساً خود مردم ترکیه چه عواطف و احساساتی به کردها دارند؟

*پروفسور گوله:* 
جواب دادن به این سؤال خیلی مشکل است و گفتن این‌که چه کسی حق است و چه کسی حق نیست کار دشواری است. روشنفکران ما به جای دادن حق به یک طرف، در پی حل مسأله

هستند و می‌خواهند با جدا کردن کردها از تروریسم به مسائل سیاسی و فرهنگی تأکید کرده باشند. آنها معتقدند که باید به کردها حقوق فرهنگی و سیاسی بیشتری داد تا بتوانند در پارلمان حضور داشته باشند و از طریق رادیو و تلویزیون حرفهایشان را به گوش مردم برسانند. بعضی از روشنفکران ما می‌گویند حتی اگر اینها طرفدار مسأله تجزیه از تمامیت ترکیه باشند، باز هم باید بتوانند در کشور دمکرات حرفهایشان را بزنند. در مقابل محافظه‌کارها مطرح می‌کنند که در یک چنین شرایطی، اگر ما چنین امتیازاتی به آنها بدهیم آنها تجزیه را به ترکیه تحمیل خواهند کرد. از طرف دیگر رادیکال‌ها برآنند که در یک پلاتفرم سیاسی می‌توان به کردها امکان ابراز وجود داد البته ما دیدیم که کردها احتزایی تشکیل دادند ولی موفق نبودند. ما روشنفکران و مسلمانان ترکیه برآنیم که مسائل را دور یک میز حل کنیم و این درگیری‌ها و این فشارها را پایان دهیم. در بین روشنفکران مسلمان عده‌ای هستند که معتقدند کردها باید به دنبال امت مسلمان باشند و نباید خود را از بقیه مسلمانان ترکیه جدا کنند و بعضی از روشنفکران مسلمان اعتقاد دارند که اساساً کردها به علت همین مسلمان بودنشان تحت فشار هستند و باید به آنها کمک کرد.

*ایران فردا:* 
در سال گذشته میلادی برابر آمار منتشره (انجمن جهانی خبرنگاران در پاریس) تعداد یازده خبرنگار در نقاط مختلف ترکیه کشته شده‌اند؛ این تعداد حتی از تلفات نمایندگان مطبوعات و رسانه‌ها در جنگ یوسنی نیز زیادتر است و بیشترین آمار تلفات در دنیاست. با این وضعیت، آزادی خبرنگاران برای انعکاس اخبار و ارائه نظریاتشان در مطبوعات ترکیه تا چه حدودی است و مطبوعات تا چه حد آزادند که حرفهایشان را بزنند؟

*پروفسور گوله:* 
این خیلی مبالغه‌آمیز است و بی‌مسأله یوسنی هرزگوین را کوچک می‌کنند و البته منظور تخفیف دادن مسأله کردها نیست. امروز مسأله ترور شخصیتها تنها به کردها ربط داده نمی‌شود بلکه عده‌ای معتقدند که

شاید مسلمانها این اعمال را انجام می‌دهند. بدترین خاصیت تروریسم این است که نمی‌توان دقیقاً فهمید که چه کسی به دست چه کسی کشته شده است؛ مخصوصاً تروری که در مورد روشنفکران است ابهام بیشتری همراه دارد.

*ایسران فردا:* 
روشنفکران مسلمان ترکیه انقلاب اسلامی ایران را به چه صورت می‌شناسند، آیا آن را انقلابی بنیادگرا آن چنان که غرب تبلیغ می‌کند می‌شناسند یا انقلابی اسلامی که در عین اسلامی بودن یا مدرنیته و مسائل روزگارش می‌تواند سازگار باشد؟

*پروفسور گوله:* 
چنین تصور می‌کنم که روشنفکران مذهبی مسائل مذهبی را بیشتر دخیل می‌دانند، انقلاب را از تشیع جدا نمی‌بینند و اکثراً معتقدند که این انقلاب از اصول اسلام و تشیع نشأت گرفته است و آن‌را اسلام سیاسی می‌دانند. در کل نگاه و دیدگاه دنیا به انقلاب اسلامی عوض شده است؛ از آن رو که طی پانزده سال گذشته اوضاع جهانی با ایت‌الله خمینی متحول شده است و روشنفکران ترکیه معتقدند تغییرات اجتماعی تنها با دست دولت انجام نمی‌پذیرد.

*ایران فردا:* 
آیا شما قبل از سفر به ایران با شعارها و اهداف انقلاب اسلامی آشنا بودید و اگر جواب مثبت است امروز که در ایران هستید چقدر از آن شعارها را تحقق یافته می‌بینید و چنانچه در پاره‌ای از جوانب به آن شعارها و اهداف نائل نشده باشد تصور می‌کنید در شعارها صداقت وجود نداشته است، یعنی فقط شعارهایی برای جلب اعتماد مردم بوده و برای رسیدن به قدرت، یا اینکه به علت مشکلات و موانع بیرونی بوده است که آن شعارها جامه عمل نپوشیده است!

*پروفسور گوله:* 
انقلاب ایران هم مانند انقلاب‌های دیگر است؛ هیچ انقلابی به تمامی اهداف خود نائل نمی‌شود. بزرگترین هدف در انقلاب اسلامی ایران، اسلامی شدن بود که فکر می‌کنم در این زمینه موفق بوده است. شاید امروز در مورد مسائل اقتصادی کاستی‌هایی باشد؛ اینکه

بیکاری از زمان پیش از انقلاب زیادتر شده است، فاصله طبقاتی و تفاوت بین جنوب و شمال شهر تهران زیادتر شده و شاید خیلی از کسانی که در انقلاب ایران شرکت داشته‌اند به آزادی دلخواه خود نرسیده باشند. رابطه با غرب هم شکل خاصی پیدا نکرده است و امروز از تهاجم فرهنگی سخن می‌گویید؛ در حالی‌که آنتن‌های بشقابی در بام‌های خانه‌های مردم تهران و سایر غلایم فرهنگ غربی - همچون دیگر کشورها - در ایران نیز دیده می‌شود. البته این مسائل را یکباره نمی‌توان حل کرد و هر روز هم مسائل تازه‌تری پیش می‌آید. اما آنچه مهم است این‌که برای حل این مشکلات اندیشه کنیم و ما می‌بینیم که در ایران برای حل این مسائل به اسلام رجوع می‌کنند و از اسلام کمک می‌طلبند.

*ایسران فردا:* 
آما خانم دکتر عده‌ای از روشنفکران دینی بر این عقیده‌اند که در دوران بعد از پیروزی انقلاب، دین آسیب دیده و هویت دینی جامعه خدشه‌دار شده است، و حتی موضع روشنفکران دینی به سطح پایین‌تری از دوران قبل از انقلاب سقوط کرده است. از طرفی با افزایش مشکلات اقتصادی و سنگینی بار زندگی بر شانه‌های مردم، عده‌ای بر این عقیده‌اند که دین دیگر پاسخگوی نیازهای انسان معاصر نیست. به نظر شما، یک جامعه‌شناس مسلمان، طرح مسأله از این دیدگاه تا چه حد درست است و در این حال راه بیرون شد از این بحران چیست؟

*پروفسور گوله:* 
اینکه اعتقاد مردم به دین کم شده است یا نه را به آسانی نمی‌توان پاسخ گفت و در این موضوع من پاسخ‌گوی خوبی نخواهم بود. ولی می‌توانم بگویم که دین هر چقدر سیاسی‌تر شود مردم بیشتر از آن دور می‌شوند؛ چرا که دین برای انسان نزدیک‌ترین چیز است و اگر دین را خیلی دولتی بکنند مردم را دلسرد کرده از خود دور خواهند کرد. به نظر من طریقت‌های اسلامی در کشور ما، که در گذشته مورد انتقاد قرار داشتند، دین را حفظ کردند. طریقت باعث پاک ماندن

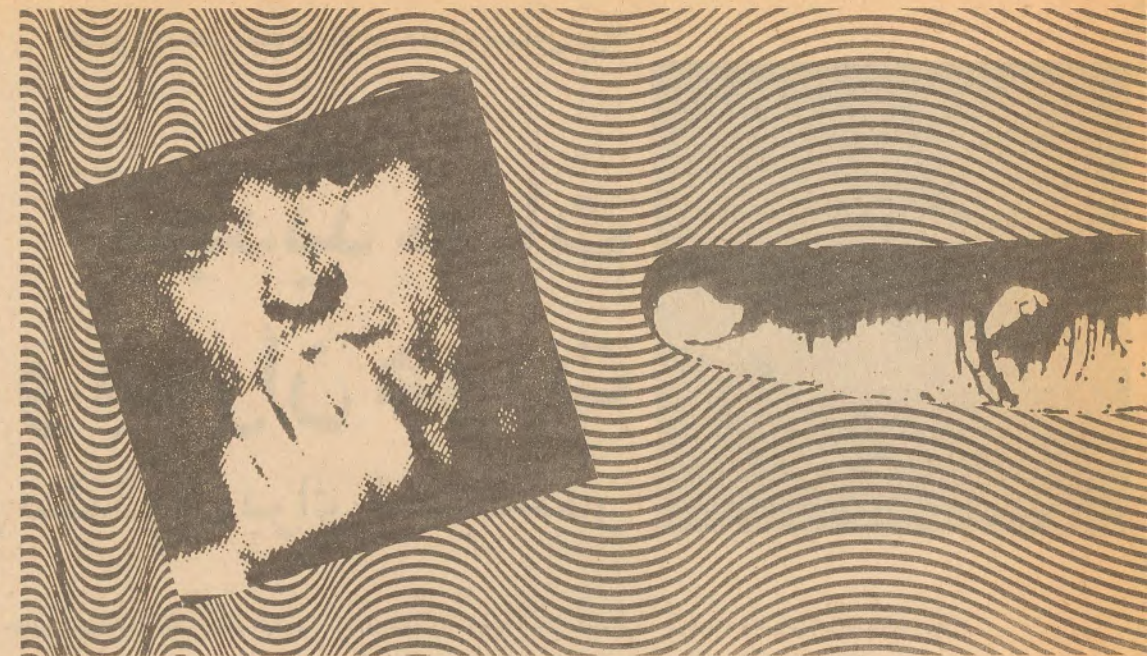
سال سوم / شماره شانزدهم / ۴۵



همه در جهت حفظ یکپارچگی دولت عثمانی و تحت انقیاد قرار دادن عرب و ترک و صرب و بلغار و یونانی با نام حکومت دارالاسلام بود، اما با پیدایش مفهوم ملت (Nation) در بین ملت‌ها و شورش صرب‌ها به سال ۱۸۰۴ و یونانی‌ها به سال ۱۸۲۱ که به خودمختاری و سرانجام به استقلال ختم شد، و همین‌طور نهایتاً در باره اعراب، جامعه یکپارچه عثمانی در هم شکست و با انتخاب نام ترکیه و تشکیل دولت مصطفی کمال (آتاتورک) با سال ۱۹۲۳ دوران جدیدی آغاز شد. در سال ۱۸۰۲ حالت افتدنی، دیپلمات عثمانی در پاریس، که با نام دیپلمات ترک مورد خطاب قرار گرفت رنجیده خاطر شد و آنرا توهین و حقارتی نسبت به خود قلمداد کرد؛ در حالی که بعدها با تلاش اندیشمندانی چون ضیاء گوگالپ، یوسف آقچورا، محمد امین نامق کمال و دیگران، تدوین تاریخ برای ترکیه آغاز می‌شود و قومیت ترک احیاء می‌گردد. این تغییر در ساختار فرهنگی، اینک به جایی ختم شده است که صحبت از دنیای بزرگ ترک به رهبری ترکیه می‌شود. این مسائل چقدر در ترکیه

فراگیر است و به چه میزان از این اندیشه‌ها پشتیبانی می‌شود؟ پروفیسور گوله: خیر این درست نیست این طرز تلقی اشتباه و بیشتر ناشی از ترس غرب از ترکیه است. ترکیه پس از تأسیس دولت ترکیه در زمان آتاتورک، پیشینه عثمانی خود را کنار گذاشت و گذشته خود را فراموش کرد، تفکر سابق خود را تغییر داد و حتی از کشورهای تحت سیطره سابق خود نیز فاصله گرفت و با تغییر خط عملاً پیوند با فرهنگ دولت عثمانی را برید. هم‌اکنون میلیون‌ها کتاب در کتابخانه‌های ترکیه به علت تغییر خط بدون استفاده مانده است. اما بعد از سال‌های هشتاد با هویت اسلامی و عثمانی یک آشتی صورت گرفت؛ مخصوصاً با اضمحلال شوروی و به‌وجود آمدن کشورهای آسیای میانه، دوران جدیدی در تاریخ ترکیه آغاز شد و آن اینکه اندیشمندان ترک به این نتیجه رسیدند که گذشته خود را از نو کشف و تصاحب کنند و این به معنای سخن شما نیست.

ایران فردا: اما برای این گفته دلالی وجود دارد. فعالیت چند احیاء می‌گردد. این تغییر در ساختار فرهنگی، اینک به جایی ختم شده است که صحبت از دنیای بزرگ ترک به رهبری ترکیه می‌شود. این مسائل چقدر در ترکیه



توریستی پیشرفت زیادی حاصل شده است، جهانگردان زیادی از این کشورها به ترکیه می‌آیند و درها برای ورود و خروج کالاها به روی این کشورها باز است. اما اساساً در ترکیه کسی به فکر حکومت و دولت بزرگی نیست و بیشتر طالب حفظ وضع موجود هستند.

ایران فردا: آموزه‌های ضیاء گوگالپ در مورد گستن ترکیه از اسلام، به دلیل عدم انطباق این دو و نامیمونی پیوند اسلام و ترک، و تمایل بازگشت به تمدن بیزانسی - همچنان که اروپا نه به تمدن مسیحیت که به تمدن روم بازگشت و توانست ترقی کند - و حرف‌های اوزال در کتابش، اروپا و ترکیه، که دفاع از پیوستن ترکیه به جامعه بازار مشترک اروپاست؛ و از سوی دیگر گفته و اعلام نظر جامعه اقتصادی اروپا در سال ۱۹۹۰ درباره دلایل عدم عضویت ترکیه در بازار که به تفاوت‌های اساسی در فرهنگ و دین جامعه با ترکیه دلالت می‌کند؛ آیا شما این دو نگرش را هم‌سو می‌بینید و اساساً این دلیل جامعه اروپا را چگونه توجیه می‌کنید؟

پروفیسور گوله: جامعه اروپا بیشتر برای عدم ورود ترکیه به بازار مشترک، مسائل اقتصادی را مطرح می‌کرد اما با پیشرفت‌های سریع اقتصادی ترکیه آنها مسائل حقوق بشر را پیش کشیدند و گفتند حقوق بشر در ترکیه نقض می‌شود؛ سرانجام بعد از فروپاشی شوروی دریافتند که دمکراسی یک روزه به‌دست نمی‌آید و نیاز به گذر زمان دارد. اما حق با شماست یک ارزش دیگری که هست و گفته نمی‌شود مسأله ارزش‌های اسلامی است که در ترکیه حاکم است و آنها شاید به این دلیل نمی‌خواهند فعلاً ترکیه وارد جامعه مشترک شود - اما این را صریحاً نمی‌گویند. ولی آنچه هست اینکه آیا بازار مشترک یک محفل مسیحی خواهد ماند یا اینکه همان‌طور که ادعا می‌کنند با اصول جهانی اداره خواهد شد و دین‌های مختلف را در خود خواهد پذیرفت. در این زمینه روشنفکران غربی هم تحقیقاتی کرده‌اند از جمله ادگار مورن (Edgar Morin)

ایالات متحده علی‌رغم تبلیغات وسیع مبنی بر بیطرفی در جنگ، اطلاعات جاسوسی فضایی به عراق می‌داد تا آن کشور بتواند هواپیماهایی را که به عراق نزدیک می‌شوند تشخیص دهد و موقعیت توپخانه و زرهی ایران را در میدانهای جنگ بیابد



می‌کند که امکان از سرگیری ارسال سلاح به ایران بستگی به تمایل ایران در تجربه روابط رسمی با ایالات متحده دارد. براساس همین ارزیابی، ارسال سلاح به ایران از یک سو بستگی به نوع تلقی ایران از اهمیت ارسال سلاح دارد و از سوی دیگر، به تلقی آمریکا در این مورد وابسته است که این سلاحها در موازنه قدرت منطقه چه تأثیری داشته باشد. این مطالعه ناتوانایی ایالات متحده را در تأثیرگذاری بر حوادث ایران منعکس می‌کند.<sup>۱۰۸</sup>

در بهار ۱۹۸۵ از طرف مقامهای اطلاعاتی اروپایی به مک فارلین گزارش داده شد که شرایط در ایران بیش از آنچه آمریکا فکر می‌کند سیال است. در این گزارش به مک فارلین توصیه شد تا برای پیدا کردن بهترین و سریع‌ترین راه دریافت اطلاعات از ایران، با اسرائیل تماس گرفته شود. به‌دنبال آن و در همین رابطه، مک فارلین به‌طور محرمانه با شیمون پرز تماس گرفت. پرز ضمن اینکه اطلاعات اسرائیل را درباره ایران بسیار منسجم‌تر از اطلاعات سیا درباره ایران می‌دانست، گفت که اطلاعاتش جهت سیاست‌گذاری جدید آمریکا در مورد ایران کافی نیست. وی کمیته‌ای خارج از دولت اسرائیل تشکیل داد و قرار شد این کمیته با آمریکایی‌ها همکاری کند. شلومو گازیت Shlomo Gazit، رئیس دانشگاه بن‌گوریون که قبلاً رئیس موساد بود و به اطلاعات نظامی اسرائیل نیز به خوبی دسترسی داشت، به‌ریاست این کمیته برگزیده شد. گفته می‌شود دیوید کیمنخه، عضو برجسته سابق موساد و مدیرکل وزارت خارجه اسرائیل نیز عضو این کمیته بوده است.<sup>۱۰۹</sup>

در برقراری همین رابطه است که مک فارلین به شیمون پرز اجازه می‌دهد تا به درخواست دلالتی که خواهان خرید قطعات و مهمات توپخانه از اسرائیل برای ایران هستند پاسخ مثبت بدهد. در ۱۷ می ۱۹۸۵/۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۴، «سیا» با ارائه سند محرمانه‌ای به شورای امنیت ملی آمریکا نگرانی خود را در

مورد به قدرت رسیدن احتمالی کمونیست‌ها در ایران پس از رحلت امام اعلام می‌کند و به اهمیت آزادی ویلیام باکلی تأکید می‌کند. در این سند، «سیا» پیشنهاد می‌کند که تحریم جهانی سلاح علیه ایران تخفیف یابد. در سند فوق استدلال شده است که تشویق متحدان آمریکایی برای فروش اسلحه به تهران فعالیت‌های ضد شوروی را در منطقه گسترش می‌دهد.<sup>۱۱۰</sup>

ویلیام کیسی، رئیس «سیا» متعاقباً یادداشت دیگری را تحت عنوان «به سوی سیاستی درباره ایران» به شورای امنیت ملی ارائه داد. در این یادداشت استدلال شده است که ایالات متحده جهت تدوین سیاست جدیدی در مورد ایران با شرایط بسیار حساسی روبروست. حوادث به شدت علیه منافع آمریکا پیش می‌رود و آمریکا شقوق خوش‌آیند اندکی در پیش رو دارد. در صریح‌ترین شکل، رژیم ایران در تردید عمل می‌کند و ممکن است به سوی لحظه حقیقت پیش برود. آمریکا به‌زودی شاهد مبارزه برای قدرت در ایران خواهد بود، و ورقی برای بازی در دست ندارد. اما شوروی ورق‌های زیادی در دست دارد.

ایران خواه به این نتیجه رسیده باشد که روسیه و کمونیسم را دوست داشته باشد یا نه، شوروی کشوری است که می‌تواند با آن به توافق برسد. اتحاد شوروی، پیش از ایالات متحده می‌تواند به ایران صدمه بزند و هم به آن کمک کند. نیاز میرم آمریکا این است که طیف وسیعی از حرکات سیاسی را طرح‌ریزی کند که به آمریکا در مسابقه برای نفوذ در تهران توان بخشد. ایالات متحده و اتحاد شوروی هر دو و به دلایل مختلف از عراق حمایت می‌کنند، و این شرایط ذاتاً بی‌ثبات است. هر دو کشور فاقد دسترسی مرجع به ایران هستند. هر یک که به ایران اول دسترسی پیدا کند در موضع قوی‌تری قرار می‌گیرد تا برای دور نگهداشتن دیگری کار کند. ایالات متحده دارای دو نظر و رفتار درباره ایران است. اولاً، آماده شده است اگر ایران در یک حمله تروریستی درگیر شود با زور با



آن مقابله کند. ثانیاً می‌کوشد تا از ارسال اسلحه به ایران خودداری شود. این سیاست دوپایه‌ای دیگر قابل اعتنا نیست زیرا آنها آغاز شده بودند تا با خلاء نفوذ قدرت خارجی با حضور خمینی قدرتمند مقابله کنند. این شرایط دیگر در ایران وجود ندارد. یادداشت ادامه می‌دهد که این سیاست دوپایه‌ای کاملاً منتفی است و ممکن است اکنون بیش از خدمت به منافع آمریکا به تسهیل منافع شوروی شجاعانه‌تر و شاید سیاسی خطرناکتر فکر کند تا دست کم سهم عظیم‌تری در بازکردن شرایط در ایران ایفا نماید.

در پایان این یادداشت چندین شق محتمل به تحلیل کشیده می‌شود از این شقوق یکی کمک کردن به عراق برای پیروزی در جنگ، و دیگری تشویق کشورهای دوست آمریکا برای کسب نفوذ در تهران از طریق در اختیار گذاشتن سلاح به آن کشور است. (در کمک به پیروزی عراقی گفته شد که ممکن است رژیم رادیکال‌تری در تهران روی کار بیاید). پیشنهاد دیگر، حمله به لیبی متحد رادیکال ایران است تا با چنین اقدامی اراده آمریکا به نمایش گذاشته شود و شاید قذافی نیز برکنار گردد. تحت فشار قراردادن سوریه متحد رادیکال دیگر ایران به وسیله اسرائیل، بیرون کشیدن ناوگان آمریکا از خلیج فارس همراه با صدور بیانه عمومی درباره مقاصد دوستانه آمریکا تا نشان دهد که آمریکا خصومتی با ایران ندارد از جمله شقوق دیگر مورد بحث در این سند است. تأکید می‌شود که شق اخیر شاید بتواند میانه‌روها و فرصت‌طلب‌ها را در ایران تقویت کند.

یادداشت نتیجه‌گیری می‌کند که بهترین کار این است که کشورهای دوست را وادار کنیم تا با فروش سلاح‌هایی که تأثیری در موازنه استراتژیک ندارند به ایران نشان دهند که شقوق دیگری جز اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد. این یادداشت با «ارزیابی ویژه اطلاعات ملی» با همکاری متخصصین شورای امنیت ملی و مقامات «سیا» به‌روز می‌شود و تحولات ایران در خلال شش تا دوازده ماه آینده نیز پیش‌بینی می‌شود که شامل وخیم‌تر شدن وضع سلامت امام، بی‌ثباتی در نتیجه سقوط محبوبیت رژیم، رشد ارتش‌های خصوصی، و درگیری برای امتیازات سیاسی از طرف گروه‌های رقیب است.

در این نسخ «به‌روز» شده تأکید شده است که شوروی در خالیکه از عراق حمایت می‌کند با اجازه فروش سلاح به ایران از طرف متحدین اروپای شرقی خود انتخاب‌های آینده خود را در مورد ایران باز گذاشته است. رهبری تهران به نظر می‌رسد به این نتیجه رسیده است که بهبود روابط با اتحاد جماهیر شوروی اکنون برای منافع ایرانیان اساسی است، در حالی‌که هر نوع بهبود روابط با ایالات متحده اکنون جزء انتخاب‌های سیاسی ایران نیست. سند ادامه می‌دهد که ایالات متحده با توجه به فقدان تماس و حضور در ایران به‌نظر نمی‌رسد قادر باشد مستقیماً در حوادث ایران تأثیر بگذارد. کشورهای اروپائی و دیگر کشورهای دوست - شامل ترکیه، پاکستان، چین، ژاپن، و حتی اسرائیل - می‌توانند حضور بسیار با ارزش بعدی را تدارک ببینند یا به ایران برای کمک به حمایت از منافع غرب وارد شوند، تا حدی که این کشورها بتوانند شکاف نظامی ایران را پرکنند و اقدام مؤثری در گُند کردن نفوذ شوروی برای غرب انجام دهند. این کشورها نیز می‌توانند نقش عمده‌ای در زندگی اقتصادی ایران ایفاء کنند، از انزوای آن بکاهند و آلترناتیو در برابر نفوذ شوروی و یا نفوذ کشورهای رادیکال ایجاد کنند.<sup>۱۱۱</sup>

این ارزیابی اساس طرح «رهنمود تصمیم امنیت ملی» درباره ایران قرار گرفت.

در این رهنمود هدفهای فوری و درازمدت ایالات متحده تعیین، و گام‌های ویژه برای رسیدن به آن برشمرده شد. اولین مسأله در این رهنمود تشویق متحدین غربی در کمک به ایران در برآورد کردن احتیاجات مهم آن کشور

شامل: تجهیزات نظامی انتخاب شده بود. البته به ترتیبی که موازنه قدرت در منطقه به‌هم نخورد.

در طرح مزبور منافع فوری ایالات متحده به شرح زیر تعریف شده است:

۱ - جلوگیری از تجزیه ایران، و حفظ آن به عنوان یک سپر مستقل بین جماهیر شوروی و خلیج فارس.

۲ - محدود کردن فرصت‌های سیاسی شوروی در ایران، در حالی‌که ایالات متحده در موقعیتی قرار گیرد که تعدیل و تغییرات انجام پذیرد.

۳ - حفظ دسترسی به نفت خلیج فارس و عبور آن از تنگه هرمز.

۴ - پایان دادن به حمایت ایرانی‌ها از تروریسم و پایان دادن به سیاست ایران در عدم ثبات کشورهای همسایه.

اهداف درازمدت عبارت بودند از:

۱ - بازگرداندن نقش سازنده و معتدلانه ایران در جامعه سیاسی غیرکمونیست، در منطقه خلیج فارس و در اقتصاد نفتی جهان

۲ - ادامه مقاومت ایران نسبت به توسعه‌طلبی شوروی (بخصوص در افغانستان)

۳ - پایان دادن سریع جنگ ایران - عراق، بدون میانجیگری شوروی در تغییر موازنه قدرت در منطقه

۴ - حذف سوءاستفاده حقوق بشر در ایران

۵ - حرکت به‌سوی عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا

۶ - حل ادعاهای مالی و قانونی آمریکا در دادگاه لاهه

۷ - معتدل کردن ایران در سیاست قیمت‌گذاری نفت اوپک<sup>۱۱۲</sup>

برای رسیدن به این هدف‌ها توصیه شده بود که ایالات متحده به اقدامات زیر مبادرت ورزد.

۱ - تشویق متحدین غربی و دوستان برای کمک به پاسخ دادن به نیازهای مهم ایران به منظور کاهش دادن به جذابیت کمک و پیشنهادات تجاری شوروی. این موضوع شامل تهیه انتخابی تجهیزات نظامی می‌شود که مورد به مورد درباره آن اتخاذ تصمیم خواهد شد.

۲ - همکاری با سرویس‌های اطلاعاتی دوست برای بهبودبخشیدن به توان مقابله با فعالیت‌های مجرمانه شوروی در ایران.

۳ - افزایش تماس‌ها با متحدین و دوستان درباره شرایط ایران و آماده بودن برای رابطه برقرار کردن از طریق آنها با ایران.

۴ - برقرار کردن رابطه و فراهم کردن حمایت از رهبران ایران که از کوشش‌هایی که برای بهبود روابط با ایالات متحده می‌شود استقبال می‌کنند.

۵ - خوددازی از اعمالی که می‌تواند گروه‌های ایرانی را که پاسخ مطلوبی به چنین کوشش‌هایی بدهند بیگانه کند.

۶ - پاسخ دادن به ایرانی‌هایی که از تروریسم حمایت می‌کنند با اقدامات نظامی علیه رونا‌های تروریست.

۷ - افزایش دادن به کوشش صدای آمریکا برای بی‌اعتبار کردن اعتبارات اسلامی مسکو.

۸ - توسعه دادن طرحی برای حمایت از سیاست ایالات متحده در حوادث مختلفی که ممکن است اتفاق افتد.

۹ - ادامه تشویق کوشش‌های طرف سوم که در جستجوی پایان دادن به جنگ ایران - عراق هستند.<sup>۱۱۳</sup>

با طرح «رهنمود تصمیم شورای امنیت ملی» شولتز و واینبرگر مخالفت کردند، اما ویلیام کیسی، رئیس سیا موافقت خود را با آن در روز ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۵ اعلام کرد. ماه بعد ریگان طرح مزبور را امضاء کرد<sup>۱۱۴</sup>.

در خلال این مدت مذاکرات متعددی در سطوح بالا بین سران آمریکا و اسرائیل در رابطه با مسائل ایران صورت گرفت. مشوق این مذاکرات قربانی‌فر

**گفتگو با دکتر نیلوفر گوله جامعه‌شناس ترک**

# تجدید حیات و بحران هویت موضوعاتی مشترک برای اندیشیدن

ظاهراً با هم تفاوت دارند و مذاهب آنها هم از هم جداست، اما مسائل مشترک بسیاری دارند. از این رو من در مقام یک جامعه‌شناس مسلمان سعی می‌کنم این کشورها و مسائل آنها را بشناسم. در تحقیقاتم رفته رفته پی می‌برم که ما با هم ارتباط نداریم و معضلات خود را با همدیگر در میان نمی‌گذاریم مخصوصاً امروز که خود دولت ایران ـ علی‌رغم سازش نکردن با غرب بر اساس ادعای خودش ـ با روشنفکران غرب گفتگو می‌کند و آنها را طرف مشورت خود قرار می‌دهد، در حالی‌که جامعه‌شناسی هستم تاکنون دو کتاب نوشته‌ام یکی تکنوکرات‌ها و ایدئولوژی (Muhendisler Ve Ideologi) که به فرانسه، آلمانی، عربی و انگلیسی هم ترجمه شده است. این کتاب راجع به دولت و جامعه مدنی است و کتاب دوم محرم مدرن یا مدنیت و حجاب (Modern-Mahrem Medeniyet Ve Ortunime) که مربوط به مسائل زنان از آخر دوره عثمانی تا به امروز است و در حال حاضر مشغول تحقیق در مورد کتاب دیگرم، نخبگان مسلمان، هستم. در این سفر قبل از ایران به مصر رفتم و در آنجا هم تحقیقاتی انجام دادم. چون سه کشور مصر، ایران و ترکیه سوابق مشابهی دارند، اکنون هم به‌طور همزمان مدرنیته را تجربه می‌کنند؛ و به‌طور کلی زندگی در این کشورها در حال و هوای مشابهی سپری می‌شود و مسائل نسبتاً یکسانی به میان می‌آید، مثل سنت، اسلام، آزادی، دموکراسی، مدرنیته و غرب. این سه کشور

اخیراً پرفسور گوله (Nilufer Gole) رئیس دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه بوغازیچی استانبول ترکیه، برای دیدار و گفتگو با اندیشمندان ایرانی به شورمان سفر کردند، فرصتی دست داد تا با ایشان گفتگویی انجام بدهیم.

***ایران فردا: خانم دکتر ضمن تشکر از فرصتی که در اختیارمان گذاشتید اگر ممکن است از خود و دلایل سفرتان برایمان بگویید؟***

**پروفسور گوله:** من پرفسور جامعه‌شناسی هستم تاکنون دو کتاب نوشته‌ام یکی تکنوکرات‌ها و ایدئولوژی (Muhendisler Ve Ideologi) که به فرانسه، آلمانی، عربی و انگلیسی هم ترجمه شده است. این کتاب راجع به دولت و جامعه مدنی است و کتاب دوم محرم مدرن یا مدنیت و حجاب (Modern-Mahrem Medeniyet Ve Ortunime) که مربوط به مسائل زنان از آخر دوره عثمانی تا به امروز است و در حال حاضر مشغول تحقیق در مورد کتاب دیگرم، نخبگان مسلمان، هستم. در این سفر قبل از ایران به مصر رفتم و در آنجا هم تحقیقاتی انجام دادم. چون سه کشور

امروز هویت و مدرنیته است. ایرانیان می‌گویند اگر به هویت اسلامی تکیه نکنیم نمی‌توانیم به مدرنیته برسیم. در ترکیه می‌گویند برای رسیدن به مدرنیته چیزهای خوب غرب را باید بپذیریم. به نظر من ایران و ترکیه از مصر مدرن‌تر هستند، در عین حالی‌که ساخت اجتماعی سنتی مصر بیشتر از ترکیه و ایران است، و در مقایسه ایران با ترکیه به نظر من ترکیه تجربه دمکراتیک سیاسی بیشتری از ایران دارد، فعالیت احزاب سیاسی، بازار آزاد و مسائلی دیگر... از این نظر ترکیه خیلی پیشرفته‌تر است؛ البته نه اینکه محدودیتی نیست، خصوصاً ترکیه نسبت به هویت اقلیت‌ها نسبت به ایران و ایرانی‌ها خیلی ملی‌گراست. جمهوری اسلامی در زمینه اقلیتها انعطاف بیشتری دارد و ملایم‌تر است به همین دلایل ما تفاوت‌های زیادی داریم که می‌توانیم آنها را بشماریم؛ اما به نظر من آنچه مهم است این است که ما مشکل مشترکی داریم. من مدرنیته و مدرنیزم را از هم جدا می‌کنم، حتی باید مدرنیته و مدرن را از هم جدا کرد، زیرا مدرن شدن معنی غرب‌گرایی می‌دهد و آنچه ما از خود می‌برسیم این است که آیا مدرنیته و غرب می‌توانند از هم جدا شوند؟ آیا ما در ساختار اجتماعی جوامع خود می‌توانیم مدرنیته را ایجاد کنیم یا تحت‌تأثیر مدرنیته غرب خواهیم ماند و به دنبال آن به راه خواهیم افتاد. آیا روزی رودرووی غرب خواهیم ایستاد و درها را به روی او خواهیم بست؟ اینها سوالات

من هستند و فکر می‌کنم در ایران و جوامع مسلمان دیگر هم این سوالات به میان آمده‌اند.

***ایران فردا: بسیاری از اندیشمندان مسلمان در سال‌های قبل معتقد بودند و حتی شاید هنوز هم هستند که مدرن شدن مترادف غربی شده است؛ آیا این اندیشمندان در به تأخیر افتادن روند پیشرفت و مدرن شدن جوامع ما مقصر هستند؟***

**پروفسور گوله:** من کسی را مقصر نمی‌دانم اینکه مدرن شدن را با غربی شدن یکی گرفتند تلقی اکثر کشورها بود و این مراحل را اکثر کشورها طی کرده‌اند. امروز انقلابیون و مسلمانان انقلابی این چنین فکر نمی‌کنند و مباحث و مسائل عوض شده است. ولی در عین حال اندیشمندان مسلمان معتقدند که برای پیشرفت و مدرنیزه شده ابتدا خودباوری و شناختن هر چه بیشتر هویت اسلامی خود لازم و ضروری است. عقب‌ماندگی و تأخیر در پیشرفت، اگرچه قصور بزرگی است اما من کسی را مقصر نمی‌دانم.

***ایران فردا: سوالی که برای اکثر ایرانی‌ها پیش می‌آید سخن از دنیای ترک در برخی محافل در ترکیه است. به نظر من بحرانی که در دوران سلطان عبدالمجید جامعه عثمانی را دربرگرفت و تحولاتی که منجر به فرمان خط شریف گلخانه و تنظیمات شد،***





- ↑ Los Angles Times, 16 October 1983.
- ↑ The Nation, 17 December 1983.
- ↑ Time, 8 August 1983.
- ↑ Washington Post, 19 September 1983.
- ↑ Wall Street Journal, 5 April 1984.

۵۹. سیاه پاسداران انقلاب اسلامی، از خرمشهر تا فاو (نشر فرهنگی رجا، تهران ۱۳۶۷)، ص ۳۴.

۶۰. تمیرون، پیشین، ص ۳۸۱.

- ↑ Washington Post, 1 January 1984.
- ↑ Wall Street Journal, 17 January 1984.
- ↑ Wall Street Journal, 23 Februar 1984.
- ↑ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، راهنمای عملیات جنگ ۸ ساله (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ) تهران ۱۳۶۹، ص ۳۸.

- ↑ Wall Street Yournal, 23 February 1984.
- ↑ Ibid.
- ↑ New York Times, 23 April 1984.
- ↑ Foreign Report, 18 April 1984.
- ↑ Alex Brummer, Un asked to rackle Gulf Csisis Guardian, 22 May 1984.
- ↑ Ibid. Roy Gutman, Reagan teady to intervene in Gulf War.
- ↑ Financial Times, 23 May 1984.
- ↑ John Roberts, Washington movew to Support its Gulf Allies, MEED, 1 June 1984.
- ↑ Middle East, July 1984.
- ↑ A. M. Journal, 3 August 1984.
- ↑ Jean Gueyras, Iraq and the Gulf War: drams turned into nightmare, Manchester Guardian Weekly, 29 April 1984.
- ↑ Internation Herald Tribune, 19 October 1984.
- ↑ New York Times, 11 March 1984.
- ↑ A. M. Journal, 3 August 1984.
- ↑ Sunday Times, March 1985: Middle East, July 1984: Financial Times, 19 June, 1984.
- ↑ Guardian, 22 May 1984.
- ↑ New York Times, 11 March 1984.
- ↑ Financial Times, 10 November 1984.
- ↑ Ibid.
- ↑ New York Times, 23 March 1984.
- ↑ Wall Street Journal, 27 February 1983.
- ↑ New York Times, 11 March 1984.
- ↑ Near East Repoct, 22 October 1984: Boston Globe, 27 Nov. 1984.
- ↑ Wall Street Journal, 8 November 1984.

۸۹ پنجمین سال جنگ، صص ۱۱۶ - ۸۸

۹۰. آقای دکتر سعید رجایی خراسانی، نماینده ایران در سازمان ملل متحد در مصاحبه تلویزیونی با ریاض القیسی، نماینده عراق در سازمان ملل این امار را فاش کرد *New York Times / 12 April 1984*

- ↑ Boston Globe 20 April, 1984.
- ↑ رهنمای عملیات جنگ ۸ ساله، ص ۳۸.
- ↑ Economist 18 October, 1986.
- ↑ Christan Science Monitor 7 March, 1986.

۹۵ برای چگونگی فتح فاو نگاه کنید به: سیاه پاسداران انقلاب اسلامی، نبرد فاو (مرکز نشر فرهنگی رجا، تهران ۱۳۶۶)، برای باریس‌گیری مناطق یاد شده بدست عراق نگاه کنید به جنگ در سال ۶۵ پیشین، صص ۳ - ۵۲؛ و راهنمای عملیات جنگ ۸ ساله، پیشین، ص ۸۷

- ↑ New York Times 20 March 1984.
- ↑ Boston Globe 20 April 1984.

۹۸ جنگ در سال ۶۵ پیشین، ص ۳۹.

۹۹. همان، صص ۶۰ - ۵۹

۱۰۰. همان، ص ۶۲

- ↑ John Tower, Edmund Muskie, Brent Scowcroft. The Tower Commission Report, (New York Times, N.D.), PP. 58 - 59.
- ↑ Report of the Congressional Committees Investigating the Iran - Contra Affair. (Washington, 1987), P. 163
- ↑ Ibid., P. 164
- ↑ Scott Armstrong... The Chronology, The Documented Day - by - lay

Account of the Secret Military Assistance to Iran and the Contras. (The National Security Archive, Warner Books, 1987) P. 72.

105. Ibid., P. 68

106. Ibid. .

۱۰۷. فارزبایی ویژه اطلاعات ملی Special National Inutelligence Estimate در مورد مسأله مینبی و زمان مینبی به درخواست شورای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا از طرف مؤسسات اطلاعاتی آمریکا - سازمان اطلاعات مرکزی «سیا». اداره اطلاعات وزارت خارجه و اداره اطلاعات وزارت دفاع تهیه می‌شود تا بر اساس آن در شورای امنیت ملی نسبت به آن مسئله سیاست‌گذاری شود.

108. Scott Armstrong, Op. Cit., P. 69.

109. Ibid. P. 100

110. Ibid. P. 102

111. John Tower.... The Tower Commission Report, Op. Cit., P. 115

• رهنمود تصمیمات امنیت ملی National Security Decision Direction (NSDD) عبارت از رهنمود ریاست جمهوری است که ساستی را در منطقه خاص معین می‌کند. این رهنمود در نتیجه یک جریان تحلیلی، شامل بحث و گفتگو در طرفهای منتفع به دست می‌آید و پس از امضاء رئیس جمهور به صورت دستورالعمل سیاسی به اجرا گذاشته می‌شود.

112. Ibid., PP. 116-117.

113. Ibid. PP. 117-118.

114. Report of the Congressrional Commillees... Op. Cit. P. 163.

115. Ibid. P. 115.

116. Ibid. P. 176.

117. Ibid. p. 167.

118. John Tower..... Op. Cit. P. 321

119. Ibid., PP., 357-358.

120 Report of the Congressional Committees... Op. Cit., P. 213.

۱۲۱. در طول سالهای ۶۶ - ۱۹۶۵ درآمد ایران از نفت به‌دلیل محدودیت‌هایی که در صدور آن از یک طرف و در کاهش قیمت نفت از طرف دیگر ایجاد شد محدود بود. معذالک ایران به ناچار از کشورهای دیگر و غالباً از بازار سیاه سلاح خریداری کرد گزارشات غرب حاکی است که قسمت خریداری شده این سلاح‌ها نیز عموماً سه برابر قیمت واقعی آن بود.

۱۲۳. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به رضا رئیس طوسی، بررسی علل و پیامدهای کاهش قیمت نفت، روزنامه کیهان شماره‌های ۲۵ خرداد، ۲۸ خرداد، ۸ تیر و ۱۵ تیر ۱۳۶۵

۱۲۴. تیرمن، پیشین، صص ۲ - ۴۳

125. World Press Review, March 1987.

126. Washington Post, 5 August 1987.

127. US News and World Report, 24 August 1987.

128. Washington Post, 22 September 1987.

129. Time, 19 October 1987.

130. Washington Post, 1 June, 1988

131. Washington Post, 20 January 1988.

132. Washington Post, 30 May, 1988.

133. News Week, 27 June 1988.

134. Washington Post, 30 May, 1988.

135. Ibid.

136. News Week, 27 June 1988

138. Richard Nixon, Beyond Peace (Randon Honse, New York, 1994), P.

146.

۱۳۹. منابع مختلف درباره خسارات وارده بر ایران تا فتح خرمشهر ارقام متفاوتی را نقل کرده‌اند. یکی از منابع غربی میزان خسارات را ۸۶/۲ بلیون دلار برآورد کرده است. آقای فخرالدین حجازی نماینده مجلس شورای اسلامی خسارات را ۵۰ بلیون دلار اعلام کرده است.

(Wall Street Journal, 27 May 1982.)

گزارش سازمان برنامه و بودجه خسارت جنگ تا اسفند ۱۳۶۲ را ۱۸۹/۹۶۵ میلیون دلار برآورد کرده است نگاه کنید به: وزارت برنامه و بودجه، خلاصهٔ گزارش برآورد خسارات اقتصادی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، اسفندماه ۱۳۶۲، نشریه شمارهٔ ۵/ ص ۳۱ -.

140. New York Times, 21 June 1982.

۱۴۱. بنا به گزارش سازمان برنامه و بودجه کشور، کل خسارات‌های جنگ ۶۵۳۵۳ بلیون ریال برآورد شده است که از این مبلغ ۳۰۸۱۱ بلیون ریال خسارت مستقیم و ۳۴۵۴۲ بلیون ریال خسارت غیرمستقیم است. ن. که به سازمان برنامه و بودجه، گزارش نهایی برآورد خسارات اقتصادی جنگ تحمیلی، دفتر اقتصاد کلان، ۱۳۶۹.

۱۴۲. درآمد نفت ایران از آغاز استخراج تا سال ۱۹۵۳ مبلغی حدود ۱۱۵ میلیون دلار، از ۱۹۵۴ تا انقلاب حدود ۸۰ بلیون دلار، و از انقلاب تا سال پایان جنگ حدود ۱۸۰ بلیون دلار، یعنی جمعاً ۲۶۰ بلیون دلار بوده است.

بود. وی که از مذاکرات خود با تئودور شیکلی به نتیجه نرسیده بود با کمک چندتن از دلایان بین‌المللی اسلحه و با سابقه رابطه‌ای که خود از دوران شاه با اسرائیل داشت با مقامات اسرائیل تماس گرفت و با آنها مسئله فروش سلاح در ازاء آزادی گروگانها را در میان گذاشت.

قربانی‌فر اولین بار در نوامبر ۱۹۸۴ در هامبورگ فکر معامله سلاح را با دیوید کیمنخه، مدیر کل وزارت خارجه اسرائیل، ادلف شویمر رئیس سابق صنایع هواپیمای اسرائیل، دلال اسلحه و دوست و مشاور ویژه شیمون پرز نخست‌وزیر اسرائیل، و یعقوب نیمرودی، وابسته نظامی اسرائیل در تهران در دوران شاه مطرح کرده بود.

در ۱۳ ژوئیه ۲۲/۱۹۸۵ تیر ۶۴ شیمون پرز، شویمر، فرستاده مخصوص خود را به واشنگتن اعزام کرد. شویمر با مایکل لودین، استاد دانشگاه جرج تان و مشاور نیمه‌وقت شورای امنیت ملی در کاخ سفید ملاقات و از طریق او پیام پرز را به مک فارلین داد. پیام این بود که بنا به قول قربانی‌فر ایرانی‌های داخل ایران علاقمند به روابط‌گسترده با غرب و بخصوص با ایالات متحده هستند. تماس با ایران می‌تواند به آزادی چهار گروگان آمریکائی در لبنان منجر شود. اما برای این میادله آنها خواهان ۱۰۰ موشک تاو از اسرائیل هستند.

اوائل اوت/ مردادماه، ریگان به اسرائیل اجازه داد در ازاء آزادی ۴ گروگان آمریکائی تعدادی موشک تاو و لوازم یدکی نظامی به واسط خرید سلاح برای ایران بفروشد و ایالات متحده آنها را پس از فروش برای اسرائیل جایگزین می‌کند.<sup>۱۱۵</sup>

امیرام نیر، مشاور نخست وزیر اسرائیل در امور مبارزه با تروریسم، در ۱۴ نوامبر ۲۳ آبان، پس از ملاقات با نورث، پایه عملیات محرمانه آینده اسرائیل - آمریکا را درباره ایران ریخت. بنا به یادداشت‌های نورث این عملیات ماهانه دست کم به یک میلیون دلار اعتبار نیاز داشت که تصمیم گرفته شد از منافع فروش سلاح به ایران تأمین شود.<sup>۱۱۶</sup>

همین سطح تغییر در سیاست آمریکا منجر به گسترش پیچیده و گسترده روابط پنهانی با آمریکا شد. این رابطه را عموماً دلایان اسلحه از طرف ایران با آمریکا برقرار کردند. آنها برای خرید اسلحه و مذاکره با آن کشور تلاش می‌کردند. شاید بتوان از میان اسناد منتشر شده در این خصوص این رابطین را به سه دسته تقسیم کرد، دسته اول عموماً وابستگان به رژیم سابق بودند که در کار دلالی نه تنها در پی کسب هرچه بیشتر سودهای چندین میلیون دلاری بودند، بلکه در مذاکرات و حتی تحویل سلاح، می‌کوشیدند جناحهای وابسته به خود در ایران را رشد دهند. در رأس این گروه قربانی‌فر قرار داشت. دسته دوم کسانی بودند که ظاهراً به جمهوری اسلامی اعتقاد داشتند اما از سخنان و رهنمودهای آنها به آمریکا پیداست که راه‌حل ایران را دوستی نزدیک و در مواردی تابعیت ایران از آمریکا می‌دانند. دسته سوم کسانی بودند که به جمهوری اسلامی اعتقاد داشته و نسبت به آن وفادار بودند و آرزوی استقلال ایران را در سر داشتند، اما مذاکراتشان نشان می‌دهد که اغلب از تحولات جهان و شناخت امپریالیزم آمریکا بی‌بهره هستند.

در هر حال نتیجه این تلاشها جز به دنبال سراب رفتن چیز دیگری نبود، چگونه می‌توان انتظار داشت کشوری سلاح‌های نابودکننده‌ای را برای هلاکت خود به دشمنش واگذار کند. این کاری بود که آمریکا و متحدینش در مورد ایران هرگز انجام ندادند. ریگان در پاسخ به تقاضای فروش سلاح از طرف اسرائیل تأکید کرد که فروش نباید موازنه جنگ ایران - عراق را به‌هم بزند و برای مقاصد تروریستی به کار برود و نیز نباید شامل اقلام مهمی مثل هواپیما باشد.<sup>۱۱۷</sup>

این تغییر سیاست هیچ تأثیری در سیاست اعلام شده آمریکا در خصوص جنگ ایران و عراق و نیز موضع آمریکا در خلیج فارس نداشت. آمریکا در تمام مراحل تأکید می‌کرد که در جنگ هیچ یک از طرفین نباید برنده باشند. حتی

مک فارلین در مذاکراتش در تهران روی این اصل تأکید کرد. او در گزارشی که روز ۶ خرداد ۶۷ بلافاصله پس از سه ساعت ونیم گفتگو با مشاور وزارت خارجه ایران از تهران به واشنگتن مخابره کرد، در این خصوص خاطرنشان کرد که «من به این توضیح ادامه دادم که سیاست ما این است که برای پایان دادن به جنگ تلاش کنیم و از پیروزی هیچ یک حمایت نمی‌کنیم.» مک فارلین ادامه می‌دهد که گفته است آمریکا از پیروزی ایران به علت اینکه نگران مقاصد آن کشور در خاورمیانه است حمایت نمی‌کند. و در گزارش خود تأکید می‌کند «من گفتم که آنها باید درک کنند که ما آماده نیستیم به آنها سطحی از سلاح بدهیم که آنها را قادر به پیروزی در جنگ کند.»<sup>۱۱۸</sup>

بر اساس یک برآورد محافظه‌کارانه در جریان مذاکرات محرمانه سال ۱۹۸۶ ایالات متحده حداقل ۶۵۰ میلیون دلار اسلحه به ایران فروخت. مقامات رسمی ایران شکایت کردند که دولت ایالات متحده سلاحها را به قیمت بازار سیاه و شش برابر قیمت سال ۱۹۸۵ به ایران فروخته است. تنها پاسخ ظریف به اعتراض این بود که آنها خود سلاحها را «از تاجر» خریداری کرده‌اند.<sup>۱۱۹</sup>

اما شاید نقل قسمتی از گزارش کمیته‌های کنگره ایالات متحده در این خصوص توضیح بیشتری بدهد. در گزارش ۶۹۰ صفحه‌ای کمیته‌های منتخب کنگره خاطرنشان شده است که «ایالات متحده در فوریه ۱۹۸۶، ۱۰۰۰ موشک تاو به ایران فروخت و گروگانی آزاد نشد. اما ایرانی‌ها برای خرید لوازم یدکی و هاوک اصرار ورزیدند و ایالات متحده موافقت کرد. گرچه فروش سلاح از رسیدن به هدفهایی که در حکم (رهنمود تقسیمات امنیت ملی) مندرج بود شکست خورد، اما به طریق دیگری موفقیت‌آمیز بود. ایرانی‌ها تمایل داشتند برای کالاهای نظامی به‌طور متناهیی بیش از ارزش آن (پول) بپردازند، قسمتی از اضافه قیمت حساب بانکی «مؤسسه» را بر می‌کرد. همانطوریکه نورث اعتراف کرد، امکان استفاده از این منافع برای کمک به کنترها انگیزه بیشتری را برای تعقیب این اقدام ایرانی‌ها ایجاد کرد.»<sup>۱۲۰</sup>

اگر قیمت واقعی سلاحهای ارسالی آمریکا در سال ۱۹۸۶ به جای ۶۵۰ میلیون دلار چیزی حدود ۱۵۰ میلیون دلار باشد<sup>۱۲۱</sup>، مقایسه واگذاری این مقدار سلاح با میلیاردها دلار سلاحهای پیشرفته‌ای که در اختیار عراق گذاشته شده بود از یک طرف چگونگی حسن نیت ایالات متحده و از طرف دیگر، واهی بودن انتظار تجهیز نیروهای مسلح با اتکاء به آن کشور را نشان می‌دهد. این هم در صورتی است که دیگر فراموش کنیم که قسمتی از لوازم یدکی ارسالی آمریکا «کهنه» بود که موجب اعتراض مقام ایرانی به مک فارلین در اولین دیدار در تهران شد<sup>۱۲۲</sup>، تعدادی از موشکها نیز فاقد کارایی بود که ایران آنرا پس فرستاد، بدون اینکه بتواند ۵ میلیون دلار قیمت آن را پس بگیرد.

ایالات متحده در همان حالی که به مذاکره محرمانه با ایران پرداخته بود با عربستان سعودی نیز برای کاهش قیمت نفت همکاری می‌کرد. این همکاری سرانجام منجر به کاهش قیمت نفت از ۳۰ دلار سال ۱۹۸۵ به ۹ دلار در ژوئیه سال ۱۹۸۶ شد<sup>۱۲۳</sup>. این اقدام همراه با کاهش حدود ۳۰ درصد ارزش دلار، درآمد ایران را در نیمسال اول سال ۱۹۸۶ به ۵۹ درصد نیمسال مشابه سال قبل تقلیل داد. از بهار همان سال ایران واردات خود را به نصف تقلیل داد. از آن پس کارخانجات بسیاری به علت کمبود مواد خام کارگران خود را تعطیل کردند و دست کم ۲۵ درصد نیروی کار بیکار شدند. از آغاز همان سال دولت حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد ذخایر ارزی ۶ بلیون دلاری خود را مصرف کرده بود. دیگر عملاً برای ایران امکان ادامه جنگ وجود نداشت.

در اوج جنگ تانکرها، در مارس ۱۹۸۷، که ایران گهگاه به تلافی به تانکرهای متحدین عراق حمله می‌کرد، آمریکا و متحدین آن تصمیم به اسکورت کشتی‌ها در خلیج فارس گرفتند. واینبرگر در اوائل مارس ر کویت خواست که کشتی‌های جنگی ایالات متحده را اجازه کند و یا تانکرهای



نفت‌کش کویت را در آمریکا به ثبت رساند.کویت تانکرها را تحت پرچم آمریکا درآورد. حمایت آمریکا از کویت که راه عبور اسلحه به عراق و فروشنده نفت عراق و دشمن فعال ایران بود و در تمام طول مدت جنگ پایگاه هوائی علی‌السالم خود را در رأس خلیج فارس و نیز نیروی هوائی و «تمام اسکادران هوائی» خود را در اختیار عراق گذاشته بود،<sup>۱۲۴</sup> از لحاظ حقوق بین‌المللی به معنی اعلام جنگ آمریکا با ایران بود.

در همان ماه ایالات متحده عکس‌های جاسوسی از ماهواره‌های خود را در اختیار عراق گذاشت و هم‌زمان، در صورت سقوط بصره طرحی برای مداخله نظامی به نفع عراق تنظیم کرد تا در صورت تسلط ایران بر بصره آنرا به اجرا گذارد.<sup>۱۲۵</sup>

در عین حال برای تصویب قطعنامه ۵۹۸ به فعالیت گسترده‌ای برای هماهنگ کردن متحدین خود دست زد. ایالات متحده در نظر داشت توافق متحدین خود را برای دست زدن به تحریم اقتصادی ایران در صورتی که آن کشور قطعنامه را نپذیرد جلب کند.

در عین حال ایالات متحده در اوایل ماه اوت چندین تیم نظامی ضد‌تروریستی و واحدهای جنگ‌های چریکی را به خلیج فارس اعزام کرد. اعزام آنها به دنبال برخورد سوپر‌تانکر بریجتون با مینی در جریان اولین اسکورت تانکرهای نفت کویت صورت گرفت.<sup>۱۲۶</sup>

چند روز پس از این حادثه، ۲۴ کشتی جنگی آمریکا با ۱۵ هزار خدمه وارد خلیج فارس شد. فرانک کارلوچی در ۲۴ اوت/ ۲ شهریور اعلام کرد که ایالات متحده هیچ دلیلی نمی‌بیند که از خلیج فارس خارج شود. ۲۸ سال است که آمریکا آنچاست و این یک تعهد بی‌انتهاست.<sup>۱۲۷</sup>

تا ۳۱ اوت/ ۹ شهریور بزرگترین ناوگان جنگی پس از ویتنام با ۳۰ کشتی جنگی در خلیج فارس حضور داشت. این تعداد تا ۲۸ سپتامبر/۶ مهر ۶۶ به ۳۸ کشتی رسید. در صحنه دیپلماتیک وزرای خارجه اتحادیه عرب به تشویق آمریکا از ایران خواستند تا ۲۰ سپتامبر قطعنامه را بپذیرد. آنها اعلام کردند که در صورت عدم پذیرش قطعنامه تا آن تاریخ با ایران قطع رابطه خواهند کرد.

۳۰ شهریور (۲۱ سپتامبر) هلیکوپترهای آمریکا به یک کشتی ایرانی به بهانه مین‌گذاری حمله کردند. این در واقع دومین حمله اعلام نشده آمریکا بود. اولین حمله شلیک موشک از یک هواپیما اف ۱۴ آمریکا به سوی چنگنده اف ۴ ایران در ۱۰ اوت/۱۹ مرداد بود، که موفق به زدن هدف خود نشد. این اقدامات در حالی صورت می‌گرفت که عراق آزادانه هدفهای اقتصادی را در نزدیک تهران و شمال غربی ایران بمباران می‌کرد. و به‌دنبال آن تلمیه‌خانه نفت اصفهان و چندین کارخانه برق در کرمانشاه را بمباران کرد.<sup>۱۲۸</sup>

در نیمه دوم مهرماه از طرف ایران با واشنگتن تماس گرفته شد و از آنها خواسته شد تا در خلیج فارس خویشتن‌داری نشان دهند تا آنها برای متقاعد کردن امام برای پایان دادن به درگیری اقدام نمایند. مقامات آمریکائی با توجه به تبلیغات جاری در ایران از این دعوت خودداری کردند.<sup>۱۲۹</sup>

روز ۲۳ و ۲۴ مهر دو قایق تندرو ایران به دو کشتی در خلیج فارس آتش گشود. به دنبال آن آمریکا سکوی نفتی رستم را به آتش کشید و به دنبال آن سکوی نفتی رشادت را با ۱۰۶۵ گلوله تخریب کرد.

در خلال زمستان و بهار سال بعد آمریکا و متحدین ناتو به هماهنگی بیشتری مبادرت ورزیدند. این در حالی بود که عراق موشک پاران شهرهای ایران را از نیمه دوم اسفندماه آغاز کرده بود. در ۲۸ فروردین ۱۳۶۷ ریگان به نیروهای نظامی ایالات متحده در خلیج فارس دستور داد تا برای ضربه زدن به ایران آماده باشند. این دستور به دنبال انفجار مینی بود که کشتی ساموئل ربرتز را سورا کرده‌آمریکایی ها خود ادعا می‌کردند که هنوز مدرک متقنی در اثبات اینکه مین‌گذاری به وسیله ایران موجب این حادثه شده است در دست

ندارند. کشتی **ساموئل ربرتز** در ۲۵ فروردین با مینی برخورد کرده بود.

۲۹ فروردین کشتی‌های آمریکائی دو سکوی نفتی ساسان و سیری را در خلیج فارس به آتش کشیدند. سه کشتی جنگی ایران در این درگیری از جمله سهند و سیلان در نزدیک سیری و تنگه هرمز به شدت صدمه دیدند.

در حالی که درگیری سختی بین نیروی دریائی ایران و آمریکا در خلیج فارس در جریان بود، عراق در ۲۸ فروردین به فاو حمله کرد و ظرف ۳۶ ساعت با به کارگیری وسیع سلاح‌های شیمیائی موفق شد منطقه را به‌طور کامل پس بگیرد. روز ۴ خرداد به شلمجه حمله کرد و منطقه را به سرعت تصرف کرد. ۲۰ روز بعد محور ماووت را پس گرفت و ۲۹ خرداد ننگین‌ترین حادثه در تاریخ عملکرد سازمان‌های ایرانی، با حملهٔ طرفداران سازمان مجاهدین به کمک یک لشکر عراق به مهران اتفاق افتاد. عراق چهارم تیرماه به جزایر مجنون حمله کرد و در مدت کوتاهی آنها را متصرف شد.

این درگیریها توأم با حملات موشکی عراق به شهرهای ایران بود که تهران هدف مقدم آن قرار داشت. عراق در طول شش هفته تا ده خرداد، ۱۶۰ موشک به تهران و دیگر شهرها شلیک کرد. حدود ۵ هزار نفر بر اثر اصابت این موشکها به مناطق مسکونی کشته شدند. در طول این مدت ایران ۴۰ موشک به بغداد شلیک کرد.<sup>۱۳۰</sup>

با فراهم کردن زمینه مساعد برای تضعیف و در تنگنا گذاشتن ایران، اکنون دیگر آمریکا مطمئن شده بود که با قدرت گرفتن کافی عراق، ایران ناگزیر است جنگ را پایان دهد.برای جلوگیری از آخرین مقاومت‌های ایران مصمم بود تا در صورت لزوم ضربات انتخاب شده، قاطع اما محدودی به ایران بزند. برای این کار در نظر بود از نوین‌ترین تکنولوژی خود یعنی موشکهای توماهوک کرووز استفاده کند. این موشکها بر روی ناوگانها و زیردریائی‌های ایالات متحده در خلیج فارس و شمال دریای عربستان مستقر شده بود. اطلاعات «ریز» از سواحل ایران در خلیج فارس به وسیله ماهواره و آواکس جمع‌آوری و به مغز ماشینی این موشکها بطور مستقیم و مداوم داده می‌شد تا اطلاعات آنها را به «زمان» نگهداشته شود. این موشکها پس از شلیک می‌توانستند در سطح آب پرواز کنند و با رادار تشخیص دهنده خود موانع کنار ساحل را بررسی و از آن بگذرند. موشکهای توماهوک کرووز می‌توانستند با کنترل مشخصات زمین با نقشه تنظیم شده در مغز مکانیکی خود، در خصوص موضع خود تصمیم بگیرند و خود را به هدفهای موردنظر تا فاصله ۱/۵۰۰ مایلی برسانند. آنها قادر بودند به پناهگاههای زیرزمینی موشکهای کرم ابریشم ایران نفوذ کرده و با انفجار در داخل، آنها را تخریب نمایند.<sup>۱۳۱</sup>

در عین حال از بهار سال ۱۳۶۷ واشنگتن نگران لجام‌گسیختگی عراق نیز بود. بخصوص که در هفته اول خردادماه پس از اینکه عراق تا آن زمان علاوه بر فاو قسمت‌های جنوبی سرزمین خود را پس گرفته بود، عدنان خیرالله وزیر دفاع آن کشور اعلام کرد که نه تنها به بقیه جاپاهای ایران در داخل عراق حمله خواهد کرد بلکه شهرهای مرزی ایران را که به عنوان سرپلی برای نیروهای ایران در حمله به عراق به کار می‌رفته است را خواهدگرفت.<sup>۱۳۲</sup> در واکنش به این سخنان، دولت آمریکا برای اولین‌بار رسماً به عراق علیه استفاده از سلاحهای شیمیائی در جنگ اعتراض کرد. همراه با آن از تأکید خود مبنی بر تحریم سلاح علیه ایران دست برداشت تا عراق را به پذیرش یک فرمول دیپلماتیک که ممکن بود ایران را به پذیرش آتش بس ترغیب کند وارداد.<sup>۱۳۳</sup> دیگر کشورهای غربی برای دستیابی به این هدف مقامات رسمی بغداد را زیر فشار گذاشتند.<sup>۱۳۴</sup> هم‌زمان با آن، دیپلمات‌های غربی پیشنهاد کردند که باید بیشترین تلاشها انجام پذیرد تا ایران متقاعد شود که ابرقدرتها خواهان فروپاشی آن نیستند و نیز باید به آن کشور راه افتخارآمیز خروج از این درگیری را نشان داد.<sup>۱۳۵</sup>

تحلیل‌گران «سیا» معتقد بودند که امام چندماه و شاید تا بیش از چند هفته دیگر در قید حیات نباشد. از این رو بعضی از کارشناسان وزارت خارجه ایالات متحده پیشنهاد می‌کردند که از فرصتی که می‌تواند به‌سرعت از دست برود باید برای پایان دادن به جنگ و بهبود بخشیدن به روابط با ایران استفاده کرد. از دست دادن دستاوردهای جنگی، همراه با افزایش فرسودگی مردم از جنگ ممکن است رهبری را بیشتر آماده پذیرش مذاکره برای پایان دادن به جنگ کرده باشد. برای سرعت دادن به این روند بعضی از کارشناسان وزارت خارجه پیشنهاد کرده بودند که «واشنگتن به حمایت دو فاکتوی خود از عراق پایان دهد و به سمت یک بی‌طرفی واقعی در جنگ حرکت کند.» به این ترتیب به‌قول نیوزویک «ایالات متحده به آرامی، و بسیار زیرکانه برای گشودن راهی به سوی ایران آماده می‌شد.» متعاقباً کاخ سفید از طریق کشورهای مختلف به مقامات ایران پیام فرستاد که «ما آنچه را که گفته‌ایم تکرار می‌کنیم… ما از روابط بهتر استقبال می‌کنیم، ما خواهان پایان جنگ هستیم، خواهان پایان اقدامات تجاوزگرانه مثل مین‌گذاری هستیم… می‌خواهیم گروگانها آزاد شوند.»<sup>۱۳۶</sup> آمریکا روز ۱۲ تیرماه برای نشان دادن قاطعیت خود و در راستای ضربه‌زدن محدود دو موشک به یک هواپیمای مسافربری ایران شلیک کرد و تمامی ۲۹۰ سرنشین آنرا به شهادت رساند. در حالی که عراق هنوز برای تجاوز به خرمشهر و بخش‌های جنوبی کشور رجز می‌خواند، مذاکره برای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در جریان بود. سرانجام قطعنامه روز ۲۷ تیرماه از طرف وزارت خارجه ایران و روز ۳۰ تیر از جانب امام پذیرفته شد.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی چند سال بعد گفت «در جریان جنگ وضع اقتصادی ایران به زیر خط قرمز رسید. مجبور شدیم دوازده میلیارد دلار وام خارجی بگیریم، مع‌الوصف وضع اقتصادی بسیار بد شد. به عرض امام رسانیدیم و حضرت امام به ناچار قطعنامه ۵۹۸ را قبول کرد.»<sup>۱۳۷</sup>

حمایت عملی ایالات متحده در شعله‌ور نگاه داشتن نائره جنگ آن کشور را در تضعیف توان ملی ایران ـ با مصرف ذخایر ملی و انسانی، وارد کردن خسارات عظیم، و زیر بار قرض بردن آن ـ به پیروزی رساند. ریچارد نیکسون در آخرین کتاب خود با غرور از کشته شدن بیش از یک میلیون نفر از مردم کشورمان در جنگ تلویحاً اظهار خرسندی می‌کند.<sup>۱۳۸</sup>

پس از فتح خرمشهر ایران برای خسارت‌های وارده ۱۵۰ بلیون دلار ادعای غرامت کرد.<sup>۱۳۹</sup> عربستان سعودی نیز به نوشته نیویورک تایمز به‌طور خصوصی حاضر شد تا در صورت موافقت ایران با قرارداد صالح ۵۰ بلیون دلار غرامت به ایران بپردازد.<sup>۱۴۰</sup> پس از پذیرش قطعنامه خسارات جنگ به رقم نجومی یک هزار بلیون دلار بالغ شد.<sup>۱۴۱</sup>

عمق فاجعه وقتی روشن می‌شود که بدانیم کل درآمد ایران از نفت در طی حدود ۸۰ سال یعنی از آغاز استخراج نفت تا پایان جنگ مبلغی حدود ۲۶۰ بلیون دلار بوده است.<sup>۱۴۲</sup> یعنی جنگ نزدیک به چهار برابر کل درآمد نفت ایران، به کشور خسارت وارد کرده است. تأمین این خسارت از طریق نفت ـ که متأسفانه درآمد کسور بیشتر متکی به آن است ـ در طول ۵۰ سال آینده هم ممکن نیست. توفیق دیگر ایالات متحده، همانطوری که در سیاست‌گذاری شورای امنیت ملی آمریکا به آن اشاره شد، بازکردن پای متحدین و دوستان خود در ایران به عنوان سرپلی برای نفوذ آینده خود از طریق فروش اسلحه و دیگر ملزومات و بخصوص اعطای وام در دوران جنگ بود. متأسفانه ایران بر اثر اضطرار در دوران جنگ به اخذ چنین وام‌هایی دست زد و پس از جنگ برای اجرای برنامه‌های عمرانی نیز به این کار ادامه داد. اکنون حجم این وامها به میزانی است که دیگر ایران با توجه به شرایط اقتصادی خود قادر نیست نظرات غرب را در برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود نادیده بگیرد.

1. Kissinger Henry, The white house years (weidenfeld and nicolson, London 1969), p. 1261.

کسینجر شاه را جزء رهبران نادری می‌داند که متحد بدون شرط آمریکاست. او با این تعریف دقیق و زیرکانه به واقعیتی شکفت در رابطه شاه با آمریکا اعتراف می‌کند. با توجه به اینکه هیچ اتحادی بین دو طرف بدون وجود شرایطی از جانب هر یک نمی‌تواند باشد. اتحاد بدون شرط شاه به معنی پذیرش می‌قید و شرط همهٔ شروما آمریکاست. و این واقعیتی است که شاه به‌درستی به آن عمل کرده است.

۲. به نقل از روزنامه گاردین، کیهان، ۱۱ بهمن ۱۳۵۸.

3. Internrtional press, 29 september, 1980.

۴. کنت آر. تیمرن، سوناگری مرگ، ترجمه احمد ندین (انتشارات رسا، تهران ۱۳۷۳)، صص ۱۶۵.

۵. همان، ص ۱۶۶.

6. The Observer New service, 11 april 1980.

7. Christian Science Monitor, 15 February 1980.

8. New York Times, 19 January 1980.

9. Ibid.

10. New York Times, 23 September 1980; Gurdjian, 8 April 1980: New York Times, 13 April 1980; Washington Post, 11 April. 1980.

۱۱. سیاه پاسداران انقلاب اسلامی، گذری بر دو سال جنگ (تهران، بی‌تا)، صص ۸۱ - ۷۴.

12. Washington Post, 5 October 1980.

13. The Observer New Service, 24 October 1980.

۱۴. گذری بر دو سال جنگ، پیشین، ۹۲ - ۸۷.

15. Daily Telegraph, 22 January 1981.

16. Guardian, 2 October 1980.

17. Washington Post, 15 July 1982.

۱۸. گذری بر دو سال جنگ، پیشین، صص ۱۱۱ - ۱۱۰.

۱۹. همان، صص ۱۲۱ - ۱۱۶.

۲۰. همان، صص ۱۳۴ - ۱۲۱.

21. Wall Street Journal , 31 March 1982.

22. Wall Street Journal, 24 February 1982.

23. Washington Post, 17 March 1982.

24. Wall Street Journal, 31 March 1982.

25. Ibid.

26. International Herald Tribune, 13 April 1982.

27. Internation Herald Tribune, 15 April 1982.

۲۸. گذری در دو سال جنگ، پیشین، صص ۱۴۸ - ۱۴۵.

29. Wall Street Journal, 10 June 1982.

30. New York Times, 21 June 1982.

31. Christian Science Monitor, 13 January 1983.

32. Los Angles Times, 25 January 1982.

33. Christian Science Monitor, 31 January 1983.

34. New York Times, 26 May 1982.

35. Ibid.

36. New York Times, 29 May 1982.

37. Washington Post, 15 July 1982.

38. Ibid.

39. Ibid.

40. International Herald Tribune, 23 May 1982.

41. Washington Post, 5 December 1982.

42. International Herald Tribune, 27 May 1984.

43. News Week, 26 January 1987.

44: Sunday Times, 31 July 1983.

45. Christian Science Monitor, 4 February 1927.

46. Waal Street Journal, 15 July 1922.

47. New York Times, 17 July 1982.

48. Charles G. Mac Donald, The United Stats and Guef Conflict Scenarios, Middle East Insight, 1983, pp, 23 - 27.

49. Ibid.

50. Washington Post, 11 October 1983.

51. Time. 8 Augast 1983.

52. Christian Science Monitor, 13 October 1983.

53. Washington Post, 25 August 1983.

سال سوم / شماره شانزدهم / ۴۰۱

۴۰ / ایران فردا